

799

C-394

**Accession Number**

.....677.....

**Date.**4.-10.-89..



عبد - اکتساب تغییر الانبیا و ائمه  
بالمفاتیح علی النہام والکمال والحمد لله  
ورحلہ وصلى الله على سيدنا

محمد وعلى اله

وصحبه


وسلم

۳۹۲







[illegible]

واما من قال ان الله تعالى لا يخلق الا بالامر  
 والامر لا يكون الا بالقرآن والقرآن لا يكون الا  
 بالروح القدس والروح القدس لا يكون الا  
 بالحق والحق لا يكون الا بالله تعالى  
 والله تعالى لا يخلق الا بالامر والامر لا يكون  
 الا بالقرآن والقرآن لا يكون الا بالروح  
 القدس والروح القدس لا يكون الا بالحق  
 والحق لا يكون الا بالله تعالى

[illegible]

ادب است بهیچان و اندک حلاوت از خدایان است و طایف جهانیا را محمد  
نبی احترام و بی اعتصام شتی محمد علیه السلام حواجر قوام المعنی و اللسان  
صباح العالمات فی فصول نهاده غاطفه حوسم کل از ملا طاهر زبان روان بیان  
عدل و احسان بند کیش برین عبادت می کند که در وقت که کاستن نماید و طالع  
هرگز نتوان گفت که گلشن نصایف در باغ رخسار ملک تدبیر تو بشکفت  
بهرین دل و پند بخیزد بول و پویاوت با جویب ناله بدان صدر و نه از  
کز مرچش ذره دل جلتی و پویاوت اولی الامر مطاوعه اشرف گویند از اکرا صلاح  
فرمانند شرف عرض بهر یک حضرت اعلی یابدان شالوده کمال و صرح است که این  
تالیفات نه خطیبی باشد و رسد و املا و نه نیز فرجی و قدی با خلل و غلطی  
طرف ایجاز در این و محظوظ بود و هم طایفه اطباء در این محفوظ مصنف  
در این نموده که او لا بد از اولات کتب این قسم عبور یافت و بعد از علم باحوال  
و فروع آن عهد را بدو و در آن اخطا لغات آن اصول و قواعد را که در میان  
و حکایک اند علمای آن اخذ کرده خند کرده و آن فصول را عن آخر ما مستخرج کرده  
قدی باین نیت لکرت و در نظر می داشت و از جمله کتاب التخصیص و علم النعمه  
بقدره فصاحت امام المحققین فی المله و الرافعه از شیخ قدس سره که در  
می فرماید چون آن طایفه که در دعوی علی می کنند و در  
نحوه ای تبدیل بینانند بحفظ صور و فروع آن انعام نموده اند و از اصول  
و مباحثه

[illegible]

کندی و او را درین بیخ چشم از اطباء جایز و بن و ایند اطو و نجسین و اهران و غیر  
نکر یا نکر سرار اخبار بن اسرار این بیخ ترا خطب کاتب ناسر و بن و غیر  
دم از ساقه نصایح حسین بن اسحق المزیح و ابو محمد بن الطبرک بن از دم از دم  
بدان مجوس هر بن آتشیت و بذر جمن و انور و ان و کت و و جاماسب و از دم  
لذ مشکان عت بلن محمد و عبد الله بن و توفل بن عبد الله و غیر و غیر و ان  
الزبیری و ابو القاسم سیزه دم از کت سطح و شبق و حرجی و عوسجه و قطا کت  
و ان ندان و جهاد دم از سحره عبد الله بن لال و فطین رسد الایله و عاتین  
سیر الازنی باز دم از اصحاب فراسد سعید بن سنان و ایاس و حویه و خندل  
بن الحکم و معویه بن کلثوم و نکله ابن نصابت که عبارتست از اسامی بعد کا  
با امام جعفر صلیق رضوی شود و از محصولات این کتاب یک بیان خواهم نمود  
که در دیگر کتاب این فن مقلد نیستند و اینها که در کتاب خود بطرر حکایت  
یا بر طریق و پایه ایراد می دهد تا بعد از آن که خواب کند از آن بود و نکساکان بود  
و یکی دیگر کتاب کامل النجیح شیخ ابو العیسی ثعلبانی بنام بالشیاء و دم و الراجح و الراجح  
تصنیف کرد و ضایح در معنی و بار و منف چون مواز نه می دهد و از احکام این از اصول  
و امثال حکیم و جوامع ابن سیرین و تقسیم امام جعفر و در هر کراجه و از شال و غیر و غیر  
تعبیه ابن اسحق و حسن الزوایا و یاضیه و حنفی و است و نیز بنا بر آنکه و ضحیه و غیر  
حروف نهاده و مقصود از آن در نظر منی آید بیل به و استهاده و غیر و مطلوب  
جواد و کلام شد و چند و ده اند و طایفه این دقیقه بکلی غافل نبوده اند از این تفصیل

هر یکی از این بیست و شش بر طبق عرض و تدلیس که اقل از یک مرتبه است و علم از آن طور اعلای  
مستحیدر است و قطب الحق و السیر فی النور روح و حقه در شرح مفتاح مطالبه محمد نکر است  
می نویسد که ما کتب جماعه الحاد بلی علی بن عقیسی تو در بغداد و در راه آن او بی  
و نه و نه از قاعده خط صفا خلاصه انوار حیز ضبط اوله و نفع لفظ بحکم نسبت باجم  
نعم و نیست و مجاز بنیاد بر ترتیب حروف نهال مانده با لفاظ کمال للتجید بعد از آن  
در کلمات مصون مانده با مجاز معقرون باشند و جوهر ملزم اختصاص است نه چاک مراد طریق  
میان حاصل می تواند شد بیک در لفظ جوهر الکتاف و جابین کفایس مدخل در است نه اشاعی  
شرح تفسیر و منطوقه نیر الزنجیر هر کوشی مستخرج است در نظریه و احیاناً بالادبیت  
از آن بحسب اقتضا حاتم کالمخ فی الطعام بلفیق و فقه و لغت و مات خاصه  
بیه حال نیست و اگر چه شاید بود که در بعضی احوال حکم ضرر و نه شیو جنان نکراری  
مانند مثل اهل لفظ بحسب ترتیب حروف قدیم یافته باشند باز بتبعیت لفظی دیگر  
در سیاق نظم افتد و اعداد آن ضروری باشند بیه چون مسایل مظلوم پیش  
نه مشور و بفرگرمی مانند این قدر تکرار محتمل دانسته و العذ و فضل مما عود الالام  
به چند پیش کتب فارسی در نظر ما سهیل می نماید اما ظاهر هر کلا این منسوب در نظر مالده  
در خط است این فن مستثنی تواند بود و دیگر کتب با بعد از ارمطالیه این منسوب  
طبی بایده و امید و بدست که اگر فرمان شود و اخرا خوانه کتب چند کتاب عوار  
طبیعی که این کتاب بیه یک موضوع را عقاله کنه: حسب حال مطابق این مقال



[illegible]

[illegible]

و چون بنده در طلب امری دستوار سعی بسیار کند و از آن واکان فراموشی  
آیند و بعد از آن خلص شود و آن نفس الامر عاقل او با قومی خدای رس باشد و او  
**شعیب** را بدین معامله اسب حیات برقرار شود و شاید از حکیمان و عزیزان بود  
و در معرض ایند او آیند و بعد از آن بر پیمان ظفر یابد و او را دختران مجلد  
و او را روزان بینه مکر را بیا سازد و او را **موسی و هرون** را

بدین جلال بود اسطفا و مکرال شود و گویند رویه موسی رویه ابراهیم و محمد علیهم السلام  
بستایه که مادمین صلحین الام قوم شود و حاجتش روا شود و گویند دین  
موسی دلالت بر نص ارباب حق و کید اصحاب باطل کند و اگر در آن موضع طایفه  
نسیله با فتنه ناسند مکرال شود و در **حکایه** آمده که سعید بن مسیب گفت

نزد و بخوب دید که موسی در خام نظام شدیدی و گزینگی کل او را طلبینه کی و او را  
بر آن وضع و هیاه یافت که او را مشهور است عصار در دست دلنچید بر روی آینه می فرست  
که به طرفت م منصب شدان و این خولب را با خواجسته بر کرد و فرمود که اگر راست  
می گویی عبد الملک مروان بخامد مرده و عن قریب خبره فله او بر مید و غل

نوداست یام

از نعیم از وی بر میدند و فرمود از سالیان پیش قهر جبار نه و دانستم که جلال  
همه رفته و درین عهد جلال طریقه عبد الملک بود و اگر **یسع** را بدین کار بنا  
او نشاند شود و اگر **یوب** را بدین کار بنا ایستاد و ایستاد و حیوان طایفه  
اهل عیان ن محتج کرد و بعد از آن صحیح راج شود و غل با خوار و این  
فرموده باشد از وی رسد که او و جنس او و عظم معمر رحمة میا جاحی گفت

و توفیق و کفایت ما مان از مرید عالی در وجه معنای خالی ماند و گویند در خطایی (بخت)  
 و از ان مداحه کنند و هنر اعیان را در قوی طایف بین آید و از و جا . آید و گفته اند جوای که  
 داور باشند حامی عادل یا حاکم مدعی در میان ایشان باشند یا عادی بنقل ظالمی که  
 بگوید حامی یا حاکم من یا حاکم یا حاکم و لغو از عن و جل و من و فاضل و جل و فاضل و جل و فاضل  
 است و این سخن قضا تواند بود فاضل شود و آنکه سلیم است و این هم ازین طبع منصفی  
 باشد و این سلیم ظاهر و باطن بتخصیص فقه مخطوط کرده لقول قال نعمت ما سلیم  
 و اگر داور دیگری مدعی شد و آنکه من وضع نما . آید و گویند هر که او را آید سفر سلیم  
 اتفاق آید و در دست و دشمن مطیع او شود و مرادات رسد و اگر **زکریا**  
 را بیند او را دست که بولت نرسد آید لقول حامی و حبس که بحیثی شکل در نظر گرفته اند  
 زکریا یا بحال دیدت در کلمات بود و بدین و بد در کا . در عویش صاحب  
 محمد است که او را انداز رویه زکریا علیهم السلام پس بد زله که او را یحیی مسیحی  
 که طاعت و اگر **یحیی** را بیند در نقوی و حید و مر و فرید عصر شوقی لقول العالی  
 لم یجعل له من قبل سما الی مثل او این جمله گفته اند هب در خولت بدین یحیی  
 آید زهد و عابد نقوی و **حمایه** گفته اند که یله بد نصایح من بخولت بدین که  
 یحیی رب رب یحیی در رویشانی نشسته بود و غوی در بدین او در بارکی انسان  
 و با استغفار است و نصیب کرده که صاحب کس رویا مسلمان شود و چنان بود و نقل  
 و بحال ذلالت درین وجه و حال آید که در و عود و فریحه الله و الله به القوم من الظلم

و در همین قدیم باشند و این علم طب نصیب تمام یابد و اثرش را  
 کند مثل هادف شوق و عینها بر در آسان کرد و او جوی الاله و الارض و اعنی  
 الموی بادن الله و گفته او را در آن بنای میجو کرد و نرسد و اگر حق که باشند بعد از خود  
 ملای من جمله منین شوق و الزلیب طلب علم بدین احوال سری و بیانی از قسیر الهم  
 آید بی شایسته که منی بروی کند و برآه ساجد بود و طامس که گفته و اگر نرسد که مریم را چنان  
 که از باد شاه من و جودت یابد و در **حکایه** امروست که یکن از انصاف علی بن  
 در طهر دیکه و صفت عیله و نصیحت پیغمبر صلی الله علیه و آله که بدین اطفال  
 دیلان کین و با استغیفت و تعبیر کرد که صاحب این رویا از غم حله من اینها  
 و علی حب استحقاق بنو کنی اخبصاص یابد و اگر ضلح باشد من و برکت تمام حال  
 و مال او سزایت کند و هیچ مظل متجر من او تواند شیره و دلیل بر معنی که اینچنین  
 بر خوانند که ماجرا ابو سعید علی بن جیل الزبیری که است خسته که بدین و قالوا عیبا بیست و هجده  
 قال فاصح یکس هذا و قال **انباک** بدین بر علوم و از شوق و خاصه در علم  
 ماهر که در حبال اذین یابد و بعد از آن بروی منصفی شوق و آمد نام که در گفته  
 اند که اگر اسد امارت به منصب و دانه یابد و از عسکری علم و یابد بسیار دوی  
 غایب شوق و در **حکایه** اند که این علم که طلب دیکه که حسد  
 و اهل و دوشی داشت و او را بدین دانی که الی و رفتن که بدین و با او  
 هم سخن شدان و در موقد که توانست بلا که از خود و نه انبیا خوانی شد و یکی از ایه  
 نصیب منی و جهان نرسد و شخصی بدین معنی در ویشی بود و شوق و احوال و شوق

[illegible]

عبدالله بن عبد الله الاعلى شيباني که یکی از افاضل شعرای بقی در خواب دیده که سیب  
ابن اقلی باطل و فرمودی که بران کتاب کن که امام خلق شری و حرمی بیدارند  
انفاقا بنعلم علم تعبیر معقول است و اقلی مفسر واعلم علم تعبیر است و سیب  
از اهل فقه حنابل و دیده که سیب را در اعطای مال و حرمی بیدار شد و تعبیر  
عقربان محمد خود غالب آمد و اگر بد که با او چنین می خوید باید که در کوه دهن  
و اگر دیده که فرزند سیب است و دلا بر نفوی او کند که اقلی فقهی و کوه دیده  
که عضوی از اعضا سیب را وی بقی جنت باشد و گویند آثار مبارک او را جنت  
است باشد و الحمد لله علی الراوی بنابرین باید که بنویسد معقول شود و اگر دیده که از سیب  
محبتی بنویسد می خوید فرزند اشهدی شود و اگر دیده که از سیب را خود دینی است  
اهل بیت او را خودی باشد و خوی کند و اگر دیده که سیب و فقه با فقهی یکی از سادات  
یا دیکری از اهل اسلام از کاتبی و فقه باشد و محتال است و بعد از این بیان معقول  
حواسد آمد و اگر دیده که سیب در جنت به واسطه بدعت موسیقی عظیم در این موضع  
شهر خارج و اتمه او بدان ناه گفته و اگر دیده که در شیب جنت سیب بود و او را دهن  
گرفتند در بدعت باز ماند و اگر دیده که در موضع جنت بود او را یافت که چنین می نامی بیدار  
و در **حکایه** آمده که علی بن عیسی گفت چون از واریه و معتبره و معقول شدم  
محبوب دهم که در واریه کوشش سوارم فقه فقهی را دیدم و در غایت اوست که  
میر و آمدیم و فقه که از حج الی عکا ملک و چون بیدار شدیم و دیگر بار و نیز گفتیم  
و فقه است که احمد المومنین حسن برضی از خواب بیدار شد و فقهی فقه و نام  
که فقه صاحب فقه و فقه که فقه را فقه و فقه که فقه را فقه و فقه که فقه را فقه

کلاماً تسبیح بکنم الی الجنة لکنم باله مر العبد ارنه وید و حاجت مرا چه دنیا نیست  
 فرمود که لا بد که من را جمع الی الدنیا و حق سبحانه لم یکن معاً و یولی الامر  
 ما یرید و اذ افرجه شهید شد و این دلیل مستوفی است از آنکه او را نیکو کار  
 و ثابت بنی است این صفت جان دلی که بهر جنبه در شرف طویل و حقین پیوسته و حق  
 مایل است به جمع کردن و بیرون آوردن و با این حدیث گفت و شنید که عالم جمیع  
 نسل جمع گردانند و احیای سنه او کنند و جان شد که فیما اتفاق کردند که اهل الناس  
 فی الجنة خیال الی حبیب و ام الفضل یا سید زلف جان دیدم که دانه گشت از اندام  
 چنان دل خورید شدیدی و در ظاهر من افاقی و روحی از حد آری که تا به مایه ان ساله  
 عالم و فیضی محرم و حین و صوفی آمد و در کمال او و در شرف است و در حق  
 بحولت دیکه که با آن از گشت مبارک است و در خانه او بود آن یکصد رساله حضرت  
 داشت و فرمود که ما طبعه را بسری آید و تو فرضه او شن و حین او بود و آن عونه  
 او را شنید و آن شخصی که در صفت اعتقاد او زد دی بود و محالست دیکه ایایی بود  
 مبالا میخوردند و خوانان مول پیدا شدند و اضطرابی عظیم داشت و قصه این  
 شیرین باز داند و از وی سوال کرد فرمود که شب با من حفته بودی گفت بپای  
 فرمود که ای پیر و کن و حین من بگشید و زیر پای او در میگویند بود و در عیارش  
 که محمد رسول الله و انزل نینده **صحابه** را در حولت رسد او را فراید  
 از اصحاب که از خواب ایشان میل **صدیق** صدق و نیش بود  
 علی الصنف و انزل **فاروق** پند اندر خولت کم او علی الصنف

در این حدیث که در این حدیث آمده است



و در محراب اندرون **علی** بنید و با سخا علم و زودی بند دیکوان ارتقا

**و انصار** هسته تعبیر جو ایشان کردار و انبلی بند یک لسا

**نویس** انرا بد حال بی خا صر و سبط نامد و شکر د و نوید کرد

ار انوار سن وین **عباد** را البر خنده با عباد و بگو شنه پیشند و رسید

**محمد باقر** و مدد شمنان شوق ظاهر و طلی مید محراب **و جعفر**

مرداقتی مشهور هر **موسی** کاظم ارزه ناویل و کمال تو یکسند و لیا

و انب بند چلی **علی رضا** باضی اید با قضا قضا و نشو لغی و دان

ظمانه معجزه که لغی **محمد** شد دلالت بر لغوی **حسین** عسکری

بیان و کاست یک **محمد** نسلک لطف خداست و انب بند

یکی **جاف** امام الهی باید رحله و جوامع بند مذمت کردن

باشند و خورده و آفرین باشند و **حشاش** مدانی می بند شیر ذاف

بطبع بگویند **حکیم** که بودند اسلامیت هست دیدار شان نگو ناحی

و هر چه این طرایف اسماع نامد بعینه یا عین ان متاعه کند و هر

**حکیم** پذیراست که انبیا این یکی را از اولیا محراب دید و وصف کردی

خوامی که ترا دعایی تعلیم کنم که اگر کجائی نیاشوی گفت **میرزا محمد** که کربا اسمع

الساجدین و یا ارحم الراحمین و یا ارحم الراحمین است و نور

علی حیای جویدار شوق بران صراطه نور و بقدره مالکی نالی نیاشد و اصل

لین حکایات بسیار است اما این مختصر زیاده است ازین احدا **الحسین**

[illegible]

لانه حسد الحرافه والشارک ما کان من اللین والطیب من کل اصل الخبث  
 وذلک قولنا فی البصر استبانہ علی نقوی الی الایہ واکثریدہ از غیب عارینہ  
 کہ نہ فی خواہد کہ ذکر او در خاطر نہ یابد باز غیب مفہم سہو و سجدہ و غایب و  
 تہ لہکام خستہ وکل در مقام حق انبات روح و **باب** صافی خوشی  
 کہ او دلالت بر امر و صلاح دین و دنیا کند خاصہ جمعیت کہ در خانہ آورده  
 و در خدمت کتب یابد از آیام زندگانی تمام و عمر یکام و لغتہ اند از جمع ہود و وضع حلال  
 حق بیند زن طراہند لقولہ علی و ہر الی خلق مر الما بشر الخ و ہذا و ہذا  
 آب بسیار بہ معرفت دلالت بر عدل و ارزایہ اند و آب خائلیک دلالت بر نجاست  
 در معاش خاصہ جمعیت ہدف یا تلخ و ترسیدن گوید آب بسیار فحشہ باشند  
 در دین ہر دلیل ما عندنا لقیتم فہ یا دلالت بر دنیا آن کہ مستلیم بطہر  
 و گوید آب ایستادن دلیل بر خیران و غم کند و قاتل آب ایستادن در جمعیت  
 کم از روان باشند و آب تپید و ناخوشی برین بنا و قاتل مال حرام بود و از آن سیاہ خراب  
 موضعی انجامیدہ و خوردنش بہرہ دیدن بود و اکثریدہ آب حاکم و غیر  
 فرو رفت تو بواسطہ کفران از لجاجت دلیل شود کہ قاتل از ایمان اصنع ما و  
 غور الایہ و اردیدہ در آب صافی مشرف بود بخیر و حاصل لاف و کایہ  
 و اگر دیدہ از نظر در آب می کہ و صورت خود را خستہ می دید خیر کہ  
 از وضو مشوق لقولہ علیہم اطلب الخیر عند حسان الوجہ و شاید کہ  
 در حق خویشان و محسبانان باشند و آب کرم دلیل بر و ہمدلی بود و فلک  
 آب آلودہ نیند و اگر دید کہ بروی آب چہ رفت ایماست و قوی باشد

و تائید

[illegible]

دالایر سلا و متدین کنه و استقامت و دنیا و الدید و در این صایفه و اول و صفت  
بایستب خرم شه و در **حکایت** که شخصی بخواب دید که آیه طه غلط  
و معتقد کنه که خضر که مفلوح شد و دیگر که چندی دید که پای رحمن و خدا را قیام  
فما زلناظر او بعد و بار بانی در نهادی و قیاس کنه که تا پنج پوئی بر سیاهان و میر من آمیز  
و با این سینه لغت و وصف و خدای تعالی ترا علی مال است و از اصولی در کت  
تو کن چنانی بعد و چنان که **نکته** دلالت بر این که جوهر روح علی الله  
لشی از طوس در زحمت بعد و عاف و صود و جدای نیای شیر و احطه و اول و در آب  
ازین می بود و حکایت که بنده و گویند که ازین می بود و اول و در آب  
بنده از د لئون از او میاید و ای و بعضی را شفا باشد و اگر بنده آب می او برین  
لعل خاطر شوق و اگر بنده که بدست بوی انداخت جامه شود اما سطحی باشد و اگر در آب  
خوناب بین بون انداخت و بدست از آن که رخت داشت بر زن ظلم کند و او را زن  
دست و اگر بدست آب می بر روی اقبال یا بوی انداخت و او را که و نه دست  
با و حیل نماید و اگر بنده از آب می رخت می یافت و از این دست از این محامیان  
و اگر بدست که بین او از آن عمل و در دست جامه شود و اگر بنده که بین میاید و بکری  
انداخت تا اهل لغت خانه تعلیق میاید و بنامش با طاعت و اگر بدست که بین میاید و بکری  
باز در خیانت کند و بالعکس و اگر بدست که بین میاید و بکری آن خیانت در حق جلال  
اندیشید و بالعکس و اگر بدست که آب میاید و بکری می نیست کسی و بکری میاید و بکری  
و او خواص و احسن میاید و اگر بدست که آب میاید و بکری میاید و بکری میاید و بکری  
و او خواص و احسن میاید و اگر بدست که آب میاید و بکری میاید و بکری میاید و بکری

[illegible]

زینا مات سیرت گفت جان دینم بلا در خانه من پاشنه افلان و درها  
نانه یک از خانه بیرون افتادین و یک در دین خانه باز ماندن حدسین که ترا  
شوهر و میر عیب اند گفت بی فو صد کافر و اقلان بالا در دلاله بر مراجع شوهر  
چی کند و بیرون افلان یک تحت دلاله آن می کند میرت ز شغرت حلیه  
گفت و غما قرب شوهر و میرش باز بن غرت در رسید و یک آسمان  
به در باز آمدن افتد میان تحت و دار و اگر دین که با آسمان رحمت و در بسته  
کار منی بسبب بندگی درین دود و اگر دید در آسمان ازین او یا جمع مخصوص  
گذا دین و محتاجه چین با آسمان رسد و اگر درها بر آسمان کشا دین  
دران سال دعا بیشتر محتاج شو و باران بسیار بارود که فتحا ابواب  
السماء یا علیهم و الرحمن و در آسمان یکم بیند به آمل عوچی کند و اگر سفری دور  
بامراد روی نابد یا آنک مصحت حاکم ظالم یا دستورین که اب صاحب  
مدیر افتد و اگر در دوم بیند دانش آموزد یا بختی کف باد شاه رسد و اگر  
در سیم بیند اقبال باب و شاید که بواسطه روح باشد و اگر در چهارم بیند مغرب بادشاه  
شوق یارینه جمیله خواند و اگر در پنجم بیند غمی بوی سه و گویند مصاحبه کایه شوند  
و اگر در ششم بیند صاحب دولت شوق و عمل که در فایض باشد و اگر در هفتم بیند  
هنرمند یا بخت بادشاه رسد و از ان هشتم بیند حکم طالع و از ان نهم دیند  
صحت بندیک رفیع قرب بود و از ان دهم ملایه حلیم یا حاجت توین عرس  
و اگر سی نصیح رفته و اگر دید در آسمان نگاه می توانست که از دید از بره که  
و درین سفرین و در مراد که با بسبب

دیدند با هم با هم گفتند باز نماند اجالتش نزد دل رسد با شنید و اگر دید  
با رفت و باز نماند در غایت یابد بقوله العیال به متوجه و رافع الحث  
در آن در هر چه می گشت دل باید و مگر له رسد و اگر دید که نوری که بود و بود  
در هر چه آمد علم نجوم آن روز بلای از سایر علوم ریاضیه با نصیب شوی و دیگر  
نه باید و اگر دید که آسمان لورای که ایند یا بر مراد از جای جای یا از حقایق  
بی عقل کرد و اگر دید که آسمان از جای خود بگریزید و در حلقه یا توسط  
کرد و مگر له فیاض السموات والارض و اگر در بیند که در تحت و فخر است  
با دنا او را بخواند و اگر دید که بر آسمان رفت تا در زیر نظر کرد و رفعی باید  
با کائنات باشد خرد و گفته اند که دید که بر قدس اول بود با مونی متغول که  
مستعد و زانها باشد و زیر شوی یا از زیر منصبی باید و اوایل فی یوزین  
در دید که بر قدس زمین بود بخواری و خیال حیات فرج باید و اگر دید که بر وقت  
بود شجر شرف یا بعل شجر کان ریاضیه و مایل شوی تا در حاک افق و اگر دید  
قدس مشن ی بعد از قضا و در ها و جمیع شرف و ارفاق من باید  
دید که بیند زحل بود املال جمع کرد و غرض در این است و حکم قدس  
له میاست که در اول قدس یافته و اگر دید که آسمان از اهن بود آن  
بار آن کم با او و اگر دید که در شش با آسمان می رسید بقدر خویش بود که  
با جبروت بزرگ شرف و اگر دید که دست بر آسمان می شد در موضعی کار می  
که آید و از آن جابر ماند و اگر دید که آسمان را بدید و در سبوی می نهادند

و اگر دیکه ایما را  
آزاد نماید  
پسین



این خواب را بعینه نقل کرده و او هم باین تعبیر فرمود و آن خواب را  
عنه و بالزام معنی که در آن است و در آن بود که اگر دید که آسمان را باین تعبیر  
بالله و است بر آسمان رفت و دید زبان حال و خورشید مال باشد و این تعبیر که  
در آن است بر آسمان شدن خواب شد و این تعبیر از هر یک است و اگر دید که  
می رفت تا ویش قوله و آنچه و این است جناح آسمان که دید که رفت بر کوه و  
و این تعبیر است و در آن است بر آسمان در خواب تعبیر کنی دان و معنی  
که در آن است که آسمان را کویت که اگر دید که آسمان بر سر او افتاد و  
داشت باشد یا آنکه از طایفه فسانه نوی رسد و تعبیر حلم افتاد در آن و این  
مطلوب بیان و تعبیر و اگر دید که آسمان بر سر او افتاد در آن خوابی تعبیر  
باران شود آن آسمان را و اگر دید که از آسمان آوازی می شنید تعبیرش باران  
و اگر شنید باشد و اگر دید که آوازی شنید و فهم نداشت محمول بر این است  
و اگر دید که در آسمان با وی سخن گفت خرم شود و اگر خانه خود را در آسمان  
دید دلاله بر رحمت کند و اگر دید که از آسمان خانه از آلات خانه و دیوکی بود  
غیر و شرف و اگر دید که نعمت باریعت از آسمان می بارید تعبیرش نعمت تمام و  
عام بود و اگر دید که در آسمان ایستاد تعبیرش ایستادن و ایستادن آن است  
و مثل باریدن اصله باشد لقول الله و امطرنا علیکم حجارة من سجيل  
و اگر دید که جبری مکروه بارید دلاله بر بلائی یا آفتی که بر بعضی از  
من بعضی و عید الجدة از محبوب و مکروه هر دو باشد و این تعبیر که در آن است  
و اگر دید که در آسمان ایستاد تعبیرش ایستادن و ایستادن آن است

بر آب چه شیره بیند از فرو رفتن اندوه رسد و اگر زود بیند فرو نشاندن با آنکه  
 فربه فرزند باشد بماند بجا رسد و اگر سرخ بیند فرو نشاندن تا نه مرقن او رسد و اگر سرخ  
 سفید رسد فرو نشاندن صالح باشد و اگر سیاه بواق بیند آن فرزند بزرگ قبیله  
 اگر سیاه بیند بزرگ بماند و اگر سیاه بیند بزرگ بماند و اگر سیاه بیند بزرگ بماند  
 غمی محل آن مقام دارد و اولم باشد و نمکین را نشاط بل غنم را نقصان باشد  
 نیز لاف و آلوده بیک لحاظ همه بر عیش خشم گیرد اگر بیند که در آن حالت حای ارافه  
 بخت حای خواست که دجینه نهد و بیاید و غسل بکشد و اگر دیکر بول در میان  
 رسد راض باشد و غما مل زافه ند و اگر در بین کند اتیان عجزی کند و اگر دیکر لا یشک  
 رافت کند محمل اتفاق کند و اگر دیکر باتفاق دیکر بی دلیل موضوع ارافه می گویند میان  
 ایشان شلو و شوق و از آن جماعه محکم دانسته باشند و اگر دیکر می خواست که ارافه  
 ند و می توانست از ادبین عاجز ماند و اگر دیکر در ارباب بول خشت می نامی رسد  
 بماند و واسطه از خدا آمرز تواند بود و اگر دیکر محرمی آمد و احلیل او را می سوزانند  
 بنان غلطه یا محرمی کند معلوم نداشته باشند و اگر دیکر می آمد او را فرو نهد  
 محلول آیه و اگر دیکر شیب اتم می آمد در خرج اسراف کند و اگر دیکر سب می آمد فرزند  
 حکم رنگا لب ناخشنو باشد که بی یقین شد و او را فرزند بنام نوع اند بل این  
 قدر میراث از آب اگر سرخ بیند فرزند بی اینه لافه انی نماید و اگر بیند که لخال بیند آنکه  
 متعبد و متعبد نتواند شد و اگر بیند آب بین علی حرام باشد و عده و دانستن و کثرت  
 آنرا از بین طور تعیین باید کرد و این قول مطایره است اگر اندک ارافه کند بانی  
 غلطه کند و غنم در آب بیند که دیکر بماند

شوق

غمی محل آن مقام دارد و اولم باشد و نمکین را نشاط بل غنم را نقصان باشد  
 نیز لاف و آلوده بیک لحاظ همه بر عیش خشم گیرد اگر بیند که در آن حالت حای ارافه  
 بخت حای خواست که دجینه نهد و بیاید و غسل بکشد و اگر دیکر بول در میان  
 رسد راض باشد و غما مل زافه ند و اگر در بین کند اتیان عجزی کند و اگر دیکر لا یشک  
 رافت کند محمل اتفاق کند و اگر دیکر باتفاق دیکر بی دلیل موضوع ارافه می گویند میان  
 ایشان شلو و شوق و از آن جماعه محکم دانسته باشند و اگر دیکر می خواست که ارافه  
 ند و می توانست از ادبین عاجز ماند و اگر دیکر در ارباب بول خشت می نامی رسد  
 بماند و واسطه از خدا آمرز تواند بود و اگر دیکر محرمی آمد و احلیل او را می سوزانند  
 بنان غلطه یا محرمی کند معلوم نداشته باشند و اگر دیکر می آمد او را فرو نهد  
 محلول آیه و اگر دیکر شیب اتم می آمد در خرج اسراف کند و اگر دیکر سب می آمد فرزند  
 حکم رنگا لب ناخشنو باشد که بی یقین شد و او را فرزند بنام نوع اند بل این  
 قدر میراث از آب اگر سرخ بیند فرزند بی اینه لافه انی نماید و اگر بیند که لخال بیند آنکه  
 متعبد و متعبد نتواند شد و اگر بیند آب بین علی حرام باشد و عده و دانستن و کثرت  
 آنرا از بین طور تعیین باید کرد و این قول مطایره است اگر اندک ارافه کند بانی  
 غلطه کند و غنم در آب بیند که دیکر بماند

شوق

از مجربات نداده اند و اگر دیدی که بر مصحف اراقة کف و اور از نعل کینه که فارسی شود  
و اگر نیت که مردم باده او مسح کردند دلیل فرندی باشد که جودم از دستمال نشسته  
و اگر دیدی که در مسجدی اراقة کف مال خود را صرف خیرات کند و اگر دیدی که جامه او  
بان الهه گشت مال بوزن فرزند خود مصروف گشته اند و گفته اند با حق با خوشیان <sup>حضور</sup>  
اند و لذتجاو خسان گشتند و از مادی و رضم غرویت که اراقة در محل خویش در پیش را  
نوازی باشد و مده را ازادی و مریض را شفا و محبوس را خلاص و عا و را مراد  
کلی عامل را عز و الی و اوفاء و تاجر را خسران و کونین مال بر عقل نفقه کند و معنی  
باز آید که و یا انقم مرتبه و موهو بخلفه و گویند وقتی ناله است داشته باشد که در آن هر چه بود  
اراقه می کف بول بسیار بود و اگر دیدی که فکر بیرون کند و بر کسی می شایید بعد از آن  
شاید باشد جلالت خود بروی عرض کند و اگر دیدی که بعضی آب بر چشمت و بعضی  
باقی که داشت تعبیرات که بعد از هفت بحسب آن بظهور رسد و اگر دیدی که مریضی  
بروی شایید آنکس بروی نفقه کند و اگر معجوبی باشد در محبت آن شخص <sup>نفع</sup>  
بوی سده و اگر دیدی که بر محتاج شایید از آن خجاست کشد و  
**حکایت** آمده که مروان بن الحجاج در محراب صبح اراقة کف و بایست  
گفت که ترا سران اینده که مقدم شوند و **نسخه** باین سپید گشت چنان  
دیم که زنی از خویشان من طوفی بر شیر داشتی و خوشتی که از اینا ساند و  
مکه که عزم کرده ای که باد خوف آب پیشی نقاضا بول کرده ای و آن طوفی عبادی و اراقة  
مغول شدیدی و باز آمدی به جمله من چند قصد کرده ای نتوانست حضور و تعبیر و مفه  
که لبی عجز و <sup>او ظهور داشت و چنان که در اول</sup>

و اما این پدر الفتنه بسیار بود بخت خوب دیکه ارامه کرد و بخاری از آن  
مطالع شد که آفاق را میوشانید و یا با بیک معتبر گشت و گفت تعبیر نامه ناویجی که فرمود  
با عنوانه شریف منسوب کرد و او را و عدله و فله و بون از آن گشت و از این می آید  
هشتم آفاق شریف و از دین نامه و بوجوه آمده و بر خست شیطا و یا بیک نسبت کرده و از این  
سازان بود و **و ششخصه** با طراغید و س گفت جان دیم که بر اهل خانه و جماعه  
با ارامه کرد می گفت ایشان امانتی بانی و او را از آن منزل باطل و عدله و علت گشت  
و این آن جمله این ادب حاصل شود و **و کیکری** بخوبی دیکه که در محافل  
که کوهی و او تغییر کرد که محسوب بانار شود و چنان شد و دلیل آن گفت که احسان  
به است بر اصل سؤالات و اگر دیکه که **و خطبه** ساخت بجمع مال عریض  
شود و در پنجاه سال خادم حلام خوار بانی آید و گفت انداز خانه و یک سال حلام  
شد و طیب عیش بحسب انداز و بیل فضالت بالست و از این موضع فزاید حاصل  
شود و گفت اندک که آینه ساد و بیل غیب باشد و اگر با سعه و عفاف بود و زینت خانه و  
خاوند باشد و سسک بالکن و اگر متن بود سیطره باشد و اگر دید که بوخن بود  
مال عریض کند و اگر دیکه که آسپدشی بوخن بود و در آنجا رحمت و نادر محاسن شد  
بالن حسب که نزد نظر اندر طلال است و حل اندر بودی حرام باشد و اگر دیکه که آسپدشی  
بود و الا بوضع تدریس می کشد و آنرا از خوف بند و پراغ اتفاق شود و شود  
و اگر در بخون تحریک آنچه در آب خانه بود می کرد مطلقه در خانه او باشد و اگر دیکه که آینه  
ب خانه ملو بود و خوف بود که نداشت و نشی حامله باشد و اگر دیکه که او را در کبر خانه  
ند و او که که کشد و کلاه که در دست بود و خوشایند و او که کشد که آینه بود و او که

مردن زنی که حاصل شود و زنی که درین خواب بکلمه دارن و گویند مهر را  
بطون مخفی باشند و اگر این خواب بگویند و ازین سخن بپایند و گویند اگر مرد بیند که  
زنی آتش بود تا بر عکس دلیل خط عکس باشد و جامه سبک و کوفته و حل  
مطلقا نم بود و وضع حمل بجای **ابکامه** عتیا و بلغم و مرض باشد و وود  
و عودش برین صفت بعین باین کده و گفته اند که اگر دید که ابکامه سیال می شود  
سبیل باید **ابکامه فروش** شخصی مراض باشد که دهن معالجت کند  
و بعضی از اول او خطی بگوید و محبت آنکه ابکامه بعضی از اراض در افرام باشد  
**ابکین** بنا و بلغم باشد جنات در او بلات بحال مستطرد اشارت به کز رفته  
و صلاح و نداد آن با و نه که در دیگر ابکین آب خورده ز جلودن و اگر دید که  
دیگری دالت هفتاد و خطی کند و استنکاهی نماید و ابکینه سفید چله دلیل در  
در جهانی بود و اگر بیند که نام مال بران است یا عقیقه بود عیبر و الی را عقیقه بود و اگر والی  
باید که نیک انجا بایند و بقره فعل شود و اگر دید که ابکینه در دست او بسکست و اگر  
دست و اگر عیب بیند و بی از عقیقه او عقیقه **ابکین** مرد بر کارها نازل  
باشد و گویند مرتب کار زبان بود و گفته اند تخامس کنند کان رومی باشد و گفته اند  
**ابکین فروش** ازین نوع خاص چون گویند ابکین عی سرع الزوال و محبت ابکینه  
و **حکایت** ابکامه سله رصهار خواب بر حاست و گریان بوی و گفته اند  
صله علیه و الله محول و بینم افارون داشت بر سیدم که حال چیست و مگر  
چنین مبله سی شان و جمع می کنم و درین چند روز خبر و گفته اند که بلا بر سید و ابکینه  
بنا و بلغم و اگر دید که ابکینه در دست او بسکست و اگر

و چون بالحق شدن و اگر آنکس بود یزدی بیند به نیت نقصان مال و خواست بیننده بود  
و هر چه در کلمه خاصه و هر چه بر مکتول بیند محاذ حدوت باز ماند و اگر کسی بیند  
شوقه و اگر در دست بیند نشسته که و اگر قاعه کلینت کار و به نظر گرفته که موجب ظهور باشد  
ن و نقصان حال و خسران حال بیننده که **آب و نوس** بنا و بیل منع می باشد  
باشد از هر چه باید نکونید هندان و بی باشد بدین صفت و شاید که درین باشد  
که **و اگر کسی آتش** به دو بیند یاد دنیا به دلیل شوقه حاصل در نکته فاش  
بیند گفته شد و کار بسته او بکناید و از خودی که داشته باشد امیر گفته و گفته اند  
که اگر نفس و لایه باشد و تاج را در آج تاج و غریب دامن حید که گفته اند اگر دید که  
من بر کوفت یا سفار در دست صفت پالمیان آتش در رفت و او را نمی سخت  
به بناء بعد و اگر فایده بآید و اگر دید که آن آتش زیاده می دهد آن منفعت از قبل  
خالی نباشد و اگر دید که او آرمی و اگر آن مرتبه می شود و شعی نباشد و هر چند  
نایب و بلند می آتش بیش بود نفع کمتر است باشد و گفته اند آتش مال حرام باشد  
دید که با نفاق جمعی در حوالی روشنائی نشسته بود اگر ضرری نمی یافت منفعت  
به بایده بقوله **لعل بورک** مرغ النار و مرغیها و اگر دید که آن آتش را دیده بود  
باید با محصوره باشد و ناسزا ننهد و اگر بیند که آتش باونی سخن گفت حکم فاضل  
در آتش که هر چه برون آید شوقه و نقل می کنند که در قعر مرس علیه السلام آمد که  
نا و الحمد لله و قال سئل اهل و طهرت بعد قول و اگر دید که این آتش را گفت او را  
که آتش و اگر دید که از کف او بیرون آمد و جمعی از وجه طایفه از وی صادر شود و اگر دید  
آتش

موجه آنست ابروخت بی سبب و چینی انگیزه و اگر دیدن که بر خانه خود است  
 دود ابروخت ناچار مری و نافع شود و اگر دیدن که بر خانه والی ابروخت قدر خود  
 پای یا مایه یا این و اگر دیدن که بر سر کوه ابروخت نوبه کند و نام حاجت او بر آید و اگر  
 داشته باشند سالنامه مرا جمع نمایند و اگر دیدن که از شهر دفعه سر ابروخت کاری کند که  
 او غنا حاصل کند و علت آن در اوایل سر معلوم شود و گفته اند که ابروخت ابروخت  
 و لایه دان و نافع سولک حضرت و در این و اگر دیدن که از شهر دفعه حق ابروخت  
 ابروخت و در میان نمی حال در عالم و در آن حق فایده ناپاک و در حساب که در اضعاف  
 از غله تخمه نمند و اگر لیس خوب یادنا . بینه و لیس زایت خود و گفته اند در طریقی  
 سی کند و اگر دیدن که بادی بر آتش می نهد در کسب فایده مال یا جان اجتهاد نماید  
 که در زید بیک آنست می ابروخت در کمال از سر خود صفت فایده و اگر دیدن که حال  
 از سببی ضایع نمیشود و اگر دیدن که از هر طوا ابروخت تنگی خوش نافع گویند و  
 از هر دوستان می گفته باید لیل روشنی که نماند و اگر دیدن که آن اشرار در سالی  
 در آن علم باشد و معصوم بگذرد و در میان آن اشرار و استماع نمایند و اگر از  
 آن ابروخت که چیزی را بسوزانند ایشانرا عیب کند و اگر از هر آن ابروخت  
 تا وضع را بسوزانند خرید و فروخت او بطریق نفاق باشد و مالش حرام  
 و اگر دیدن که در آتش افتد یا لیس او را انداخت بل سرعت با فتنه با وی  
 عتایع و بقوله تعالی یا نازکونی بود و او سالها با فتنه اندک از آتش بسوزد  
 پیش مردم رفتند نامش و گفته اند او سفری پیش آید و اگر دیدن که در آتش  
 شد و در باب متناصل شود و حاصل مایل خطی بحسب مضمت آنست

و اگر دید که از بهر  
 بریان ابروخت  
 کاری کند که خوب  
 غیبه شد

اگر چه در این آتش بیرون مرضی منزه اوئی بایند و اگر ندانند که جامها اوست و شستند  
 و با جودشان خصوصه کند و اگر دیدند لاسطه آتش بر مردم می انداخت با خلق عدل و  
 و در نفقه گویند بر ایشان نصیب بایند و اگر دیدند که آتشی از سر او یا خانه او بیرون آمد  
 و بجای نا آید پیشین بحسب حال مال و جاه بایند و اگر دیدند که آتشی غظیمه  
 و درش حامله باشند پسری آید که در جمل او منتهی شود یا از طرف همتی از وجود  
 مستخرج گردد و اگر دیدند که آتشی خانه او را بسوزد این خانه منتهی است که در آن  
 با آتش بایند کسی که او را بخوبی کرده باشند یا ظلمه به رسیده بقوله تعالى النار  
 وعد ما الله الذين لهم و اولادهم که آتش در خانه افتاد روزی بزرگ و آتش شعله  
 بقوله تعالى عن جملنا هاند که و مبالغه لافقون با اگر دیدند آتش در دکان  
 او افتاد که بران کند که بر باد دهد و اگر دیدند که آتش در دکان خانه او سوزد آن  
 مناج روحی بدیده و گویند و اگر دیدند که آتش در بازاری افتاد اهل آنجا حاین باشند  
 و گویند و در کار اهل اهل سوزند و درش بایند و درش بایند و درش بایند  
 خاصه چنانچه از سبک کردن و اگر در موضع بیجا مال گران بخاورد شدن و بیجا  
 گفته اند که آتش سوزد بیا باشند بیا در آن بوم و پروا باشند و اگر دیدند که بعضی مواضع  
 می سوزد و بعضی را می گهراشت خدای از باد سازه بطایفه مخصوص رسد و  
 اگر دیدند که آتشی از زمین بیرون آمد و آسمان بر رفت اهل آن موضع بمانند  
 و خدای نهند و اگر دیدند که آتشی از آسمان سوزد در آن موضع کجی باشند و اگر دیدند  
 که آتش از زمین سوزد بجای بیف بجای بیف بیا بمانند و گفته اند که آتش در خانه سوزد

آتش نهد  
 و درش بایند  
 و درش بایند  
 و درش بایند  
 و درش بایند



خدا عظمیٰ مقبول باشد بقوله تعالى بقرآن طالع النار والكوكبية كما بناها ربي من حسن  
والحي محمد يابن كاتبا عظيم يابن در توبه وعدل كوشه وكنه اندك در موالتن شهاب  
مخوب سخن باطلست در میان وصادق رضى الله عنه می فرماید که اگر دیدگاهش می خوف  
مال یا بنام خود بقوله تعالى ان الذين ياكلون اموالنا جي ظلم انما ياكلون في بطونهم  
نار او كنه اندك كوشه خود را نشانه خویش کار صعب آید بن بدین و عذاب و آرد بدین که  
آتش از دهانت او بیرون می آید بخاز و بهمان کوه باشد و اگر دید که اطفالش  
عکس بر میان حاکم قدیمه متوسطه و آرد بدین که آتش در خانه افروخته بود و مردم در آن  
کیم می شد و این از باز آید یا خود و نوشته شد حدیثی باقیم خانم رابع ملک الیهم  
و اگر منته شد آن آتش در ستری مادر من بیند که منطقی شود بوالی شد باز که بعد از این  
در و از هر وضعی منتقم انجاماید شود اما از آن بستان مالک یا بهشتین او تعلق گرفت  
و اگر دید که آتش در خانه بود و منطقی شد و باد می در آمد و آنرا بر افروخت نباید  
که در آن در آن خانه آید و آرد بدین که در حمار او آتش افروخته از خوف می شود بقوله تعالى  
كما اوعد و انار العوب اطفالا ما الله اما ناجر دلیله حصار و ظلم باشد و بسون  
في الارض فاد او كنه اندك من که بیند که آتش افروخته نافع انظر اما فست او را  
میم حلال بعد و آرد بدین که آتش بن نور سر او را بسوخت در مرض برسام افتد و آرد بدین که  
آتشش نور صفت از خویشان او فرو ریخت که او را بنای لید و اگر آتش در زمین  
محمول بیند دلیل بدینی باشد و آرد بدین که بر رو سنایی آتش راه می گزید و دلیل  
خروج یابن و اگر دید که آتش در دیاری افتد اهل آنجا را مصداق کنند و اگر حوض  
آتش را بیند که آتش در دیاری افتد و بنی از و فواصل الیهم

واین نامید گفته اند که اگر کسی آتش را در پیش از آنکه در میان شعله ها فروشن  
 اگر در میان آتش خانه نمساید آتش به مال حرام از آنجا بوی زند و اگر دید که در پیش  
 تن آتش فروخت دولت و قطعه باریک جناحه در قطعه حوس علی الله مذکور است و اگر  
 دید که آتش در معین های سوخت صاحب خراجی در زیر وضو وضو مانوی گفتند  
 و آب خواب از جلد مجرب است و در زمان خرید و فروش نیز چنین واقع شده و اگر دید که  
 در میان آتش می غلطید باید روان معامله کند و بیخ و خندان نیز محبت و قنبر  
 آتش باشد و اگر دید که آینه از وی روشنایی می دهد بدست طهر بایند و گفته اند حکم  
 مطلق در باویل آتش است که آنرا بوی بیند که نافع بود دیدن منفعت بود  
 یعنی بالعکس بقوله علیهم السلام من رای انه محرق فهو النار و طایر ایمن اعتبار گفته اند  
 و بدن آتش است و روح و گوشت خواه گوشت سوز و خواه بلند و اگر دید که آتش  
 بر پیشانی زد و شوکت ظالم مغول شود و اگر دید که آتش را بوسه داد فتنی باد  
 شود و اگر دید که آتش زردی بوی انداخت خبیث مکروه شود و گفته اند شیخ باخوش  
 خواب نریشد بوی نیست خواب خالکند و گفته اند نریشد بوی خال خال نیست و گفته  
 یمنی نمی که در قطع محبت مشابه خشتین بود و فی الصیغه شیخ از کجا بصر شمشیر  
 از کجا جراحت دندان لها الیتام و الیتام ما جرح اللسان و اگر دید که نزارها سیاه  
 در مرض افتاد آینه ای چنگ و افق شود و اگر شرارها بزرگ باشند دلالت بر عذاب  
 لهذا آتش **بالن** سخن زشت گفتن باشند و همراه بودند که احتی  
 دلیل معتر و ساینده بود **حما** یه امد که بزرگی خواب دید که آتش بود  
 در خانه بود معطر با صندل و زعفران و اگر دید که آتش در خانه بود و اگر دید که آتش در خانه بود

لفظه تعالی  
 سوره طه  
 ۱۰۱

که انفسه تکه جو الحامیت با در مرتبه حلق جلیح در قفسه خلیل علیه السلام مقبول شد و تحت  
 لایق قد چنان بود و در این دایره خرب دین که بسوختن و حکمتش مثل و معجز  
 که عید و مانع خراب شود و بان بود یکی که در کمال او رخاست و اول بکشت  
 و بر بکشت خرب شدن و سیف خودی زن محراب دید که اینها آسمان بر زمین  
 ریختن و میران ~~که~~ افادنی و منطقی مثل و معجز احبب ط کوه ناک  
 بارها مخ بودنی و معتبران گفتن محبت المولود حبیبه برین مکرر عید با مین  
 و عن قرب چنان شد و در یک بخواب دید که امیر ابو جعفر و خزنه و فرزندش  
 قوطه رفیق نوسین برمال و معجز بر آتش بین لونهال و بر مثل بر ماستی و در در  
 آن قوطه ریختن و مردم آن است از وی طلبید ندی و هیچ کس را ندادی و تمام دنیا  
 او فرو افتاد و او بدست خود گرفت و این است خواندنی که کم فقه طلبید غلبت  
 کثیر باذن الله و روز دیکر تعبیر از علی پر سید و هیچ کدام تقریر دلیلی می توانستند  
 یا معتبر که در آن حدیث مارالبه بعد حاضر شد و گفت سقوط اسنانی دلیل طول عمر است و قوطه  
 و قین دلیل رتبه دینی و آنی عیلت از مال عظیم و آیه یساری بر اهل اعدا و جوه قله  
 عده غالب خوانند عهد بان چندگاه خروج کرد و بر میستان استیلا یافت و هیچ  
 با این سبب گفت دیدم که مول خود را بر آتش گرم می گویم و بکل بایه بر آتش افکند  
 و بسوخت و بکل بایه عظیم گرم شدن و تعبیر کرد که باید که پیشتر را در آتش ماسته  
 چند باشد و بجه از آغازه کنند و نیمه باقی بر آتش رسد و چنان شد ~~که~~ آتش در آن  
 بنا و بل خاد معجانه باشند و اگر از آتش بر آید و از آتش بکشد و آواز و نغمه می خرد  
 بلاضل و آواز صحن با سید از پهنه تواند بود و از جوی بر آید صاف می آید

خانه از حاشا  
 او

نه شما که  
 عرف

این نیز مانند و دین و دار باشد و اگر از کج بینان اهلش از کار خیر بپوشانند  
**افش** در لغت و سبب است در ایشراک با ویل کنند و اگر بپوشانند از آنست  
 خواهر و برادر کم سزایند و سبب است دل فوی حل استعانه نماید و در وینست  
 بتاملی مبتدیل شود چنانچه در اوایل است او و خضر گفته شد و لو بهدانش زنه و مبتدیل فوسن  
 باشد در صورت حالها دشا شوند سبب مردی باشد سبب دل و اگر شخصی باشد  
 و است فو سلطنته از این ایشان تولد نماید و اگر دین کسبک بر سبب می زد و در میان  
 است انانی می در حقیقت باشد در خصوصه لغت و کلمات بیله چنانچه بیا بکند بزرگویند  
 چنانچه در اوایل شرار گفته شد و اگر عالم بیند آبانست زنه و سبب این افزودن بدلی کنند  
 و اگر عالم بیند علم و سبب هدایت خلق شود و اگر با حرمیند صنفه از مال اول مردم شد  
 و اگر غیب بیند من فو سبب با سبب جود و اگر گفته ای یا کد بانو بیند فرزندیکست  
 آوردن با غایتان بلامه معاودة نماید و لو بیند است از است زنه و بیرون آوردن  
 دلاله تحصیل مال حرام کند از جمله حاکم و ظاهر از اینجا گفته اند که از سبب و اگر  
 آوردن است حل از کین طلب کردن و اگر دین کسبک بر سبب است او را و چون  
 به حاصل کنند و اجتهاد لای طالب نماید **افش** گفته بنا و یلی مال مکره  
 با خصوصه باشد از قبل دیوان و اگر دین که آحاد رفت و خیر بوی سبب  
 فقر این مدالتی یابد و اگر خود را اینجا بیند بصورتی یا صحت بر ای محبوبن بایل  
 باشد و اگر دین که بوی است که بوی یا انک است خانه او است که شیخ  
 دیوان علیه یابد و درین علم کند **افش** دلاله بر شرف و عزت باشد و اگر  
 حیثیانه خود آگاه بر دین سبب است که آگاه است و دین که آگاه است

زن باشد

ملاک را بران چهار پایی نامعه و بین پایها از محل زدن نیل منقبض باشند تا با یکدیگر  
دانشه باشند و اگر دید که منقبض **گرفتند** اندام غرقه دیگر **نظر** کمال باشد  
و آخر حای عمل نیست بل خایف را از این بعد و غیر رافع و دیگر از ادالته بر سفره  
چون قدیم اگر کسی بصغری دور رفتی بطریق تمایل کفستان بسفرا غره می رفت  
دید که از آخره باز گشت از سفر معاوده تا بد و گفته اند از محراب است که اگر کسی  
بیند که با غره رفت بسلا غره خانه باز کرده و اگر دید که خواست امر او بماند و چنان  
مانع شدند جائی یا ضطرار مقام ساقی یا اثل محبوس شوق یا بیمار کرده و اگر کسی  
افورطه ازین و زطحات خلاص باید مثل گوشت را از غره باز گشت و دیگر حالات  
آخر بحسب حروف بیان و در تاویل قیافه علی حد حوامدن آمد انسان الله حالت  
**آذرگون** بناتیت بنا و نل رخ باشند و غم و اگر دید که **آرام بود**  
و در خواب می توانست رفت از کمال بشمار شوق یا از معصیت استغفار نماید  
و ملالت نفس خود کند **آب** حبیب بودن از غده سکه مختلف قیه لب  
و با فلا و مخوط حکم کن غم بود و کجای خود از آرد و دلالت بر مال حلال پند رخ  
کند و از ان جو صحت دین بآن منضم بود و از ان کا ورس بنسبه فائده اندک باشد و گفته  
اند حکم حبیب از آن منفرد است تا نام الله حامل به شایسته بود و در بدله گفته شد  
و از اینجا گفته اند که در منزل شد در خواب شدن سر شدن زیالت اسباب **آله**  
**فوش** تبعید مردی قتیق صاحب خیر بود **وارد** به حکم الله و الله  
این قدر هست که در فی هنری باشد چمن مد فی یکخانه به محله سوا به  
و نیز احاطه به نکوست که سعد و است به برین نفعی بود که از غم بسیار

اگر در سخن گفته شود با ایشان روانه شدن دلیلی وفاته باشند و اگر دیدگاه  
آفتاب بر بعضی مواضع تافته بود و بر باقی نه سیاه و لا جمل بوقت و غیره و را  
مستحق گفتوگو است و بعد ما تطلع علی قوم لم یجعل لهم من نعمنا شیئاً و اگر دید  
چون سر او تافته بود و بر جمیع تن قریب ریاست یابد و اگر دیدگاه پای او تافته بود  
نمایار همه ساعه شود و فایده تمام رسد و اگر دیدگاه از اندرون جانتان بر سر او تافته  
بود و مردم می دانستند حاشا بر ص شوق و اگر دیدگاه بر عین کفایت بر سینه  
یا بر عین او تافته بود پیلار و اگر رینه بیند که آفتاب در کوسان او رفت  
و از راه بیرون آمد باد شامی او را بگولید و یک شب از آن او باشند  
و اگر دیدگاه بر صورت او تافت باد شامی او را بگولید و یک شب از آن او باشند  
او سقاقت شد و آفتاب بر وی تافت رحله کند و اگر دیدگاه در عقب آفتاب  
می رفت و او غایب نمی شد آسیب شود و اگر دیدگاه آفتاب می کشید  
خلیه را دیدگاه تو اضح و متوکت و عدول باشند و بعد از ایدل انتقام امور و نه بیک  
دین و انبیه بود و اگر دیدگاه حوائج شد خلیه ضعیف حل و مجروح شود و اگر دید  
که آفتاب از آفتاب بیرون جفت و نجوم را بسطت بالنسبه حوائج خود را بفرست  
اخطار و اگر دیدگاه شیخ شد دیابت فساد مکن شود و از آن زردی دلیل  
مرض او شود و اگر دیدگاه سیاه شد مغلوب شود و اگر دیدگاه آفتاب غایب  
شد خیر و مثل که در میان باشند منقصی که بود و اگر دیدگاه آفتاب به موضع خود  
طلوع و غروب بود دلیلی بر خیر عموم بود و بعضی را دلالة دگر و اولاد کند

بجای آنکه کسی را که حواسند که مالان بوسیدن مالها مناسبت بیفتد؟ آن منظره  
یابد و اگر دید که آفتاب قدر و شدن یا از افرو گرفت اگر معنی بکس مکر باشد سید  
والا بر مزاج و شوکتی تصرف یابد چنانچه مقدار اعتبار او شود و اگر دید که منکبت  
شد و بعد از آن انجمله یافت بادشاه را بقدر زمان کسوف غار طاری شود  
شفایابد و اگر دید که بسعی دیگری منجلی شد صحتش بواسطه طبعش باشد  
و گویند کسوف آفتاب دلیل بر موت والی باشد یا بمسیر صاحب دنیا و آلاء  
او از ایشان میراث یابد و اگر نقطه سیاه بر روی آفتاب یزد بادشاه را اندیشه  
مقتل در خاطر آید و اگر دید که رسی از آفتاب و مو منتهی بود و او دست در آن  
نهد بوسید شخص بحسب عظمت آن رسی یا دانه منتهی شود یا از وزیر  
یا کاتب او یابد و گویند اگر دید که دست در آفتاب نهاده و منتهی به طاعت باشد  
و اگر آفتاب منتهی یافت که بزنجیر فرو بسته بوقایع یابد و غول شود و اگر بیند که  
خود آفتاب شدن عربنه یابد بعد شمع آن و اگر دید که در آفتاب آفتاب نشسته بود  
و دفع سحابی که از باد شایع بصورت یا بعضی مادی یابد نمک شمع آن  
و اگر دید که با شهاب خاتم بر خیزد یا بادشاه خروج کند و الاصل بر وی منتهی  
شود و اگر دید که محاذات آفتاب می شد بپای روی می یافت و از مصالح  
بدن شاه محروم ماند یا بیند که در چه درجه باشد و اگر لیس حوت زینت بیفتد  
از شاهر یا رفقه جدا ماند و اگر دید که آفتاب منتهی شد و مرید عهده بر طریقه  
و هر دو نور داشت معارضی یا بنیبه سحابی شاه فرو گیرد و اگر دید که  
ببریک از آن بونیبه افتاد یا بنیبه بر آن صراطی یکی از او ایستاد باشد

صاحب دین که در دیدار حرم اقبال پر زین افکار بهر شو و فام یابد و اگر  
دیده اقبال را فرو به زینیک او باغصر و غم باشد و بلا شام را دل از حال  
باشد و اگر دیده که اقبال از غروب طلوع کرده فضیلت یابد و ستر او فاش شود  
پس مریض شنایود و صاحب رمد را آخر باشد از نایب این معلوم گشته  
که نور سیه السواد و غایت را عود بود و عازم را سفر مغرب نیز عاقبت باشد  
و حسن عاقبت و اگر حیا فری در بلاد عرب داشته باشند سیله متبوی رسد  
و بوی از دیده که نور اقبال یافت کنی یابد نامانی عظیم و اگر دین که اقبال  
را سجد کرده و محصی افتد و گویند نحد من بادشا. ناوالدین مشغول  
و اگر دیده که اقبال او را سجد کرده یاده نا. یاوالدین عظیم معتقد افتد  
و اگر دیده که اقبال به عتله شی شند از او اشکال شود یا دلپ فوت اولاد  
باشد یا عود اینا که و اگر دیده که اقبال بسیار بد فک بود سواران و حما  
نیک بود اما چنانکه اید باشند و اگر اقبال جیری بوی مال یک قول گفت که  
حقیق افتد و اگر دیده که جیری بوی بستی بقدر این تفصیل علی بوی رسد  
اما قول اصح و مشهور است که تعبیر این بحسب این خیر است که ادله باشد  
و استقامت اگر فطرت که یک جیری محبوب بوی و عتله دلپ خیر باشد و سکه  
الحسن و اگر دیده که اقبال بر عتله بوی و دلال بر استقامت اصح و صلف  
حوال محمود دین و اگر دیده که این است اما بر حرم و حوائی او بودند و  
بعد معمود یا مستند از بلا شام عود بر اولاد و کانی دولت و از غم بابان



۱  
اقتاب نمود و گفته اند بنابرین آنچه خسیه با ادا شده گفته شده تا ویرایش شد  
و گفته اند اقبال تا ویرایش باد شده و فاه و زیر و خا قونست  
و عطا الله دین و مرغ بهدوان و زحل صاحب عذاب و مشتق  
خا ذن و عمارت منظومه اینست که اقبالست شاه و مع دستور  
کابن و قونستی که خورده شعله بهرام و مطربش را هجده مکشسته کبولش نشان او بعد  
دیدن نقص اقبال بخواب به نقص سلطان شمار در میان باز نقصان ماه و غیر  
نیست هر نقص کار و بار و زین و بدین تقدیر باقی سیارگان و منظم اندک است  
و اعیان حضرت باد شاه باشد و همه سادگان لشکران و نوادیل کوکب را در حق  
بن کرده جناح نصیب یزید و والدین بهیت ملی نعلت انی رایت احد  
عشر کوکبا و الشمس و القمر و یقیم یلیس احد بین کلا لایطعیا الله کلمه یوسف  
عنه السلام دیده و زنا سیر تخصیص در کشف حدیث از جابر و روایت  
با جریان بود و طارق و یالی و فایض و عودان و فلیق و صبح و ضروب  
و تاب و فایض و گفته اند که دیدن اقبال و ما عبات بروی با فایض و صبح  
معروفه افشند و الدین را نودا چه باشند و بتکلی بالعکس و بهر جهت  
احکام را و این مدینه معلوم شد و در **وایله** او که صدیق حق  
من اعطیت و فایض خیر بخوبی دیدن اقبال در کار او اقبال و صبح و روز  
شمار صبح و اقبال و روز و اقبال و صبح و روز و اقبال و صبح و روز  
و گفته می خواند که الحمد لله للهم لا تخور امل و زنده بکار فایض و صبح  
و اقبال و بخور و تامل و روز و اقبال و صبح و روز و اقبال و صبح و روز

این کتاب خادمه باشد یا نه که صاحب تحویل و لو بدین حاکم صلاح  
 و در این حالت که خادمتان اقامه و تاویل نه نص قرآن برین سناسد  
 و معروف علیهم و لدان محمد و ن بالکواب و اینک و گویند غلامی و کلاه  
 و گفته ربه معروف که نه آیه که در طرف بقا و این ان مال باشند و بعضی  
 دان باشند یا میراشد و ن و یا جمله صلاح و فیا دان باین جهان عاید شود  
 لا جرم باین حال مهتبه باید که در **و سوره آمده که عهد الله**  
 و بعد از آنکه داشت و احضه رسالت گفت و فرمود صل علی و سلم و احضه  
 لا قوت ان سألله الا علی العطره و **فشیخ** باین شهر گفت که جهان  
 جدید که افغانه و لوط بودی و عز از ان بر توانی خوردم و یکی لب شیر  
 و یکی شور گفت که **بشیر** بنرس و نظر از جانب خواص و ذو کین و جنات  
 و دوحان که **و افتادگی** تاویل دلاله عوارث باشد که بکینه  
 تواند دلاله کند و تاویل **الشیخ** را و تعبیر اینها علیهم السلام  
 عنه **و کاس** دلاله بر مال که خاصه داران عمن یا اتم بجمع باشد  
 و نه خاصه روانی بود یا انک ز غولین یا انک بشی او بود و اگر بیدن که نام  
 او اما سید است او را این معنی که تعداد دفعه حاصل آیه یا انک عالم شود  
 و بعد از آنکه چشمتان داشت بر سرش این معنی بود یا بشود  
 یا واجب گویند بر خاست و اگر درین و یا این معنی حامل باشد  
**و ان** و نه مورد انرا دلیل بود که باشد و تاویل او را در این

موتنه رسند و اگر حرف او از خوش داشته باشند میباید و بل ماله او را داشته  
دین کار بر ما خفته لقوله تعالی فی الخلق ما نشاء و اگر او از آدمی آید  
چون آن نشود منافع بسیار یابد و اگر او ازها نفع میباید خبر و نیز که بگوید  
آن باشد محتاج بتعبیر نشود چنانچه در تعبیر از آسمان گفته شد و او از اموات  
و ظهور و حیوانات مدبر حلم داشته باشند چنانچه در نکته رابع از فصل نایله  
بیان رفته اگر دید که حرف از نظر پنهان او را وارد ده و با وی عزا شده  
یا خارج محمودات و ثواب است و با وی موافقه کند همان کیفیت وفاء  
باید که آن حرف متوفی شده باشد و اگر دید که تنها او از جمیع ذلالت صغیر  
بهتر و اگر او از بدیها می نهد مرتب امری منتهی شود لقوله تعالی لا ترفعوا  
اصواتکم فوق صوت النبی العا و رتبه الانبیاء در **حکایت** آمده که مکرر هست  
مخولب دیده که ما نفعی او از ده یا ایها الناس انقوا عنکم فقد خرج رسول  
مبارک من العرب فمزم در آن نزد یک مصطفی صلی الله علیه و سلم میفرمودند (و این)  
موجب حلم و لای بر جا و دیو می کنند نقد بلند می جای او بخشنند  
او دل و غیبه چنانچه در ماویل آسمان و اقیاب گفته شد و اگر صد که  
مردم نظاره او می گویند بر همان مقدار خلق سواران بایند و اگر دید  
شده آن حاله قهرم بخون او اود می شد قدران او می خفتند بایند  
و گفته اند که دید او بخت میباید معاشقه و تخیل نمی بکار میو او را دید که  
جمع با نفاق او را در او بخشنند و اسلام مرتبه او از زبان بایند و اگر ایشان را  
بشاید که تعظیم او متغی شود و اگر دید که بید و نیز او را در او بخشنند

عرب صواب از من دینی با دین داری باشند و اگر دین خود را بیاورند  
و لیس ملتفت بودند بزرگ قیید شده اما مطاوعه او بنمایند و اگر دین را بجا  
آورند از مرتبه در افتند و اگر دین که گوشت کینه او بخت می خورد مالی حرام  
از آن مسلط می بخورند و اگر دین که خون از وی می آید آنکس را عیب کنند  
ما در فاسق اند و از آن مصلوب بنویسند رسد بحسب خفت از وی رفته باشند  
و گفته اند اگر دین که او را در او بخت بود و در او دین می رفت باید که  
از عیب نونه کند و گویند که دین که او را در او بخت بود دین و دین  
مصلوب دین و دین باشند و اگر دین که در دین او بخت بود دین  
دین دین و دین بود جناب گفته شد بقوله نالی و ما قاده یقین بل برعه  
الله اگر دین که او بخت بود و دین است که از وی و از او بخت اند که از دین باشند  
بقیه دین و باز باید و حاجات او را دهد و اگر دین که گفته بود دین  
دین بروی دروغی گویند و از طاعید دین که او بخت می آید و این یکی  
لا بومرکب جویند سوارند و فقیران را این موافق باشند و عرب را این  
نوع دین را از دین بلی آنکس را عیب اقامت حاجی دلاله انزعاج کند  
چه مصلوب از مقام مزین است **حکایت** که شخصی با این سبک گفت  
که کیه من و دست و این برید و این ازان او را بگویند و بر دین  
و مردم شفق او می گفتند فرمود اگر راست می گوئی شخصی معارض و لی  
یا و بر اهلان او را بقتل او و خوف با عده جمعی ولایت باید و اصل است

فقال له الامام سنا في هذه المسألة من حيث هوون الرشيد يده بشفاعة شيخ فكم له دين  
لا اوراها مرابط و طائفة اهل محاسبة من جهة الله تعالى بدها له دين وصورته  
ايك واقعة باعبر ان في مقتضى عين كونه بدها له احياء كذا افرد امره بدها له  
تعدد هم و ان في مقتضى عين كونه الرشيد خصل شد و امام رباط طاعت طاعت  
و ميان او و محبوب من شيئا في مناظر افعال و كار او بلا كرفت قبله امره  
ان ما يبلغ **و شخص** در زمان بدين بن المهديت با اين سدين گفت  
چنان ديدم كه تمام بود از كوي گفت اين شخصيت كذا اورا تر و باشد  
و او با باراد شونف و وفاء ان روز مع مردم كذا و افندي بدها له  
محي فرمود و بر توقف تحريص و تحصيل مي بدها له و كذا بدها له  
از خود باز مي كند توانك را از كذا نقصان دل باشد و درويش را از كذا  
بعد و بزرگ را ملائت رسيد بدها له خايف را اين بدها له و عكس را فسيح  
و ام دار را احوال و ام و در عين بدها له اشفاء و بدها له از ادي و عير حاجي راجع و گفته  
از دبا و جود شست اين تا و جلات داشته باشد بدها له اهل بر خوه  
معي ليه و بكار داشت در كمال شعور كذا تمام رسانه و اينجا گفته اند  
معي بدين باهلي از اندام مربي **و حرام** و اگر ديد كه امي بدها له اعطال  
لا روي و فاة يابن و اگر ديد كه بر اندام مالدن لا از مالد و حال انك در بيدال  
حوي بر اندام نداشته باشد بعد از انك نماند مالدن بدها له شوق بدها له زبان  
او با بدها له مالدن و اگر ديد كه امك بر اندام مودي مي مالدن او را هلاكت  
انك بدها له مالدن بدها له و اين مالدن بدها له كذا حرام است و اگر ديد كه حالي

بر این مذهب که از خیر و امان است که نیست یکسان باشند و بتعلی بالعلی و اگر وینکه  
 خود را از اهلان و او بخت بد است و درین و سنت مصطفی زنده و از دنیا برآید  
 و بخت بد کارش بدست شود و اگر خد و اعیان است و درین در این سید مثل فیه  
 یا که شیخ سید و از ثلاث در آنجا باشد و فانی در مکه و از اولاد دینوی باشند  
 که از این نادان خانه بدین وضع نیست افند و کوند عمل و امل مغرور بود و اگر بدین که  
 اشیا سقا هستند و او در وقت اوفاء باید گفت که این و او بدید که از ان سقا  
 می و وی که اهل این بحیرا نشوند و اگر بدید که او که بیرون کین دشتی  
 خود بیرون است این حرم که از این اسماء و اسب و این فقه قراج شریف و اگر در دین  
 و اگر از این سید و این چون ربه و اگر سیاه بیند فقه عظیم یعنی نماید  
 و اگر اسماء و این تر و روستی تر بیند از ان که پیدا است و خوبان خیر و برآید  
 زیادت شده و اگر بدان علامه است و بیند چون خود سادیل نصر و فقه  
 بنامه وقت باشند و اگر اسماء را می بر شنید در صلابتی منفرد باشند  
 هیچ مشرک اسماء را بر شنید و گفته اند بخدعه بر یک مشغول شده ۴۰  
 موعیل اسماء بر یک آمده ۴۰ موعیل وقت با اسماء رسیدن اشارت برآید  
 ربه و در **حکایت** امده که شخصی با این سید گفت بواقعه دیدم که این  
 در نظر من این مال که معروف هیچ کدام ندارم و یک را اسماء بردند و یکی را  
 بیرون آید و از این موقوفه و این موقوفه و این موقوفه و این موقوفه  
 از ان اول امانت است که از این موقوفه و این موقوفه و این موقوفه

[illegible]

از آن جهت که اسباب را از کوشش او می گشت و غل را خرد می کرد و بزرگ سالان  
و جاهل را از طرفش باشد و اگر دیده که اسبابین کج می گشت نوع اطعمه  
این شود و اگر اسباب از نوع و امنی بیند در نوع و خصوصه افتد و اگر از این  
نوع نواح او باز مان باشد و اگر دید که بجای غله بنگال و آهن خود می کرد او را  
دری عظیم پیش آید و حکم **اسپاسا ختن** در ناویل بنیاد نهاد  
قدیم بود و اگر دید که **اسپاسا ست** می کردند بزرگت سخت  
به محتاج شده و کارش از و انتظام باید و گویند اسپاسا دست بناویل فوشنیک  
سند در باشد که منافق میان ایشان تغلیق کند و جمع می نمودند خبر برکت  
مردم رسانند که از غیر ایشان متوقع و مصمم نباشند و گفتند که اگر دید که  
اسپاسا خود می کرد در وجه معاش اعیان دین بر کسب خود کند و بقدر اردک  
که از آن بین و آنکه باشند معیشت یابد و از طایفه و ریس گوید دلاله بر شدن  
آید و است دیده کند و اگر دید که از راه یا ماز و یار و ناس خود خود می کرد دلیل  
مخاطره باشد و گویند و طب اسپاسا ریس قوم بود و نسل و بدان بوی عاید شود  
**و اسپاسان** بناویل مردی باشد بحال خود مشغول که از وی کار دینی  
**اش** بناویل بهمن بن اطعمه بود و دلاله بر مال حلال کردن و فایده لرحب  
کوشش تعبیر باید کرد در آن محله باشند حنائل حکم هر یک از آن خواص اما  
و آنچه می چوشت است و بناویل است بر فقر و بیاض و دلیل  
و اگر دید که **اسپاسا ختن** که دلاله بر و از خود بن را می کند



حاصل مشیخ بلفظ فصاح حواله آن که ان شاء الله  
باشد باشد بعد فیه آن معنی که آشیانه بوی منسوب بود و اگر دید که در آنجا  
باشد بوی که آن معنی بوی نیست گشته و اگر دید که معنوی صالح زاده را  
گرفت فایده دینی باشد و الا هیچ دینوی بوی رسد و اگر دید که در آنجا  
گرفت عرش در آن بود و از آن عجزه و لیکن محیه دنیا شوق و اگر دید که طبع در آن  
گرفت با دشمنی فودنه شوق بقیه آید و الا اگر در آنجا دید که حیوانی  
مزدی در آن شوق است با دشمنی که در آن حیوان و معنی را که در آن شوق  
آن بود که او را با دشمنی که در آن حیوانی و معنی بوی منسوب باشد صحیح افتد و افتد  
**آفتاب** تاویل خلیه باشد یا بادشا با عدل استا باشد یا بد

شخص و گویند که در آن است بود و رفت را معنی خاصه همین است که صحیح انوائه  
بود و بعضی تعبیر نمود آفتاب ظلمت میسب بادشا مکره اند وجود و عدم و صلاح  
و فسادش محمول دانسته و اگر دید که ابو حامد بن شد و شیعیه مکر الراجح در معنی  
شعاع و اگر دید که آفتاب نور بوی یافت و الروای باشد از بادشاه مرید غایب  
یابد و اگر در عید بود بر عاده خاص مخصوص شوق و شایسته که عطش بوی باشد  
باغبان آنان گفته شد که تعبیر آفتاب بوی بدین که اند و اگر در عید بوی بدین  
از شوم صورت بدین است نماید که سبب روشنایی چشم او که بود و اگر دید که آفتاب  
در خانه او یافت مرتد باید علی الخصوص که آفتاب بوی بدین که گفت اگر آن  
ای باشد باید که چند دور از قریب دشمنی که در آن گفت که نماید فلان را  
شعاع بوی بادشاه الله و از آن بوی بدین که آفتاب بوی بدین

دو یک حکم داشتند و گویند تاویل ساهل سخن را چنین بود و از تبحر اند  
که در کتب و کتب که بر کتب علم آن بهیست و حکم یافت با حال هر دو  
باشد و در هر دو **حکایت** آنکه از قسین مسلم که امیر خراسان

خواب دید که باطل برین از آبی ام خود فرو می آورد و از هر دو این سینه  
بهر گفت حکم شد و معاون هم شریف شرف نامه توانمند بود و او را بشک  
در یک سینه خواب دید بود و حال مرا چنانکه معجزه است نتوانست

**ساحل** معول تاویل خادم باشد چنانچه بحسب حرف (مقام  
در اول در و در و معین معول مالی یا معانی بقدر کس آن که بیدارید اگر دید  
آن که با او بودی که دلاله بر طول می کند و مرا هر که نیست بصلاح داشته

بشکست با حق شکر نمودن آن و این را تا حدی که فیه ماس شد بد تا صاحب  
با که باشد و اگر چه که اگر از سنگ بیرون می آورد مباحث امری صعب شود  
مان معجزه باید و اگر دید که اگر می خورد و صدف مکرر آید در پیش برده و طرز

دیدن و گمان می خورد بسبب معیشت عداوت کند و صوت آنرا محقق باشند  
باید که می خایند غیبه کند و از آن حضرت باید و اگر اهل کس بیند که اهل کس  
در ضمنی بود و غیر او را خصوصه باشد و گویند اهل کس محمودی تاویل

صاحب قدرت بود تا غبار آنک شکر و سندان (در نقش فراوان  
بل اینی بفرست و سوز که بیند و از آن معروض خود حکم بود بر گرفته و در  
**حکایت** است که شخصی با صاحب دق در می کرد و گفت چنان دیدم که

آن حال را از هر یک مال بر سید که ز کنی گفت نه گفت که بر سید

فقت بلی گفت اهدا نموده کدین حاضر کنند ا دی ما هر شود و جان کده و جان  
شد که هوی تا ویدر جید یا کندی صاحب چلی بود و بریدن خفتن  
دلا و بیادالت بکانه یکی از ایشان که در خاص جمع خبر میداد و اگر دید که بسوی  
کهن بریدن اینانی بخلاف طریق شمع کنند و اگر دید که بوستنی میکنند باز  
غرب زنگارند و اگر دید که بوستنی بخورد بفدر لیش مال زبیه خفت بخورده و  
از اینجا گفته اند که هر که بیدن خوب در آهونه منفعه باید از زبان نکوه  
و مردان آهونه باشند که از قلدن یا کندی رسد و شطوط آهونه غنی بود  
و گفته اند که یا کندی بی مکر کند یا زبیه حیوانها و اگر دید که تیرگی یا سنگی  
با خواند اخت یا کندی جمع شود یا زبیه نسبه بانها او صادر شود خلط  
بسیب یا ضرب و زخمی موجب و گویند اگر دید که ان تیر یا سنگی بود که  
نه مستور و اناسرا گویند یا اگر دید که تیر و سنگی تیره صید کردن انداخته  
حکمن غنیمت باشد و گفته اند و گویند اگر دید که آمویی را بگرفت او را  
کزد یا دید و اگر دید که خود آمویی کشت چندین عمر و طایفه که نام از آب  
دینعلی را استینا نماید و اگر دید که در تیر آمویی می دود و دلیل فرید  
باشد و بجه امور دلا به فرزند خوب کنند و ظاهر از تیر به باشند و گفته  
اند اگر دید که آمویی را بگرفت میرا به یا خبر و بزرگ یا به و اگر دید که او را  
بس برون حسنی و همیشگی مصیان او کنند و پیشتر آهونه دلا به بر سه  
دزدان کنند یا کندی تا ویدر جاء و دستقا باشد و گویند دلا به  
دیدار غایب کند و گفته اند که هر که در خواب اینه بیند و در شلال هوا

اگر در درایه ناله زانک عشر مایه نکرد و اگر نه بیند لنج باین شوی :-  
 بهادر سبب نادرین بروی خود و اگر او را بیند المنت بیند و مود باشد که او در مود :-  
 و حلال بیند و لاله بر محل مایه کتبه و زینت و لایه و اگر بدید که ایچ بدیگر کماله  
 تن بوی سبب ناله مود که درایه زینت و سیمین به دید مردم را در حیات  
 به دیگر ایچ بیند و اگر صدیک که درایه اهنیت نکا کله و روش بود و اگر روش  
 مود به سبب بود به سبب پیرت و اگر لیر قبولت زنی بیند دختری اولف  
 لایه و اگر حاطه ناسته میان ایشان مفارقه افتد و شوهر زینت  
 بعد از آن شوهری کند و اگر سبب بیند که درایه می دید او را برادر  
 را این جواب دختری بیند او را خواهری این و اگر یاد شامی بیند او  
 زنی روی نماید و اگر روی خود را خوب بیند سادی و غن باشد  
 حلس بالکس و گفته اند هر که در حیدری نظر کند جنز آیه و است  
 به و امل و در آن صودده خود بیند یا مشابه خود او را سبب بیند بلیغیت  
 نبات باز دید آید و اقل تا فی الباب ان باشد که کسی در جنز او  
 مثال طلبد و حکم که باب مخصوص است در او یل آب تقدیم یافته و گفته  
 بد که آینه او شکست زشت و فایده و اساقفه برانند که مرگ بیند که  
 آینه دیگر به بدید خوشنودی با مال فعال باشد و تقاضای که مال و نفس  
 مخصوص جنت آن آینه از نفس بیند بی اگر از زین بیند دلاله بر فودین  
 عی به شری بعد لن فقر اگر معزول بود و لایه یا بت و اریطامید  
 گوید اگر مرخص بیند که در نظر آینه کله و فایده یا بدید جو آینه از جنس و همیشه

از هر جنبه که باشد و گویند هر که جز در این صفت خود بیند مریض و مجنون نشد  
خاصه در عود بی بیند بکلی اگر در زمین بیند زود رجعت کند یا بعضی از خانم او را  
فام یا پند و جاما سب گویند مگر این نظر کند بکنایه اندام نماید که هر چه هست  
مالی تعالی باشد و اگر دید که این را بصفتل می نهد در حق بقدر طلب و رفع کند  
**اینده فروز غرض معروف** بنا و بیان باد شاه باشد و از آن موقوف بر اصلاح امور  
در اصل و اول مال کرده اند تقوا و نیل و ظلالا علیهم السلام و انوار علیهم السلام  
و السلوک و حکم رنگه ان ماست که در با و بال اسما نکتہ شد بجهت اگر خود را در  
ابر سفید باندند بیند علی نافع آموخت و اگر غیر باشد بقد نفع ان علم بهما صراحت  
بی شود و اگر ان ابر سیاه باشد از و شوکت عطا بی بوی رسد و اگر ان ابر سیاه  
چند بار ان بود دلیل عذاب خواهد بود و اگر بزرگدانه پادشاه او بر او بایستد  
خود مرتبه بایستد و اگر دیکه ایی ارامیده بر سر او بگذشت او را با صاحبی صحبه  
افتاد و انو انتفاع یافته و اگر بادی و غیره که او در سواهی راه در سوا  
و منبیا با طرافت فرستد و اگر دیکه بیند صحبت علما و حکما شود و اگر دیکه  
پادشاه او در خانه او افتاد تعالی با عاقلی در خانه او نزول کند و اگر بیند که او خود  
با انجا برده یا انک بول بر سوار شود یا انک جامه ساخت یا بنویس از انو  
انتفاع یافتن نیک و ناستد و کارش بالا برده و عود بی بیند دلیل بر  
شود و گویند معشیه باشد از جمله علم و اگر بیند با بر بابو (تو عارف است که  
در عالی تالیف کند که مقدم از ان منتفع شوند و اگر دیکه که کوشتی  
بر این بنا کرد بر دلالة حکمة از کما دور شود و اگر دیکه که تبا که ولایت

و گویند که با او بی شکست محنت باشد یا سلطان مستحق یا عالمی حکیم و اگر  
 دید که با او این همه طاعت با یکی اینست طایفه محنت شود و اگر دید که احاطه  
 او از این همه فایده دنیا نیست اولی مرتبت باشد و اگر ندید که صلاح حق از این  
 همه بسیار زیاده و اگر نه اهل ان باشند تعب این خوب باشد یا خویش او  
 شکی نیست که گویند این بسیار دلیلی حکمت است که با او بی محنت و سرور و مشهور  
 است عظم محنت مشورت او میداند از سیرت الهی سفید و گویند که اگر این بسیار  
 فی دین بیند دلیل بر ماست یا حجت یافتن عظیم و از ان سرخ فتنه و  
 مرض و اوج عظم دلالت بوجم کند و از ان سفید بوجع صاحب و اگر دید که برکت  
 با او در دست او بود بدست او کمال بود که از ان فواید بدین کمال  
 رسد یا کمال حکیمان گویند و اگر ندید که او بی مرتفع شد و بروج بر بالا آمد از  
 ادبی است که در دنیا نفع بود و اگر دید که خود اوست و بر مردم مبارزه  
 مالی باشد که از ان منفعت مردم رسد و او بی باران اگر ناویل بود است  
 کنند و ایضا انصاف باشند و اگر نتوان کنند با حرجی بی نفع بود و اگر عظم  
 عالمی با ضمه باشد بی اگر ناویل ان حرف کنند استادی بود در صنعت خود حکیم و  
 بی ضمه و اگر با او را با رعایت دید و تربیت او دعا بدین و مادر با سایر  
 حق بود اگر با رعایت و برف بخت این دلیل فزون تر باشد و گویند  
 که بار عظم و برف بنا و بی ادبانی محبت بود که بوجه حق تعدد  
 کند و اگر دید که از ان راه دارد و تمام افاف در گفت و سکر نماید

بود

ست

حکیم

کنند

شود و باید سفر باشند و مسافر را دیدن مراجعه نمودن کلیه غایب و شایسته از آن  
ظهور یابد و گفته اند تاویل از آن مجتهدان و علمای معتبره که معصوم را است  
و تاویل از آن نافع باین طرز و جمله کرده اند چنانچه در مقام خود معلوم شود این  
شأن **ابیر** و تاویل رتبه دینی و رتبه دنیوی شخصی باشد و باین  
دستور تغییر نپذیرد **یا که** **ابیر** **بیشتم** **سید** و نیز تاویل منفع باشد  
و گویند زمان راه او مردان باشد بحسب حال و حرمت نماید بن زمان و اهل  
حلال باشند و مردان را مال حرام و از این سیاه مد را هم بود و از آن زد و عاری  
مک کسی که بر وزن آن را قه و د و زد که این آن سهل باشند و نه بخوبی و نه  
بمنز جام بود و اگر دید که از هر نکل **ابیر** **بیشتم** **منت** از منافع معاف باشد و حکم  
**ابیر** **بیشتم** **بحسب** حرف در تاویل جامعها **یا که** **رو** **ان** **شأن**  
و تاویل **ابیر** **بیشتم** **بلفظ** **اقاب** **رفته** و گویند اگر دین که آب از آن  
بجود نماید یا بکسی می آید از کس کی فندی آورد و از طامع و رستم گویند **ابیر**  
**حسن** باشد **بیشتم** **در امر** معاشی و گویند تاویل از آن بزرگ اولیست بحسب  
کتابی که در ضبط آب مالک و ضبطی که در مصرف آن محافظه می نمایند و گفته اند  
خادمی باشد که بوسیله سفر خدمت کند به لیل اینی که در تاویل اقامت بدان است  
یافته **یا بلیس** **دشینه** باشد منصف بصله ابلیس لغت الله  
و وفای نامه و کفای نامه **احرام** گرفتن تاویل وفای در کمال  
خلیه با پادشاه بود و تاویل کعبه با ایستادگی و گفته اند که دلیل اختیار  
نهاده و ریاضت باشند و اگر چه که از حنفی تاویل شام اوام گرفت و نیز

و مقام برت یافته؟ چجه متضرر معنی فرست و ازان ذات عروق من دلیل آن شده  
که از راه این طرح و سوراخهای افق و از ایشان فایده مالی یافته؟ اصل  
تربیت دلالان بر جمعیه و اخذ مال شریک و الله لقول تعالی و یا کون تراب  
افلا تأمن ان یعالصیبه و اصیب صاحبه و ازان دولتی که یا اهل مدینه دلیل آن شده  
و با کسی در مقام معامله و محال آید و ازان قوت با اهل بیرون دلالان که  
قوت معوی دلیل شده و اندوین ناموس یافته **از** خوش طعم بناویل  
مانند اوزن باشند و منعکس بالکست **ارضه** که اصل حیوانیت است که خبر  
و در قوت خود بناویل ردی جاکن باشد و جیر ما اندک دره و ازان طعم  
باید که **ارغوان** بناویل و درین صاحب حال بسیار مال از چندان  
در خویش و بیرون باشد و صلاح و فساد آن در آن حساسیت که باین همه عاید  
و درخت آن عیب حکم مایه و گردید مذهب بدین صفت باشد؟ **ارغوان** از غرو است  
می تواند بود معنی آنکه قانون تعیین کننده بی بدان ضابطه رفته **ارغوان**  
بناویل فرزند باشند یا خواهر یا شریک و اگر دید که درختی بر آن می برید از صحت  
کسی که آن درخت بر آن جنس است باز از عافیت جوید و اگر دید که از اولاد یا از  
احوان بگذرد و بدین که او را مثل آنکه بوجود آید و ازان انانیت و صاحب  
و شرکاء و خدام و اعیید عیب حکم داشته باشد و اگر او را ازین طولانی مدتی بود  
و عمارت پای داشته باشد او را مثل آن حاصل شرف با اهل ازین قیاس نیست باید که  
و لغت اند و قیاس بن تا ویلا داشته باشد که او را بطول بدوینم که عید

شود



و حیوان بدو نیم زندن خواهند آمد و اگر بدن که او را با آن بدو نیم کند بدین حکم در این  
باشد که گفته شد و بود اصل یا سببی یا نقیصه این **دست** از آنجا که

شخصی باشد که اخذ و اعطاء بطریق مسامحه کند و حیوان عامل او و شریک

و ضابطه مقرر است که جزو اسباب یلیفیه می کند که در آن تغلب و تفاوت نیست

**از** ها تا وید و شنی باشند در عایت و دشمن و حسب انکه در میان

و داشته باشد تعبیر این مال که صاحب استقامت و غیر گفته اند تعارض نیست

عند من و یا این ترویج حال بقینه یا یا که **سبب** با زین و کام تمام

تولدت خاص کشت و راحت عالم بقول علیه السلام الخیر معفو و بواصی الخیر

و زین حمد گویند بیاض ناجیه است و ثلاث بر توفیق و کمال و گفته اند که از آن

قدم بدین حکم ماله و اگر کسی را از خود پند بشاید بوی برتری از بسیار باشند

و بعضا بقدر آن باران بار و سیلاب اند و گفته اند ما وید است و در

در این حال باید دانست که چنانچه نتواند کرد و اگر دید که بر این  
نشد که دو جناح مشت و بران می برید اگر علوی باشند خلافت یا حکومت  
باید و اگر غلامی مطیع بازی منتقل خواهد یا رفتی موافق طلب و گفته اند  
حکم مطلق آنست که اگر بیند که سوار شد و اعباش در میوای برید به قول  
درجه ای و سطلت جاودا بی رسد و ممکن که این صفت در سرباشد نیل  
که در بدنه اسب به بر شدی ایل می برید بر دست و شوکتی هلال  
شود و اگر دید که بی اسب از آن هوا فرو آمدن بیار که فاعول شود یا آنکه  
از میان دور شود و اگر بیند که سوار آن در میوای برید در آن موضع جنگی  
مواقع شود میان اهلای اینجا خصوصه افتد و اگر دید که گوش اسب بریده  
میباشد یا کان از او منقطع شود و گفته اند که اگر دید که با است در جنگ بود و اسب  
مطالب آمد در معصیت باشد ۶ ذیل آن می شود که هوا نفس روی  
تغذیه ماه و اگر خود را بر اسب بر هده سرکش بیاید عصیان او زبان باشد  
و تغییر اسب سرکش هوا نفس کرد اند و اگر دید که زبان اسب بر هده  
سرکش بیاید یا بر دیواری ایستاد بود تصدیق معاصی صفت باید  
فی الحال انابه نفوذ ناز فضیحه سالم مانده و اگر آن اسب مطیع باشد اندک  
مایه رفعتی باید که اسب از آن دیگری بودی اصل تغییر است بخداوند اسب  
و با تبعیه نصیب باشد و اگر دید که اسب بخاطر می رفت و شبیه می رفت  
عشقه یار شود و آوازه او بهر دیار رسد و اگر دید که با سلاح سوار شد

استثنای هفتین بود و این مسئله مختلف است خارج از این حد و حکایت  
خواهد آمد و اگر دید است را چه جنگی باعث از خوفی خالی نماند بود  
ناحتن است و اگر دید که اسب را بد و ایند تا عرق کرده مانی بعد از  
ان عرق در موافق صرف کند لقوله تعالی لا تذکروا وارجعوا الی ما انزلکم  
فیه و اگر دید اسوان لغاریت خیر در رفت خیر کن در آن نباشد مگر آنکه بیند که  
بین و ن آمد و مراغه زدن بغایت غایت تنیک است و از اینجا گفته اند و دستور  
مراغه میزند مال و جامش تمام شدن بخرد و اگر دید که اسبش با وی سخن گفت  
کار بی کند که مردم از آن منع بشوند و گویند در عمل غفایان نماید و اگر دید که  
اسبی بیگانه موضوعی در آمدن بزرگی اینجا نزل که این و بعلن بالطن و اگر خود  
بر اسبی بیند که پایش در از بود جلیش بر عونه و می باشد و اگر خود را اسوان بیند  
و درش حاکم باشد اسری او را و گفته اند ایضا بقوله و اولی شمله شد تنیک نای  
هوسیا بزرگ و خنک و سر خنک و شمر و ملکیت مرتبه باشد که بالی شاه از دانه  
ذات و از اینجا گفته اند مال و شاد دین بوقلیت و سمنان کن باشد دلیل بر فرزند  
و اشقر و لاله بر صلاح دارین کند و رنگ مرگوب ملائیل دارد و بر حسن دلیل  
چنگ بود و جرد عارضه بود که از و بصحت انجامد و گفته اند سمنان میان حکم باشد  
بکی بر نشسته آن فرض صعب بود و سبب زن شایسته باشد و اگر دید که بر وفای  
سوا باشد نای رای شریک او باشد و بعلن بالطن و اسب طایان  
بنای زن با بر که بود یا کنیز جبارک و اگر ابقی بود با و بر زن زن از دو  
قتیل باشد و گویند مال و جمال مشاعری بود و عمر من خفت بود و خوشتر

است که معمولی و اتم و خوب بند از آنجا بفرم و کیت محبت و کیت و التماس

باشد

بر آن کشید و اگر ما دیار یا اگر نیا مانده ایم از آن زین را بکن یا دختری

ن

است و در میان دیدن صاحب ساز کار بود و گویند اگر دید که بر ما دیان

بعد از این بعضی گفتند اما بی آنکه بغلاظ و شرف از وی استخلافت

مانند چهل حکومت تواند رفت و اگر اینجا باشند مدخل تواند ساخت و اگر زین

بر ما دیان ردیف کسی باشد طمع در اصال او اند و بالعکس چنانچه در این گفته شدن

و گویند اگر چه ما دیان شریف بود ما بنیاد ب باشند و مجال کاو و در آن کوشه دیده

و گفته اند ایضا و اول و ده باشند یا دیگری که قسم سوالی مانند یا تا جری که در نجارت

صاحب کیاس باشد یا صاحبی که در صنعت خود صاحب و اتم باشد و غیر است

بزرگ و شکر دو علامت نیز گفته اند و برین تقدیر اگر بکنند که اسب با وی جدا کرد

دید

یک از آن جماعة با او مخالف نمایند و اگر که به یکی از ایشان میرد و کشت

اسب نفی یا بی یا جای باشد بفر آنکه بکنند و شاید از طرف صاحب بکنند

بعد و اگر دید که شیب است بی پوشید بفر آن از مل نیز فایده باشد

**اسب یا لایح** بنا وید بحث شخص بود و تعبیر اینی قاعده باید

بکن اگر بیند که اثر لایح و واید یا بپس خود سفری بی فایده کند و چنانچه وید و اول

الایح نیست و تعبیر و واید آن چهار بای سفر کرده و جمع محمود نیست

که اسب پالانی را واید هر آینه سوری بر خلاف حال باشد و اگر بیند که لایح تا گاه

در موضعی باشد شده شخص غریب بوضعی عجیب انجاماز دید آید و گفته اند از

اگر چه واسطه بالایی در این حرف است از تشریح مایه عظیم یا به و چنانچه زیاده شود  
 و اگر بپزند که با آن است جمع آنکه در حق مصلحتان که از آن مصلحتان می شود و  
 گفته اند بنا بر این سفری دور پرفایده باشد از قبل نیست و اگر بپزند که توان نوشت  
 و در معایج برین با هم سفری که در دفعات این می رود یاد شده و اگر دیگر که  
 در مرتبه عالی باید چنانچه در تاویل اسباب آن را بدان رفته خاصه چون بیند که بخور  
 و سرکین می غلطید و اگر دید که آن بالایی او را دندان گرفت عصر در خانه او  
 خیانت اندیشیدن و اگر دید که آن بالان کم شدن با هم سه سامانی کند و اگر دید که سالی  
 بروی جنت مجوس در ضد است و او با آن دید که پهن بیک جنت بجای مجوس  
 پیودی بجهت او کردید که بالایی او تلف شد زین تنیده و اگر دید که بزرگ دید با دور  
 طلاق دهه و گفته اند اسب از حرکت و خروج که پدید مطلقا نیک بود و مرکوب سلطان  
 علیه السلام بفرموده حالت از عرض علیه بالعتق الصفات الحیات و والته لست  
 بر نشیند که اندک و بیش احتیاجان ماسته باشد و وفود که در دلاله اندیش  
 که کرم و اگر دید که با شکونه بر نشست بعد امر نیک او می مثل شود و از آن  
 مضاعف یا به واسطه کند و محل الوجوه بد باشد و الله اعلم و احکم و ااسب  
 آنکه اگر مطیع بیند زین شریف باشد و اگر جمع بود دلاله بر مودع و جوانه کند  
 و اگر طاعت و رسن گوید که اگر اسب آبی را بیند در علی حوض نماید که تمام تواند  
 و ساینده سوالان بران میسر نیست و در حکایت آمده که شخصی با این سمیت  
 رفت چنان دیدم که براسی سوار بقسم کدورت و بای آهنگ طاعت رفت از مصلحت  
 بدست و در آن حد و روز وفات سال ۹۹۹ و ۱۰۰۰ علی بن علی بن ابی طالب

وزارت مجازات دیکاره سوال با جامة مشکلم در سائز آفتاب ایستد بقدر و ذوق  
او عرو و کشتن و از ان خوف پیدا شد و از عیبر ان سوال که ذوق کشت سولان دلیل  
و خاصه نشان ولایه نوسایه آفتاب دلیل فرود و شمع در ظل فوله باد سایه و افادن و نهانها  
دلاایر طول عرواله بحیثین که از غایه بی بی تمام نهانها فرو ریزد و چنان بود  
**استدلال** تاویلیم و مضرة باشند بر از دیدن یا چیدن یا خریدن  
و گفته اند که از ان ترجیحین بود و از ان جنک و نام کیا که علف چهار بایان باشد  
و نهانها فرو ریزد و حلال بود **استدلال** شخص تاویل بدر او باشد و ان بر ان عمل خویشا  
منقول است و حاصل آنکه بر دست منصف بعید باید که **استدلال** مطیع تاویل  
طیب بین و ظفر بر دست باشد و از ان مجموع دلاایر بر مردم احسن کند و استر کند  
و او بود و رکوب استر مجهول بوضی سفر باشد و از اینجا گفته اند استر اندک دلیل بر مردم  
بخت نیست و بر نشینت خروار ان استر مجهول بر باشد سفر از نو بود و از استر  
داشتن از ان کیست سفر یا غنیمت باشد و و راجع به سلا م و گفته اند هر که استر بخوابد  
مکانی صالح نزد دیکر شود و استر رکوب صلحا مالول بنی اسرائیل بود و اگر خود را نهان  
بلا بنا یا عاریتی بیند دلاایر بر ان که در نشی عظیم باشد خاصه که ان استر مدخل و نهان باشد  
و از ان حال صاحب جمال و از ان سبب جنک دین دار و کمیت معاش و زرد مراد  
ن گفته اند اگر دیکر که بر استر کی روی و دست و پایی سعید سوار بود و متوجه قبله می رفت  
چ که از او و اگر دیکر که توجه بطریق دیکر داشت سفر کند از ان جا بیاید و گفته اند  
در نشی استر مطلقا دلاایر بر طول می کند و اگر دیدن استر دیکری را بر  
نهانها فرو ریزد و حلال بود

یا ائبل السفر و فطی الطریق بروی زنده و گفته اند دیدن اسد چندان را که نشاید  
 احوال کنی نیک باشد حد اکثر بحسب تخلی جان نسبت با شغال دارند و اگر دید که بر سر  
 مال خود ریخت بالشی زیادت شده و گفته اند کاری بنیاحاصل کند و گویند امیر را در اوایل  
 زنی نهاده اند عاقر باشد و از آن ترس و گفته اند بدین و افکار من خبث نیکو نام بود  
 و از آن **پایا لخت** زنی با حیضه و اگر دید که اسدش بوجهی گدازد یا شمشیر زیاده  
 و اگر دید که با وی سخن گفت همان باشد که در اسب گفته اند و اگر دید که اسد را بکشتن می آید  
 و گوشت و پوست او به ناله اند و گفته اند که گشت اسد بدین بیماری باشد و غیره  
 صومعه و خوف بهر آن که خرد یا شانند یا پوشند و اگر دید که اسدش نرود یا در وفا  
 یا بخشد یا ضلح شدن از آن یا کنیز که در شوق و جامه است گویند می که بدین که بر اسد  
 نشیند او را با کنی خصومه افند و زکوب آن تخت را با ضنه و سپاسه میتر نیست  
 و در **حکایه** آمده که مضطرب خلیفه پیش از زمر خلافت بخواب دید که خواران  
 کایه بر اسد بی بار بودند و او بر مران نشسته و معین آن در حسب و نسب او برسد  
 و بعد از حصول مرافقه تعبیر کرد که مرید خلافت یافت و علم در آن چند روز خلیفه شد و  
**دیگری** چنان دید که اسد بسیار مزین و در آن نزدیکی غلامی چند  
 حریف و ذرا آن حکایت از شمشیرهای بکاید و الخیر و البغال و الخیر الیه ملحقه اند و  
 گفت علامه معلوم شده و بتقلید فعل رفت مگر ائبل اوایل زنده بفکران گشت  
**استر** بنا و باغ بسراشد و اگر دید که چینی در میان فیه که کاری که بین نهاد او باشد  
 فضل کند و فوی است که استر همان حکم دارد که در کاغذ بیان حواصی وقت است  
**اسد بخوان** سخن از آن که می تواند با وی جانی باشد و این را بهر

با خود به اسد سرخ کرده  
 عادت باشد و اگر مر  
 میزند

لا تلوذوا بهن ان كنتم ايماناً بالله وبقوة ذاتي وبقوة استغفار  
 كما لو انتم بعد ايات بهد وازدديد المحمدي كذا توفيق اصلاحي يابن واوله بصورت  
 سماوي بوقد استخوان مرده وحيوانات وطيور ناهضه دلاله برمال داشته باشند واکر  
**استغفار** کفر عفو یابن یا ارباب باهیا اورا مال بسیار جمع شود یا سیران  
 ایند لقوله تعالى واستغفروا لكم ان كان غفارا یحیی علیهم مدد را او مدد هم با او را  
 ویاست و حال محمل است استغفروا استن زبانه خدان بیش از مدد را که  
 و گفته اند اگر بعد کی باز می گوید استغفار کن ان زن را منم که گفته اند چنانچه در قصه  
 و ایضا من است او استغفروا لذت است **استغفار** حقه است او را و خیر منعم بود  
 و از ان مام علیه کن **استغفار** حقه است و دلاله بر عم کمال و زیای از قبل دیوان  
 بعد و عکس بالعکس و حکم مثل مقام خود ابراد روزه و اگر دید **استغفار**  
 در غایت سخت افند یا بمضیعه صعب در راه او اگر خود را بر **استغفار** محمول است دلیل  
 سفر باشند و شاید که آنج روزه و گویند عباد الله نزدیک شده و گفته اند خود بانه در آن روز  
 بعد ماه روزه و رزم سوره یالین که و اگر میگوید که بر نیست و در راه روزه آمدیم از روزه و شفا یابیم  
 و کما ایها و بخوان بر من اسان که و اگر دید که استن جولان می کرد بخار و مغفل شده  
 و نیک دیدن استر مطلق بخواب غم بود لقوله علیه السلام البیوع حزن و علی الخضر  
 چون **استغفار** اوله یا قصد کرد و اگر دید که از بخت مت نیست و غفلت بود بفرمان بزرگ  
 از **استغفار** باید و کارش برادر بلند شود و ناویل نختی نبرد عین کرده اند و از ان  
 همان بود عین و اگر این خواب را می بیند شوهرش مطیع شود و گفته اند انما من مطیع  
 دلاله بر توفیق موافق بود لقوله بعد الله المومر کالحال المنقذ و اگر خود را بر بالا بدین



بالبه اولاً و ثانياً و سترى افندي و اگر دید که بر آتش بر خیزد نشست بود شنی طغریا بیدار گمان  
الاشتر و سایر مرکوب اقبال آن کند مرید باشد و اگر بیند که آتش بر سر او ریزد زشت  
مورزید آورد و اعتنا بر سر و دهن از فرمود آن بجه باید گرفت و هر که سازم  
سفری باشد و در خواب آشنایی دنبال بریده بآید بیند باید که فریاد کند و در میان  
افطاح الطريق بروی راه زند و اگر دید که آتش بر سر او ریزد و می جویند به هوش  
مشکلی بحسب آن کلمه ریاضه باید و اگر دید که در آتش جای جمع می شد باید  
دشمنانش را جمع شوند و اگر دید که آتش بر او ریزد باید که آتش را سبب آید  
بسیل خیر و بر که و از زانی در آن موضع بدید آید و اگر دید که آتش بر او ریزد  
بغیر آن از ملک یا مال بادشاه نفع یابد یا بی صالحه خواسته و اگر بیند صاحب  
بوه او را سیری مبارک آید و اگر دید که بجای شیر خونی آمدن مال حرام باشد  
و گوشت آتش بر او ریزد مال باشد و پوستش میراث اما خوردن گوشتش بیایال بود  
و در اینجا گفته اند که گوشتش خود دید مال بوه بیکرمه در عهد دینی ملال بود و گفته اند  
که گوشت نافه اگر نخورده باشد دلالت بر زرق حلال بود بی ملال و اگر دید که آتش بر  
را غیر آن که نه و گوشت آن مردم مالند بزرگ در آن موضع وفات یابد و  
میراثش فسخه گفتند و اگر که خود آن لشت قرآن که طایفه یابد و بدین طریقی یابد  
و اگر دید که آتش بر او ریزد و گوشتش را از بون کربانند و بیگس باطن  
و اگر دید که از اندام آتشش خون می آمدن بقرآن دله و نفع یابد و اگر دید  
که ماه را اشتغلی کشید یا فرمان بر ما ملل خصوصه کند و اگر دید او را می مود  
می کشید کم رایج را هدیه کند یا بزرگی عطیم او شود خنای چه تاویل لشت

محال می گند آنکه لغت و خواطر کند؛ الف نطافه است و نطافه دلیلی بر **اصطلاح**  
 را می گند و یاد شده تعویب کرده اند و اگر دید اصطلاح با قائل و کوا لب می دیند و وسیله انسان  
 یاد و ما و بیان حصره تقریب نماید و محتاج نماید و گویند اصطلاح بنا بر مذهب می باشد  
 باشند محکم آنکه مردی از موز او حکم کند و در طبقه بوضع باشد **اصطلاح** شدن  
 و دلیلی بر تعویب لغت شدت باشد و اگر دیگری را اصطلح بیدار نکند را اندک **اصطلاح**  
 حاصل شود و اگر این جواب را بر روی بیند او را نقصانی رسد چنانچه غله آن در اوایل  
 لیست خواص اند و گویند اگر دو شوکت بیند او را تفکر باشد و گفته اند اصطلح و کار خویش  
 برآید و در مادی که مست در **ایمان** **اطلس** سفید بنا بر اول از سایر انواع است  
 بجهت برآید خصوص زن با د سال که دلیلی بر صلاح دین و دنیا باشد و عهد از  
 بحسب دنیا باشد و در بابی احکام حکم حریر فایده که بیان خواص و رفعت و  
**قتال** نام خانه باد بود بر سر محض بنا بر اول مالی بود بقدر آنکه اقبال بود که  
 ارجح است با اندیشیده بوی رسد و از آن دیوار از قبل بر دل بود بحسب بلندی دیوار  
 و اقبالان صومعه ای تنی بود بقدر آنکه نزول چنانچه پیش ازین در کتب عامه اشاره  
 به این رفته این حولت از جمله عریض است **افسان** بنا بر اول بان شد بحسب آنکه  
 اوجین بافته و ما و بیان صوبی بالست با ادب باعتبار آنکه چهار یان را از حرکت خارج  
 منع کند و چون حکام و لهذا گفته اند که سلی باشد که مردم را از حرام باز دارد و تنه این  
 حکم از بنا بر اول احکام معلوم شود **افسون** بد که را با آن تعالی دلیلی بر وقوع  
 و سلی خاطر و بر خلاف لغت کار بنا بر اول و سعی به حاصل **افسون** کرد  
 بنا بر اول صومعه دار باشد **افسون** دلاله بر معنی گفته که از قبل اطلاق و الودید که

بیشینه

باشد

در وقت خوردن غذا جات در جاب کشته اند و در این طریق سلسله  
 به نظر فرم می آید و گفته اند که سحر و سب و جادو و خف و دلا و بوال کند خصوصاً در وقت  
 باشد و از آن رد می آید و بوال علی الخصوص جملش بود و گفته اند که در جادو  
 الواسیت دید از جهات حمایت یقام رسد و درخت الوسیاء بنا و بوال طبع حاد  
 بود و از آن زهر شخصی مرخص بود و گویند که اگر مرضی چند که اگر سیاه چه شفا یابد  
 و اگر صحیح بود از مرض در این سال سالم ماند و حکم **الوجه** باین حکم  
 نزد یکست و حسب طبع و لون تعیین باید که وقت این احکام از نا و بد زرد و صورت  
 طلید **اله** بود و دلا به یاد شده معیب دلا و رند و از آن بوال بر خا و سلیطه  
 حنا به در حلقه قانون تعجب گفتند و گویند که اگر در این وقت و صبح که باید  
 یک الی این و مزاج تسخیر کند یا نیک عمر دراز یابد و اگر در این وقت اگر سیاه  
 او را حایه کند یا حکم او بفرستد و در جادو و مال باید و اگر در این وقت او شفا یابد  
 خوانه دار شود و لو شست با تا و بوال بود و اگر در این وقت که او شست با سیاه افکند  
 او را بری آید و اگر در این وقت که او در خانه او بری می یابد حتی اقلای اند او را  
 در عصر خانه پیدا تعجب آن حکم الموت گفته اند و اگر در این وقت او را بجنس حال نزد بقدر  
 خراسیدن یا زنی بنفس یا مال او رسد و گفته اند که اگر در این وقت بیدار بیدار  
 و گویند که با دشا می خامل که اگر در این وقت که او شست با سیاه افکند  
 او را بری می یابد و اگر در این وقت که او شست با سیاه افکند  
 که بیک باشد اما خایف و صاف را بد بود و گفته اند که اگر در این وقت که او شست با سیاه افکند  
 عیبه و عیالت است که مر حیوان را که بکشد و گویند که اگر در این وقت که او شست با سیاه افکند

مطیع گفته شد و حدیث مستقیم و نفی العین و اگر دید که اشبه بلیا  
در شهر آمدنیم و با خصوص طاعون باشند و حکم ببلای اشبه در کتب حواشی  
نقد یافت و اگر باشند را در جنگ بیعی میان و بزرگ مخالفه افندی و الو استخوان  
کلی و باقی باشند معارضه میلین موه و زنی باشند و اگر بیند که استخوان و استخوان دیگر را  
چو دهان باد شاه ملی و جاء باید و اگر دید که استخوان را بخوبی یاد شمرید اراة  
اند و در استخوان او گوشتی و اگر دید که استخوانی در باغ او آمدن خیر و بیاید و  
بسیار استخوان و بیل و زرد شریف کیش باشند و اگر بیند که در دست بروی مالیدن ملائع  
و گفته و قتی این تاویل داشته باشند که بچه در غایت گوشتی بود و گفته اند بحکم تمامه  
خیر و آن را این حکم است و تعبیر سحر گفتن استخوان است که در تاویل است گفته  
تعد و **اشترک بان** مجهول تاویل موهی مد بر صاحب عزم باشند  
**و حکایت** که شخصی با این سبب گفت بحواب دیدم که نایم بخودم گفت در پناه  
شایف خوانم و در میان معنی شریفه را مستطاع حملوه **اشترک**  
پناه بر مرده سلطنت باشند و از آن ماله زنی یا کتبی کی بر صفت حاتم در کتب قانون  
تعبیر گفته شد و اگر خود را بر استخوانی و سوار بیند سفر با دیده دهد یا بر بادیه نشین  
مسئله باید و اگر بیند که در آن سواران هموار رفت و باز گشت با شخصی بدوی است و رفت  
با عنایت مراجع نمایند و اگر دید که باز نگشت دلیل بر باند و اگر ماله با نذر دشت  
مهوره خواهد بود و بدست باید و اگر دید که خایه یا استخوان استخوان است و داشت  
غنی آن مال از بادیه نشین حاصل اند و گویند که استخوان دلاله بر بلیا کنند  
خایه دلیل بر غن باشند و گویند استخوان تاویل خصی بود و اگر دید که ماله در

نیز چنان کسی حاشا لواطه که به دج از قضا مطلقا لواطه باشد و اگر اندر مری در خانه خفته  
بیند دلیل طولی است که اگر دید که نام اشش مری بوی ملاک رفیق باشد قاضی شوق  
الا قاضی طابع زین او که با محسب حال مزینه یابد **اشش غاف** دلاله

برغم کند **اشش** مجنبت و عیونش اندوختی باشد از قبل غیال و اگر دید که جینان  
و ابدان جیبانید بکانه را جمع کند و این حکم در بربص مطلق است و اگر دید که  
میخاید تعبیه و خبث مشغول شود و این تاویل نیز در خاندن حکم طلاق و اطلاق است  
عسوه دلیل خری باشد و عفو از جرم و اران کرم اندوه و اینچنان گفته اند شدای این شکل  
سه خواب و در بود کرم انداخت و عذرات واجب که در میان این مجنبت باشد و اگر  
دید که بی تریه اشش بوی او و فو که در کار بسند باده او طعم کنند و گویند بسا او  
مطعون که طاعت و اگر دید که جشمش بر آید و من زحمت مالت ماله را در حیره ساند  
و دشمنی بر این کند اما ان مال بروی باقی ماند و اگر دید که آن اشش بود و روی آمد آن  
مال صرف کند و جرم شود و اگر دید که بجای اشش حال در چشم او بود بقرب آن مال  
حلال بی رنج بوی رسد و اگر دید که بجای اشش خون از چشم وی آید بوقوت شد  
فرصتی حسد خود بخوا کرد دید که اشش جشم راست او در چشم چپ رفت دو مورد را در  
خود را بیکه دید دهد **اشش** تاویل شخصی باشد که از غایبه طمع میجو کار باو بی  
آخر نشود و بیت **اشش** دلاله برغم کند و عیونش بر مرض و اگر دید که  
دست با شنان شست حیوان او و دیگر مودتی یا حضونش باشد منقطع شود و این گفته  
از خین و من مرتفع که و اگر بکسی امیدوار باشد نوحید بود و اگر دید که جامه را باشد  
شست حکم آن از کار زدن بایا کرده از اشش تاویل **اشش دان**

دلائل بر آن باشد که در قدیم معبود آن بوده که اگر چه بخت قدرتی وفاته می یافت  
 بخت او را در بختش از بعد من نمی بودند و آنرا از غایت تعظیم سوره اما بعد و را  
 من بود صاحب حکم آن تقدیم یافته و اگر دید که الی با وی سخنی خبر گفت بحسب آن  
 نیز با او و سعادتی بالحق و اگر دید که در حق الهی زاد و خیزد آن او را بعد از آن با او  
 و می که در و نسب با اینا جنب اعتبار و استنادهای او را در امر و نیز در راه را  
 حایف را این بود که دلیل خلاص ایشان شود و حکم **امام** در او  
 و اقامه و در و اگر دید که **کلمات** بکسی سبب شد یا با او در میان نهد و بنگردن  
 این اندکی باشد که امانت سپارده اختیار مطالبه او را بود **احیدل** دانش  
 یل بعد از این نهادن اینها با امیدی دلیل بر آن بود که لعلی فلما استیا سوا عنه  
 صوابیام **نشان** بنا و یل زنی خازن باشد که محافظ اسرار نماید  
 دید و بیند دلیل خبانه آن زن شود و اگر دید که بار در اینا یا گیر و او را  
 ندی این لعلی که تعالی قضا و قدر را در حق و جلال و جلال حکم میرساند  
 و گفته اند تمام او غیب را بدید حکم است **انبی** در سب و سخ و شریف  
 حال حلال و کام به ملائک باشد و از آن در دلمانای خاصه همین بوقت  
 زادن نرسد غم و حزن و آنکه دلو کین بود و خودن چنین بشنیده باشد  
 است این و در فیتی غایب موافق بود و گفته اند تا ویل این و بهر لیلیه اند  
 اند که از آن در دما لیل بود با مرضی و در اینجا گفته اند این و دست یارانی

و از وی بسوی او رفت و کلماتی که در آنجا دید و حکم **انب** از کلماتی که باید طلسم **اناد**  
بنام یکتا بار سا بود یا مال بقدر بخت که خاصه چون بوقت پدید آید یا در سال  
ملکی محرم بود و گویند **اناد** مخصوصه و غم بود و از آن یکتا و عزت جل جلاله و الله  
بر آنکه که تاویل خم دین **اناد** شریف از سبب در جرم باشند مانده هزار درم نباشد  
درجه درجه بود و ازین قیاس گفته اند هر که در خواب **اناد** شریف دیده یافت بر کج  
و سیم کلید پیدا نماید تراش عوار ما خسیان بد سید پیکار و اگر دیده داده **اناد** و  
نی باشد بقدر آن که **اناد** با پوست و بیه خنده از مال خود منع یابد و اگر دیده که **اناد** نفس  
قلب آن بخورده از سجاده بی رنجی حاصل گرداند و صرف گرداند و درخت **اناد** تاویل  
منفیع شکر مدتی باشد و خوار آن دلالت بر تقوی پندیده کند و اگر دیده که درخت  
پیدا قطع درم جایزه داده و گفته اند دیدن **اناد** بهتر از درخت باشد و حکم  
**انب** در صدر کتاب تقدیم یافته **انجیب** اسل بنمایست چنانچه  
خواهد معاوب گفته شد و بعضی گویند تعبیر از غم باشند یا عرض و گفته اند تاویل  
فراخ و نعمت بود و درخت **انجیب** توانگر یا صفت باشند یا دشمنان دین بنا بود  
برند جماد اکثر اوقات در ای **انجیب** می باشد و گفته اند اخیر خودون و  
فسیل که گفته علیه السلام مرا کمال التیب زادی جماعه و امر من التیب و گویند بل  
یا باید تاویل هزار درم باشند یا در منزل درم و گویند اگر **انجیب** نباشد باید که در کوا  
نمایند و از اینها ندانند گفته تعالی و التیب و الزیتون الایه و آنکه تاویل **انجیب**  
می کند معنی که گویند که آدم علیه السلام از بهشت بیرون آمدند و ای بکوش او  
**انجیب** می زوزار و عروج ندانند تمام یافت و معا معا بدخت **انجیب** رسید و بدله

وگذاشتن دالال بر غلبه دلی که در وقت ایراد حکم پیش از آنکه استدلال در تأویل لغوی  
 و غیره گفته شود اگر موقوفی بیندگاری شد احوالی باید و اگر نه بی بیندگاری موقوف شده  
 مسامحه دلیل گفته شود و غیره داد دالال بر سلیطگی کند جناحه در تأویل ذکر انشائ  
 برده عبارات رفته و گویند قضیه باید و اگر نه بی بیندگاری خولت مال باید  
 اگر مداخل بیند آن مال با جاه شود و اگر نه بی خواص که موقوفه او دانسته باشد  
 تأویل و کالی بیند با آن زن محضت بر سبکی باید و شاید که حصه بی دره یا از جانی  
 بودی که موقوفه آن ندانسته باشد و اگر دیدیم که بی خولت و بعد کالی بی  
 و لایان حکم شده و اگر دید که موقوفه خولت کالی کند که از آن زن موقوفه و  
 اگر نه بر محارم دلیر موقوفه و اگر نصرائیه خواهد بود کالی بر موقوفه باطل موقوف  
 و لایان مجریه دلیل عرفه بی لایان باشد و لایان زاینه دالال بر ناکند لغوی  
 الوایه لایانها لایان بی اگر علیا حیرت موقوفه دلیل خیریه و اگر دید  
 که سابعه خواست در بندگی افتد و اگر دید که سبکی خولت کالی دون ممانه کردن  
 و اگر نه بیند که او را سبکی خولت این تعبیر زن را باشد و اگر دید که محرمی را  
 خولت همان حکم موقوفه در تأویل جماع نامحرم گفته شد و اگر بیند که بی موقوفه  
 و او را خولت و بجای او به کالی کند که از آن ندانسته باشد و اگر دید که با و بی  
 جمع که بوی آب منی یا و دلی یا مدنی اگر دانسته از کالی نامدم شود که متعنه  
 آن دلیر باشد و اگر دید که او را بجای به بی متعنه او نشد دلیل محضت  
 و اگر بیند که بی زنی را بخود میان ایشان مسامحه روه بر طریق سحر یا آن  
 اگر نه بی هم آن بیند که او را بسو حری مالیه بعد همان حکم دانسته باشد

شود

ند

باشد



[illegible]

ضعیف باشد و گویند زبان بنواوایل فرزند باشد **فیل** بنام میل مردم سغدی مومن باشند  
و نیز او لاله بر سخی سخت کند و گویند زبانی اوایل زبانی است و اگر زبانی است  
در میان دین لشکر یا غوغا یا ملخ تو اند بود و او از زبانی بود و معصیان عاشق  
و یوسف رسانند **فیل** بنام میل زبانی بود یا کبیر یا خالم یا علانی یا مال یا حاجی استوار  
یا دین یا صمد یا طول عمر یا میل زبانی و زبانی بان بنواوایل جاسر کالی و گویند حکم

که بسیار از آن در خود یحیی بود که پس در بند کوفه **زنجیر** بناوید  
 خنجر باشد بعمیان خو کوفه **زنجیر** بناوید بزرگ و ماعت منصب آنگاه  
 یکایک بسیار نسل و اگر دید که این سنگی بزرگ **زنجیر** از نو طخت سنگی و اگر دید که جونی نو  
 بیند که لا یحیی بر طریقی نفاق کرده باشد و **حکایت** کتبی بی حد و حد  
 پنج نو در شد بود و بر هر نجر که بود **زنجیر** از انداز نو **زنجیر**

معروف مقرر اعتبار از دنیا و بیل حصول مراد باشد و حاکم خیر لقول ثالث  
 قال تب السعرات الی ما تدعون الیه و کونید فی اولی الامر و خواند و خصل  
 بجای نمران زب از وی دفع گرداند و بعد از آن بداد رسد هم بدلیل این ص  
 مذکور شد و زندان محمول گردید جناح در نکته حواصا مغلیت رنی بدان  
 از یوسف علیه السلام میست که قب الا حیا و مزال الی الا و بحره الا صدقا و نجاته  
 الاعداء و گویند اگر میتدل این خواب را سبب دلیلی منته دین و دنیا باشد و  
 غیر از سایر اشغال دنیوی طایفه و غرامه کشده و از دین و عاملی محسوس شد  
 عامل غلبه شوی و گویند زندان یک کوه از عار و منفرد باشد دلاله بر گرد  
 جناح در تاویل خانه اناس بدان ساقبل اگر بیند که در لرحانه نرسند بود  
 و می گفتند که قبست دلیل خیر باشد و اگر دید که او را در لرحانه تعزیم  
 می گویند بجا به تنگ بود دلیل عاقبت با عافیه شود و گفته اند آن فی نفس الامر  
 دلیل مزله باشد لقول تجال لیجان و لیكون من الصاعین و اگر در دنیا نماند  
 بیند عکس شود خصوص همین او می گویند و اگر دید که عیوبی بماند می فرستد  
 کار بسته او کشاله شود و اگر دید که در زندان رفت و زود بیرنگ مراد  
 خود را تمام بنده یافت **نیلان** تاویل کردن بود و هر  
**حکایت** که شاه بن اوشین در حیوة بدست بد از دنیا  
 بنامی که هوفره و خنای بر اعی گرفت و محبوس می گردید حاجتی و یک طبقه در داشت  
 و از معبر پرسید و تعبیر کرد که یک سال باقی می بماند و بعد از آن دنیا را  
 سالان و روم رافه کنی و اگر با احمای غصید که با و بعد از وفات پدر و منها  
 مستخلص است

[illegible]

بغوی آنست که بعد از آن مانی حرام حاصل کند چنانچه در ایوایل لباسی گفته شده و فرمود  
دیگر آنست که جنس عظیم فروخته و مشکین شده و اگر دید که تنش زهر آلود است و او را بنا بر  
مقدم که بپاشند و اگر دید که او را از آن زهر آلودی در جیبش پیدا زان نسبت حضرت زیاده  
و حکم **زهر** در ایوایل سارکان مندرج است اگر دید که **زهر** که مندم

خوبه بدوی و عموماً گفته و اگر دید که تنش بدان آلوده شد از آن مندم جمعی و اگر  
و اگر بیند که بر زهر چهار یا آلوده شد لباس حرام بپوشد و اگر دید که بر زهر آلوده شد  
با مندم ناسازگار باشد و اگر دید که سینه زهر دیگری بدستش یار که قاطع  
بر آن کس کینه و رشوه بخدشی که صاحب هلال باشد و اگر دید که ضعیف از زهر فزونی  
و قاطع نیاشاید مال او را بر خود حلال دهد و بگوید که ضعیف از زهر فزونی  
و لذت و ضحک و آلات متعلق یعنی کار فرمائی و اگر بیند که در حاله **زهر** که  
که در قضیه بر خیزد بگوید لغو له عال فارحست نجار علم فی اللک بیان را و این غنیمت

و حکم **زهر** بطل حین بیان رفت **زهر** بنا و این علم بود  
محسب طعم ناعوس و در تنک سیاه بخلاف روشن که خیر بود باشد چنانچه گفته اند

هر که بیند نجابت در زینت که دس رام رود کاحون و گویند زینت یا میل موی  
جبار دل با منفعت به نسبت با اهل خود یا زنی شریفه یا بگری که بگریه ریاست  
یا ولایت یا از آن زرقه بموم در دین و موم در دنیا و اگر دید که زینت نوامی فرود  
از هر تنک که باشد در یا و این کسرا خلاء نیست یک وجه گفته اند که سحر و طامرا  
نظن بر وزن کسرا و این که به باشند و در وقت زینت یا و این مال و متعلق به بدید  
وزینت یا و خلاء و حدیث بن علی و گویند که بر ضلع صاحب خیر که و از آن بدید  
ممنوع است و در کسرا نادله بر خیزد که در کسرا

باشد که بعد حاصل شود و گوید - درست زینون که رفت او را  
 بی این و اگر دید که زینون از دست بی جید شد که از ضرب و بر و جراحت  
 که از او ایستاده بود بیرون از ضرب از دست بار می کنند و عید ضرب  
 در آن ایوان باشد و حکایت که شخصی با این دست گفت جان  
 من از دست بیرون می رود درست زینون می بختم گفت فصلی بود بدایه  
 بدایه که گفت در طبع مرا بار بج بردند و حسن باخ شدند مرا از دست کردند  
 من دانی که گفت بید کنی کی را خریدم و در عند کاع اوله گفت اضیاط  
 تو نماید و تعجب که همچنان بود **دیگر** باونی گفت خواب  
 هم که در دست زینون نه این شد هم و آب آنها باز خورم و تعبیر کرد  
 بجه تو ما نوازه زینون است و جان بود **شخصه** مریض خواب  
 که فانی باونی گفتی کل لا و الینتر من کل من و تعبیر فرمود که را با او انکه زینون  
 کیم که گفت لا و الینتر من کل من و تعبیر فرمود که را با او انکه زینون  
 زینون که گفت بید کنی کی را خریدم و در عند کاع اوله گفت اضیاط  
 که نصیب کامل با این بود که زینون منعی کنی شود و اندک زمانی حکم فاضل  
 علم ریخته **زینون** همیشه ما نیست که در تاویل تیسه تقدیم یافته **زینون**  
 اوایل خمره بود و گفت اندک باشد **زینون** با اگر فانی نمیشد نبود  
 اوایل خمره منعی باشد **زینون** تاویل در از و کار یا سار بود و کشته  
 از آن حال باشد و اگر دید که در زینون تعبیر کنی حکم و تاثیر حکم **زینون**  
 نسبت زینون تصور باید کرد و اگر دید که زینون بطریق بار بر بست گرفت نشانی  
 نسبت کنی و می شود

جای خود را و بیل را بر کف شد مگر آنکه بیدار است و بیدار و از جای بجای نماند  
و تا بیل را بیل برین پیش از جوی باشد و مراتب شفعه ابریشم و موی و نسیم و بید  
در اثنای بیل جامه میان رفت بحسب لیس تغییر یابد که و کونین را بیل مطلقا دلاله بر آن  
و نفعه کند بحسب طول و عرض و آکنیزگی و کیفیت اما جوی طریقت و بعلی  
و کونین را دید که بر بیل بوی نشسته بود قطعه زبرجده بود لیس بباطل و اگر در آن  
باشد سالم ماند و اگر دید که نظر در بیل بی محض میگردد و صوره شجیه موهوبی از  
و سخن میگفت لیس شخص بر باطل باشد و بیستاده از وی نماند شسته که در لیس شوی ماند  
و اگر بیل بوی مجبول در معانی غیر معلوم گشته بیدار معانی که در معنی معنی  
در عین بقا بود رسد و اگر بیل میان فوجی یا وضعی بیند آن معانی میان ایشان  
منتشر که باشد و کونین بیل و تا بیل شجیه بود که مثالی نفس خود کند و کونین معانی  
از تو و بیدار و کونین بیل و از آن میز و بسید تا بیل صلاح و دین و دنیا شخص بیل  
و از آن سینه دلیل غریب او بود **باب چهارم** تا بیل را بیل از بیل میزد و میزد  
یا ختم شخص و صلاح و فساد آن بیل از این سه جهت تعلق گرفته و اگر میزد که پوشیده  
خود آمد یا لیس کل عرف یا بیدار مشغول شوق و عمل سده القیاس حکم آن بیل را که  
و اگر از آن سینه بیدار شوق و بیل را که میزد و گفته اند زبرجده و بی  
نوع تغییر لیس بقاء بکویا باز گرفته و

دلیل عدم غف او باشد لغز لغز آن سراپایم من خطر آن و زبرجده و بیکس  
دلیل مرید شفعه بیل از آن میزه که بود و زبرجده از کار و معنی بیل و اگر دید  
باش که نه پوشید صراحی را بجلال صدف و حکم شوارشعین در جوی شین خود آمد

این ساله نعل و از اربانی حکم بر جاعده هفت و الله اعلم **زین**

نام آت بناویل زین شد یا کنیز یا غل یا مال و صلاح و قسا که آن ابن چهار

صفت لیده و جاسب بود هر آینه که بدین نشیند در عجم لصال نصرت یابد

و گویند که آنرا بر پشت چهار بان بیند نیک بد آن سوار باز که هفت و نه بند

دلالة بر ضبط نماز آن و در کتاب را بعضی نموده اند دلیل فرزند شوه یا غلام

بود

و اگر باین بیند آن فرزند و غلام امیر و معتقد باشند و سراج بناویل خاص

یا دلال سودا با اعتبار آنکه بدین معقد مرده است بجزین زین و اگر دید که پای

راست در کتاب نهاده بخلاف طریق شمع ایان همسر کرد و لکام بناویل سرف

شخص بود یا نه یا لهد بناویل و اگر بیند که لکامی بر سر زین دوخته ده یا نیل

صوب شوه صبا که در بناویل افسار افسار یابد آن رفقه در آثار مراضوی زین است

که که التفوی لجام المومنین و این خولاب در باب مجربات آورده اند و اگر لکام

در سنده بیند که این طبع ضربه شوه و لکام فروشن بناویل مرتب مصالح بود

و در **حکایت** آمده که صحیفه با این سیرت گفت جنان دیدم که اسرار مضمینی

در رفتن و بسجی بسیار خوف و اسب را از انجا خلاص دادم بی زین در لیز

مضیق بار ماند گفت حاشا بی غیره مرده بی بود با تفاق مسر در مرضی الفت

و او را انجا باز کرد الان و عاقبت عزم سفری کردند و عجم قطاع الطريق

به ایشان زدند و او صاحب خود را با ایشان باز کرد است و خود را خلاص کرد

و **دیگر** که بجزاب دید که لکام مرکب او بکسیخت و روز

دیگر اتفاقا وفاته یافت **السلام علیکم**



**ساز** بناوید موه بسیار سفر باشد مثل مکان و کشت او منفرد  
 و گفته که دلاله بر کذا اینجا هذیان گویان کند و گویند که ساز بسیار پیدا  
 میان کفار افریقا شوق و اندیشه ساز موهی ز امده ضعیف ال خوار بود و  
 لما مضى آدم عليه السلام الى الارض حرم على نفسه الطعام والتسربل وقال للكل  
 جئ يفتل توبته **ساز** بناوید موهی دلیف اصل بود که کار دشوار است  
 بدست او آسان شود **ساز** بناوید طالب علم بود و اگر دید که کج  
 می خواست او را می مالند دلیل آن شود که یکی از فحول عالمه و سگی لعین  
 و اگر دید که چیزی می بستند بهمت از آن باشند که بیدار می مال **سایه**  
 بناوید به ترکی و هیبه نخس بود و سایه کوه رفیع بود از قبل باشد و از آن  
 دیوار از آن یکی از اکابر و علی مذاقیاس از آن سایه عمارت و تجارت  
 تعبیه باید که بحسب الک تجارت و درخت منسوب باشند و اگر دید که در سایه  
 درختی درختی بسته بود باید که انبیا باید که دلیل حله باشند و عبارت  
 منظومه اینست که بنی آفتاب عالم تاب و او نیستی **سایه** بناوید  
 رفت خواهد ازین همان پیرمردی که اخیر گفت ایندیچون  
 قال نعلی الم تر ای بکل کیف مد الظل و اگر دید که از سرمای پافست  
 و نقل آفتاب که از فقر لغنی رسد بناوید موهی فقر که اجناس را بیل  
 در مسکن انشاست بد آن رفته **سایه بان** بناوید وای باشد و  
 شکر کی چندان نباشد و اگر دید که بسایه آن رخت بخرد چنان کی رفته و  
 سوهین دشمنان دوازده خاچنه باشند و بناوید بسیره و تیره که

و در مال او که از آن مال باشد  
و در مال او که از آن مال باشد

سبب آنکه در وی باشد که چیزی محبوب در آن بیند بسان بوق و الا در آن باشد  
سبب آنکه در وی باشد که چیزی محبوب در آن بیند بسان بوق و الا در آن باشد  
و سایر عکار نگاه و صلاح و فساد باین اعتبار باید کرد و اگر رسید بوجه  
آنکه منقذیت باشد و آنان سبب دلائل او مال او باشد و از آن مال دلائل بر آن کند  
و در تلافی او از تحلیط خالی نماید و گویند آنکه سبب سبب بری کنند آید  
و اگر باشد و اگر با جری یا یکی از اسباب حرفه باشد که سبب در دکان یا پیش خای  
او نماید که دلائل بر آن که در جری و سبب سو کند بسیار خوردند بقول تعالی  
از خود و ایما هم چینه و اگر بر خراب کسی بیند که او را فرزند باشد محمول بر شوق

و از طامع و سبب که بدست تاویل را باشد بقدر و وقت سبب سبب  
بنام و این بهادر می باشد که لشکر را بر چند محرض دمد سبب اندک  
و عید مال باشد و از آن آدمی مال که از زید نصیر یابند و از آن مال که از  
حلال و باکس و بر اسب مخصوصه مالی بوق که از طرف پادشاه رسد و از آن چهار  
پایان و شتی مال که از غنیمت آن نماید شوق و از آن دادن مال دشمنان باشد و گویند  
سبب تاویل خزانه و محمول مردم بوق در چند اندا قوی تر بیند آن مال مضبوط  
ست باشد و گویند سبب موجب ضحک مردم بوق که او را با قوه بیند دلیل سرور شوق

و با آنکه سبب تاویل این اما آنرا اندک مرضی خالی نماید سبب  
خوش طعم تاویل حلال و درین دست بوق خاصه حضرت وقت بیند و از آن  
سبب یا محمول دلائل به مال حرام کند و گویند سبب سبب که خارج جو سبب است بوق  
و در اسلام کند و لغت لا قاعده مال است که مبره مروت محبت جو سبب  
تغیر باید کرد

و از آن بجهت بود که دین و صلاحیت نفس محمول دارند و سبب زایل  
تاویل و صحت صلاح دین و دنیا باطنی و **حکایت** از شخص صاحب

رحمی که گفته است بخوبی دیدم که از سبب زایل یا دیدن رقم گفت از اسلام بیرون  
رجوع کنی و در این نزدیکی مرگ شد و حکم مرگ را بر علی حد حرامان که گفت الله  
**سبب** زایل یا بیرون مایه که مایه فاسد را بار صلاح آورد و غم و کسرت غم و  
تا بر نیکی و خوشی دلالت بر بدعتی که **سبب** زایل بلطف غم دل ننداشت

**حکم سبب** بلطف بدعت تقدیم یافته و گفته است: مال سبب سبب است  
و از آن جهت که نفس او نیک است و سبب سبب تاویل تا آنکه ضایع بود و مال ضایع

و گفته اند با وجود ضایع و مال بخرید و مال بخرید که هر دو یک از سبب و ضایع تاویل  
مال حلال باشند و طیب و شرف و اگر در سبب که کسرت غم و کسرت غم که گفته باشند  
و مال مند القیاس اعتبار زیادت و نقصان کسرت غم که کسرت غم که نام آن  
در کشید و کسرت با غم رسیده باشند و معبران به اندک نام ظروف و لوازم در حکم  
مساوی اند هر قدر سبب که کسرت نمایند آن قدر سبب که کسرت سبب و سبب تاویل

یا کسرت جناحه را تاویل در سبب سبب است و سبب تاویل که کسرت  
آمد که شخص خوب دید که سبب تاویل در سبب تاویل که کسرت  
آن که کسرت کسرت و بود در اقبال این سبب تاویل که کسرت سبب تاویل

اشارت بدان رقم و سبب و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت  
فرستاد بود و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت  
دیگر که بخوبی دید که سبب تاویل که کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت

و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت و کسرت

و بهار ی گفت بر سینه که هم سر حال است گفت یک گفت و فاتیما بد و فرزند  
 با به نام **سپوس** بناوید بناوید بناوید و اگر دید که آمد بر من  
 نام سپوس بخورد دندان درازد و بعد از آن فطی و اع شد **سپوسه**  
 بناوید و بچه مضطرب شد که بعد از آن سپوسه مضطرب شد و آن را دید که  
 سپوسه موان سر روی آن غمگین شود **سپید** بناوید غم و اندیشه  
 با خصوص و انفسوس و اگر دید که **سپید** با آن میگرد و بروی افشوس کنند  
**سپید** و آن بناوید مال بود و ظروف و این سپید گمان دالالت  
 و این که در کعبه بود که چهار ساند **سپید** و در آن بناوید و آنرا  
 مصیبه باشد و زنار افضیحة و علی الجملہ آواز آن خبر که بود و باقی احکام  
 آن از علم بود مستند است **سپید** که آن احکام است که اندر تبعیه  
 بناوید آنست که در یم یافته و حکم دیگر آنکه مکرکام یا از آنجمله اند که دالالت بر آن اند  
 که بعد چنان که در سده آن سانه بوان منسوب شد مثل آنکه فصل دلیل در معانی  
 بجای سده بجای بود و منبری بر یکی صالح مصحح متصرف ملاحظه کن و مندرج بر یک  
 عن حمار یا مرهیکه بد که در از و زهر خاوری محتشم صاحب غیر و عطا الله  
 تا این روش نویسنده منفعه رسان و حکم ما علی حدیث نقل خواهد رفت و زیاد الا  
 بر صاحب حم مد بر کین جناب و زنی یا اشارتی بدان رفقه و پیش از آن بلفظ  
 درین نیز عبارتی مقدم یافته و بنات النعس عالمی بزرگ باشد و شعری  
 در غیبت و سبیل و احوال این بواب که بعضی از مشرکان آنرا بر سینه 2  
 خوانده اند بایک که از صحت مردم به اعتقاد بر خدایت شد و خدا را رحمة ایسان نگاه

و کرمین اگر دید که سیدیل بروی ناف او بالکن یا بدو اشکین یا اگر  
 بروی بایه مانده از عدول بر این مثل زنده طالع ایضا الناس سیدیل  
 و این چون است که سیدیل بر مهر ماحو رطالع می شود که طالع او سیدیل  
 است و از آن راه بر عکس لیس معنی باشد و از آن مشرقی و غربی  
 سعاد و هر سخن از سنان کان شوقه مان باشد که از انبیا و بیل نصیاح  
 جناح در ناویل گفته شده و اگر دید که سنان کان از آسمان بر قند غنی  
 نقصان مال بوی و فقیر را دلیل دلیلی است و علت آن ناویل است که  
 تعبیر است که نه اندک و از آن که آب مناج خانه و در ناویل دوم یعنی آنکه  
 فقیر را فقر باشد این نیز گفته اند که کسی را که خواست که بر فعلی قبیح اقدام نماید  
 یا بر طایفه او را که بر میجو میکنند یا دخیل نیک باشد و افعال قبیحه و غیره از این  
 فضا یا در شب مظلم آسان نتوان و لهذا گفته اند اگر بیند که کوکب با هم جمع  
 و روشن اندک فدا اینک باشد باغبان را به و جعل کلمه الحزم لغت وانی  
 البر و البحر و طایفه را نیز خواهند که امان بخند کنند بوی و هم سر راه کوس  
 دلالات بر غیبه آفتاب و ما مناسب کنند و بد لاله التزامی معلوم شود که طالع شیب  
 بنسبه زیادت از آن بوی که ماه طالع باشد پس کارها بوشید را مناسب نماید  
 و بر عکس بالعکس و اگر دید که هو و یخچیند که بر ملوک را بیج ملال باشد یا آنکه  
 محاربه و اخ شوق و فوجی از لشکر در آن موضع بقطع آینه یا قوی از صبر آن  
 و اسباب ملال شوند و گویند از کبار کوکب دلیل فواید کبار قوم باشند  
 با هم عکس و اگر دید که سنان بر سر یا کناره او املاید دست برفت آن

خصوصاً چون مردم با وسعۀ باطن و فراوانی و بی‌شماران سودا و اعتبار معلوم  
 شود و اگر دید که مرغی در دست افروزه او را غمی رسد و اگر دید که بار مرغی نهادن کس که مرغ  
 بنسب بود تعدی کند و اگر دید که مرغ باں کوست یا استخوانی شد و اگر کند بقران یا پایا به  
 و بعضی از احکام مرغ در تاویل قفس مقدم یافته **مسخ فروش** یا وایل نخاس جوارى باشد  
 و در حکایت آمده که یک از غزاة خواب دید که شخصی موی بر او حلق کرد و بعد از آن  
 مرغی سبزه و همان او بیرون آمد و با همان رفت و او شکم مادر خود عود نمود و در آن حالت  
 این است خواندی که **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَبِهَا مَبْعَدُكُمْ** و چون بخواب  
 که صورت شهادت با وی کوچه با من عبارت تصور کرد که حلق راس دلیل آن شود که در پس  
 متبادله سیکه را که نرند و خروج طایر دلیل خروج بود و صعود و با همان دلیل دخول جنیت شد  
 معاودت سطن نام دلالت بر فکرت و آن عارضی هم در آن منتهی نرفتن و تشبیه شد  
 و **نیل** انصاری خواب دید که تمامت اهل خانه او مرغان شدند و در هوا بی پروا  
 و بلکه از اساقفه گفت و تصور کرد که ترا بشارت باد که باتفاق بیا حلق کنند و سبب تقرب  
 ایشان شده بختای تعالی خباء در اخیل آمد نظریه طیار السماء لا رعد و لا محصد و الذی  
 فی السماء یرزقکم السم اتم افضل منهن و **راکی** خواب دید که انواع مرغان از آن  
 ناحیت و هم بیرون آمدند و شهری در روضه و خند و جایشها فرو بردند و بیلان  
 و کواکب و نر یا همان انداختی و همیشه و دخایه با شر بر تمام بلاد محیط شهری و آن  
 شهر را فرو گرفت و غنیمی چند از **طریق** و شیرب خروج کردند و در عرصه بلاد متفرق  
 شدند و کل هر مسمی خود ندی **در آن** واقع میگردد و تمام برآمده راجع که تغییر

این مردمان است و آن است ولایت روحیه دانه که بواسطه او واقع شود و آن در دو درجه است  
بزرگی کند که بر عموم خلق رفته و آن شر و دلیل مری باشد که ممکنان برسد و آن حادث و لازم  
دلالت بر ملک و خدمت ایشان کند در خشک و سطوح میلان و گاو و آن در آنجا جلیل هلال الکبر  
قوم به حکم الحزب خدایت ایشان را مگر هلاک کنند و بیرون آمدن حیوانات از زمین تها نه  
و بیشتر دلیل بقیمت سفا مبری باشد با اشرف خلق و نفوذ ایشان در بلاد علامت تفریح  
ملک و حکم ایشان باشد در نواحی و اطراف و خون کل رهنما دلیل آن مشفق که اموال مردم بطرح  
و کل خورن و بان نفی که ذوالقرنین خروج که **مرغزار** همان تاویل دانه که در سبب زار  
گفتند که اگر دید که ملک اد بود و دلیل حسن اعتقاد باشد و اگر دید که بران بدشت فاف عیش  
شود و کارش انجام یابد و گوشت مرغزار تاویل زن برزگوار ماکرک غمخوار به نندرا به بیند و اگر  
در بهار مرغزار حلفان آن کند که یاد کند شد او را با نری که از چشم و چشم جلالت باشد صحبت  
افتد و اگر دید که آب در بهار آمد و مرغزار غراب که یا آنک ملتس بسبخت و ایله ذایم سنا جا به  
یا غزل و فلاکت و اگر در آن مرغزار شیرانزایند و ایله بر دشمنان طریقه و اگر که کان و بحیران  
نمید و ایلان از ملک ظالم باشند و اگر اسبان بند دلیل کنند و ایله شوه و اگر کوسندگان پیر مال  
و ایله بسیار کنند اگر گاو وانی یا خزان بندان و ایله را حشی نادان جمع آیند و اگر در قحط  
مرغزار مرغران بند دلیل آن شوه که لشکر و ایله فاشوند و اعتماد بر ایشان باشد و اگر دید  
که سنج و ریاحین از آنجا خانه او از وایله مالی رفح حاصل او و در **حکایت** ای که  
چندین عباد خواب دیده در خواب و آن عهدی از ارض قام بدوی و شخصی بودی که است این عهد

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



معصوم مستعمل شود و اگر دید که مرور از معجزه قرآن فراوان کند یا آنکس متعلق علوم نهان  
 باشد و اگر دید که لولوا و دان بی افشانه بحث علی کند و کساند لولو بسیار دلیل عدم مرتب  
 باشد یا مال میراث و اگر دید که لولوا در حوی یا در جانی انداخته بنای مشغول شود  
 و اگر دید که عقدی مرورید در شارع بی کسرتانید در علوم تقاضا نکند و اگر دید که بر کف  
 صوم بی بست نشانرا نغمه ده و اگر دید که یکپیک در خانه باز کند و از آنجا جواهر بروی  
 آرد از علی سوال مسایل کند و لطایف شنود و جاماسب گوید وین لولوا سرود  
 باشد و باغفن ان ریاست بی شرم ان شقت باشد و اگر دید که از اسب سخت تعلیم  
 تا اهلان در پا احسان در بان جا ملان کند یا مرکب مشروب شود و ظاهر از نما کف  
 که باید موضوعی در باب منت علم ضایعست خواب و اگر دید که مرورید را بوزن  
 ان باطلات که بحسب باطن و جردن کف شد معکوس شود و کومد عالم و واقع را سنگ  
 و دیگر از بد و اگر دید که عقدی مرورید بدست او بسته بود و از خنجر آید و اگر دید  
 که مشکست بر اکن شد رقی کند و اگر دید که دانه بر کل بباریت بسته او را فرزند کرد  
 آید اما جمیع بناید و در حکایت اند که شخصی با ان سیرین گشت و دوما را خراب دید  
 که فلور دهان ایشان میرفت و از ان یک بر کتر از ان فرورفته بود بیرون بی آمد و از ان  
 یک و عکس ان صورت مشاهد بی افاد گشت ان کو یک تریون بی آمد ان بن  
 نفع دانه که نقه که بی شنوم همانیا بعضی ان را بی کوم بی عکس ان حسن صریح قرار داد  
 متعلق بی شمع که در بی سنون بود و اگر باز بی رانده و بی شمش و کف و کف

معصوم کافر فوج  
 بی که واکه یک  
 ان را یک و باقی  
 است

وداشته بود که هر کس که میخواست از من بپرسد که چه میگویم  
 بگوید که من فرموده ام که سوره قرآن یاد داشته باشی که بکسی که بخواهد از من بپرسد که  
 منم خواب دیدم که کوهی را فرو بردم و باز نمودن انداختم کنت بعضی از قرآن یاد گرفته  
 باشی و باز فراموش کرده و من ندانم که کنت کوهی دیدم که بجز  
 سوره ای که من گفتادم این کنت داشتم در زمان طفولت من و او را بغارت برده اند  
 کنت جمیع کلماتی که کنت بیستی درین روزها فرو بردم کنت رخصت باشی که میباید  
 که در تو باشد و تفحص کن که در سوره ای که در میان من و تو است تا ولایت  
 در باب سقین لولک شد و سقین بیست و یکم از نزاری خواب دید که بیست و یکم  
 و در دست و پای جادوگران میبخت و از این بیست و یکم از ساقه کنت الله  
 با تمام علوم میبختی و حق شناسند و ضایع ماند خانه را خیل آمد که لا تلقوا لولکم قدام الکافره  
 البیاد و سینه را در چپین ثم لعظم علیکم بالقتل و حال صاحب روایعینه حنان شد و از این  
 زن پرسیدند که شخصی را خواب دیدم که دهان بر لای داشت و فرو گرفته و بی  
 کاشت که هم دانه غنچه کشت فلان کنت بر حفظ کلام که که تعلیم دیدم که از نزاری  
 کنت خواب دیدم که بطریق شوار و دانه در گوش داشتم کنت اخذای تقایله برین و در  
 تلاوة قرآن نشیمن کن که در میان من و تو است و حسی است احیاناً قرآن نغمه میخواند کنت و حسی  
 و حسی زینا القرآن با صواب که در دست است اما لایقه محرز باشی و حسی است او را که مراد ازین  
 قرآن تحوین است نه تلحیر بقوله علیه السلام اقرأوا القرآن بالحنان العرب و اصواتها و حکم

این صنادک منور شد و از آن منم در فریب عیب علیه السلام صحت  
 کشد اگر شد که جی طریقه مردود در خانه او کاری میکرده اند و بادوستان و خویشان ملایم  
 افتد و از آن مفارقت جوید و اگر دید که مردوری بیه که در کاری مصیبت افش جستم  
 جستم اگر مالک دین و فرزند است اگر مسلمان شد که دیگر مسلمان شد از اوقات این که  
 و اگر کافری شد که مسلمان شد لقوله علیه السلام لا اله الا الله صحتی و من دخل صحتی من علی  
 و اگر دید که کافری بود است او مسلمان شد فاستی تا توبه دهد و حکم مسابقة بنقض  
 اگر نفس تقدم یافته مشاح ما و بیل مردی بکشد حنا و حر تا و بیل بکشد و کشته اند  
 مساح و دلائل و شخصی که کشته شد حال مرده ناپدید و کوند تفحص اموال کند تا بران و توقیف  
 باید حنا و حر تا و بیل مردی بکشد مشاح ما و بیل شخصی باشد که محرم بود بکشد بر کاری  
 مغلوب سکون و شگون او را در معرض امانه ادوی مرض شده مس ما و بیل مال و متاع  
 بود و ظروف مسین و دلائل و مخدسکاران کند یا امن و خیر و برکت و کوند ان خدام  
 از بیل بود باشد و اگر دید که مس بیه کذاخت کاری به ست و کشته شد و یا بیه حلال  
 بر بیه مسیت و ده مستی از شراب دلائل و توانگری کند از مایه حرام یا جایی  
 بروی و غلب و اگر دید که از مسیتی جابه خود را برید تحمل شول نفت نهاده باشد و از عتاب  
 بطریق مالک شود و مضبوط تواند داشت و گویند نصیبت قیام نماند و تا و بیل طاهرین  
 زلف و گویند مسیتی دلائل و دلایط و طالع و سکر مزلی غفلت یا دلیل ناتوانی و نقصان  
 بال باشد ندر مسیتی چه مسیت مسرف بود و گویند مسیتی غایت را بکشد و به طور لایق  
 مستی باشد و مسی می شراب دلیل خوف و تری الناس حکایتی و ما تم سکانتی الله حکایت

چند شخص عزیمت می کرد ولی به دلالتی شد و باتفاق طایفه انجمن رفت و چون خواست  
که مراجعت نماید اصحاب را مست یافت حنا نجه مع کلام استصحابی نتوانستند نمود  
و تقاضای بازگشت داشت و با این سرین گفت و تقیر کرد که طایفه ارد دولت تو تفری  
یا نه و میستی بطور مراجع ایشان عمل کند و بعد از آن از صحبت تو استغنا نمایند و متابعت  
کند و تو از ایشان با عرض کنی و چنان شد مسجد معمر تا ویلادشاه یا قاضی با خطیب  
باقیم مسجد یا امام یا سوزن یا فراش یا بواب و کوه مسجد با عمارت از خواب علی باشد اهل مسجد  
و اگر دید که غریبی نجات دهد و امامت کند امام و فاتی یا پدر و اگر دید که در مسجدی رفت  
آمن شود حنا نجه در نکته تاسع گفته شد و گوید صالح را خلاص باشد و طالع راجیس حکم حدیثی که  
در جاده منقض همان استشهاده رفت و گوید دخول مسجد حرام دلیل نمی باشد لکن تو باید خلقت  
المسجد الحرام انشاء الله الا و اذان سایر مساجد دلالت بر صلت رحم کند یا زنی بار سا  
خواهد و او نیز بسبب آن زن بار شده و گوید شاد کن مسجد را همین تا و بدانست  
و بعد از احکام مسجد ساختن در تا ویلادایه بجمله و در قصر نهادن مصلایان  
در فقه و گوید اگر دید که مسجد ساختن دشمن غلبه کند لفظه تو قائل الذین یبوءون علیهم  
لنغخذن علیهم سبیلاً و گوید دخول مسجد وقتی دلالت بر زن خواستن کند که بیند که  
یا جمعی در مسجد رفت و از هر او حنفی فرو بردند و اگر که دید که از مسجد بیرون که سینه  
بمحسب حال او روی خروج کند و اگر دید که خانه او مسجدی شد همان تا ویلادشاه باشد  
که در کعبه گفته آمد و اگر دید که یکی از آن او مسجدی نذر نه دینی رسد و خلق بلحق دعوت کند  
و اگر دید که جام را عمارت کند یا آن را بر حوضی نهد و نذرین که اندید بخوبی عام یا مسجدی

بعض مصالح عموم باشد قیام نماید و اگر که دید که مسجدی حرام شد صالحی بمنق اقامت نماید  
 و اگر دید که در مسجدی حرایغ افزوخت او را فرزند صالحی و اگر دید که آنرا باز نگاه  
 آن فرزند وفات یابد و ممکن که آن خواب بحال سند سرایت کند و یکی آن میخیزد  
 آخر تا ویلستنا المقدس بنده یافته و اگر مندر که در جامع نهشته بود و پیرامون آن کل  
 و سبز برآمدن مرقم کانهای نیک بروی برند و بیغ الواقع چندانی نباشد و اگر دید که در  
 مسجدی بروی میخیزد شست مایه چند بعادت غیر صرف کنه و از آن جهت مراد یابد و اگر  
 دید که مسجدی سر به کشید خدمت بزرگ یا الک سر بروی منسوب باشد مشغول  
 شود و اگر دید که مسجدی میخیزد میخیزد مایه تمام بدست آورد و شاید که از سفر باشد و اگر  
 دید که مرقم بشا و بایک مسجد می کشیدند او را فرزند صالحی و اگر حناخ در تا ویلستنا  
 گفته شد مسطح تا ویلستنا کسب باشد و گویند مقدمه حلیت بعد که بدان  
 وسیلت جذب فایده کسب و کسره اگر دید که مسطحی بدست یافت غدا تدریس نه  
 در بطریق احتیال جذب و جری کند چه تا ویلستنا بت مجله کسب و مایه حناخ در تدریس  
 قلم اشاره بدین رفته و در تعبیر نوشتن شروع کند و مسکله تا ویلستنا تا فی  
 ازید باشد و شاید که غنیمتی به فرض الک از غنم حاصل شود و گفته اند ضرورتش در ولایت  
 بر ولایت بیت المقدس کنه **مسما** که عبادت ازان میخیزد است بروی  
 بر رک از ویلستنا یا غیر او که کارهای سرور را نظم دهد و اگر دید که شمار چیزی فروخت  
 بر حیل این بزرگ امور مفروق منظم که اند و گویند بسیار دلالت بر قوت شخص  
 داشته باشد یا برادر یا فرزند نامعین و اگر دید که میخیزد و از ایشان بزرگ  
 اگر

حق سانه یا جوان در یک دوست کیمه و گفته اند که زندگی و جای بدیده دوستی را برادر  
و عکس بالعکس و اگر دید که بر سر پنهانی بست نصحت موی بیوند و شاید که  
سختی کند و اگر دید که بر پشت خود نه او را مرزنی آید که بحسب حال خود مرزنی  
یا به یاک از علایا یک از او تا د باشد و اگر دید که آن سمار پدی بر پشت وی نه  
حسین تا ویل و اشته باشد و گفته اند میان مرد و جوان در تا ویل مع فری نیست و اگر  
دید که بر در خانه خود نه آن تا ویلات معلوم شود و گویند هم هلاک باشد و گفته اند  
اگر مذ که بیخی از مر جیش که قدر در دو حیوانی یا بنای یا بعدی مع کوب بر جایی  
زما از بر خیمه یا غرمان زپه خواهد یا دوستی گیرد یا اگر مذ که مر حویله نوان قطن  
با اهل نفاق باشد جنای از تعبیر خوب معلوم شد و لهذا گویند منوچهرین بهر کدام از آنها  
که نقد در رفت اگر نسبت کند از نفاق خالی نباشد و اگر طامید و رس کوبه مع بحسب  
حاجت و لائق بر وج کند و بحسب صلاحیت بر عز و بحسب استحکام و عشق حاکم اند  
خلاص نیست اسیران عشق را ندی و گویند مع تا ویل ظالمی مظلوم صفت باشد چنانچه  
همین مثل گویند قال الجدار للزبد لم تشقنی قال سل من یزنی و در حکایت آمده که ابو طالب  
برافقه دید که دوازده سمار ارد که او بدرون آمد و صدق تعبیر کرد که دوازده سمار از نسل تو  
بر نام شوند زنی از منم اجمین و حکم مسند در تا ویل بالش بدم نافه مسواک  
که در تا ویل احسان باشد و در شطن وصلت دم و نقد ایشان و اگر دید که  
بجوری نفس مسواک که نایب ارم بحسب صورتی و گفته اند هر کدام از ذوات که  
مسواک کند دلیل نقد حال آنکس باشد که در همان بی و منسوب به چنانچه در تا ویل

در بیان شرع بیان رفته و حکم مسهل همانست که در تاویل جدا گفته شد و بعضی  
ماده که با سهال سفر فرغ شده معصا حاجت نسبت به توان که ملک ارفع و ضرر مسهل کند  
مشاطه ساویل مستور باشد که امید ها از وی بوفارسد و غمها بخور او را زایل کند  
و حکم مشاونه و مشور در تاویل سخن مان رفته و از ان مشاوتی که در علم  
در آخر تاویل اسامیهم السلام تقدم مافه و از ان مشورتی که در اشاء احکام سارکان  
معلوم شد مشرق تاویل حضرت اعداء باشد و مصدر حاجات و مغرب عکس ان  
و توجه مشرق دلالت بر بریه کند و انعکس کل خلک بالعکس مشک ساویل شا باشد حکم  
در خور گفته شد و گویند منفعتی بود که اگر نری که رسد با آنکه غم و دلالت بر کسر کن کنند  
یا زن عالمه یا موه عالم و اگر دید که نافع بشکافت و در میان ان با غم یافت مان زن با  
سم مال شد و هم جمال و اگر شد عالم بود او را علم بسیار حاصل آید و اگر بادشاه باشد کج  
یابد و تا جرات تجارت راجع بود مگر آنکه بی ان اخروش باشد که تا شراخ گفته شد مگر شش شود  
و مشک معشوش نر ساویل بد بود و حکم شامت حیل در خواب و بیداری کیست لغوی  
ولا یحیی من یسئله و اگر دید که مشک معونه مال بر میان آید کند و گفته اند مان  
حرام معونه باعتبار آنکه اصل ان خون بود و حکم مشک بلطخیک گفته شد و مشک  
دور و مشک فروش ساویل قاسم میراث باشد باعتبار آنکه در تاویل کنش در رفته  
گفته اند و که مذخاس کبرکان رویه باشد حکم مشکل غلط غشی معونه معصا  
با دوست و دشمن ساویل محبت باشد لقوله علیه السلام المعاصی تزیید فی الموده و اگر دید  
که یکس صافی کبر و او دست از شایسته ان کس سبانه و بازنده و معاصی باطل است

کتاب

اوصاف مقصود بیل و جنان منقود باشد معناه در تاویل همه دست بردن نهادن با سار  
نامه مصاحف دلالت بر خصومت کند و اگر دید که میان او و قرض خواه بواسطه هم از  
تجربه در انا و خیری امر لقوله تو و المصلح خیر و اگر دید که کسی را بصلح خواند کم را می را هدایت  
کند و حکم صلی که بعد از جلس رسو در تاویل اشتی بیان رفته و اگر دید که حامل داشت از مکان  
خلاص شود و از مخاوف این گفته و اگر دید که میخواهد حکم آن در تاویل توان بیان رفته  
و اگر بعضی گفته بر سر منبری سند دلالت بر آن کند که آن موضع سخن امام و خطیب و واعظ  
و سایر عظام دین بسم قول امضا کند و عمل ایشان بر بعضی قرآن باشد و اگر دید که او را تمحیف  
و اتنا دل میکند قرآن بسیار خواند و گویند من قرآن نوشن یا خواندن شنیده که من نیست لقوله  
علیه السلام لا انا کلمه بالقرآن و اگر دید که در قهای مصحف سیه و رید شرایط نماز تمام بجای آورد  
و اگر دید که مصحف را برید و جایی نهان کند ارکان نماز فرو گذارد و گویند که هر مرد مصحف اندر خواب  
دین وی شد تباه و کا خواب و فرو شد دلیل بر کاریست و در خداش نه بین داریست و اگر  
شنید که سطرهای مصحف زمان می ستی نیت آن داشته باشد که قرآن حفظ کند و اگر دید که  
سطور آن را بجای ببرد در تفسیر تاویل بطریق متدعان سخن گوید و اگر دید که مصحف مساجد و مآبست  
بشنید شد به قولش خلاف فعل به و گویند قرآن با حوت نویسد و اگر دید که مصحف را کسی  
واجب یا اهل انزالش ساخته به بر امری منی اقدام نماید لقوله علیه السلام لا یتوسد المصحف  
یا اهلک قرآن فاموش کند و بنا شایست مشغول شود یا اهلک بقرآن و حدیث کار نکند  
و گویند توسد مصحف دلیل بقصد باشد و دلیل کند که صاحب رویا بر خط مصحف نهاده باشد  
و بیان نظر کند اند که نمید رود بر خواب امر مستی تمام و نهی فرمان بر و اگر دید که کسی



مصنف که اندک حساب آن اوراق جاء یا نه و عدل کند و اگر دید مصنف یا نوی حق گفت  
 از خبر و سر هر کوی بهمان باشد نقوله لا تطیب و لا یاسر الا فی کتاب عیسی و مرتضی  
 علیه السلام از مصطفی صلے الله علیه وسلم روایت فرموده که سقته نقول انها سکون بعدی فیه قال  
 قلت فاما الجرح فمتنید یا رسول الله قال کتابت کتابت کتابت فیه ما کان فکرم و خبر ما  
 بعدکم و فکرم ما سکم احدیث بطوله و کفنه اند که مصنف تاویل میراث باشد که لیس تاویل فکرم الفحین  
 کتابت احدیث یا امانت یا رزق حلال و بعضی از مصنف همین احکام داشته باشد که کیشده  
 و حد **حکایت** اند که حسن بصری رحه الله علیه خواب دید که نظر در مصنف میکرد و بر یکلمی می  
 و بعضی که آن سخن گفت و تراویل قرآن ذکر رفته و زین خواب ویر که از مصنف  
 ملاقات میکرد و در و خوس بجه نامند و کتابت از روی آن مصنف القاطبیه که نه  
 و با آن سخن گفت و فرموده که ترا دو براند که حافظ کلام شوند و چنان شد و شخصی  
 چنان دید الشی غظم مشعل شد و اوراق مصنفان بان بیه که و بران الشی غوا گفته  
 و ساکن بیه شد و معبر کینت از طرف دیوان فیه حاجت شوه و سیلا و شده سکس مامد  
 بهمان شد **حکم مصطلک** در تاویل ملک رفته و از آن مضارب در تاویل کینت و بحسب  
 ضابطت قدم یافته **مطبخ** کلین ساویل خادمه امین متدن باشد بیه لمان یا بحر  
 کالج بر عکس آن باشد ضابطه در تاویل انا طایفه اشارت بیه با مثال این عبارات رفته و از این  
 سبک و کثابت بیه فل و صلیله و حق و باشد حکم **مطرب و مطرب** در تاویل  
 سو و قدم یافته **مطرب** که مبارکست از غرض علم بهمان حکم دانه که عزیز را  
 گفته شد **مطرقه** حکم شخص و لای که بر کتب مردم انرا به که کو عید مطرقه کند و بعضی از این

**مطلوب** بتاویل حکم قوی داده و **مطلوب** را حکم خست حکم معافه باز  
سوالی حکم افروش و دست و آخر تاویل کن بیان رفته و بامره در تقدیر موهن تقدم -  
یا **معین** تاویل ناصح باشد که وجود صلاح و فساد تقاضا یا بامره کوید و گویند طالب  
خواست خلق باشد و اگر دید که خواست او کفایت و تغییر سینه عرض حاجت کند و اجابت  
نموده **معین** یا **معین** یا **معین** دلالت بر کسب معیشت کند و خواهی آن هر  
بداء و کسب نفع دلیل منفعت باشد و منفعت بالعکس خانه در دار و کفایت و از  
بردار و عرض و کسب نفع و مران متعلق کسی شود که عضو وی منسوب باشد چنانچه در  
تاویل انعام بیان رفته و حکم **مطلوب** لفظ کان تقدم یافته دیدن **معل** صمم دلالت  
و طول و کسب و موهن نشال حرام باشد یا سخن خوش گفتن و تقدیر این احکام در تاویل رود کما  
بدو **مطلوب** تاویل بدو اوی باشد که مردم را بر حرکتش و تقیید کند و اگر  
بدو که لغامش و آن مجموع شد از جنان کپس ازاری یابد و گوید فکاهی بدو همیشه  
نمود در زحمت **معلم** تاویل بر یکا نادان باشد و منع نکند بر مردم **معلم** و  
شد و اگر بدو **معلم** لفظ حال شد کسب حال مرته یابد از امانت یا رغامت و حکم اشیاء  
موند تقدم یافته **معین** همان حکم داده که در لغت گفته شد و گویند دلالت بر خوانی کند  
تقریر این بر صاحب دو یا بل اکثر مردم شکل نماید و چون از کتب تقریر احتیاط کند  
از تعبیر همیشه بهمانیة السابق افتد که جمع نود و نماند و اثر آن بطور سوده و گفته اند  
تران حکم داده **مطلوب** لفظ غایب رفته و از این معنی شمرت تغییر  
الغایب و بدو **معین** مراد استخوان یا رطل یا شمشیر یا شمشیر

و خور نش دلیل مهر بان باشد و گونه دلالت بر وفات آنکس کند که مغز او خورده باشد و اگر  
دید که مغز کشته شده سرمایه از دستش برود و اگر دید که باز جای نهاد باز مثل از کب  
گفته و حنری ارنس وجع در تاویل می آید رفته و اگر مغز خود را خوش بوی می خورد دلیل  
ادای رکات باشد و عکس بالعکس و اگر دید که ماریا که هم مغز او خورده و دشمنان بر حسب  
ان مال او خورده و گویند تاویل مغرقتل باشد یا صبر و حکم و **مغسل** در تاویل مرد  
گفته و صلاح و فساد آن به وجه بازگردد و **مغسل** چیس تاویل شخصی باشد که جذب  
بجالت خاطر و کسب مال بوی اسان باشد اما در وی قساویته باشد و حکم کان مغسل  
در تاویل کان گفته شد **مفتح** حکم معجون دانه **مقام** ابراهیم علیه السلام دلیل  
اقامت شرع باشد و اگر دید که آنجا ناریه که یا حاتم بود که از او گفته تا بقیه آیات  
بنیات مقام ابراهیم و بسن برین استدلال قوی که در اثناء تاویل که **مفتح** در فتنه اصعب  
اقوال بود و حکم **قلم** در تاویل قلم در قلم آمد **مقعد** بناویل کسب شخص  
بود و مستحق و غنی و فریبی و لاغری مان حمت تعلق گیرد و گونه دلالت بر مال ذل  
و اگر دید که مابعد او رک بود بمال زن در یک یا بد و غم شود و اگر دید که دیگری جاخ  
از مابعد او داشت تا عورت او ظاهر شد عمر او از اتمم که او اند و سر و زن هر کدام  
که مابعد خفه ظاهر گرداند دلیل او بار یا شد بی اگر شد که خود نظر در آن می که او اقبال  
یا بد که بعد از آن ازاد بار مومن اند و اگر دید که ایتان مدبر که کاری به حاصل کند و نکاح  
در بر سر پیش باشد و اگر دید که بقصد میرفت مضطر شود و بعضی از احکام مقعد در تاویل  
و عکس و تفسیر عورت بر مبیله انسان تقدم افاده و اگر دید که از آن خون به جلیه

بقدران زمانه گشته ملک و دیه که بجای غایب از خون جدا شد از کارناشایست توبه کند  
**مقتل** از درخت بازگشت تاویل گاهی بر زحمت بی فایده باشد و خویشتن  
 این زبان بود و بیار آن غم و بقویا مال حرام **مقتعه** ساویل زن را شوهر بود یا ولی  
 و سر درازن باشد یا اگر که و اگر نیاید که مقتعه از سرش جدا شد یا برید شوهرش  
 بخلال یا حرام میل بر کوی کند و اگر دید که بان بسخت بحسب آن از دیوان زبانی  
 کند و اگر سر در زن خود را با مقتعه سندی نه خواهد یا اگر که خود و حکم رک انست که در  
 تاویل یکما گفته شد و مقتعه بسیار دلیل مایه باشد باندان آن که از قتل زنان رسد و زن  
 را مقتعه ارسد دلیل شوهری سک صاحب باشد و مقتعه خلعت و ملات بر ثروت مال کند  
 و از آن سیاه یا کهنه دلیل شوهری در روش باشد و بعضی از این احکام در تاویل چاه سبیل  
 استغراق بیان زنه **مقینه** ساویل مجمل بود حناخ در تعبیرشها لفظ کارکن اشان  
 بان فقر و کمکاری بلفظ غرض مقدم یافته و کم مکتب در تاویل کوچک  
**مکسر** ساویل مردم در ویش سنده باشد و بیست و آن خوفا اشان  
 بود و او از کمس عن بیرونه این طائفه باشد و اگر دید که کیسه بر سر او بیاید و بر دشمنی  
 فرومایه خواهد کرد بروی تفوت جوید از قبل نفس صاحب دنیا و اگر سنده کیسه بروی بار  
 مال من افاد و عازم سفری باشد باید که فسخ هر بیت کند لقوله نه وان سلیمهم الذباب  
 شیخ المستعذوق و اگر دید که کیسه چند در حوضان او رفته در دامن ناه و بیاید  
 لقوله نه منصف الطالوت و المظلوم و گویند مکسر در اکثر احکام بهر سه وقت  
 و جاسپ گوید اگر مکسر نه حاجت او را شوق و مکسر نه بایب ساویل فروز نه

میارا شد یا منعی نهاد که در حاکم قریه خستین گشته و مکسولان دلالت  
شخصی کند که در دفع غوغا عوام کوشند و مکسولان مکسولان معشت مردم به دفع  
نیج و او از مکسولان کنن نه غوغا میفریونان برعکس او از دیگر مکسولان باشد چنانچه  
بعد ازین از قول یو یانان معلوم خواهد شد و گویند اگر باد شاهی شد که خانه نخل فرو گرفت  
شهریه مهور که خرابی هفت داشته باشد از دست طائفه استخلاص کند و اگر دید که تمام عسل  
از آنجا برگرفت مال آن قوم تمام بستاند و اگر دید که بتدریج منتهی تصرف نه خطاب  
واجب ایشان کند و بی حد التیاس حکم و ابقا و آن کسان از حال مکسولان باید  
گردد و اگر دید که یکس چند سر را و استاده بودند ریاست باید یاریسی بوی ابقا نماید  
و اهل یونان بر آنند که دیدن نخل اگر را یک به و طائفه را که من حیث العمل مشا به  
ایشان باشند و غرض طائفه را بدو بسبب او و او ایمن و قرآن که بسبب عیان  
اراست بتاویل و منعی فواج عیش با سعادت بزرگ عیش مبارک نش را به  
به از آن باشد و بگویند صاحب فراست هم بصواب بود لقوله تع فانه حی و یک  
اعمال نخل و اگر دید که ملک او شد و منعی بی دلالت و اگر دید که کسی او می  
ارساند ملایه بستاند و در آن ملک باشد و اگر دید که بستان دو کانه زن بی بیکه باله  
و منش بستاند و اگر دید که منعی او می بیکه تصرف او بود هم با من قاعله که تمیذیت  
حکم ملت از تاویل کافری مستفاد است و حکم جابه ملجم در تاویل  
رقه و مسلح تاویل زردان بان به با اعتبار مال تاویل کشی بزندان رفته  
که وایسته کسی بگویند چنانچه کش ازین مذکور شد تاویل ملجم هم بان و تهرانی

لکنه و لعمریه و ندامت و زاریه آمد که اجرا بدو بگذشت و بعضی بر آنکه از خانه  
 و لایق بوا حاکم الشجر مراد رفت انجین بود و سبب قیود او شد موجب مدافعت گشت  
**انجین سیاه** بوقت خود دلیل خیر باشد و آنان سفید بر آنان سیاه باشند  
 و الریه وقت بیند بروی حد برند؟ الانجین بله اهل یونان حسد باشند و گویند  
 و گویند انجین سیاه بدلیل داران و بیکل بوقت گفته اند بهر بیون بود که تعبیر در کتب است و  
 اندکی انجین گشتند **انجیل** از کتاب حوامین دلاله بر آن که از زنان است  
 نصرانی اند که خیری یابند و الریه کتاب خواند او را عییا طالع مستبته شود **انداختن**  
 دوست و دشمن مزاج و جد و جوارح مماست که در میدان و محبت شد تغییر یابد کوفه  
 نامراج بود یا جد و قتل پس حکم در مقام کشتن خواهد آمد و اگر دید که جیری خوب محبوب  
 بدو می انداخت بقدر آن با وی صلح کند و اگر آنکس محبوبی باشد او را باندان آن  
 صلح یار شود باید طالع و این قو خواب بعلمه منعکس شود و اگر دید که آن محبوب بیش  
 چهار بایی انداخت بر جامه نفع کند **اندک** شخص بنا و دل خوبان او باشند و  
 زیادت و نقصان و جمعیه و تفرقه آن بایشان انعکس کند و گویند زیادت و نقصان  
 آنکه حضرتی سانه دلیل مرید نه باشند و گویند صاحب سجد سجد عبادت از پیشانی  
 و دست دو کانه و پایی دو کانه و ران و دو کانه و ران و جفت لبلا حنی بیند دلایل سلامه  
 دین و دنیا باشند و حسنات اعمال که در قیامه چشمتی به نرس روشن شود و حکم لایق  
 محاسب حرف نام او در مقام خوف خواهد آمد آن شا الله بک الله کسی باده گشت  
 ازانم او جد و قتل انجیند بانی مایه رسد و بالعکس اگر دید که عیونی اروی بر وجه بران  
 بنور از وی ستاند و الریه که گفت عیونی از اعضا خدی خود عیسه که از ده نشان که از ده

د بام عضو منسوب باشند یا بکمال مشغول شود که ازان نیر افره نشد و گویند  
ذخیره گذاشته باشند و خورد و اگر دید که گوشت خود را بدندان بار می کرد و می  
انداخت دلاله بر عجزی که و گویند اگر دید که گوشت خود بر خویسان قسمت می کرد  
بریشان سد و بالیشان وصله کند یا وفاء یابد و تر که او مفسوم که طایفه و الراهل صفت  
بیند که گوشت خود می خورد دلاله بر آن داشته باشند که دست بر خود خورده و اگر دید  
که گوشت لسان خود می خورد منفعت تمام یابد و اگر زنی بیند که گوشت خود معصوم را  
و اگر این حولب کسی بیند که مریضی داشته باشد نموت او محزون شود و گفته اند اگر دید  
که گوشت از اندام کسی محمول می خورد دلیل خیر و منفعت شود و اگر دید که گوشت از اندام  
از اندامها فرزند خود بخورد اگر از محضه باشد فرزند را با جلد دمد و اجرة او خرج کند  
و اگر دید که آن فرزند را بصل بخورد فرزندش وفاء یابد و گویند که بخواب بیند که گوشت  
از اندام دیگری بخورد تا شام کان از وی نفی یابد و گوشت مردن ازان زیان است  
چون منفعت پیش از آن زن باشد و گوشت جوان به ازان میرسد و خاصیت گوشت مردن  
که گوشت از اندام میوه می خورد بود در مکر صاحب احتیاط شود و اگر بیند که خنثی قمار  
مردم خورده و گفته اند اگر دید که گوشت دیگری می خورد او را عیب کند بقوله لعائن  
ایحیی احدکم ان باکل لحم احیه حینا الایه یا عید خولیا اولک و سکن باکله و اگر دید  
که خنثی گوشتی بخورد و خنثی از اندامش روانه شد انکس را بواسطه ان غیبت زیانی  
مالی افتد و اگر دید که گوشت کسی می خورد او را در بر و اگر که بودند صغی حرام بخورد و اگر دید  
که آن ای از اندامها دیگری محانه او او را ندانجا کسی هلاک شد و گفته اند حرام است  
که از وی انست که یا قدرش منفعه باشد و وجه من عید هم قیامه که نسبت به آن اندامها

گفتند که این سخن بود و اظهار علم و کردید که انعام او اندک بود و بسیار شود و اگر دید  
 که اندکی از ایند اما خود بر او می رفت کاری که اندک اعتقاد را نشاید و اگر بیند  
 که اندکی از ایند اما او نباشد شد که اندک شود و اگر بیند که اندک است او جمع اندام را بود و اندک  
 محسوس طاعت و اگر دید که اندک است او بار بار شکر عازم بسوی کرده و خوشایان او  
 متعجب شوند بدلیل و طعنات هم در الارض اتمام یا من قناح صلح معرق و اگر دید که اندک  
 افراز آخر با سبیل بود در از و فیه بسیار باید و گویند اجلش نزدیک باشد لقول تعالی  
 قل لو فوجا حجارة او حديد او حلقا ما یلین فی صدقکم و اگر بیند که از بنده خوف بافاق  
 دلاله بر قرب و فاته باشد **انکار** وجهی بنا و یل لغز باشد لقول تعالی و ما یحج بانا  
 الا انها فون و از آن باطل دلیل امر معروف و نهی منکر بود **انکار** بنا و یل  
 رنج و غم باشد و خوفش نزار دیدن **انکشت** حج گانه دست راست  
 راست دلاله بر نماز پنجگانه که انکشت بزرگ دلیل بر نماز با عدل باشد و بعد از آن  
 بر ترتیب قیاسی باید که چنانکه انکشت کو جل یا ز خفتن بود و صلاح و فساد آن با آن  
 عاید شود و اگر بعضی انکشتها بجای انکشتی دیگر بیند نمازی از وقتی بوقتی دیگر  
 و گفته اند که انکشت و لی زیادت از ضرب محموله بیند حج و حوش بر پا بود و اگر دید  
 انکشت کسی را بدندان بدرفت او را تا دین کند و غسل یا غسل و اما انکشتان  
 دست چپ بقدر دندان و برادران کنند و لو بیند او را بدولت و خواص و شریک باشند  
 تا لو بیند که یل اورد شد یا انکشت یل از اجتماع بسیار شود یا وفاته باید و اگر یکی  
 را از آن پدید بیند یکی را از ایشان مضطرب رسد و لو بیند مادام که تاویل دست  
 برادر گفته یلین انکشتان برادر را در کان باید که و الواد و ما یل و زاد کان



نباشد تا ویل میان بیافزاید که بگوید و لو ناس انگشت و بیایفتمان عهد باشد و برآید  
این حکم از جمله مجربات نهند و اگر دیدند که انگشت را بهم اندازد که انگشت نیک دوست  
شود و اگر دیدند که کسی بچه که میان ایشان وصلتی بود مثل آنکه فرزند از ویل دیگر دهند  
و شاید که بینما حاضر واقع شود و غلبه آنرا باشد که بچه بدهد و اگر دیدند که انگشتان خود را  
بخایند افسار مال خود کنند و انگشتان حقیقت الت کسب است و اگر دیدند که انگشتان  
با هم جمع او را که فرزند آن و برادران را اصلاح او را و اگر دیدند که دست فرو گرفتند که  
ایشان بسته شود و گویند معصیه توبه کند و صادق رخصی علیه السلام تا ویل انگشتان با صحاب  
و خدایم این که در مرید اخوان و اولاد باشند فرموده و گویند اگر دیدند که انگشت بزرگ  
کسی برید ز نای مالی بوی رساند و اگر دیدند که انگشت میان بی برید قاضی یا عالم این صح  
را معصیه رسد و از آن کو چل عقوق فرزند بدهد و از آن پیش کو چل دلا بمان کند  
که او را فرزند کی آید و اگر دیدند که چهار انگشت او برید یا برید بود چهار رخ خواست  
و مصایب ایشان منجن شد لقوله تعالی ما لمحو انا ظالم من النساء عتی و تلاش  
در رباع و اگر دیدند که اگر انگشت بزرگ او خسته می آمد و در صبحه شید بعد الله او را با عورت  
یا خواهر زن نظر خطا باشد و **حکایت** خواب هر کس از سید و سید المعش  
و انابت او با صحاب غش و تعب معبد معلوم غش که ابالی تعالی بداند معنی است  
خود را معلوم است و اگر طایفه در سن گویند محقق بعضی از حکما نوان است  
که خدای تعالی اعراض بوسیله ملکی اسفلسون نام می فرستد و هر کس با اسم آن ملک  
ساخته بودند و مریضی شبی آن ملک را بخواب دید که دست راست بوی دراز کرد  
و انگشتان بوی مانی و بخود دانی و روز دیگر خواب خود و شفا یافتند و در نوان

خبر از آنکه در پی خواهر و تنه این حکم را در او پل زنی با یو دیدن **انگشت**  
**یاک** بنا و پل در پیشه و یو یی باشد تا اسب و خواهان یا علان و این دست  
 شیارید که در صلاح و آن باین طایفه تعلق گیرد و اگر دما کسی انگشت باین او برید و  
 معاش او قطع گردد از رزق تحت الاقدام و در انگشت باین نباشد حصص از آن  
 بر دل و این که در دا و نوع ضعیف و نقصان بود و لوید او را احمد جعفری محسن که انگشت  
 و در **حکایت** است که شخص محول به پید انگشت باین بر رانش باین نه انگشت  
 منطقیه شد و چون بر رفته باز استقل یافتی و باین سیر گفت و فو که باید که بینند  
 این خواب تابع موانع باشد گفتند این شخص نه از آن جمله است اما احیاناً در بعضی  
 توید گفت که درام موانع زیادت قدر است باشد گفتند تعالی افرات مرا خدایمده هوا  
 واضع له علم و معنوی جهان دیده که انگشت باین که نام او سبزه بسیار گشت و چون  
 و بر بر بعضی که عجب اگر عقده بر عزاج این صاحب رویا غالب نباشد که بلند عقلم ناقص  
 ناقص باشد و جهان بود و له علم **انگشت** بنا و پل در پیشه را  
 حاصل شده و دیگران را خدایت و مال بحسب حال و قیمت انگشتی خاص جوهر آری با و تلبین  
 بیند و گفته اند انگشتی با و تلبین بالاسما را سلطان و صورتی باشد و تا جسر  
 را می از طرف شری و اگر خوب عالمی چند با صاحب دین و دنیا مداراة کند بلی  
 انگشتی در بین عالم بود که از غی خالی نماید مکرر ناز و گفته اند مادم که انگشتی در بین  
 با تلبین بیند حکم بحسب جوهر تلبین باید که در از زر و انگشتی نقره با اتفاق بود  
 و انگشت در بین باید عترة و از آن روین علی رو تو و از آن که تلبین علی باشد که با تلبین  
 ناجری با بصارت با اخیله لاذکر بود اما اگر خفوش باشد بد از سای بود و از آن که تلبین

خود علی بن نقیبه باشد و گفته اند که دیدار انکسری از انکسری او او چنان بود دختر  
را بشوهر دهد و از و سر آید؟ گفته اند تا ویلا انکسری پسرانند و گفته اند از ان  
به زمین نماند باشد یا نیز که از ان نفر پسر یا غلام یا چهلد پای و اگر دیدار انکسری  
و ای در دست دل نماند و منتهی ولایت به ولایت یابد و اگر نه دیگر این خوب نیست از پسر  
میراث یابد و الا حالش منتجب شد و گفته اند که دلالت بر مراد شخص گفته شد چنانچه  
ان خود به مراد او شریف تر باشد و اگر نه که نیست انکسری او می چسبید نزد وی  
در کار و منصب او باز دید آید و اگر دیدار بقدر زانی مالی کشد و اگر دیدار انکسری  
پس و نکهت از عربی در افتد از ان را طلاق دهد و اگر این خواب نبیند شوهرش  
از اقارب و فایده و اگر عالمی بیند احکام انکسری او نکست و نیکست باز مانده از عمل  
معقول شده ادا ذکر خیرش باز ماند و جابر تغییر انکسری اگر بنویسد منضمی کرده می گفته اند  
که از نجیب خالی نباشد و گفته اند تا ویلا انکسری در انکسری او نکست و اگر از انکسری  
یا از جوی بل از ان حسین زنی یا اصل و نفع باشد و از ان جوی زنی حواش  
و انکسری تنگ زن ناسازگار باشد و اگر دیدار انکسری با از انکسری بیرون  
که همان نیت را طلاق دهد یا بنوعی از انواع از عقیقه خلاص شود و اگر دیدار  
انکسری بکار به سنت ملک یا طریغ نماند یا صاحب رویه در هر وجه بود و اگر دیدار انکسری  
بسیار در از می فروختند املال اکبر او فروخت و بعد از دیدار انکسری از آسمان آید  
ان سالی بران بسیار بوجه آیند بعد از ان انکسری و اگر دیدار انکسری از انکسری بیرون  
آورد و در انکسری بمالد آن کرده و هر از انکسری بیرون می آورد و در ان کی میکند  
حاشا دلیل قیادت زن باشد و اگر دیدار انکسری از انکسری کوجان او را نکل او بیرون آورد

بعدیکر انسان منتقل می شد مسترشی و قوف در خیالته باشد یا اورا اختیار منع  
 به و والد بد لکترشی را بفروخت لذت معارفه نماید و آردید که بجنبه ترفین یازی  
 خاص معارفه و معاشه کرده و رای بود معاشه باشد و بنکاه بالطن و حکم لمیر علی حد  
 در عودت غیر خواهد آمد آن سال **نکست** و تاویل **نکست** **توانه** سر و وعای و ذل  
 مای با لک کرده اند و از آن دیکر انواع حکم انکست تری نزدیک است این قدر هست  
 که تعبیران بدن توان کرده و در **حکایت** آمده که در افرویدن محول بد لکترشی  
 به انکست در شرح انکست راست است و معتبر گفت ما صد سال دیگر از آن او بلشتند  
 چنان موق **نکست** **ترک** **یاختن** حکم بود داشته باشد که تاویل است  
 علی حد خواهد آمد و فی نفس الامر **عناطه** یا مخاطره بود عرص انار در عرصه  
 حکم فیسر انکست باطل شود جد جدا انکست می بود اورا خواهد بود که از مجرد  
 بود کنند **نکست** **تاویل** **حرام** بود که از عا دیوان خاصا شیوه و لکست با لکست  
 نمایند انکست مالها ا حرام که بدود و سوختن مادام و اگر دیکر انکست براتن مال  
 و بنکیر او و خت با دیوان معامله کند و فایده مالی و جامی باید و اگر دیکر جامه انکست او بد لکترشی  
 اود سدر بر جی از جو حکم شیوه و ارعینه انکست ناکا او و خت شد طلیعه مستطاب  
 دیار طلوع کند و اگر دیکر خانه او بود کارش بالا گیرد و الوعینه انکست او و خت انکست  
 بران خانه حضوره او و انکست که **نکست** **ساله** دلیل حاکمی نظام بود مال  
 مذوم بصوره ابلات و بعضی احراق کند **انکست** **سید** بوقت خوف مال باشد  
 بقدر انکست عینه و سرع به ارسباه بود و سیاه بوقت خوف به اریغ وقت باشد و اگر نه شد  
 اول بود و از بجا افتاده هم به جنس سبیه انکست و نکما در نغم و سرود و ادان شیر تر نام بر

وینعلی بالعلی و گویند اینک وقت خود مال حلال باشد و لا وقت مال حرام و اگر دید  
که خوشه انکس نذعیر بر دست از نی فایده مالی باشد و کفنه اندر حفظ از محله  
انچه در تکیه قانون تعبیر گفته شد زنی مال و جمال بود و لیکن بطریق کنایه  
یا یوسف علیه السلام گفت ان البرم قد نضج فقصم فاعصره فقال زنی لهن حق بعصره منی  
و اگر دید که در عصره جوین انکس می افشرد و یا بخدعه حاکم ظالم موصول شود و  
از ان کلیت بر عکس این باشد و از ان اجزای مجامع با هیبه نهاده و اگر دید  
که در طشتی می فشرد و بخدعه زنی بزرگ قیام نماید اما از ان کاسته تا وید زنی ضعیف  
باشد و اگر دید که انکس می فشرد و آب از ان خمها می کرد مال بغير ان جمع شود و  
گفته اند انکس فشردن دلاله بخل است باشد از خط و شیر انکس لیل عی و بر آن باشد  
لغو و تعالی و بغایت الناس و عیصره و اگر دید که می فشرد و نعل از ان حاکم می افشرد  
زنی بی شایسته باشد و گویند یک خوشه انکس دلاله بر یک مراد درم کند و بعضی انکس سیاه  
را عیب نهاده اند و در نعل آمده زنی که زکریا در جواب مراد علمها انکس می یافت  
انکس سیاه بود و در حدیث آمده که ان نوحا صابه السبل فادعی لک ان الیك من الغنم فاکله  
و منقرض است انکس سیاه و در حدیث آمده که انکس سیاه و در حدیث آمده که انکس سیاه و در حدیث آمده که انکس سیاه  
مراد بر او و او را مرضی ندارد و در حدیث آمده که انکس سیاه و در حدیث آمده که انکس سیاه و در حدیث آمده که انکس سیاه  
و اید مذامب رضی الله عنهم بر سید اجل در اخرا و بیل انما علیهم السلام قدیم یافته و  
السلام  
بانتی هستند و در بطریق هر سه معجزه کنند با بعضی تا وید مع بود و  
آنکس که از بهر مراد او حود و صاحب آید بیل شاع با بویه که در لغت انرا اخوان خوانند

المع

باب اقام تائید و ترویج احکام شرعی در میان مردم

نقود مایه اذ ارسلنا علیهم الروح العظیم ما ندر غشی است علیهم الا جعلناه لهم اکرید  
که بادی در آمد و حال اینجور که دانی آن موضع گمانه نقود مایه که انهم اعمار خود خاوی  
و شاید که نایب دانی باشند و گویند که صریحی در سوره ظلم والی بود و قتل و باراجت  
که از وصا در شده نقود نقاب فاما عاد به صریح و گویند که عاصف یعنی انال سخت حماد

## دلالة بوقته که با موت رؤسا یا انکه در میان بیدارال میان با واقع شود **باد مردم**

چنین عمل باشد چنانکه او از بگوشت مردم صد دلیل در سخنی بگویند که این یا فعلی قبیح که موجب  
افسوس شود و اگر بی اختیار بوقه کار رفته باشد و اما می شنیده باشد و اگر دیده که مردم از آن  
محمیدند کارهین و دنیا او ساخته و برداخته و گویند که اگر آن قوم نیز عکس باشند فرج  
یابند و اگر نجار کنند و یا به پیشینه و اگر به نرم بود چنانچه دیگر می شنیده اند این سخن

رشت بود اما شمر نیاید و اگر تن آن اند دیگری بوی بر سر قدرت آن مکر و من یابند و اگر دید  
در زمان بالحق بی تن از وجود باشد در طلب حاجتی سعی کرده و سبب کلاهی با وجود  
در حق آنکه بوقته آنکه اگر چه الهی است بای می بدستگاری از بدید یا دکت  
و راوان بود با ندان بگوشت شود اشعار از نهان **باد بین** سلا و بار

نقصت بود که مردم از او سزا می یابند و اگر **باد شاه** عادل را صفت  
بیند دلیل رضا حق تعالی باشد و متعکس با عکس جناح شمع آن در رویه بالان  
نعمات تقدیم یافته و گویند که اگر او را خشمناک کند دلایل بر آن که در صلوة محشر  
باشد یا در اعتقالات و نوعی از فساد بود و اگر دید که باد سامن را بفتاد او رفت که  
بزد که کند و بقتضی و رسد و اگر دید که بادی چیزی خود بقدر اول مرده یا  
نما کردید که بخانه بادش می در رفت متعکف مصالح آن حرم شود و سبب

رفتند و او که در واکردن بادشاهین با حشد خود حاضر شد و غالب آمد مغلوب شد  
و اگر دید که بادشاهین شدت حق با شاهی را نیک و بد را آزاد می باشد  
و غیر حق را نیک و بد و بیار و دلیل موت باشد و مبت از حاکم خلاص  
و مصحح بر آن از حوین و بیوند چه اماند چه پادشاه یا خدین و بیوند نباشد و لوید  
اگر این حوین زنی بیوند و فاء یابد و جاما سب گوید هر کینه که پادشاه شد  
بغیر خود ولی یابد و از بنجافه انچه باید از دولت محال اسباب و لاردید  
و اگر لوی ردیف با شاهی شد و لب خفاف با شاهی دانست باشد ولی عهد او  
شود و الا محب حال مکنه و محال یابد و اگر دید که بادشاهی با وی سخن گفت  
در امانت مقرر شود لقول تعالی انل الیوم له ما یکبر امین و اگر بادشاهی عهد کرد  
بقول که کار کی کند از مرتبه در افتد چنانچه از قصه آدم و حوا علیهما السلام  
منقولست و اگر دید که بادشاهی موضوعی در آنکه نسبت به پادشاه مقرر شود  
انحل ابحار انخصیب اکابر و امرومن رد لقول ان الملک الا و یقلس  
و اگر دید که او را جریر پان فالد و را کنیکل خوب بخت یاز بوسنار ان حرم یک  
بوی دهند و اگر دید که در خانه پادشاه ارجال خد بکشت خاتونی دیکه بر آمد  
در حجاب تعین کی کند و اگر دید که پادشاه خفته بود و پادشاه بخواست و او  
حال خود باقی ماند یا پادشاه اختلاطی کند و بروی چشم کینه و مال وی بختایات  
یا همان بر مالان لان التایم کالمیت و الو اوینش بوختن نجات یابد و الو خود را  
بر فراشی پادشاهی بیند همان حکم ماسته باشد که در جریر پان گفته شد یا انلا و را  
علی شریف فواید بعد فیه و را شی و اگر پادشاهی در خانه او کجه شد

و اگر پادشاهی در خانه او کجه شد



مکتب خانان وی بیرون نرفت و آنرا به شامی بیند که حیدر در آن شد و بر وی سلام کرد  
 نشان باشد با حق و سلامه مکرر و اگر دید که باد شامی بیانی رفت و از آن بود نشان  
 اشکال شود و اگر دید که طلا بر وی تار می کردند از وی بگرومن شنوند با بر علی خلاف  
 نقره که سحر خوب باشد و از آن شکر سحر لطیف و از آن سنگ سحر سخت و اگر دید که بر وی  
 تن باران کردند بر وی دعاء بد کنند و اگر دید که او را بسجده کرد و عطا و عده او مانده  
 و آنرا به شامی بیند که شخصی عامی در راه ملاقی او شد و با وی مشورت کرد دلیل  
 ضرر حفا جا باشد و سده عامی و جن جنیست را نام گزیند و متوجه جن شد  
 سر الموت در راه بوضع مردی عامی مستبد او شد و با وی مشورت کرد و در حق  
 فتنه کردید که خادمی بی آنکه ناید در میان باشد او را با طعام مال ملکی  
 بی مثل بی ضایع بی طمع یابند و خدام در تاویل ملک این حکم آنکه شهنشاهان  
 منقطع است و اگر دید که کنیزکی بیک زن که آن ملک را سرور و فرج باشد و اگر دید که از  
 غلامی آن اسب و طعام یافت و شمر او حقیق او شوند و اگر بیند که ترک بال شامی کرده کاری  
 کند از آن نادم شود چنانکه و النون علیه السلام از اعراف نیده یافت و اگر دید  
 که بی اختیار عوض شد ضعیف بجای او باز دید آید و اگر دید که با وجود سلطنت  
 در باز او با خودم همراه بود دلاله بر مقام احلاق کند لقد اعلی ما لقد البسور  
 یا مال النظام فطش فی الاسواق و شو که اوزیال شود و این سبب گوید و از د جز است  
 که بیندند اسب استحقاق دلیل ملک مشهور است و غیرت او را امام که با آنکه  
 را به پیغمبر ماسته بود یا آنکه طلب پیغمبر پیش او رفتند یا آنکه بر پیغمبر خطاب کند  
 یا آنکه حاضر پیغمبر بوشید یا آنکه آنکس تری پیغمبر در آنست که یا آنکه بیند که جسم او

افشا با ما مناسبت با اندک چشم او و محراب جامع بود یا اندک چشم خود را رودی بیندگان را دید  
و چشم او سر منظر بود یا اندک بیند که چشم او چشم کاه بود یا لرزش است بود یا اندک از انسانی  
مرده انشعاب خود را از انست اولد یا بوی مال **با دنجان** به کیفه

که بیند تاویل آن هم باشد و گویند رزی بود تا اندک بخیر و منته به ازان خام لقوله علیه السلام  
لما دنجان من شجرات الجنة من اكل على نبتة الله اذ هو ذر و من اكل على نبتة الله اذ هو ذر  
**باب** سبب برکت دیدن دلبر مرید و منصفی باشد لغرض آن جنس اگر محبوب

بود و الا مکتوبی بوی رسد هم لغرض آن و اگر نه آنکه در جنات است دلبر نگاه شود که با  
المحبتون و هلك المظلومون و بار لعل ان بر معصية كذا لقوله تعالى ايعاز اوزاركم ما لم يؤم

و گویند ازین باشد که از عیایم بدور سهیم لقمی علیه السلام هرگاه که با بال کران دیدن و مردن  
که هو انقل من حارس و گفته اند غم باشد و اگر دید که بار بسیار منرا و بود لغرض جنسی لقمی  
یا ضربی رسد یا بویل آن بارها بجه باید که و اگر دید که از آن دیگری بود لغرض جنسی

لعلق لقمی و اگر دید که با دیگران بطریق جمالی نقل میدهد مخرج و حجاب مردم شود و  
از آن اجزاء **باب** از آن عام بوضع معهود با اتفاق معبران و حجتی نه

لقوله تعالى و هو الذي ينزل الغيث من بعد ما قسطوا و انبثت و حجتی نه و گویند فرج بعد از  
سده باشد هم بدلیل آنکه لیدان است به حال رفت و اگر دید که سستی می بارید اهل

از موضع اهل آن موضع مخصوصی چنانکه شوند و اگر دید که ضعیفی بلید یا از ناودانها  
می آمد یا در لوجهای رفت عذایی با انسان زیاد سمنان انسان متولی شوند

با در جنگ افتند و از آن مال حرام آیند و اگر دید که غریبی بارید بیمار شوند و اگر دید که  
مار و کز هم می بازید و شقی چند از قبایلی بر ایشان نزول کند و حکم ستم و خلاصی

در این آیه آسمان تقدیم یافته و حاصل آنکه قطر در جوهر آن باریک گردد که دیده باشد بحسب  
آن خیر و شر تعبیر کنند چنانچه در اوایل آسمان گفته شد و اگر دید که بارانی سخت حاص  
چند و بی بارید یا چمد موضعی دید همانان باشند یا بر فشانی خواطر خصوصیت  
آب از آسمان می آید و نه بر طریق باران می بارید که در قطر باران اوار می می بینند  
مرید شوق و عز باشد و بعضی ازین مایه در نکتت خوانها غلب تقدیم یافته و اگر  
دید که بی بار باران بارید همان حکم دلشده باشند که اینها که از ابر می بارید لغو تعالی  
و انزل من السماء ماء طهورا و در **حکایت** آمده که زنی نصرانی بخود یکدک بسترش  
فصولی بر زمین صلب بنا کند و سیلی از باران در آمد و خانه ها و حوالی از آن خنجم که پدید  
و آن نصرانی مانده با سقف گفت و بعضی که بستر حصاه کشا شود و بستر ایشان  
عالمند ما در بی الا بحیدر در تسمیع طلالی مذ او لاجل به امینه الرجل لاجل الذکر  
می بقیه علی الرجل فزل للطر و مدر الا بیار و حاجت الریح و همهم الا بیه  
**بارانی** بنا وین نکای باشد و بالا دیگر جامها بوشید و نیل نامی بلا  
دیده و مایل بود و علی از تعبیر جامع در مقام خود معلوم شود و ازینند که در دیگر جامها  
بوشید بود و دلال بر قدر کند و اگر از ابریشم یا برینند قریب ابر می موقوف شود و در آنان  
ناشنو و از رنگها آلود و سیاه و زرد و حند ان مناسب بقصد **بار و باران**  
والی مدر یا شمر باشد و صلاح و فایده آن با ایشان متعلق شود و اگر دید که بار ویت  
که نه بنو مبتدل شد تبدیل در والی بدید آید که **بار** یا وید و له و مرتبه سیح  
به و شاید که از قبل والی به و تعبیر آن بفرزند خبیث که اند و اگر دید که بازی  
تخلیخت و در زیر طامن زنی بهمان شد بستی نامدار او و اگر دید که آن

ان باز نهاده ز بانگ ضحک آن زن را دختر آید و باز سفید از موخه را بعد از ادال  
 نام برآید که و بالعکس و اگر بیند که باز از دست او برفت و پیرایه بستان بدست  
 او باز ماند غضب از دست او برود اما بقرب آنچه باز آید آشفته باشد اثرش  
 باقی ماند و کشتن باز و لید فدا و ای باشد و کوسه او مال وی بود و گفته اند  
 مالی باید هر آنکه صبر دارد باز جرح ماند باز باشد باز و گویند اگر دید که باری چند گاهی  
 فرود آمدند بحسب آن جمعی راه زنان باز وضع در سنه و گویند که باری از باجه او بیرون  
 او را با حرام خواند صحبت افتد و در **حکایت** آمده که مصحفی از صحیفه بدر دید  
 وطنی بکسی می برد و در غولب دید که آن دزد بازاری را شکار گرفت و بدست  
 وی نشانند و در دیگران در نه و اگر گرفت و مصحفی بار گرفت و **کی بگری**  
 ما معبر گفت چنان دیدیم که باری سفید را گرفت و در دست حنفا بی شدان گفت  
 زن ماوی گفت بک گفت بگری حنفا او را گفت تعیب باز که بگری و در آن حنفا  
 گفت ان از اختاات احلام است و بدان بود و بگری بنایسته او را **بازار**  
 بناوید دنیا باشد و اگر بازار موضعی زیاده از حد محمود بود کار و بار آنجا بحسب  
 کهن زیاده شود خصوص محترقه و اهل بازار را و از طامید و سگ گویند اگر دید افسحق  
 عظیم ضحک و عاصه حلق در آن مجتمع بودند دلید اضطراب اهل آنجا باشند و علم  
 دکان علی حد خواهد آمد و در آن حریف و زوخت تمیز بین **بازار** تعیب و او باشد  
 لغز و حالت ششده عضدک با حیل یا کسی در مرید او از فرزند یا خدمت یا سر یکدیگر محضه  
 یا وکیل و غیب و هنر و صلاح و فساد و قوی و ضعف ان بایستاد عاید شود  
 و در **حکایت** آمده که رای بخواب دید که بانه فرود آمد و بود و بر هر گفته

محب که اگر عقد او کاند یا شد و چنانچه بر سر حد استعداده رسیده و نخبه کرده اند نفصا طین  
 داشت و کلن **بازو بند** بر بر باد بپزد از پنجاع لافقه شدن او را مکر و پی  
 رسد و از آن سبب یعنی باشد بنسب علم از آن و لافقه آن و لید موه ان جماعه بود و لافقه  
 آن و خیز برادر را بر سر خود دهد و اگر این خواب زنی بیند و بید باید و بازو بند آهنگین  
 به از خیز و بویچین باشد **بازو بند** که از کوسه بند کوسه حاصل شود تا و بیل از آن باشد  
 و غیر از حکم زنی که عمل حد حواصیل آمدن آن ساله **بازو بند** که در بنا و بیل کانه  
 دینوی بود و غرور برین و تفاخر بقوله تعالی اعلوا انما الحیوة الدنیا لعب و لهو الا لایه و لافقه آن را  
 دیکه که پانل مشغول بود کاری کند که بدان واسطه از مصالح کلی بارمانه و کوبند از حواصیل  
 با فورند او و بقوله تعالی لوارد ذلک لیتخذ کلوا ای مراجه و لافقه آن **بازو بند**  
 داشتن اهل خیز بود و از آن اهل شریک **بازو بند** داشت. و لافقه مرینه  
 و موجب منفعت باشد و اگر صاحب بیند دین و مهر باشد بخت محفوظ و ادا  
**بازو بند** بنا و بیل زدن باز باشد و کوبند در دیوار بیاورد بنا و بیل بود  
 و لافقه آن مل و حلیات اولدین درخت و بیل طول عزن **بازو بند** باشد و سترت  
 ساق و لید و بن او و درخت چون دریا بیند بخل و لافقه ناویل باند که احقر  
 باشد چنانچه در نکته قانون تعبیر گفته شد و طول و عرض و صناع و لافقه بنو سترت  
 آن است که و اگر دید که باغ را آب جدا و یک قول است که در ناویل آب گفته شد  
 و قولی دیگر آنکه باغ جمع شود و اگر دید که آب باغ و دیوی مالکیتان نرسد و کنی کند  
 و بنکس بالکس و اگر دید که در باغی خدایی رفت و بکشد و اگر دید که باغ او خنک  
 از نهی منع نتواند یافت و اگر دید که حل می نماند او را نرسد و صانع آید

بهار بود به که سفا لومی نشاند نورندی صاحب دهر باشد و اگر دید که از باغ بهشت  
 و جهان می شنید او را فرزند کی هنر مند دلیرا بد و تاویل باغ پر عبودیت یا شکوفه  
 بهشت عاقبت کرم نین کوه اند و اگر در بهار باغ خزان بی بیته حاکم و لایه تی شفق باشند  
 و گفته اند باغ تاویل شغل مردم بود و صلاح و فساد آن باین جمله باز کرده ما برین  
 بحسب همه بیعت تعبیر باید کرد و گویند باغ تاویل استغفار باشند و استغفار را  
 از خوا بهما مقلوبست **باغبان** تاویل شخصی باشند که مودم را بجهت زبان  
 محویش کنند و اینها را بهم خوانند جامع است میان درختان که بعضی را مردم تاویل  
 و بعضی را بزن خواجه شرح آن در نه فانی تعبیر یافته و بعد ازین در بویل رحمت نیک گفته  
**حکایت** آمد که شخصی بحضرت سلیمان علیه السلام آمد و گفت بحولت یدم  
 را باغی بر عبودیت بودی و حاشا خوکی بزرگ را بجا بسته بودی و گفتندی این باغ صبر  
 و خورکان صفا را بجا می گفتند حیو ما بزمان خول بزرگ است و خود از آن می خوردند  
 تعبیر فرمود که آن باغ دنیا است و آن خول بزرگ حاکم عالم و آن خورکان دیکو علما حرام  
 سحرار وین و دنیا فرودشت **باختن** تاویل سفر بود با خصوصه و آلودگی  
 دید که آن جاعه ساکی بافت پس پیدان حضو غه قطع شود و گویند در مرشد  
 به و رنج یابند و جاعه از مرشدی که باشد بلی عالم میوه و هر چه از آلات بافتن  
 بیند مجتنب دلاله بر سفولند و گویند بافتن عیب بافتن را دلیل سفر شود و الا  
 رفیق خیال توان گفت و جولا ما وری جهان که نیده شفق کوسد خن جویت  
 پدید لوی بود و گویند عیب پوش باشند باعتبار آنکه کواکب می بافتد که عوز  
 رند و صر می پوشند و شراب مافی بود که دنیا او بدین اوراق نماید **با**

بهر نوع که میسر دلال بر غم کند و گویند از آن خستاد و فرجه باشند **باقلا فروش**  
 شخصی بود که نامش را بفرم گویند و پیش از آن جویب شنود و به **بالا** سرن دلد حصار  
 مراد بود با ساس به با ساس به بد شخواران بد شخواران بنا چگونه مید و صادق مدخل  
 گویند دلاله برت خواستن کند و اگر دید که بیالاجه او رفت و بار نکست نیم و فاه بود  
 و حکم افان خود قدم یافته و علی احمد که در افتاد که یاد بران به که به به ال و سار  
**بالا** ک شخص یا وید را و باشند بنا برین بر حسب معهود با رفق اعتدال الکر  
 بهد و زیال و نقصان مغرط هر دو دلاله بر قرب اجل یا نقصان مرتبه کند و گفته لا طول  
 دلیب مزید حکله و شجاعة بود لغز لغالی و زاد بسطه فی العلم و الحسنة و الودید که با فوشت  
 بر الای می جست فال دین باشند و الودع صلاح دنیا نماید لغز لغز لغز لغز لغز  
 الاخرة بمعلمها للذين لا یهدون علوا فی لاهض و لا فکما **بالا** الای تاویل  
 رت بود و این دستم تعبیر باید که تا الایان برست بیند زین بروی مستول  
 باشند و بالعلم و گویند بالان تاویل حاد می می بود و گویند کنیز باشند و لهذا  
**تصیف بالان ذوق بالان فوشت** بنظر است جواری که اند و تا ویش  
 پیش بلان شت خود مطلقا بنیز که کنند و گفته و انه بالان شت دلاله بر شخص کند  
 که در نفس خطایات سعی کند و فرجه بود و گویند اگر بیند که بر بالان نیست مدتی  
 در تنم و بطا بهر به و بعد از آن بطا و رجوع کند **بالش** مسند تاویل  
 راست باشند و دیدار البتة از آن بزرگ نسبت با باد تا وید و کاتب بود و  
 ران خادم و ارام و گفته اند زنجی باشند لا سوار زنی وید مخفی داله و گویند تاویل  
 باشد بزرگ خزان بود و از آن کوچک همه را خادمن باشند و بعضی گفته اند دلاله بر او

کمالش هستند علماء را نوازی افتد و عتقا بنا وید کم از عتقد ممال اند؟ ان شاید  
که چهار باشد و این یکی باین تاویل متقابراحت و امترحه وای بود **بالتل**  
نیز حکم زین طاهر دیر **بالوده** تاویل سخن لطیف باشد در باب معاش  
و خوردن در پی حین با غنة شد غنیمت با ورسون ای کمالی **بالتل** دانش من مرغان  
یا حوانات و ان سخن مجفف باشند دلالات بر عصیه و غم بود بوقت او او را دید که از جای  
فرار و رانند زدند و او حوله که دلیل قریب این شده و بانگ او را در دیند خبرت  
نموده بود و بانگ و آری روا شد بر حجة و طفر بر دشمن و بانگ اسب بنابر با و ان بر یک  
یا به آری و آری بجهت گفتند که بنماید اسب هیبت است خواب از کسی باشد و حرو و  
و بانگ خوش چهل و بانگ کا و فته و بانگ استرج یا عزا و بانگ لمیم و گفته اند بانگ خر  
دشنه و تسبیح مانک است سفر بود بیعت و بانگ کسبند و بانگ بزغاله شلال و  
بانگ آمو خبر بیدار خواب و گفته اند بانگ آمو کیدل آمو بانگ روانه شد در فوج و محال  
و سایه که ان دروغ با عسرا و گوید و باوی حید اند بستان و بانگ سید خوف از ظلم خاصه  
از آری پیش شنود و بانگ بنگر غلبه دشمن و بانگ خرس ملو مختف با فوله و بانگ نه طمع  
و گفته اند که کسی بانگ بود دید جواب سخن طبعی بود لذاب و بانگ کول جسم وای  
و بانگ سل دشنام و بید و قال و نه اصره از ظلم و بانگ خول طفر بر جامیل و اینجا گفته  
ان بانگ سل بر نه احتست دلیل بر طفر بانگ خول را تاویل و بانگ سوال غم خوران  
از زبان و بانگ کره شقایه خادم و گویند بانگ کره جواب دیر و هست تسبیح و  
در دیر و بانگ بر شریابی از قبل زد و بانگ شری مع دلالت بر ان از او را  
دی دلیر حاصل آید و بانگ جرج خبری ملو و اگر ضاحت سولت رسد



[illegible]

بكالو بیند که بر اقامت کعبه بماند گفت در احوال خستند خانه خستند نفوذ نامه است صحابه و من که  
منهم صالحه نماید و لویندی الو بیند که در حمام سرد گفت در تب محروم افروز و الو در حمام کوم گفت  
حی یوی باشند و الو در حمام میرفتین شرفام الله لوین محسن و لویندی الو در حمام کوم گفت  
دین قیل باشند و الو بماند همه نماز نافله لوید بنزدی ختم شوق و الو دید که بماند گفت  
مصطفی بن بادی جمع آید و الو دید که در خانه گفت دنی را بصلح خواند و الو خانه خود  
گفت دید قرب اجل باشند و الو دید که در میان سرائی گفت فزید یا خوام مرشد فاته  
بایند و الو در آن گفت اجل او یا بدی یا عین نماید و گفته اند الو دید که در کرباه سرد است گفت  
مردم فزید و در دعوه کند و لویندی دید ضعف اعتقاد باشند و الو دید که در میان گفت  
مصلح را امر باشند معروف و عفو را امانتی بود بضرب و بجز الو دید که بر بستر گفت  
مسحوف بر باشند و الو دید که بر اقامت بنسایه گفت در حق دینی حیانه اندیش و الو دید  
که بر در خانه حالی گفت او را کلمه الحق لوید و الو دید که در ناز او گفت یا شنید در دین  
شود یا بعضی از اهل آن بازار وفاء یابند و الو دید که در کعبه گفت در کار حق حیانه کند  
و الو دید که بر در آن یا لشکر کامی یا لوجه گفت چاسوسی کند و بنایه که از بنایه  
دزدان باشند و الو دید که بادی گفت از عمره یا غنی او و بنایه ناز از بنایه  
کند و الو بیند که بعد از آن قومی را امامه کوندند هر دو فاته یابند و الو دید که دطنای  
گفت صدق قول والدرین شوق جانچه از قصه موسی علیه السلام رویت و الو دید که در میان  
کار وانی گفت به باشند و الو دید که در میان قومی گفت که او و اجوان به از دین میان  
طایفه ظلمه باشند که علیه حال فاذن مؤذن بینم ان لعنه الله علی الظالمین و الو دید که  
به دل گفت عملی را بدین شوق لعله تعالی و انا انهم الی الصلوة الا و الو دید که در آن

الفاظ بادت و مفصاحی که بحسب این ظلم خیانت کند و اگر بعد از آنکه بشنید و مروه  
دشت بجای آورد اراده باشند بروند اندک یا بیشتر باید و بنظر باطلی و لغتی اند  
مرد دین را با آنکه که قدر حال مرتب باید و قاعه گفتن و شنیدن در مورد دلائل و توانم  
این حال سنه و جماعت و مرفعی که از آن حجه حاصل آید **بانی** ساولی و سمر باشد و بحر  
خوشی و تسبیح آن نه بود منتزاع اندک یا بیشتر **بانی** بعضی مال که اندک و بعضی  
بوالدین که از دولت بدست و از آن جب ماز و ولع حجه لغتی اندک هر دو یا ماز و بدست باشد  
لعب فرزند بدست باشد و بدست هر دو صلح و وفای از این جهات نقل کرده و  
اگر بیند او بای او یا همان رفتند پدر و مادرش و فاه یابند بی اگر بیند که بای او سست  
شد خلی مال او رسد و اگر بدید که بای او را که در بی عورات نامزد او و او اگر دید  
که باین برهنه بود در ده و بیج افتد و اگر دید که بای کسی نخواهد مراه دین و دنیا  
یابد و **شخص** دید که بای او از منک بود اسیر شد و گویند اگر بیند که بای  
والی از قلع است مال بسیار و **بانی** و اگر مرد و بای خود را از قلع است بیند  
طول عمر و بیات مال باشد و **بانی** بر عکس بود و لایق دلائل بر این گفته  
لغوی آتال ولی علی الاصح خروج و لغتی اندک عیب طنب شود و اگر مردی بای را نل بیند  
در اوی ناقص شود **بانی** و اگر مرد را نل بود در لام باید طلبد و اگر دید که بای برست  
پای دیر و بهای به و براهی وقت بد عیبه مال مصروف و بعد و اعتدال بر یک  
نعمه بانی داشته باشد و اگر دید که بای او بپزدند و منسب شد و گویند اگر دید  
که بای زلفت او بنگست یا متخلف شد یا بوی از اول **بانی** یافت چنانچه خروج  
شده پسرش بیمار شود و اگر بای بخت را چنان بیند کسی و دخترش را بخواند و الا او را

و حسن نماید و الوای صده را درین پند منفعی یابد و اگر عالی مد در پایی خود را برید بیند  
 معول شود و مالتی تلف کرده و گفته اند دیگر از نقصان مل باشد و هلال نفس و اگر دید  
 که یک پای او بریده بود یک نفر مالتی برود یا بوجهی از وجوه از نذیر معاش بازماند  
 و گویند اگر دست و پای بریده بیند سفری سخت رود و در دیای نقصان مالی  
 و اگر دید که پایش برستوی بسد بود از مقام خود باضطرار حشمتی شود و اگر  
 بر درختی بیند پیکل باشد و ستم حکم صرف مال و درخت حکم زند و گفته اند از حجه بر روی  
 ثابت قدم عوقوف ماند و اگر دید که پایش میچسب بد بود از قبل عافی محبوس شود  
 و اگر بیند که پایش در جایی بلغزید از کار دین و دنیا بماند و اگر دید که برستوی محسوس  
 پای میچسبید غایب کا و طلبه و اگر بیند که پایها متعدد میزند و را در یک قدم  
 و دیگر او را دیانی مان و جاه محبت حال بل ضعیف جسم را در این فحاشی ضرر شود  
 و سبب بر نفس را دلاله بر جش و ضرب کند و گویند اغنیاء عرض باشند و در آن  
 حلقه بیاعده مرهم محتاج شوند و کان که پای ایشان در میان سال باشد و محبوس  
 نماز اند که با نواز تردد کنند و اگر شکستند او را اگر حسیس شود با ملازمه و مکلان  
 تواند بود **الف** نیاویل خویشان شخص باشند و قوه و ضعف و صلاح  
 و فالان باین عاید شود و گویند قوه شخص بود و ازان رست خویشان  
 بر روی باشند و ازان جب ماضی و اگر دید که گوسفند ران او بیقرار مال ایشان تلف  
 و اگر دید که را بناد و برسمان بسته بود صدمه کند و اگر دید که گوسفند ران قوه مخته  
 خود مال ایشان برضا ایشان خوف و اگر دید که خام عموک بالوام خود  
 و اگر ران والی را از من دلاله بران کند که خویشان او بر معصه دلین باشند

باشند

و گفته

شود

**حکایت** امیرالشیخیه با این سیرت گفت که محبوب دیدم که رام نزع بود که

و محبوب بروی رسته و مردی از معارف لغتی نامی از این نوجی کشید گفت ترا عرض  
باشد وکیل از محبوب تو بزاراف و جهان بود و **هند وین** محبوب دید که ران

تو که به اوضاعی فاشی و با بر هم گفت و تعیین کرد که ضعیف خلق و بنا بر محل شو جان بود

**ناتو** علی الخصوص بنا و الی الت کسب معیشت شخص بود و لیس و جبران باین

همه تعلق کرد و اگر دین دین است از آن نوا و بکشید بسبب معاش در رنج افروز و گویند

داند دلالت بر قوه تدر کند تا آنرا جلوه نیند و گفته اند اگر نیکی قوی نیند تا یک که معنی

با مراد کند و اگر معیض آنرا ضعیف نیند جای خوف باشد و گویند زانو تا وکیل برادران

و شریکان باشند یا خدام جهان و تبه خادم بدن است و ران و معنی حکم **حکایت**

است که شیخیه چنان دید که شایخی علی از آن نوبی برآمدی و با ارقام و کسب و تعیین کرد که

اوزا و معنی مشق از آن محل طاری شود و او را تا سوره شمس **ساق** مرید

زانش بود و زنت را میزد و بهم پیچیدن ساق بد بود بقوله تعالی و الت الت الساق بالساق

و گویند ساق دلالت بر غرض شخص بود و گویند حکم را نومه و اگر ساق رنج مجهول نیند و بعد

از آن او را بناسدن او را یازنی دیگر را بخواهند و اگر این ساق خوی ملش و نیند

حال دین و دنیا او نیک شود و اگر نه شود باین شاید که او را بخواهند بقوله تعالی

فکنتنا عن سابقها **کعب** بیک قول و نشه معارف باشند و قول دیگر در احکام

پای بنظم یافت و **قدم** که عباد نیست از نیم پای دلالت برینه شخص و طاعت او گزیند و اگر دید

که بیست پای می رفت و فرض بروی جمع شود و با **مشتنه** و بعد از نظام کار بود و شکستن

این ندامت از سعی ضایع و اگر دین لای اوج و نیکی استریا کاو یا خیر یا حصل مع بود

بنده فخری باید محو الرحمن بای دیدینه مال حرام حاصل کند و در **حکایت** است  
 از خلیفه باین سبب گفت مجلوب دیدم که موی بسیار بر ساق ما ششم گفت قرض بسیار بود  
 جمع شود و زندان و فاجه باینی گفت این خولب در حق تو دایه ام و لست عیال فرمود و در زندان  
 و فاجه یافت گویند حمد در درم قوس من و شجیه بود از وفاء او و صلی الله علیه و آله و سلم  
 مجلوب و بیکه اساق او کج بودی و بر من گفت باز بی زنا کنند و جان شد بای او **و نکر**  
 ما و بیل من را نم بود و زن را شوم یا از خوف و گویند عده را دلاله بردین بودی از ان  
 زین نقصان دین بود یا من و **بایک بند** بر بای دلاله تریم کند و لغت آن در ان موضع  
 که این عرب بیند دینی خواست و مقیم شود و از خود بایا بای بند در مسجد بیند دیدن شایعین  
 باشد و گویند اگر بای بند با خود بیند دیدن سفرین بود و انگاه انجا مقیم شود تا بدو بر ماند  
 و او بای بند بر بای باز گویاند بیند محبت تعبیه ما شد و اگر دید که **بایک تاب**  
 بر بای میجده بود تا می مسجد سفری کند و اگر دید که ان بای تاب بنه رفیع متوخم بیامانی بود  
 دیدن احسنی که باشند و اگر دید که بای تاب با خود منتهی بایک **بایک** لا بلفظ  
 سرلین دای می آید یا **بند انی** دلاله بر حواله کند و گویند اگر دید که بایک تاب  
 نفس کی شد مسلم و صوفی نفس لکن شعی و بنعلن بالعلی و گویند در فایک بای در جانی  
 نبات نماید و کفاله مشابه نهاده و گویند بایک مالتی رساند و اگر بر عین سر بایک  
 اقوال تعالی و کفاله از گویا و اگر دید که کفیل طفل شد دشمنی را نصیحه کند لفظ تعالی بلفظ نه لم  
 و هم لا ناصحون **بسی** ساویل دشمنی بزرگ دلیر باشد اما اگر تم بود و اگر دید که بایک تاب  
 بر دشمن ظفر یابد و پوست و صحن او بتاویل مال باشند چنانکه در حکم استخوان گفته شد و در  
**حکایت** اند که یکی از اخبار بود مجلوب دید که بایک از بهاء میرون که کت

و بر روی زمین طواف کرده و نور آن چشمها و دهانها را در خندیل و کونج قرطرا نه  
جای برکنند و صد دم از مقام خود مترج و متفرق میشوند و هیچ ملایمی باقی ندارند و  
در آن مولید ارشد و تعبیه عظیم من و سبب آن بر سید بن خواطمار می گوید تا بعد از طواف  
صومعه آن واقعه باز رانند و گفتند تعبیه اینچنین است گفت صدهای تریف از آن زمین خروج کردند و  
دعای نبوة داشتند با سجد و فصیح و سخی و محسب بود و بابت در میشت و دین پیوسته  
این افسوس کردند و اموال را با تاراج دادند و عاقرین تبعید علیکم صبغت بندها  
برستیدن دیدن افزا باشند بر اهل تعالی و اگر دید که بت زین یا سحرین برستید  
معتسقه تعلق و تعزیر جوید و اگر آن بت جوید بود با عافیتی در دین نشاء  
ورند لفظه تعالی کاظم حسب حسنة و اگر دید که از هر م بود در محال و کلام باشند  
و گویند بت دله یوسری و در کنند و گویند بت بر صومعه آدمی یعنی دلیل اولاد ده و اگر  
دید که بت مین یا رویی یا اهنی یا فلین برستند عرض او از دین و دنیا باشند  
و اگر دید که در **تختخانه** بهوکاری عافله نه کنند و صادق رض الله عنه گویند بت تا و بار  
شخصی حکار باشند با افون کو **حکایت** کند که محسن خواب دید که آنی بر زمین  
قایم بود که سر از زلفاشی و سینه از نقره و شکم از روی و لای و کانه از امیر و سفال و سنگی بود که  
امدی و انرا خرد لعل و برجای وی بنفشی و بقعه گوی بلند شد و دایره حکیم که حاضر  
او بود تعبیه کرد که مختصر آن بت است که فرمان ده مکرل ارض او مست و هر یک که بعد  
از و آید باین مرتبه نرسد چنان که نقره از زر کم باشد بر زمین که دیده بعد از آن هر یک  
خروج کنند که بوجهی از وجه قوی باشند و بوجهی ضعیف چنانچه در آخر و سفال باشد  
گرفت و بعد از آن شخصی قوی تر از باده ضعیف تر و آن آید و بر مکت استیلا

و مدت او جنب بقا کوه باشند بقدر اهنکراف ساویل بر دل باشند باشند  
با مال چنانچه در ناوین اهر سالی رفت و اگر عیب اهنک بیدار نیک بر سندان میزد  
میان دو بزرگ می جنبی کند **بجوش** بنا و یا مال باشند و سعه عیش با فایده علی یا نیا و کونی  
بعد فرضی مطلق سنانیش بود و منقلب بالعلی **بذل** ساویل بیضا باشند مثل  
استاد فریج و طیب و الا باء ثلثه ابو الولاد و ابو البریه و ابو العیلم و عم می جنب  
منزله **الات** **پس** ساویل مال بود و اگر دید که بر وقت می برید مال شمشیری  
یا بیه بحسب پروان پرو کونین او را و شیر لیلی و لغت اند بسفر روی و اگر دید که در آن  
بریدن معصدا بریدن در آن سفر مفسود شد و اگر نیده باشند از او ششده  
و اگر دید که از احتیاجی برید و فرو می آمد مراد است او محمول پیونده و اگر دید که  
بجانب قبل می برید و سفری کند و زود باز آید و منافع بسیار او را و اگر دید که  
بر می برید بحسب ملک از رفاه بنگارید و لغت اند می بریدن و در خوف و مضرت باشند  
و اگر دید که بنام دیکری می برید زود خواهد آمد و از دیکری نخواهد آمد یا اگر نکند  
خبره و اگر دید که از خانه خود بیرون برید یا آنکه برای محمول برید اجل و بی زدیکن  
باشد و اگر دید که از بیرون برید سعی کند و اگر دید که از روزی بیرون برید  
بکریمه و اگر دید که در حال بریدن منقلب بود مافرج و انیک باشد و بعضی را  
دلیل موت بعد از آن است و این طایفه ضایع مان باشند که خواهند که بد و نتوانند یا آنکه  
بر بدن پای در مواجسته باشد و بعضی را بریدن منقلب بود دلیل مرگ بود و سوا  
را نداد دلیل حرکت و نزد و متواتر بود و منقلب بود که خواهند که از آن بگریزد  
خوبی و بعضی را بغایت نیک باشند و اگر دید که بر می صفتی مخالف بر میغان



بخلاف مرغان جاسر کادی بود که غنچه که مردم از آن منعجب شوند و وای را بر و پر  
 بغایت نیک باشند؟ مرند یا بد و رای مطالب خوف و اگر دید که بر سر کوی می پریدند  
 معجب یا بد و بود نیک و لایه سزاوار شوق و اگر دید که بر چیزی افتاد آن چیز نملای شود  
 و اگر قابل پخته هلاکی نداشته باشد در خطایی افتد یا حوضی یا بد و اگر دید که در پرید  
 در هوا پنهان شد و باز نکشت دید من شوق و گفته اند اگر بیند که در هوا می پریدند  
 و صحنه یا بد و اگر دید که با مرغان می پرید بصحت قوی غریب غذا و کوفتند این خوب است  
 و میدان آب را بد بود و اگر دید که بر خنجر یا محفه خفته بود و بر سر حوض یا حوض این  
 بر سر حوض یا حوض کس می پرید مرضی محض یا بد اما عازم سفر و اینک بود و کوفتند  
 و لاله بر همه شخص کشته شد بطریق جناح عیلة و مرند بال خود قوی تمیز می داد و در طرله  
 عالی تر باشد و هر **حکایت** کشته شخص یا این سبب گفت جنان دیدیم که در میان آسمان  
 و زمین می پریدیم گفت دلاله بر کس و منی هلاک و **دیگر** آنکه میخواست  
 بر پریدن و دوستی که نام او موافق نام شهری که شهر میافشان بود بای او بگفت  
 و می که داشت حکمی تعبیر که و لا بیند سفری که و در آن شهر که سنی آن دوست با اختیار  
 توقف نماید و جنان شد و از وی پرسیدند که قید اختیار بچه علم که رفتی گفت بدان سبب  
 که دوستی بای او گرفته دایم بود هیچ مکر و وس در آن توقف نداشتن و بعضی از احکام  
 پریدن در تاویل و تعبیر آسمان قدیم یافته و **بر** که آسمان روی زشت تاویل و تعبیر  
 جلد باشد که از ایشان وجه حاشی مردم و حکم **تبر** که در تاویل کون باید طلید  
 و **بر** که تاویل و تعبیر آسمان قدیم یافته و **بر** که آسمان روی زشت تاویل و تعبیر  
 جلد باشد که از ایشان وجه حاشی مردم و حکم **تبر** که در تاویل کون باید طلید  
 و **بر** که تاویل و تعبیر آسمان قدیم یافته و **بر** که آسمان روی زشت تاویل و تعبیر  
 جلد باشد که از ایشان وجه حاشی مردم و حکم **تبر** که در تاویل کون باید طلید

و در این باب  
 شریف این اگر عین باشد به باشد ماحولۀ آن جاستنی و افع آن عصۀ شوق و گفته اند  
 بجز باو بی شخصی باشد و نبوده اند بعد الحما می خوانند باعتبار آنکه وقتی می روید با ناک  
 خست نشود و در حقایق این که محض خواب دیدگاه ساجی برین بنیان و برآمد  
 بیدار و فی نفسی که با ی او بخوشد و بعد از آن وفاء یابد و جهان نبات از جاد و بید  
 ربط بنا و بیل لعل و لعل و لذت و جمال باشد و او از آن مشایخ کلام نیست  
 بحقیقه کلام نیست و اگر دیدگاه منتهای این است و در حقیقت و ساینده است و ساینده است و افع  
 و المردید و بیش او بر بط می رود و باطل می رسد و در دین با بر بط و بیل ی سازهای زدن و اهل  
 وضع را غی و عصبیه عظیم رسد و در دین با بر بط و بیل ی رسد و در دین با بر بط و بیل ی رسد  
 و در ابر بطلی و در حقیقت خود خواه و مال و معصۀ یابد و اگر کسی که در دین با بر بط و بیل ی رسد  
 محبوب بیند که در آن مدارتی صفت اگر اهل علم بود در نفس و فقه و فقه و فقه و فقه  
 و اگر جانی باشد که در آن مدارتی صفت اگر اهل علم بود در نفس و فقه و فقه و فقه و فقه  
 بر دل بوی رسد و حیوان ایشان دوستی افتد و از و منفعت یابد و بوی رسد و حیوان ایشان  
 اید این من جوشد و طایح رافد ی که در حق جمعی از و بوی رسد و حیوان ایشان  
 از آن از مکر خرد منبرج باشد و هرگاه که در حق جمعی از و بوی رسد و حیوان ایشان  
 او در مریضه بود بهر جا هم باشد و در مخطوط دین و ابه از دنیا بوی رسد و حیوان ایشان  
 متقن بر عکس آن باشد و گفته اند بهر بقیه بهر دین به و از آن ایرسم زین و دیوت  
 به و بهرین برده ها که خواب پیش می روید یا باشد حکایت  
 لکن که صدیق رضی الله عنه بار شمول صلی الله علیه و سلم گفت جهان دیدم که در بقیه

باشد

27

عربی

نیاجی بوسیله بجهت و دو دقیقه بر سینه او بوقه و بر کلاه خنجر می گذارند و بوسیله بجهت  
 و ایامی نوبتی که هم فرموده اند دو کانه و دو کانه و دو کانه و دو کانه و دو کانه و دو کانه  
 شوی و دو کانه و دو کانه و دو کانه و دو کانه و دو کانه و دو کانه و دو کانه و دو کانه  
 خصمی باشند که در هر کانه قضا یا پیش آید و کلام آن در آن و طایع و افعی باشد  
**بر فروش** تاویل صحیح بود و این بار دنیا اخبار کنید  
**بر شدن** تاویل در عایدی باشد خاصه چندی که  
 در دست دشمن **بر** **خر** تاویل صحیح بود که  
 تفحص مال مردم کند تا بر خیر و شر احوال و اوقات و کفایت و نخاس تبار حال غلامان  
 و جوارری مطلع شوند تا وسط بتواند کرد و لو تین برده فروش دلاله بر کسی  
 گفته که مجموع تمام معاینه و فحش باشد و البر برده فروش و ایند بصره چنین  
 کسی کو قمار شده و لو تین و ویه نخاس جوابی دلیل خیر بود و از آن غلامان بر شمر  
 آن چنانکه در تاویل غلام و کنیز که معلوم شود **بود** دلاله بر حوقی کند  
 که آخر آن امر باشد و نهاله نه از بسته و بسته به از او بجهت بود و اگر دیده که بر در سنا  
 او بجهت است غنی باشد از قبل عورات و از آن کان غنی باشد و بر قبل و بسته و از آن  
 مسجد غنی باشد از قبل دین و از آن خانه غنی شده از قبل دنیا و کو نند که اگر  
 سبید بیند یا مبسر عاقله آن عاقله در دیده دلیل نقصان عرض  
 صاحب برده شود و اگر دیده که سلی از ابد دیدن سفید چنگل حرمه او کند و برده  
 معروف و مظلوم معروف بعید همان باشد که دیده بود هیچ نوع و ضر از آن نیاید  
 و گفته اند برده نو اگر برده از آن اصغر بود فصاحت بالکله و گفته اند از آن گفته

باشد صرح الزوال و از آن اهنیت بر عکس این بوده بود و معجوبی او او نخواهد بود  
 روی حسنه بانه مراد دید که برین بر ما غنیه بود و اوایل آن معلوم شود؟ در او عکس  
 نزدیک که **بریدار** شد عریضه او بیفزاید و مال حلال آید و حاجتش  
 باشد **بزرگ** بناوید که کار باشد و روزی حلال و زیاده  
 آبی احکام در بیستم کانتین تمام رفاه سالیه فعال **بزرگ** بناوید  
 به باطنی افضل و اعظم نماید **بزرگ** فی الفلاحه **برسیام** بیدار جرات باشد  
 با صیغه عفویت یافتن آن از وای و اگر دید که **برسیام** یافت  
 پیش بسلاحه مراجعت نماید یا مالی یابد و گفته اند بر ستور بناوید خود عندالصلوات  
 بی مبارک یا غلامی مقبل و از عرایب مایهات است که یک بر ستور بناوید مال  
 ام کرده اند و بسیار را بهل حلال و اگر دید که بتوبی را برفت بدین ستم کند و اگر دید که  
 نمک آن بخورده در خصوصتی افد و اگر دید که بر ستوبی از خانه او بیرون رفت حوشی  
 آن روی بفرستد علی بن ابی طالب و با عباد آنرا از سر بیاید  
 همه ابرکات عالم است و باید او را از می دمد و ایمنی یا اول النهار و لغت از او بیل  
 استق بزن اولیست و بیست و نهم **برسیام** جاور خانه می باشد و جاماسب گوید اگر دید  
 بر ستوبی شد واقعت حال در آن باشد **برسیام** الیه در ایات  
 سرب القاب استندار رفته بهای نین گفته اند که لشکر کی میرم باشد خاصه  
 چون با بهل **برسیام** غلبه تعزیه وای باشد نسبت با رغبه بقوله تعالی ما نزلنا  
 فی الذین ظلموا من النجاسین **برسیام** و اگر دید که بیوف بود و نتنها می بارید منفعت  
 من با عضره که موخرین برین در انسان دید که مراغه و غنا شود و عکس آن

و اگر دید که بر سر برف ایستاده بود در قیافه و اگر دید که برف بر مذبح و غیره  
بارید حکم از آن نافع باشد یا نه و اگر دید که جامه در دفع برف بود و غیره  
این در تائید برف گفته شده و اگر باشد و گفته اند که اگر بر آن لنگه بیند صاحب محرم و  
محتاج طسوف و جامه بکوبد برف دلا به خط کند و اگر دید که برفی بارید شنبه  
مال و جامه بی برف و اگر **برق** اگر لغت از آن محرمی گویند تا وید

شخصی باشد که معدوم بود استقامت نماید و در دفع هم و فقر از دستمانند **برق**  
برق تا وید از آن باشد و گفته اند که اگر بایه ای باشد که اما قول کند و بعد از آن  
خیر برق است و اگر دید که برق را گرفت یا اثر آن بوی و سبک او را بکاردی خیر چینی  
گفتند و مکرر او را و عدله. باشند و جن برق را فرما بخواب بیند آن و عدله و فوارسته  
و گویند برق دیدن خیر و با خنجر باشد گفته اند که اگر برق را گرفت بکشد بصاد و هم  
کمالی اضافی هم الا به و گویند که اگر دید که برق جامه او را بسخت آن سال بعد از قضا الله  
از موانع برق بلی اگر زنی مریضه بود در آن مرض وفاد یابد **برق** تا وید

زین بیدت خلق شخص بود و اگر آن بول را تا نیند و دلیل حسن خلق شود و نمک بالطن  
و تعبیه آن نیز مال گفته اند و الله اعلم **برق** خطایق و طیر و ماه و خا به  
در تا وید بای بیان خواص برق این تسال الله و بی نفس الامر دلیل است برق باشد  
**برق** تا وید معنی سی باشد که خطا در فکر او واقع نشود و گفته اند که حسب

آنکه در پایه است با ناخن چین مناسبتی مانده باشد **برق** کس توان  
دلیل سوالی کار باشد و طغی بر دشمن **برق** مظهری که در جام بیند دلا به وید  
گفته اند که اگر بختی که برنج حاصل شود بعد از آن بیند و باین اعتبار مال باریج مانع از بخت

ملاک کوهی سائلان محتاج به ریج باشد و اگر با کوشش بخت بینند باید ان زبات بود  
 ندانند ریج خواهد که ناویل ان می باشد بحسب روشی ریج **برج بشیر**  
 رنق با نم بود باعتبار ترکیب ریج و شیر ریج برمان که دلاله برکت صمیمه اند  
 بوند که ریج بسیار صفت با انواع طلعات و خیر است پیام نماید لغو علم  
 الا در مری **برج** ظرف مال بود که در و می شود که نماید یکی انکه از جهت نصارت  
 بهت آید بحسب طرف ایستاد و دیگر انکه نقل میکنند از حلی ابی ا و ایل عبان  
 می کنند بحسب ریج و اگر بعضی برانند که مسبت بود **برج** تاویل این برکت  
 نادانی ضعیف باشد از سخن ریال از حد خود کوین و زمین مال اخوه جوید و اگر  
 در **برج** از سه لبت او د یابد و بعد از برفت ازالت بهازی که او را برکت  
 دومی این چنین است چون چراغ نماید و در عری از ابراعه خوانند تا و بی مردم  
 بخور که بحر فها دنی حرکت مشغول شوند ثبات باشد و سخن بالکس **برج**  
 تاویل همیشه می باشد و در انال ان قوه بود و بر استن ان دلاله برکت است که و اگر بید  
 اسعد است توغیر تر به یا با و اگر زنی بیند که انکه برکتی داشته باشد میسر بود و  
 بسیاری ان مده وزن را بد بود دلاله برکت و نقصان ان که دشته است محمد  
 احکام **برج** بقول ابن سید است که اگر عمل بیند محتاج شود و  
 بعد از بختی حاجت را روا شود و اگر و برکتی احتیاج او بدایین باشد و تخمیر  
 حاصل مراد او تا خیر افتد و اگر **برج** را بیند حاجت و دانی فصیح که بل کاو  
 رو بناید و اگر **برج** ان بیند حاجت بد حاصل شود و مقصود او بر تویت اندازد و اگر  
 نسه بیند مراد حاجت و مال او از بارش من حصول میوند و اگر **برج** را بیند

ایده

باشد

صفت و شش از بود پیکر حاصل شود و اگر چه سوزان را بیند احیای تمام  
یا عالم فاسد باشد و نشود و در آن عجز و راند او را بدست  
یازنی کاری افتد و گمان هر اید اگر قوی است که راند و کلام  
روایی پاسبان و اگر کور بیند محتاج توسط طایفه  
نه تواند و نه روی و مرله ماید و اگر خویشتن و هیچ کلمه با روی  
سخن افتد و زود کز الله شسته و بین حی نیست از کوه و درخت و جان بیرون  
و حکم هیچ عار از شکل ناپدید؟ بان لفظ تاویل یافته و از آن **بهرین**  
لفظ نریا باید دید و لفظی در حرف تا ابدی با نیست که تمام حروف در فم آمد باشد  
و ثریا نسبت با تریا له صاحب کامل آورد اولی کل یعمل علی شاکله در **نمای**  
اختلاف است که در دست جای باشد یا دشنی بهمانی یا خسته بیدار و در معاد  
و بنی محلی حال مبتدا تعبیر باید که تا قدرتی حال دله بر وجه که کل الی و بیند که چون  
را قرآن می موصفت حویده عالی یا یک قل او حی الی آیه اسمع لقوم من الجن انه و ان  
مسلمان تاویل قوله و ان کافر محنة و قیاسا و العلم عند الله که ابو هودین رحمه الله  
ازین محنة از خدمت رساله ردایه کند که تاویل برین به اوله فصرف و دانیا که لویه الخوف را  
در جهان بر میان بیند منفردی ما سائل شد و در این بسیار **نمای** که بعد از این  
خود را با و نه و در میان **نمای** را با او در مقام کند و ماضی و مضی را به **نمای** کوید  
دلا بر احاطه که در ظاهر و باطن اعتبار کنند و در میان که او بری ندارد و  
کار است از تحت **نمای** که در ظاهر و باطن **نمای** در میان که او بری ندارد و  
در میان که او بری ندارد و در میان که او بری ندارد و در میان که او بری ندارد





می کرد و در طلب مال سعی کند و حکم می گوشتی از مقام خود باین طلبید و بر  
**پایان** کرنا وید نام معبران مودت اطفال باشند و گندار الویند اگر دید  
 که پیش بریان کوی می رفت ماحبه بریان خورده و او را بسیر باشد ان بسیر المجل  
 بسیار دتا و او را بریت کند و اگر دید که ان بریان را بخورد غلامی یا لیبی  
 با جارت بسنند و حال انک نیک مودت و ریرک باشند و اگر دید که خود شواشت  
 ولایت یابد و از انجا مالی بظلم حاصل کند و حبیب شوا بطیب می کف اند و کونیا  
 برده بریان تا وید نسبد انا باشند و اگر دید که بره بریان بخورده چیزی از کسب لزی و نقد  
 بخورده و اگر دید که بزغاله بریان با وید سخن گفت با وید مکر کنند و جاه یابد  
 جناحه و محروسون صل الله علیه و اله در قصه حبیب منقولست که بزغاله بریان مسوم  
 بحکمت رساله آوردند و با وید سخن گفت پیغمبر از ان تناول فصوص  
**بریان فروش** تا وید شخصی باشند که مردم بسبب او فراج عیش  
 و خوشی دارند کانی باشند **پیدتن** در تا وید بریارفته و حاصل آله  
 که در جای به بجای دکره ان پریدن بود وید سفر **پزارکت**  
 تا وید نیک نهاده و بزاد دلا برمودی بزورن مسلم کنند و ایزه شال مردم  
 فرمایند و صادق و ضیاعه غنیمت دیدن بزاد آرايش فرستاده و لائق ارايش بزاد  
 و از ان بزاد با سانه **بزاد** تا وید غم پوه و خردوشی بترا وید  
 باشد و حکم **پز شتم** در تا وید شتم خوانده آمد **پز کومین** تا وید  
 غنیمت شتم باشد **پز کومین** کو قن ان غنیمت بود که از باد شاه و سون و خوردن  
 کومین شتم سبیل و غنیمت و میر حکم ماله و حکم بزاد و پز مین در تا وید

بساط بلفظ زیاده بیان زودترین است دلیل سفر و قناعت  
 و هودنش غم و تفرقه و گویند دلال بر عشق دین گذر و سفری خیر است  
 در تقی و تزو و افان خیر انوار التقوی منقول است اصحابه رضی  
 الله عنهم در عزوات زواده از بست می ساخته و حکم **بستان**  
 بلفظ باغ تقدیم یافته و **بستان افرون** تاوین این سیرت نشانی  
 نبوی و کلمه اند از ابوقت خود بینند دلال بر زن منع صاحب جمال لایق  
 و اگر دید که انوار بر گذر از وی مفارقه نماید **بستان** بناوید این سیرت  
 و خن بعد و صلاح و فدا ان بوی باز کرده و اگر دید بر سینه بود یا شیر از ان  
 روان شد و خن سلی بقدرت ان مال حلال یا بد و اگر خن بیند مال حرام یا بد  
 بلی الراین خواب زنی بیند نسبت با او شین و خون مر و مال جلد یا بد و گویند  
 اگر چه بستان خود را انزال مایه بنزد کن بیند خن با هر نظر او مستحسب نماید  
 و او را فروزند ان آید و ملای چند تنگ نماید و اگر دید که بستان او بر سینه  
 میزد اگر بیری بیند جنی مکرده شنود اگر کسی که او را بستانند و اگر جوان  
 خواهر خود و خواهر زن دلال بر عشق کند و اگر زن با صوفی بیند که طفل از سینه اند  
 اگر فخر را شین می دادند او را یا بد و اگر محبوس که طاعت و گویند اگر زنی بیند  
 که با لغی را شین می دهد انوار حواضت بر مرد و مرد و شوهر یا مرد و در حبس افتد  
 و اگر خوردند حاکم بعد توضیح حال او بدلا می باشد و اگر زنی بستان خود را زیاده  
 زنده معهود او بخت بیند با نه ان غی بوی رسد و اگر بوی در بستان خود بیند  
 بستان خواهر و فرزندان او و معاهد را بواند ی بود و اگر دید که شین ان از وی

می ریخت اسباب و بخت بدوی و زبان شود و اگر این خولب زن جوان بیند عمر  
و اگر کار با ساز یابد و آب تن شود و اگر حامله بیند غریزهای گمخته او و ده و اگر کند  
ببیند درویش شود و درویشی را سخن باشد و بگوید شوهری بود و طفل را  
و نوا و گفته اند این خولب فقیر را غنی باشد و طول عمر قیام بحال را و این  
و اگر مردی بدد که بستان زنی می بکشد معاش بدوی تنگ شد عرضی طولی  
بلی اگر او را زنی حامله باشد فرزندش مثل بسده او و اگر این خولب  
زنی بیند دختری را بدد و گویند اگر دید که از آن شیر خورده مال و ملک یابد و  
گفته اند بستان مرد با و پل زن بود و از آن زن دختر وی و باین نظر گویند اگر زنی  
بیند که بستان بی در زبستان وی بر آمدن دختر او و اگر هر دو بستان از دل بیند  
و دختر را بشوهر دهد و حال اینان نهایت نیک شود و اگر بیند که از بستان خود  
شیر می خورد حیرت بخیزد و اگر بدد که از بستان دیگری شیر بخورد غمگین شود  
و اگر بیند که در بی شیر و بستان بدوی می ریخت محبوس شود و اگر بیند که از بستان  
خود شیر می خورد می رفت و بانی بوی ریح و اگر بدد که بستان او بسوخت از ریح  
ماشنه باغچه دختر او بحرم پادشاه و قد و الا بقر بایه خود فایده یابد از و اگر بدد  
که تمام اندامها او بستانها بعد اهل و اولاد او بسیار شوند و اگر غریب باشد  
و مال و بستان او زیاده کنند و اگر زنی بیند که حامله بستان او بخیزد بفرزند  
فرزندش او و اگر مردی بخیزد که زنی بستان او بخیزد بفرزندش او  
اورد و گفته اند علیهم السلام رأیت فی لیلۃ الاحیاء امراة معلقة بشیء فقلت ما جرد  
ما هذه قال کان هذا فعلها و فتره و لکن عروى بیند که جن زن بستان صفت

حاکم بل مجوی بحلال در خانه ماله و حکایت کند که زنی با او طاعید و رسی  
 گفت چنان دیدم که بستان رشت من جسمه شدی و ثقیب کرده که دست بسز  
 پشند خواب بینند و چنان شده و علت از وی بوسیدند گفت تاویل بستان  
 بقورند که انداوی ان باشد که از ان رشت بپسوزند و جز در به آب می رفت  
 اما الی توانست که که خون از وی دفع بستان **بند** تاویل زلفرا  
 نیز بود و هر انرا بد حکم **بستان** بلفظ جامع خواب دفعه که ضاهر اشهر  
 نماید و هر خواب بیند که **بستان** بود از قبل ما در میراث باید که الی  
 بالغ یافت دلیل و قوت بود و کس خواب ما در راه اریس باشند وافی احکام  
 بس در تاویل نمان بیان رود ان سارا الله و رساند کسی از و فرزند مرضی باشد و ناله  
 که کردند **بستان** تاویل ممانست که در ادم گفته شد و اینجا گفته اند مال و علم و سفا  
 عاوم بستان در خواب می بیند **بستان** تاویل این سیرت بنا شخص بود  
 و مهر ما پشت برادران او باشند یا فرزند ان یکی در مرتبای ان و اگر پشت صورت بیند  
 از وی اعراض کند و اگر از ان دشمن پند از شر او آیین شود و او طاعید و رسی  
 کوید بستان و جمع اعضا خلفانی دلیل احوال شبحوخته باشد پیر نوع کردن  
 از صلاح و فساد و حال او دریری چنان بود و پشت مانده تاویل شخصی محکم  
 معلول علیه باشد و اگر انرا قوت بود دلاله بر ان که انرا کیش ز ریب  
 و او را فرزند ان دلیل آید بستان عرض در این است و عصمت فردند و  
 اگر بیند که بستان **بستان** فقر و مذلت باشد و گفته اند که بستان دلیل  
 مال بود و رشت از پدی حال بود **بستان** تاویل صاحب غنائی باشند

بعد رفعت ان واکردید که بر بسته رفت به من لاج چنان نزدیکی تهر  
باید واکردید که آن بسته ملاک او بود و ارث مرد بنده آن نزدک شوق و عیارت  
حوالی بسته دلاله بر اتباع و چو اشیای نزدک کند و زمین پیرامونی بسته دید  
مکنه و سحر آن نزدک شوق پسیم ماوید این سیر مطلق مان بود و بد یکرا اقول  
مالا احوالات رند واکردید که برستم خفت از عهده زنی مان باید بحسب  
خفیه باشد قماش برستم و مرغش بود **پنجمین شلوار** وای را دید  
رونو و لایه باید و دیگر آنرا از **چشمین شلوار** به خوشی و ناوید شلوار به است و  
بشخص بعد از وضع پنجمین شلوار هیچ دیگر نمی بر شد و **ششمین شلوار**  
در اوانجامه باید طلید **ششمین شلوار** شود که آنرا در لغت مرشد اوید  
در اوید شوی مال مذکور است **ششمین شلوار** تاوید حوالی قفقیا کالان  
حقید باشد واکردید که بسته بسیار بروی غلبه کردند و او را می گزیدند در  
نام عوان افتد و ممکن که او زمانه افتد بحسب جوی که او می ملیده اند و اگر  
دید که بسته در کوسن یا در می یا در میان او رفته بود اندک دغدغه در خاطر او بات  
دید که اما بعد باشد و گویند او دید که بسته در کوسن او رفت و لیل خیر و برکت  
بود و غرت او زیاده است و اگر دید که در زمین او رفت و می و نیا مد طلعت  
میش باشد واکردید که بسته می خورد زرتقی دنی ناخیز تناول کنند واکردید  
که بسته در شلم او رفت و احتیاط او مردم سفله باشد و اندیشیدن مال حرام بی نماید  
واکردید که بسته یا مکنی و یا مکنست و یا حتی بوی **ششمین شلوار** تاوید این بند  
بعد و لغت اندر مکن زدن محتمل باشد و مکنند خودی خودی بود واکردید که باوین

[illegible]

زنی

اند

خانه بسوخت از خدای خانه را بیم مملکت باشند **بکشت** یا فرزندم بود یا  
 طفل نماند نیست یا اندام محبوب یا کنیز آل زاد مطبوع یا فرزند مبارک حافظ کلام  
 یارن معنی و اگر دید که بدن را افسست از آله بکانه کند و اگر دید که گوشت او خورده  
 میراث یکن ازین جماعت کنند کار رفت بخورند و گویند در بانی احکام بهرین نزدیکیست  
 و چون او را تعیین خاص می باید کرد در حرف قاف بگو اختصاص بیان  
 روحان سالک **بکشت** بنا و بدن خد عطار خانه باشد اما نسبت به سایر  
 خدام صاحب وجود بود **بکشت** بقول این سید دشمنه قوی باشند  
 والد بدید که بیند لغت بیمار را صحت باشند و دیگر از اصراف مال بوجان و دستان  
 بر عیال و دیدار مزاحم بر دیگران و اگر دید که بسجده افکند مال بنا مشغول شود  
**بکشت** یا و بیل این سید دشمن قوی باشند و گوشت خورده او سر و لایق  
 بود و سیر او خوی که از دشمن دشمن اما عاقبت آن امر می شد و صفت و موی اهل آنجا  
 قدر لغت اهل بیند و استخوان او مخنیج جناح حکم از تعلیم افتاد و اگر دید که بر بیک  
 نشست و لایق عظیم یابد و اگر دید که بکشت بودی غلب آمدن او انسانی مروت  
 بوی رسد و اگر دید که با بکشت جمع آمدن تیر و تی دشمن از قبیله بعد از ظفر یابد و  
 اگر بیک در خانه خود بیند ماسیخ انجاء مدخل سانه و اگر در مشهور بیند طایلی در دنیا  
 مستولی شود و عاقر بپایه یا اور بکشد **بکشت** یا با حرم نیاید و گویند بیک  
 بنا و بدید منافق باشند یا اعتبار اندن دورنگ است و در غلب تا ولادت او ده  
 که اگر بیند که با بیک را بکشت از اهل اسلام روی کرده ان شوق و روی میخ خیر است  
 رصحنه متواند کرده و عدل آن کند اما که ما و بدید جوابات قوی را می کنند حکمت صانع را

و الله عید محمد بروی غالب آمدن چنانچه اندر اصفه و لرزانند مرآته درین غایتیهامات  
 باشد و غایتیهامات مستلزم لغو و فساد بود و الله اعلم بمثل مدد الحکم و سر هذا  
 العلم **بلوط** بناوید زنی اصل بناوید بود و از آن ناسفته دختر بکشد  
 و بسیار آن را تعبیر کمال کرده اند **بلوط و ش** دلت بر زبان بی اصل بناوید  
**بلوط** بناوید زنی حلال باشد که بوسیله هوی رسد بعبادت ابله بیند و لوید  
 نوازگری صاحب ضبط بسیار مال باشد که بحاج عظیم مایل باشد و درخت بلوط  
 منعی تحت خیر باشد اما شنی بود و کوهی و لید بود که باشد بحاج و کوهی باشد  
 بلوط بناوید معنی بود که برنج حاصل شود یا از خرچیل و اصل کرده بین  
 دلت بر غایتیهامات که از غایتیهامات شود و درخت او حکم درخت بستره و اگر دید که بر  
 درخت بن رفت خیر و نیکوین باشد و سخن منوع شود **بنالوسن** بناوید  
 این سیر سرخوب مبارک باشد و گفته اند که به جرم بود و نیک و بد آن باین  
 نوع عاید شود **بنالوسن** بناوید مال حلال باشد و شاخ بنه شخصی حایم بود و اگر دید  
 که نیکویی که توبه کند و از کناه مال شود **بنالوسن** منبر دلت بر صالحی کند  
 که کار دینهای که روی آید و غیر منبر چنگل صوری بهر ده کوی باشد **بنالوسن**  
 منبر بلوط بر بود و منبر از بنه بافتن مجله نیک بافتن و حکم حاصل تا در تا و در خاصه  
 گفته آید بحسب حرف **بنالوسن** بر یابی دلت بر صالحی کند و غل  
 در کفین دلیلی بناوید یا سر بر صلمانان لغو و فساد است **بنالوسن** الراجت الفیه فی النوم و  
 الراجت الفیل لای الفیه ثبات فی الدین و بنده آهن بناوید محل منتهی باشد که  
 صالح را دلیلی نفوی و اگر دید که در دله حلالی حقیقت بود در خیال پارکست



مجدد باشد و اگر دید که در غیر مقام خود معین بود اینجا متوقف شود و اگر دید  
که در اینستان معین بود بر نی متعلق شود و اگر می بیند که ایند او زیاده  
که کند دلیل صوت باشد و علم بر این بد بود و خوبست را این توقف افتد و بند  
جوین بر کف دلالت بر امانی کند با دانا رسید و بدست دلیل طایفه نقی باشند  
در طاعت و اگر این خواب در سفر بیند زود باز بگردد و اگر برای بیند ولایت باشد و  
اگر دید که ایند از بای او بر باشند از عمل خدای شود و گویند قریح مطلق هستند  
و اگر کند با برای بیند او را با منافق صحت افتد و اگر بای را بر رسی نسبت  
بیند یعنی بوی رسد و اگر بفهمد بر چنین بیند از بهر منفعت یابد و اگر در سفر  
بیند خواهند یا بروی عایش شود و بند زدن بر کوهن میر حکیم و اگر در سفر  
رویت بر بای بیند در کمال ملو و افتد یا مالی از وفات شده باشد و اسطوره  
معا و ه آن کند و اگر آن قلعت بیند شروع او در امری ضعیف باشد  
و اگر میبوم بیند در محامی افتد و اگر از رشنه یا خفه بیند یا سر کمال شود  
که از اثباتی نباشد بل اگر در محامی به تمام یابد و گفته اند که در هر وای باشد چند ای  
نباید و گفته اند بیند دلالت بر درویشی و بی بی کند و گفته اند که اگر بی بیند  
که بقیدی برین معین بود بحد مالی که از او بردند موقوف ماند و اگر بیند  
که گوشکی از اینک معین لب بازی بر قول صحت صدق بل او را و او را  
و اگر بچای سفر بود بسبب زنی در توقف افتد و اگر آن بند از وی بیند در  
معین شود تا زنی تمام و عین عین یابد و اگر داند که ماد کند در سفر  
از عقوبت دنیا و لغو بر حذر یابد لغو تعالی و علی الجرمین بود معین می لای

و اسطافیندوس از بند اسرار و دلالت بر توقف کنند و اختیار بر بفرموده علم  
**حکایت** آمده ای که از یهود در حدیث جواب دیده که توانا بودی و اراده اختیار  
 قائل شدی و بآنکه از اخبار گفت و بعضی که که بسیار بالتر از افعالش و ترک  
 شهوات کردی و از حد حکما باشی چنانچه در حدیث آمده که منع این آدم فاسق ترک  
 شهوات فساد عرا یکن مابوخت فی الناس ماسکال العقل و روایت منظومه است  
 بند که بفعل اهل خرد: او فند در زبان مردم بدنه و در بهر دگر علی بدید  
 خوانند زنی و آنجا بنشینند: **بند زهر جامه** حکم زهر جامه خطه مانده و بعضی  
 از احکام آن بلفظ سنوار بند بیای خواهد رفت تا حکم شود از بهرین داخل شود  
**بند آب** ساویل امینی باشد و دین عیال بوی رسیده **بند** طفل اگر بندد لا بالغ شد  
 و لید آن باشد که از او شوق و اگر بندد که بیاورد و اگر برون بزند آن زود و فاء بیا بد  
 و اگر بدید که بند شد و او در لغو خند و کار شربسته شوق و اگر بندد که در دایمی سقیم  
 بر روی او انداختند زنی از او حواص و اگر بندد که در دایمی سیاه بود زنی میا خواهد  
 و اگر بندد که در دایمی سینه برفان زن بعد از حواص باشد و اگر این خواهاست  
 بیز نوتیاید و اگر بید بید و فاء شوق و اگر بید که بید فضا بید و اگر بید  
 بید که در بید که او مترو شد بعد از بید مترو آید و اگر بید که بید که بید که بید  
 نشی و روشن او بعد از **بلفظ** اگر در وقت خور برار بند بقول این  
 سینه نهی باشد که از زنی یا کتبی یعنی رسد یا و او فزندی آید و بنفشه جدید بود  
 و اگر زنی بید که بنفشه جدید و بسو هر مال او را طلق دهد و اگر حودید که حید  
 بخندم مال بربند و اگر بدید که دست بخت بخت یا بخت میانی این و معلوم بر وقت

وگویند بنفشه سلوین لنینل بد خوی باشد و اگر دید که بنفشه زنجنه بود و بر چرخ  
 لنینی بار سدا بوسه دهد **بنفشه** مال حاصل باشد و تمام لیا ملتها خنک است حکم مال  
 و تمام احکام از تعبیه لیا باید طلید **بنهان** شدت در خانه و لاله بر کمر چنبر  
 از آن لاله لعل ان بوسه عوی و مایه بوسه امن بریدن الا فرار و گویند اگر دید که بنفشه  
 آورد خنک است لاله لعل بوار من القوم من سوسه مایه به احکام **بنفشه** نهالت  
 مد چنده که در تاویل ابادا بی بحب معنی مقام اتمام یافته و بعضی در ان حکم کاران  
 بحسب حروف ایا در وقت مع دلت محاصر است که این شینت کوید فایده دینی یا باشد  
 تغیر است حکام بنایکی اگر سید که چای بنیاد نهادند است که از ان کیت است حل شود  
 وسیع آوردین و دنیا صایع شود و صادق کوید رضی الله عنه اگر دید که بنفشه شهر که  
 جمعی را در دنیا خوف آورد و از ان جوار دلیان امن باشد و از ان لوشکل شغال بوق  
 نامورد بوق و از ان خانه یافتن منافع و از ان مسجد هدایه قومی باشد بکار خیر  
 و از ان ضار دلاله بر کسب و ملک دینان کنه طاران ایسا دلیل نم بود و اگر دید  
 که سال کنندان نند غنای جوید و اگر دید که کورستان بنال که بکار اخوة مغول شوق  
 و اگر دید که بنای تمام ساینده مراد خه حاصل شود و اگر دید که بنای تمام کدایت بهشت  
 ان مایه بینه و بنا شحیه باشد که خردم را بخندل بهم جمع اوند **بنفشه**  
 بنایویل است شیر مال یا ستره سینه بنفشه و خوشک و گویند از ان تر مال بسیار باشد  
 که از حضرت است آید و از ان خنک مال اندک که از سفر حاصل شود و این نظر کفر  
 سفر آمد بنفشه خنک بخوبی و در بود تر معیشت و اسباب و نان و بنفشه فیهن دلیل  
 مال بود و از ان که ملاکی رسد یا عایضه ممدل که بصیحا محمد و گفته اند او بار بکفر

# پیش بدوزی بوی تیار ساویل زین باصفی بود بویاخت

در اصل مدو بستن بی بویان نام ساویل ملافت که در باد بخان کشته شد  
**بوی** ساویل نفیج باشد که از هجده رخت رسیده اند بپزد و بویا بافتن  
دلیل آن بود که پزی بی بد اصل مفتون شود و اگر دید که تمام بافت کامل که  
درختی باشند باشد نام تمام ساند و اگر دید که از پزد دیگر بافت بهم انگور شود  
**بوی** ساویل دشمنی فریبند بود که زین با صفت و بایت اعتبار گفت که  
معدوم باشد که بوی خواب درون بختت بعد از زین بی ملخصت و لویند فاسق باشد  
که مرکب کباب شود و اگر پزند که با بوزنه جمع آمد مصیبت شنیع پیام ناپاک و اگر پزند که  
در جنگ بر بوزنه غالب شدن بیمار شود و شفا یابد و اگر دید که بوزنه غلبه یافت  
در مرضی مخوف افتد یا حال یکتا رسد و اگر دید که بوزنه او را بکشد یا او  
خصوصیت کند و قتل بوزنه ظفر باشد بدشمن و لوشت او عودن دلیل  
مرض بود یا دود دل و لویند لباسی نوباشد و خاماسب گوید که اگر دید که  
بوزنه را صید کند که در ساحران منیج یابند و اگر دید که بوزنه بوی بخشیدند یا بوی  
دشمن غالب شود و لویند که در غل و اظالم بکشد و اگر دید که بوزنه زحانه او در آمد  
زشتی جا حوی کند یا بخار رسد و اگر بوزنه را بپزد بپزد جمود یا اینجا حیانه از پز  
یا تعب و کفران نوع حق نماید کند یا قتل کباب شود لغوه تعالی که بوزنه خاصیت  
و اگر دید که بوزنه با وی سخن گفت زشتی زبان و ابله کند و اگر دید که بوزنه را طعام داد  
مال بر عیال مصرف داد و لویند که بوزنه تیار و بل موهی باشد که عوره خوف را از مردم  
بهمان نهاده و در **حکایت** آمد که یک لاله ملک خواب دید که بوزنه در خان

با او چیزی می خورد و بار بی معبر گفت و گفت لکن کانی خرم را بر مننه می باید کرده  
 چون ایشان را خبر بدید فرصت ندید بآل غلام به گفت لکن آن بودیم است **بوسه نیاز**  
 ما و بل بلجی صاحب لهو مانند فنا بجز صاحب لهو بوزینه باز بود؟ این جمله است  
 از حمد مصو بافت **بوسه** است ادبی تاویل دانیال ارایش ولد خدایت  
 معدهم بود و بناویل این سیرت ستر و بر که شخص باشد و از اینجا گفته اند که بود بود  
 اند ستر بانی نه حمد اسرار او شود پیدا و اگر از آسیاه و کبود بیند اند و حکم شود و کوی و جای  
 دلیل صلاح دنیا و فساد دین بود و **بوسه** چهار **یاک** مال باشد  
 و از آن ستر مال بود که از میراث یابد و اگر دید که بوسه از مصلوح بازی کرده اند کشند  
 آن فایده یابد و **بوسه** کند ما و بل طلب باشد یا آنکه مانع حقوق شود  
 و اگر قصاص بیند که صلاح خانه یافت و مرغانه او دیوانی نمند و اگر معلم باشد بر طفلار  
 جوی کند و در **حکایت** آمده که سحیح بخواب دید که جوی بر جوی رفتن او  
 بکشیدند و روز دیگر و فایده یافت و از طایفه دوستی برانست که نفی در حاله مفاد از بدست  
 چنین صورتی مناسبت بود **بوسه** است **حجت** دلیل روز داشتن بینند  
 بود و صلاح و فساد آن ازین طور تعبیر باید که **بوسه** است **بوسه** است  
 سیرت در رستان بوسه است و بلجی بود مع که از این مدلی باشد و کونید در رستان  
 تواندی بود و در غیر این نفی که با هم بود و همان آفتانند بوسه است در رستان  
 که بود حضرت وزیران و اگر دید که باشند نه نوشید و نه بران کند که مال نهایی است که  
 و بوسه است و بزرگه دلیل نه تواندی بود و از آن رها و زن بارها و عیقه و از آن سمور  
 دینی در کار دین کا بهل و از آن خوشی نه سوم و از آن سنجاست و بی بد خوی و از آن کینه در

آن وقت رفت محض و آن حواصی آن امید صیدیت و از آن قورشی  
 بنانایستد و بوسینین در پیده و سوخته غم و خردان و لوین بوسینین شود  
 سحاب و بوسینین بداند که در صحرای ظلم کند و از آن رو باده جبهه و کار و  
 از آن بوسینین است و بناه بود و از آن سمور قوه دینوی باشد و صغیف دین  
 بیلیم بود و شمره از آن سحاب مخنثین اما در بعضی احوال و کونید اگر دید که  
 صلاح بوسینین می کرد تا گاه که بوی سبلی است و بوی این سیرت  
 خبی و منفعت بود و اگر بیند که در وی راه از راه تعلیم بوسه مال هدیه یا تعلیم یا از راه  
 ایفای کاران خبی یا احساسی یا بداند و اگر بیند که از روی سهم او را بوسید  
 خبی که گفتند از فاعل بفعول یعنی از لایم بلدنوم رسد و اگر دید که طغیان بوسه مال  
 میان او و بدیش کوسیه افتد و اگر دید که مملوئی بوسه مال با مال او محبوس و زلف  
 اگر دید که زنی بوسه مال با شوهر او عصاد و یا بیه و اگر حاکمی را بوسه مال بیند او  
 مقبول القول شود و اگر بیند که ایشان او را بوسه مال زن یا اتباع او را این تا و پلشت  
 بوی تعلی گیرد و اگر دید که در راه بوسه مال بقتضای بوسه مال بوسه مال و بدین  
 اغنیایه یارن خواهد و اگر دید که پی شهوت بوی بوسه مال از بند خیرت  
 ند یا دعا حیل گوید و اگر دید که خیر بوسه بوی مال از علم یا مال افی صحرای  
 او یا اتباع او رسد و اگر دید که بی عجز بوسه مال طلب دنیا شود و اگر بر عکس بیند  
 دنیا روی بر و نهد و اگر بیند که فتنه خود را بستم بوسه مال مالی جمع کند باشد و  
 خرد کند که بوی دمنده بوسه مقتضای شهوت است و بوی مال بود جناح  
 در مقام خود بیان رود و اگر صحرای بیند که در راه چشمان او را بوسید زین خواهد

و گفته اند بوسه در خواب رؤیو کار است زند و مرده زان سبک بار است  
**بوق** زدن بتاویل این سیرت اشکارا اثرهون راز باشد و اگر بوق  
زدن نداند در کاری بی مهارت شروع کند یا مردم را بخصومت خواند و بگوید  
بوق زدن دروغ گفتن باشند در میان اکابر و خواص و ائمه السو کنند است  
گند و آزار آن شرعیست باید و گویند بوق زدن مهر را مصیبت بود و نهر را خصم  
لقله تعالی فاذا نغی الصم نغیة واحدة الایم و صادق رحمه الله علیه فرماید که اگر بوق  
شنود او را بواقعه خوانند و بپویی که از سر و ساخته باشند دله به فساد می تریف بود  
یار یاسنی مشهده **بوم** سخفه باشد که اظهار امر او اخبار کند **بول**  
بقول این سیرت پادشاهی عادل یا بزرگی صاحب مصر باشد که مردم از امر او  
مفاسده رسند و اطاعت و عیش گویند اگر دید که برپوی بگذشت مرض صبح بایست  
**حکایت** گفته اند که چنان دین که خود جسکی شدان و او بعد که  
بیند این خواب معبر می شود و چنان شد و **یکان** غیر خواب دید  
معبر کی گفت بر صاحب رویا **امتی** و هو همان بود؟ چهره به بی می بیند  
و حکم **بول** بلفظ فلوس بیان می رود **بوم** بقول این سیرت دین  
مکار خسیس مذموم ناسازگار باشد چنانچه مردم او بپوشد و هر چیز که  
خصوصی کند یا جبال ملو کند و لوشت بوم مال زرد باشد و بوم غلام بجه  
یا خد مکار زده و نه و حکم **بوی خوش** همانست که در خواب  
گفته شده و اگر دید که بوی خوش شنیده و زن حامله باشد بیری آورد و معبود است  
که مردم را بولاده ستایش کنند و اگر حامله باشد بدو و زدن یا خوشی فرماید

و نواح مشهوره انست که بوی خوش متن درست را شاد بپشت ماه عربی و از ادبست  
 لب بیمار را لب که دلایل کاین سپید چنین کند تا و یک بوی ناخو  
 بر نفس بوی خوشی تا و بیل باید کرد بحسب حال خویش یا اگر پیرامجو باشند  
 و اصاع را الفریق **بوی دان** مثل نبات دان و غیره **بوی** باشند  
 از مدینه یا بزن که محافظه اسرار معلوم کند و حکم **بوی دهات**  
 از دهان باید طلبید و بیل **به** اخلافت گفتند اند عظامی باشند  
 و از بردگی حد یا نایب از وی شنود با اعتبار انکه حد نیست که حرم آدم صلوات  
 الرحمن علیه از بدشت پیرون آمد جبرئیل علیه السلام او را بهی حال و معلوم شد که بوی  
 خوشه نایب است و گفته اند که سفوی دلیل بروحیه باشد با اعتبار انکه حد نیست  
 پسند از دار النعم به لرا لثنا هبوط یافت و نیز بحسب لفظ سفر جبرئیل  
 اسم مستی او منجیل است و گفته اند دلالت بر فرزند کند با اعتبار انکه حد نیست  
 از آن به بخورده و بار بخواد له و از اینان فورنه ان آمده و گفته اند دلیل مرض  
 با اعتبار انکه زیولت که تا و بیل ان بیمار است و از یخچال گفته اند به بهنگام خود بود  
 فرزند این در بند این عده گویند و گفته اند و بعضی از خوردن بهم شود با اعتبار  
 انکه نام او به است و از طایفه و سه گویند دلالت بر فیض کند با اعتبار انکه طبیعت  
 او قابض است او قابض است و درخت به تا و بیل مهدی شریف نفس لطیف  
 عیان باشد **بهاب** تا و بیل عدل پادشا و باشد و اگر انرا بوقت خود  
 ببیند و اگر بوقت خود بیند تا بتران بیشتر و بیشتر باشند **بها خوش**  
 حلم قریب می و از ان رو بآن لفظ بیان خواهر را رفت که طامرا منظمی بر می نماید



دخول بهشت بناوید فرج بعد از شد باشد و امر بعد از خوف  
لقد اتعالي ادخلوها اسلام آمین مگویند دلیل اعمال صالحه بوقت با حشر  
خلق یا صبحه که ام و حین آن دلاله بر خیر و برکات بود و حود دشته علم و دین باشد و بر  
شراب سایر مذخوبات بهشتی بناوید حله بود و اگر دید که نصیحت از آن بدید که لایق  
یا حلال او را تعلیم کند و درین مورد دلاله بر آن کند که دشخوردیها بدست او اسان شود و  
اگر دید که با غلمان برون طراف می گزید دولت و نه باید و تنه احکام خود در حرف و خواسته  
آمدان نما الله و اگر دید که حله بهشتی یافت یا تو بشود دلیل بر وعده و راستی بود  
دلیل عقوق و الدین شود و عکس بالعکس و اگر دید که از هر دو یکی که میخواست در حق  
دلیل آن شود که انسانی من مل وجود اوست و ارضی باشند و گویند که صحیح است  
و در مکتب رفته و او را نمی گذارند عزم حج یا جهاد کند و او را مانع شوند و اگر دید  
که در شن کشال برفت بسته شد بدر و مادرش و فاته یابند و اگر کافر را در مکتب بماند  
حکم آن در مکتب ادا ب معین بر سبب استظرفه بیان رفته و اگر بیند که نزد دین است  
رسیدن و باز گشت مرضی مخوف کند و صحت یابد و اگر بیند که با وی گویند در مکتب  
رو عبادتی بوی رسد لقوله تعالی قدر الجنة التي اوردنوها بالانتم تعالون هو اگر بیند  
که با وی گفت در مکتب رو دینی رفت علاوه گفت باشند لقوله تعالی لا بد من الجنة و حق یلج  
لجول فی سم الحیاط و اگر دید که مامور در مکتب رفت امر معروف کند و اگر دید که  
در سایه طوبی از ام گرفت دلیل گمان عقل و فضل شود و اگر دید که فواله از آن  
تناول می کرد بخیرات داین فایز گفته لقوله تعالی طوبی لهم و حسن مآب  
و اگر دید که از دور در مکتب می دیدند تعالی بهشتیان مغول شود یا مستحق بهشت گردد

و گفته اند اگر دید که او در بهشت نزد دلیلی صلاح عمل و قرب اجل باشد و  
 اگر دانست که او را در بهشت به بصیحة انفس یا احسن انفس شود و بر دست وی  
 توبه کند و اگر دید که او در بهشت زنا باغ کسبه میوه محرام خرد و اگر دید که او در بهشت  
 نخل یا بومرنگی عادل نهاده تعلیق نمانده تا وقتی بلرزید یا زنی جمیده خواسته یا  
 گندمی کی غیب خورده و اگر خود را در جای مومن بهشت بیند می بیند تا وی را سینه باستاند  
 و اگر دید که در راه بهشت توقف در عمل صالح بود و شاید که او بر قدر مکر و می رسد  
 بقوله عليه السلام حفت الجنة بالمكاره و اگر دید که بر فراش جنه منلی بود و زنی صالحه  
 موافق خواست و اگر به انست که از کی بار در بهشت است و عمل محاصره می یابد یا باشد  
 و اگر بیند که بهشتی را در تونخ انداخته است یا ط را غرض و بنسب بخورده و  
 اگر دید که در ریاض بهشت بر سیدل نین می گشت در قراء یا تفسیر قرآن بحث کند  
 بقوله عليه السلام حوامم حرور ریاض الجنة و نصرة بهشت دلیل قوی اسلام و استقامت  
 اسلامیان باشد و سدر و طلع بهشتی دلالة بر ریاست کند یا طفل مخصوص جنه دینیه که  
 در سایه آن جنه بود و آن تا اول می کرد و گفته اند تا ویل بهشت مطلق است که در دوزخ  
 بیان حوامم رفت من کل الوجوه و قول منظومه است که هر آینه بهشت را در بهشت  
 که هزار مرتبه عذاب و نور به بیند که در بهشت آمده و هر دو عالم نباشد و او را بداند  
**بهای** تا ویل زن باشد و حلقه حواجنایم مشهور است که و خلق منهار و جماع  
 از بهلولی زشتی سوراخ شد و بان گشت خمن العودین و ن آمیختی هتفام بجه  
 بیند اند و اگر بیند که کو می از آن بیرون افتد و در دنیا عالم او زد و اگر دید که مالان  
 از آن بیرون آمد و در دنیا او را که خصم او شود و اگر خوش بیند و خیری دعا باشد و

و اگر دید که در بدن مملو بود یعنی سخت بوی رسد و اگر دید که اسهالها آمدند و ک  
سکسته بود از جبهه ماهر باز نماند و اگر دید که بوی ادرار در بدن او جاریست  
مالش برود و ریش هلاک شود و اگر دید که زرد شد و زشتی بیمار شود و اگر دید  
که جبهه مملو شد و در آن زمان و نیز کان یابد و صادق دخی لعل عنه بعین مملو  
مخادم و خاد صوفیه و الله اعلم **بیان** ماویل ابن سید بزرگي ناظم مصالح  
و اگر دید که یک تنی اندام او حشمت شد و سستی باین صفت از وی و فاته یابد یا غایب شود  
و اگر تمام تنها را چنین بیند تعبیر خاص و عام کرده تمام و نشان ییل ازین کولیفه  
از هم متفرق شوند و اگر دید که او را یک کهنه و عصبه زد شود و اگر دید که دیر  
بیکه کف بلبی بوی ساقید و کوبی تا ویل اهل بیت و اقرار و باشند و قوت و ضعف  
و صلح و فسادان بایشان تعلق **کلیف بیان** تاویل دایال روزی بود و اگر  
دید که تنها بود از کسب یعنی حاصل کنند و اگر دید که باز قضا بود فواید از سفر جمع او  
و گفته اند شد بیان دلیل جبهه و غم باز کشتن از آن خرم و عکس لری نیز و ویست  
بقوله علیه السلام اتقوا لهم بالبادیه و ماویل صحاح مقام خود خواص آمد **بیان** خام ماویل  
ابن سید بزرگ حرام باشند و سخن کرده و بخت نیز دله بر مال کنند اما آخرش بتوبه انجامد  
و اگر طایفه و رسته گوید که دید که بیار می خورد و ریش اشکارا شود و مخصوصه  
هر کار که صحیفه ظاهر یابد و اهل خانه علاقه او باشند و رسته و گفته اند  
این جبهه تا ویل تا بیار خام را باشند از بیار و غیره دلیل مضربه شود بل اگر بعض  
بیند که بیار خام صانع صحه یابد و کوبید خوردنش **بیان** ویل تا ویل ایما را  
که بر منقش هلاک بودیم مرکب بود **بیان** زخام خوره اشک از جسم روان شود

و در خانه را همین حال لازم باشند و گویند بیا بیا که بسیار بیدار بود و شفا یافت  
 و اگر دیدد بوسه از پیاز بازی کرده با کبیه تعلق کند و اگر دیدد نتایج از پیاز بر سر دست  
 میستند و اینک بوی و اینک زکله با خود همراه بیدار باشند و پیاز غنصل  
 تا وین فاسقی باخته که مردم و زمره او کشته پیاز ترکش تا وین دنی و ولد  
 پیوه؟ بختاویل نوکس بقول آن و چه اشکال فزیده است و اگر دیدد پیاز بی از آن حد است  
 دنی و فرزند دنی آورد و چه و چه چیز بیدار که اگر آست و آله بیدار که در حد  
 در این کی حد و الله اعلم **بیا** کنید که ساله روی باشد و بای احکام او در اوایل  
 آب میان رفته **بیت المعمول** خانه است در میان چهارم و پنجم  
 کعبه در حج که ما بیدار شد تا وین این سیرب اگر کسی خود بولجا بیدار میان مردم  
 تعلم یا امانه ظهور یا بیدار بجه قبله و قد و مشهور شود و فیت حج باید بخصوصه  
 ارجحان و فایز گرفته و اگر دیدد که آنجا احکام ساخت تا بمران طواف کرده و احکام  
 نزدیک باشند و اگر بیت المعمول در زمین بیدار شد شاه عادل رسد و اگر آنرا التوضع  
 سجدان بعد طحانات او روا شود و اگر دیدد که آنرا بیت المعمول در راه نشاء است در آن  
 سالی حج و عمره بسیار کنند و اگر آنرا را رفته سید و نه یک در و معتدد باشند که در  
 اهل علم و عمل اسطام یابند و هر یک فراخور مالی و معالی رسند و صادق رضی الله  
 می فرماید که ما وین بیت المعمول ریاسته باشد و اگر دیدد که در **بیت المقدس**  
 نماز کند و میراث یابد و احسان کند و اگر دیدد که در نماز مستقیم آنجا بوقبول  
 یا بفعل بوقبول و مایل باشند و اگر دیدد که آنجا بغیر قبله نماز کند حج گزارند  
 و اگر دیدد که از آنجا بیرون آمد سفر کند و بی زیانی مال نباشد و بطلد دیدد آنجا

جراحی او وخت نذر دل بالدارسانند **بید مشک** که درم فراجی نباشد  
باشد و گویند مردی صاحب خلق بزرگ بود اما اهل او را از وی منفعتی نرسد و  
این احکام از تاویل درخت باید دید **پیل حسن** سفید بتلوید و این  
دین بود و از اینجا گفته اند **پیل حسن** که است خواب **پیل حسن** از دهان زود بسوزد  
و گفته اند پیل حسن سفید و لاله بر زن کند و گفته اند مرد را زن بود و زن پیل  
مرد لقوله تعالی **حسن** لباسی که او اندامش لباسش و گفته اند دیدن لباسش  
لقوله تعالی اذهبوی بعضی هذا الاية و این سید گوید تخمین آن حال و کار شخص بود  
بحسب تدبیر فراجی و درازی و کوتاهی و پیرامونی زدن و گریان علامه گفت  
بود و از اینجا گفته اند جامه نو خواب زن باشد **پیل حسن** و گفته اند که پیل حسن  
پیل حسن پیل حسن و پیل حسن از زن منفعتی شود و اگر دید که شکافه شده از  
ذن یا شریک مفارقت نماید و اگر دید که آستین نداشت دلیل نقصان دین  
و دنیا باشد و اگر دید که خشت نداشت دلیل نقصان حال شود و اگر دید که کمرانش  
از پین یا از پین و پیل حسن در پیل حسن شود و اگر دید که از فعا در پیل حسن شد  
بروی نموده لقوله تعالی این کلمه میخست قد عز به و اگر دید که پیل حسن را  
بر خود بانه کرد با اهل خانه خضوع کند یا معاشی بر وی محض شود و اگر دید که  
پیل حسن بسیار داشت دلاله بر خجالت کند که موجب رفعت درجات باشد و اگر دید  
که بر منی چند کهنه بر سر هم پوشیده فوجی بود که حال اولادش سرایت کند  
و اگر این خواب را نبیند نمود او دیده شود و گفته اند تعیین پیل حسن بر منی سخن  
او بجه لقوله علیه السلام ما انا کم و این را تا من موضوع علیهم بعضی علماء مبالغ

بسم الله الرحمن الرحيم ما يبلغ اسفل من ذلك فقال تعرض علي عمر بن عبد الله بن قيس  
 بالرفا اولك يا رسول الله قال الذي حوته ليل الحرام فزاد يلح به معلوم شود  
**بیایه** زنان اگر مهملان داشته باشند تاویل این سیرت اینست بحسب قیسه  
 و اگر بیند که صفت اما زنان دیگر بی بیه زنی مایل و جمال خواهد مایل بی صفت  
 و اگر دید که عین زنان بیایه بر صفت مایل با جمال مایل و ازین روی لغزاند  
 مایل بیایه زنان باشند صفت در جمله روح جان باشند بخوار کنند و اگر در بند  
 اگر این نوبت شد دلیل فرزندان و زنان را داشتن و صفت را بدان اینست دلالت بر  
**بیایه** تاویل این سیرت فتح و دولت مایل و حاجت روا بی لفته اند زن  
 اینست است بی و زن و بیک بود و نشاء طمس روزی و بسیار از این بود و طول  
 عمر بعد از آنکه بیند اما اندک مینمزد و بیایه با سیرت **حکایت** که در  
 از صفا بیات خواب دید که در رسول صلی الله علیه و سلم او را چهار کاره دست بر دانه  
 و روی یک تغییر از آن حضرت شکایت بود سید فرمود که تا چهار پسر گویند آید و خیال نشاء  
**بیایه** و محاسن سفید تا و بلیج سرش شرف نفس باشد و طفل بالغ را  
 دلیل اهتمام به چهار جنب و صریح سفید دلالت بر طول عمر کند لغزایا لایزال است و  
 در باب محرمات آورد زنده که بیه این خواب دید و صد سال بزیست و ارباب مدور  
 بود هر چه بی وقت بیند مطلقا دلالت بر شکایت با عیب صبی سفید نسبت به جوان  
 معلوم شود خصوص طفل بی اگر سخن گفتن پیش از وقت یقین با اتفاق دلیل  
 بی بیه و اگر دید که در عقب بی بی می رفت محتاجه صاحب بی بی که در و از آن  
 مایل منع شود و اگر بی محمول به این مایل بی بی مایل و شمال شود و اگر بی

در این کتاب  
چهار فصل است  
فصل اول در بیان  
اصول و احکام  
فصل دوم در بیان  
اصول و احکام  
فصل سوم در بیان  
اصول و احکام  
فصل چهارم در بیان  
اصول و احکام

محمول را اینند از دو سینه مرتبه یابد و سال شود و ازین می مرور عزم را اینند است  
تمام یابد و عظمی بالعدس و بعضی ازین احکام در تاویل اسما بحکم استطراد تقدم  
یافته و ازین می بیند که جوان تند و محاسب او سیاه گشت و دیر نقصان درج دنیا شود  
و اگر بفوق و قدر یابد و باین نظر گفته اند که پیرین می کی که بر باشد و لکن باز و محاسب  
و گفته اند که در این بیند که پیرین شد علم و ادب اخوه و الی ایند که سنوا شد و قافه یابد  
از هوا بی محمول را اینند خوار کی گشت و اگر مدد که تمام محاسب او سفید شد  
هیدیش لم شود وزن بی تاویل دنیا بود و اخلاط و قتل و ادب او را بدین  
دستما عیبی باید که و پیرین را راسته مال جلال بود و پیرین محمول به از هر وفی باشد  
و گویند پیرین را راسته خوب در هر ان همای بی بود و اگر دید که بالکین کی بین جمع آمد  
شود **بسم الله الرحمن الرحیم** یا و پیرین خیر نواب یا توان کی باشد و شاید که از عیب  
بود و گویند دلالت بر جا هر گز مخالف رن و طریق شخص و اگر دیده که پیرین  
صحة صحت نفی اخوی بهی برقا و اگر دید که پیرین شد پس شود یا حاضه مطر و  
واقع شود و بانفاق اختلاط با پس به کیفیت از کیفیات مبالغه نمایانند  
و تمه لب احکام از حلم آید باید که **حکایت** گفته آید از نصاری  
در سفر بخواب دید که ابو صی او را که هی و بر سر دست بر روی لیدی و  
شنا یافت و چون مراجعه نمود یا استغف گفت و تعبیر کرد که شناسات بالتر  
که درین حکیم فاضل و طیبی حاذق شده و در انجیل قصه مسیح علیه السلام بود که خواند که  
ثم انزل من الجبل احاط جمع کثیر فاجاز رجل برص فصری و افعال با شیده که آن را دست  
و اما پس پیرین ان بطنی بی فسیطه و این به الیه قال قد است فطن من صبر و کثرت

این سبب قدرت و عزت و خلق شخص بود و اگر نه این پستی او نشان  
 بود بود مقوی از است شوق لغو آن سیمای و جو تمام من از آن لعل و اگر این  
 من جور بیند او را لبر این آید سید القوم شود و از طاعت و سن گوید اگر دید  
 گشتی او را هر چه با حق باشد بود طایفه را و ج معاسر به بیست و شش  
 خدایان شود منک بود و دیگر را دلیل آن شود که خوی باشد و بر خراط  
 آنرا که و اگر بر آنجا جی یا مری میزند در محبت فسادت شیع افند و اگر دید  
 که پیشانی او آینه رحمت بنده بود دلیل بر آن باشد و شکم بالاس  
 و اگر دید که بخاطر سبزه خیزی مستحق بر آن نباشد بود او را فزندان عالم و عامل  
 و اگر دید که عری بر آن برآمده بود و ام مار شود و اگر دید که آن عری سرخ با سفید  
 و امش از حمد و تعالی باشد و علی الجمله دلیل دیدن تجارب پیشانی باشد و اگر در آن  
 بنام بالاس **پیشانی** که رفتن تا و بل این سبب دلیل بر این و بیانا بود  
 مولد به السابون السابون اولیک المقویین و کین اگر دید که در او این  
 با به لغو دفع دین بایند و اگر دید که در کار این دینی سبق کوفت از فایده  
 بنوی باشد **پیشانی** سبب تا و بل این سبب چون صورت این خوب روی  
 من یا کینی کی نبندید و شکم بالاس **پیشانی** سبب دلاله بر معرفه دغل کند  
 و متعجب کسی نرسد و اگر ما و خود را از آنجا بیند که در سیمای باشد **پیشانی**  
 یف دلیل شرف شخص بود بالاس گویند پیشه و کینه را هر که نیست در مایه و درین  
 را از امک عرق و بهانت بهر کیری فعل تا با نیست سده خیاطه دلیل کسب حلال  
 نه جو همگی سراسر ملک لکن نخاس و با لایق و نچو مترج و باز بر آنکه

آید  
 بود  
 یا



مسموم با روغن در بدن بیدار و معده مصلح اندر او بماند و اگر بود جنگ در میان دوش  
 صلح جویندگی تصحیح و فن و روی کرده معلوم است بحول و مکر لیلوت مرهم فضا  
 حسه صراف علی بن دین و احوال پس او بود یقین و لیکن نقاش و مطرب و طالع  
 مردم فل از حدیث محال و پاسبان و شبان و اشیران و با عمارتی و رایش و تیان  
 مره هند ضابط ندیده و اسطرارند کار با چون پیر و مره با شش هم پیر و کار و  
 طلری مست کار با ممدار و جا و کار بون بول اندر مرهم کریم و جلد کوه  
 شانه و عکس اخلت بود و طر عصار یا اخلت بود و می فروش و مقام و جلد دیم  
 بخت مایل اند و تر فسال و حکم بر پیشتر و نسبت باین تا و بولات فوقه باشد باشد  
 در مقام خود مرا که بحسب حروف مثبت بود و معده بیند که آلاش به تمام مدت در آن  
 صنعت امثال مشو و اگر بعضی از آن باشد باشد تغییر آن از حروف حقه فایداید  
 و اگر ادوات یافتن و با فتن باشد او را سفری بیند آید و اگر بدی بیاید  
 که از آلت محذوفه چیز که صحت بحسب عمل لزلع اگر در حروف باشد تعبیر باید  
 کرده از قبال یا معید یا اگر فتن یا نرم کردن یا آستین یا بدی استن و اغلال آن و اگر  
 دید که بالسی بیست که **بیعتی** که تابع او شود و بعکس بالعکس و صایح  
 حکم متابعه و اگر دید که در بیعتی بیعتی که نه دلیل رضا استیجانی و شمار  
 نیز سعادت جاودانی باشد لعل و لغد رضی الله عن المومنین و بیایع و بیکر و  
**بطار** تا و بیکر شخصی باشد که خدمه اش را ف کند و بضبط مال و ندید  
 اصواتی قیام باین **پیکان** دلیل قوه سخن باشد بخت آن و در  
 بیعتی است و مخرج آن در مقام و احکام بین هر بعد آن **پیک** تا و بیعتی

عوض انداخته و با آنها مقفول نیست و اگر بینه ای یکی برسد مساجی رسد و بالعکس میل  
با دستانی محسوس باشد و بنا بر آن دیدن او میان مجسمین اختلاف است و در  
آنکه تفاوت میان خوابها بحسب اوقات اشارتی به بلند و کوفت  
و غفلت و حوی و اسهولان او تمام مال حرام باشد بقتل آنجا نیز دقوله بند و اگر دید  
که در بعضی تفرج بر بیدار نشستن زنی عجب حساس خواهد و گفته اند بیدار بیدار و در محال  
مستحب بود که حران فایده باشد؟ گفتند او بی حور نه و سید او بی دوشند بار  
بیدی نمی نهند و گویند اگر دیدن که بر عزم جنین بر بیدار نشستن و در محال باشد  
مطلوب شود. لَقَوْلِ الْعَالَمِ بِالْمَوْلِ فَعَلِ رَبِّكَ بِالصَّاحِبِ الْفَتَا و اگر دید که کلمه  
برای برائی بر آید با طایفه از مکمل عجم خواخ و ضولاه نمایند و با او در مقام مدارا  
مصافاه باشند و اگر دید که میل را می پوشید با ملکی معقب مگر کند و از وی کار  
مطلوب یابد و اگر دید که او را بر خطوم بند یا از خطوم او آب سند عجب حکم داشته و گفته  
اند دید که بر بیدار نشستن و اعتدال و زارت عشته باشند و زیر شود و الحاح  
سبب حال خود جروج کند و عروج یابد و مگر بیدار می باشد که در بدایه مال او ده  
در نهایی موجب رونق حال شود. بِیْلَ بَدِیْنِ اَللّٰهِ جِیْعَ اَیْدِیْ وَ فِیْ سَبْ  
مِلَ اَنْدَ اَخْبَنِ اَوْ اَنْ یَحْا لَه لَه و اگر دید که کسی گشته در موضع انداخته و بی مقدم  
جایابی از دست سیر آن موضع ملاک شوق و معشایان یونان بر آید که هر چه در زمینه  
در آن بود مثلا مثل میل هر چه بود نسبت گفته اند خیر و در نیای ماستر باشد و  
اندک المیل را در بلاد میان پیاده ها به از آن موضع باشد که میل را بجا  
شد و اگر موهبی میل را بجا بیاورد به از آن باشد که بی بیند و بجا باشد

آوردید که بیل بوی سخن گفت از بال شما عطا یابد مکتوبات سخن مکتوبه و شنوید که  
 زین تعبیر که مکتوبه بود و آوردید که بیل در عقب اوست و دیدم ضربت یابد و آوردید  
 که بیل او را بگرفت مال و شنوید که رسید و آوردید که بیل را یکست همان حکم مکتوبه  
 او را بگرفت گفت شد و **حکایت** کند که ابو ابراهیم ابن اسماعیل سامانی در آن زمان  
 با عمرو ابن اللیث بخار به مشرب بخواب دید که او را بیل آورد در نظر بود که غلام بخان  
 شکال صفت و سنجیده در آن حاله سون و بیل بخواند و نامعتبری گفت و تعبیر کرد  
 که این بیل عمر و لیث است و آن بخان شکر او و سون و بیل و لاله بر این ازم او کند و عمر  
 بعینه واضح شد **دیگر** حکایت که ماکس بیل کشیده و با این  
 زین مهندس گفت و تعبیر کرد که این خواب غیب و از نی فوی اعیان مکتوبه  
 که معاونت شوهر کند یا لیلی کی مثل این غلام می متعنت بصفت مکتوبه و شفقت که  
 بدست او کفنها کلی روه اما انکس را که غلام مکتوبه موجب فسخ غزلت بود  
 و این صورتان کیفیتا او را دست ملا و **تفسیر** خواب دید که بر بیل  
 سوار شده و با وی سخن نیل می گفت و سکی از دربان بگفت و وقت که تعبیر بود  
 باز راند و تعبیر کرد که زود باشد که بگفت : منشمه لیس مکتوبه و حیات  
**و زین** که صحیح علاج بود و هیچ نوع عارضه نداشت دید که بر بیل  
 سوار بود و عمارت و قاعه یافت و در آن مکتوبه بخواب دید که بیل مکتوبه  
 که کوشنها ان سیاه بود پیش من از نوشیدان او روه و او سیر و نفس بود  
 و مفت بدست بر عفتها و کاد و نی مکتوبه و صورت این واقعه با معتبران بود  
 که و تعبیر کرد که ترا بر این که گویا زین ساله و نیست ماه سلطنت کند و در صراط

تند بر دین و احکام آید و قبل مردم کند تا وید میل سانسیت و زبان مشت

سار مشت ماه و از آن سبز و نفس سبز روز و همان بود **میکوش**

با و بر جاده دور به باشد **میل** ساول خادی باشد تا از خود متها ضروری

آیت

و گویند کال نامضره باشد و گویند آلودید لیلیه منی اند و او را کار فرمود

دلاله بر فرزند یا خادم کند و آلودید لبران کار میکند عانی که ماسته باشد

کار دست وی برود و یقار ماند **پیلیم** ساول این سیرت شخصی باشد مثل

فحیم یا طیب که از ایشان فواید صوری حاصل شود و عواید معنوی عاید گردد

و گویند صبیح بود جمع ادویه میکند و تا وید ادویه بعلم که اند **سماک**

تا وید صبیح دین باشد لقوله تعالی بنه المناقش الدین فی قلوبهم و رضی الله

عنه و آلودید که می نماید بعضا رضایت تواند و گویند یما مال که از سره می بود دلیل

خوار داشتن قزاقیض باشند و ادانا کردن حقوق چون اداب شهاده و احمال

از و نزول عقوبه با مال تعالی و اگر از گرمی نباشد علیل شود و آلودید که صحت یافته

و بالی سخن نمی گفت عرض او را نکشد و آلودید که نامردم مصالحه و مشت

بود شفا یابد و اگر بیمار نبیند که زنی خواست دلیل صحت باشد و آلودید

بر هفته بیند محبیه خیالی در تا وید بر صبیح گفته شدن و کسی که بر غم حنل بود

و اگر حنل که سها شد محروم شود لقوله تعالی و ان کنتم عرضی یغنی عرجی و اگر دید که

بیمار بود و ظهر او را در فر کردن و زدن بستور مال بند او نوحه با الله بالفر باشد

فخوله تعالی ان الحاسرین الدین حسروا انفسهم و اعلمهم یوم القيمة و مطلق

ب رسول مکر الموت بود باید که بتوبه مشغول بود الحی برید الموت

تا رسید که او را به روز تب آمد بگویند که اگر دید که تب غلبه داشت  
مکمل کند و هم توبه و اگر مشط الغب بیند دلیل آن شود که گناه نکند و من نوبت است  
ثابت شود که او آن عدم غذا و اگر تب ربع بیند بکثرت و مرآت مرتب معاضی  
و عذاب و عقابی بوی رسد و اعتذار و استغفار نماید و جالیئوس گویند اگر دید  
که در تب ربع نه در آن سال بعد از قضا الله تعالی از منزل ایمن گرفته لای ماریت مینامرود  
و اگر دید که در تب و فاء یافت بر مصر باشد و شاید اجنابت باشد بل اگر بیند که گریه است  
دیدن و صحت راج و کثر مال باشند و آنکه مردم بوی میجلی شوند و از وی طمع دارند  
و اگر دید که در تب کور بود ده روز نقصان مال و حال کند و اگر دید که نشی بیمار بود  
دیدن صحت بیند می باشد و اگر بیماری که برانست یا خرابی که او میسر یا خول سوار بود و در  
بوی رسد و اگر خود را فربه یا دراز قد بیند یا فراخ سینه یا آنکه نظر او از قرقر  
یا که واقف با آنکه بعد از غسل کند این خوابها نامة دلالت شفا باشد و اگر دید که این  
شیرین خورق یا بر نخال رفت یا بلوی بر ششها قریب صحت یابد و اگر دید که بواسطه علل  
نقصانی پیدن او رسیده دلیل بی دینی باشد و اساقفت بمانند که مرا بیند که بیمار  
شد مال تمام یابد و ما جزع خوشی عیش باشد و بر اعدا غالب آید و در آن سال بعد  
از قضا الله از منزل ایمن برفت و اگر طامید و سحر گوید مرا در ششها باشد بیماری او را  
دلیل نجات باشد و بل دیگران را دلالت بر بطالت کند و انعیار دلیل حیا باشد  
چون مریض مرا بینه مساعده محتاج شوق و اگر طالب اعری بود معوق و موقوف ماند  
چون مریض از خسته میات مانع بود و گویند اگر بیماری مجهول را بیند آن مرض صاحب  
برو یا عاید شود و جالب است که مریض است زندگانی بصح که دارند

و اگر بینی که در بیماری سفری که در آن در خاطر داشته باشی فسخ غنیمت گند و  
حکم بیایان عام و با گفته آید ان شاء الله تعالی **حکایت** کند از بی محراب

دید

که به آن او میاد بودند و روز دیگر مدتی یافت و این نقد بر تاویل نیز حکم توان کرد

بود

و در آن فن العین است خوف تر دوست و خط بین جنان دید که میاد

و بان نزد یکی میار شدن و در **بیماری** که با کیه خصوصیت منقح محراب دید

که میاد بود و طبعی نه گفت که معالجه او که در روز دیگر با آن خصم در محاصره افتاد

و هیچ معاوی نبوده که معاونه او که در وضع غلب آمد و نتیجه محراب دید که پیش

که مرض بود و در یک صد ای طاری شدن و نیز قصه تولد آن میشود که تاویل میسر میکند

و تاویل **بیمارستان** بلفظ ما را انشأ اوی شود که ظاهر ترجمه نماید

**بیمانه** بنا وید این سیرت قاسم عدل باشند و اگر دید که به بیان چیزی می میوه

اگر عالم باشد قاضی شود و الا در مراغه بقایه محتاج شود **بیمانه** که تاویل

مصنوع صانع القول بود **یهودن** حیرت مایک باشد یا دلش یا باح نامه

تا وید سفری بود بقیه آنچه میوه باشد و از آن مال حلال یابد و اگر بینی که در بین را

یا ح می میوه یا جمع کند یا سفر دور رود خصوص چون یهود که سارح می میوه و

اگر بینی که بار شده میوه تا حیه از نواحی آن موضع که اهل برید و اگر دید که بعدد انگشت

می میوه بد کینیت احوال ایشان و با خوف شود و اگر آن طایفه را انشأ شد صاحب

و قوف امن مردم که و اگر دید که آن زمین و رعه بود فقده اصل صلاح کند و اگر

یا ح بود متفقد حال مسرور شود و اگر بیستای ختمل برالوان فو که بود فقده

یا ح می میوه کند و مع ذلک معینه صلاح دین و اگر دید که یا با بی رتی میوه

مردان بحسب خاصیت ایمان لفظ معاف و فور است و اگر دیدند که سبب مالان  
 میوه و مالان از این شناخت در صله حیه و احسان که شد و مساج بنا و میل شخصی  
 باشد از اطلاع یا فتن بحال مردم تحت دایه پدید می آید و انبیا که جاه و منزلت شخص  
 بود یا فرزند یا عتوا لمران یا مخ او باشد و گفته اند شین امیر حال مرد و بسیار که لکن با  
 دمان کسایلی کاره و اگر دید که بینی او بزرگ افتاد و او خوشی آید و اگر دید  
 که بینی او چون خرطوم میل بود بقدر آن دله و سوز که باید و بحال افکار و بیاض سرانه  
 کند و اگر دید که بینی نداشت بزرگی از خوبان او بدید و گویند رحم خداست بر کسی  
 و بیمار را به مکه کل باره موتی لبش نام تواند بود و علی حال دلالت بر نقصان  
 مال یا حلقه کند و اگر دید که دو بینی داشت یا عروق خلاف افتاد یا معارضه  
 خاصه کند و لا اصح و جفت بینی که از بینی او خون که در اعضا و جاعه او را از خون  
 الود گشت بل حرام یا بد خاصه خون غن بسیار و تنک بیند و اگر اندک و سبب  
 فرزندش بود و گویند درویش کرده و اگر حوائط حامله بیند که بیند آن و اگر دید که  
 خون خون آمدن جامه و اعضا او الود نکشت زن یا فرزند از خانه بیرون گشت  
 یا بد بینان که نفایس اند و گویند از کناه آل شود و اگر دید که خون آمد و حضور  
 کرد اما بد است او را از زمین حقه ضعیف شد بقدر آن مادی که صحت بد شود  
 و یعلیه بالکس و اگر دید که بعد از رفتن خون ضعیف شد تغییر شوهات  
 لعیته قوی و انکسیت و بالکس بالکس و اگر دید که در شام و طراب خمر از بینی و  
 می جلیه زکوة مال بداه فیکار دیده یا انما میسید و گویند قطره یا دوطر از خون  
 بینی ضعیف باشد بقدر آن و دعا مکت امام را طمان باشد لکن و سلبه نزد

مبادا باشد که خود واسطه شود بر لنگه که اگر عاف بسیار بیند و حسن باشد که  
 طایفی پنج و انوشیروان گفت رعاف خبری باری که از بزرگ قوم رسد و گوید اگر  
 بد که سوراخ بینی او را کشته بود معیشت بروی فراخ شود و یا نفس اگر بیند که مگر  
 زبانی فرو آمد از بزرگی منصفه بد و رسد و اگر دید که از بی عاف و عطسه با بغیر  
 عطسه مالیف ما کان متغشی با حیوانی بیرون آید او را افتند ان امید بسیار  
 و شباهه ان جرا او باشد مثل آنکه اگر که باشد فرزند در د باشد و گوید فرزند محبوب  
 و زان بسو باشد و ماد ان دختر جناح در نکه و انفس تحیر است <sup>در</sup> دقت اما ان فرزند  
 از کشته جدا ان باشد و گفته اند که اگر دید که چند یا بی و او آمد چهار یا بی که آورد  
 و اگر دید که ما حال در مین صفت با مردم واضح کند یا بی بی بزرگ جمع آید و از او مل  
 یابد و اگر دید که در سوراخ بینی او یکی کشته بود بازی عاف جمع شود و اگر دید که  
 نفس نمی توانست زد کارش بسته شود و اگر دید که اسیرینی او بریده بود فرزند را  
 خسته کند و بنقصان مرتبه نیز تا ویل کند تا گویند که اگر دید که کسی بینی او را  
 برید نفس علی رغم او سخته گویند و گفته اند صاحب رویار ایم ملاک باشد و گویند  
 اگر چند که بینی او برید بود زشت حامل با سر و وضع محل و فاء یابد و اگر عاف  
 یک اتخانه او بلیه و هر چه بکراهی در مین کسی زود تا ویل ان جسم و کینه باید که  
 اگر دید که دیگری بینی او می شست کینه زن او را روی دمد و در **حاصل** است  
 عطاردی بحواب دید که بینی او را روی او بریده و دیگر شب طبعه <sup>او بر</sup> در دیده  
 و از عمل بار مانده و گویند محب عطارد بحواب دید که کسی نه داشت و با آن نزدیک  
 جریه او می صلا غنه که شب انتقال او گشت و بدان واسطه حله وطن کرد و علم بر



گفته اند که روی بی بی بیج نماید و صفحه اذان منعش شود چنانچه از حرم محل کرده  
بسم الله ما قول الله تاویل حلال بی معیه باشد و معکم بالعکس و اگر دید که \*

**تنبه** این بود که او را کمال خوف پیش آید که عاقبتش بخیر باشد

**آداب** دهن و لبها را نباید سفر باشد

بغیر از آنکه و گویا که از آن حد معهود و اگر دید که آن در لبها را در لبها با حرم یا حرم

یا بغیر یا گمان یا نوعی دیگر نبات که ناف در آن سفر از وجه حلال نماید یا بداند

آن در لبها اگر دید که از لبها یا از ناف آن نماید از مال حرام بود و اگر دید که از لبها

درشته ناف کمال کند و معهود مصلحت باشد **تاجستان** معبود

تاویل عدل باد شاه بود خصوص خون بوفت خود نمید و اگر دید که مودم را

از تاب اقباب رحمة بود اصل آن موضع را از باد شام و از بخار یا از شام **تابوت**

تاویل است نه گفته اند اگر نویسد دلاله بر شخص بزرگ کند یا بزرگی شخص صلاح

و فلان بابت وجهه خلق گیرد و گفته اند تا بوفت میسر علم الله در این صلاح امر را

محیط کند و کار ما بهمان باشد و گویند اگر دید که در تابوت بود و در صند و صند

ما موضع حصونی باشند فلاح و نجات یابد و اگر خایف بود یا بوجهی از خود ملائمت

داشته باشند بعد از مدتی این و فرجان شرف و محسب حال حرفه و نه باید لغو اعلان

ان این ملک ان یکنم التابوت فیه سکنه عزیز و اگر او را عیبی باشد مراجمه نماید و اگر دید که

او را تابوتی مالند از علم و حله و وفار و اعتبار خطی اهل و نصیبی اجزل باید و اگر

خود را مودد یا زنده ببیند و عجب با او مودد باشند بر جنبه ان خلق و الی صوف و بند

در کاه چرب خواب صاحب تجریم است و اگر دید که حمل نیز بر مردم کران آمد

خدمت او نه بخواند یا بد و حرام ظلم کند و سعلی بالعکس و لغت اند ضعیف  
 در اعتدال انگس باز د بده آید و اگر این خواب بیند شوهر کند و الا درون  
 او خالی باشد و مرگه بیدار که از عقب تابوت او می گریستند و آفتابش محو  
 و بالعکس اگر دینکه او را ذکر خیر میگوید نه میسید و اگر کسی را در بابی تابوت  
 مرده بیند دلیل نقصان فرزند باشد و بستگی کار فکرت که بیند که تابوتش  
 بنهشت و او را افاز و اگر دید که پونا بوت بنف و خود بر زمین می رفت سفر کند  
 و شاید که سفر دریا باشد و اگر دید که آن تابوت بر زمین نهاد بود محبوس شود  
 و اگر دید که تابوت مرده بر منبت بخندد مطلق مطیع مغول شود و از وحید یابد و اگر دید  
 که سیب تابوت مرده می کوفت تا به بد دین کند و گویند منابع سببت ان مرده کند و  
 اگر دید که تابوتی بر موی رفت بزرگی صورتی یا معنوی ازان موضع در سفر و فاته  
 و اگر دید که تابوت مرده را بمقبره معروف بردند حقیق را المستیج رسانند  
 و اگر تابوتها را مرده کان بسیار در مرضی بینند دلیل آن فتنه اهل انجا شود  
 و اگر تابوت مرده در بازار بیند متاع انجا رواج یابد و اگر در مسجد بیند که زمین  
 نماز بزرگ است **باب** ساولین سببت خادمی و بید خرج باشند که مال که خدای  
 بر عیال او نفقه کند و اگر دید که بران چیزی بخت دارش انتظام یابد و اگر دید  
 که از ان چیزی خود را دران خادمهای پوی رسد و اگر ان خوردنی ترس یا احسن  
 ان فایده می عی نبود **تاج** ساولین دشته و اطلب بود و دیگر ترا مرتبه محبت  
 حال و لغت اند و شاد و انجا مدری جهاد بود و غیر او را یکی بناه بود و گویند مرده  
 در شریف باشد و زن ریشو معروف بود یا بسرن او بود که بزرگ قیام شود

باید

باید

بیند

و باو بیاج مرغ پست و پست باشد اما دلالت بر سهیل که فتن آوردین کند و کلمه  
 اگر بی بی کند که تاجی از زر بر سر مرت می ری او را بخواند و از او شومر جرات یابد  
 و اگر آن زن را شومر بود قسیر او ده که بزرگ قید شود و گویند مردن که بیست که تاجی  
 از زر بر سر مرتش آوزیم ملال بود و اگر دید که با دشمنی تاجی بر سر نهاد از قدر او  
 مرتبه یابد بقدر قیمه تاج و جلی دیگر در تاویل خواند آمدن و اگر دید که تاج بیاج  
 از سر او برگرفت زن از وی جدا شود و آنکس را او بخواند و **حکایت**  
 که منوچهر بخوب دید که تاجی بر سر او بود که صده پست کنک داشتی و چهار جوان  
 بزرگ از چهار انگشت او بروی زمین رفتی و معجبت صده پست سال سلطنت  
 کند و در عهد او چهار بزرگ ظهور یافتند و نه لجه نوی و هرون علیهما السلام در عهد او مت  
 و **انوشیروان** بخوب دید که چهار اهل را آهن بر سر داشتی و با معی  
 و غیب که که حمد سال با دشمنی کند و اسلحه در عهد او مرتبه حال یابد و سیاح  
 که مرتبه اعدا داشته باشند در اوله اولم شود و همان بود که تعیین کرد حمد سلالت  
 و بقصود تا سلاح پوشیدند از لغت سیر و بلنگ و پیر و افعال آن ترتیب  
 میکردند هم سلاح مرتب می شدند و هم سیاح گمی شدند **تاریکی**  
 ما و یل ابن سبیر ضلالت باشر لقوله تعالی یخرجهم الظلمات الی النور یا درویشی  
 یا حیرت در اصرح گویند که خانه خود را تاریک بیند سفری نور کند و صادق  
 رجبی الله عنه فرماید که اگر مو آید یک بیند اهل آن موضع را غم رسد و کارهای آنان  
 بسته شود و اگر دید که مو آید روشن بود و ناکله تاریک شد غم باله مرل عفا جانی  
 عام شود و **حکایت** که یک از ملوک بنی اسرائیل خواب دید که در راهی

و بعد از آن هر روز بی رفتن و از آنجا بساحتی رسید میان روضه و بساطت  
و مسجد چند یافتند که بعضی او زنده شده بودند و معترفند طبعه نشان ضلالت  
و از نشان ملایه و از روزی بیرون شدن مخالف نفس و حیوان اعوات  
بسیار نظیر او اهدا ضلالت باشد بارشاد تو و چنان شد که تعبیر کرده بود  
**تألیف بانی** اگر نه خراطی باز نه تاویل این سیر حکومت بعد از از آن خراطی  
دلایل بشیانی و سرکطانی در حادثه روزگار شود و تعیین بمال نیز کند و گویند اگر مرد  
لنگری بیند از نازیانه صدمه در خدمت بادشاه مرتب یابد که از فقر ایمن شود و اگر بیند  
کینار یانه یافت یک از درگاه بالمشاء که مقبول القول بود به سعانه نما و گویند اگر دید  
که کسی را به آن نه او را نصیحه کند بحسب درگاه مضروب شده در دیو صوفی اید  
و اگر بیند که خون از آن ضرب روان شد آن نصیحه را مقبول بل تا مشروح باشند  
و اگر دید که در زدن نازیانه بج شدن عین تاویل داشته باشد و گفته اند اگر دید که کسی  
را نازیانه زد از و بانگی طبعه رسد و گویند هر مرضی در دلایه بدرجی کند و  
یعنی بالعکس و حاصل ممکن از ضرب مضروب منفعی نماید سود بل اگر بیند که کسی حد  
و عذاب از وی خالی نباشد و گویند زخم نازیانه سخن سخت بود نماید عابد و اگر بیند که  
چون از آن روان شد زبان مایع باشد و اگر دید که نازیانه بر سر کسی نه و اثر آن  
باز ماند خواننده که رییس وی نماید و گویند در سر زنی وی مبالغه نماید و اصاب  
بمقصود شد و اگر دید که بر پشت یا پا او نه انگلی را بکنای منعم گویانند و اگر دید  
که بر چشم او نه قصه دیده کند و اگر دید که بر شمع گوشت او نه و بشقاقت  
و خون آمد ضارب از آله بهانه درخت مضروب کند و حکم هر عضو که

بهدین دستور باید کهه و اگر دید که زنت خود را زدن زن متمم نشود و اگر عله  
 ناز یا به از ابرویم بیند او را فرزندال مطبوع آید و ناز یا نه از خوب گویند و عله عله  
 باشد که باشد و اگر محجول کسی را بزند بقدر ضرب مرده و دو جهانی بیاید و شاید که  
 بوضع ناله بانی باشد و اگر دید که براسی سوار بود و اثر لبتار یا نه میزند کسی  
 بر کارهای کماله و آسان بر آید و اگر دید که خواست تا اسب را به و اند و از آن همه کار  
 میزند در مشتقی باشد و خدای تعالی را بفریاد خواند و اگر دید که بر خری میزند  
 در باب و به دعا معاشه کند و اگر دید که ناز یا نه کوتا و حرمت او در ارشدن بسیار  
 بر خصم عله کند و بعکس بالعکس و اگر دید که بستکت منافع تا وید و ان معکون شود  
 و اگر دید که شکفته بند قوه و شوکه او مضاعف شود و اگر دید که ناز یا نه از آسمان  
 فرود آمد خدای تعالی بواسطه کلامی طلب را بروی یا آن موضع مستطاعند و صاد  
 رضی الله عنه و علیه که ناز یا نه دلیل سفر باشد یا حذل حکم یافتن در  
 و یسمان و رفته در باب مکتون گفته شود ان شاء الله حکم یافتن در  
 حریر انبات رفته و حکم تب تعبیر بمال تقدیم باقیه تبس بنا وید این سید  
 خادمی کامل باشد و گفته اند بددی باشد که از منافعی یا مال طلبد و میان مردم کند  
 و جدایی افند و اگر دید که تبدل منت او را با جویی سطح صحنه افند و گفته اند  
 باشد که بخور قضا یا رسد و جذب مال کند و گویند اگر دید که تری در دست صفت  
 در موضعی و کالیه یا وصایت آید یا امانتی بدست و در پیش قوی شود و مستقیم و بول  
 ظن آید ؟ ابرامیم عید الم بنان لکری را به بن بست حیت قال الله تعالی  
 فجعلهم جدا ذالاک لیبدا لهم و چون ختم بنده رفته لا یجوز ان یقبل من حسن وید میر و

در فاحشه گری نه دیدن بر اکلدر کی و مضرة بار نه **نفسه** همان حکم  
 طین اثبات خواهد رفت این قدر نیست که بانی طین محاسب کیفیت  
 نش و پیش به **تحتاج** در بگوید از دین اثبات نهفته **نحت** بتلاش  
 رتبه باشد **محاسب** در سحر یا زن خواست اما ان زن در کار دین غفلت ورزد  
 اگر فایسته بیند که بر نخت بود او را بداد کند خاصه می بیند که روان خفته بود  
 گفته اند **نحت** ما ورده دیدن اندر خواب **ن** شد دیدن ستم کمال و عذاب  
 بل بیند که هفته بر نخت **ن** غافل از کار دین و بد بخست **ن** گفته اند اگر  
 نخت بی فرشته بود مسفوی کند و آنان مراد و اسایش یابد و گویند اگر دید که  
 نخت بود چنین کی اردن او رفته باشد باز یابد بل بال **ن** را ضعف حال و تو به  
 اقوله طایر و الفیاء علی کرسیت **ج** **ن** اثبات و گفته اند بعد از آن ضعف قوه یابد که انا به  
 یعنی رنج است و گویند بای نخت دلاله بر عیال و از آن کوی محببت **ن**  
 رد لای یوزن کلید و داخل نخت بر نخت و بالا نخت بپس از و زیو نخت بر دختر  
 در تمام این حکم کوی بای نخت منفق است و گویند اگر جمعی را با خفته در نخت بیند  
 با نخت **ن** بای بر نخت باشند میان این **ن** عقد موخانی منقد شود لقوله تعالی **ن**  
 علی سور **ن** **نحت** **جامه** گویند بشارتی باشد که بعد از  
 چند روز رسد و حکم **ن** **نحت** به نعت دشارت که در **ن**  
 کاشن بنا و بیل خیر و اخوان بود باز تروج با نکت و نحت حامله بود و گویند بوقت خوف  
 چپت باشد و نحت حال مرتبه یابد و گویند اگر دید که **ن** کاشت و برش بر نخت  
 مال و جاء یابد و اگر دید که **ن** حاصل بود **ن** نعت منف و اگر دید که **ن** فرزند

و بر آمد عذاب روی اسان شود و خیرات و زیادت کف و اگر فبده که درین  
 معروف است بر خواص و انیال گوید که دید که تخم در سرخه کاشت برین خواهد  
 یا کار او از بازو کانی بهاخذ شود و اگر دید که تخم در زمین دیکل کاشت او بر صورت  
 افتد یا از میان خسارت کشد و اگر دید که تخم دیکل کاشت یا در میان و  
 و مالک زمین رود و لکن همراهمند که گوید اگر در زمین کاشت شود و اگر  
 و اگر سوهها شده باشد فزندی او رود و حکم تخم بر دریا و یا در میان رود و اگر  
 که کند تخم کشت از ولایت یا تجارتی فاید روی رسد یا از طرف بخت جبهه یا بدو گوید  
 و گویند که مال کنند که عرض حق تعالی باشد **جواب** احکام است و در حکم او  
 دلیل مال اندکی بود و ارا با فله و عدس و نخود و سایر دانه که در دیکل بکار آید  
 دلیل علیک شد بعد و خوردن چنانکه بطعم خوش بود خبیثه اندک باشد و بطن بالکل  
 و در پیش به از خوردن بود و نمه لیس احکام بحسب مر و وقت در هر مقام باید  
 طلبید **تخیم** فزده که بر مال کند بخت اندک **تدوین** و **ساول** و **تجلی**  
 عقیقه حقول باشند و گویند منه غل له بود و حاصل آن در تعمیر این جمله فست  
 و واج احوال آنک ترازا منزه نماید از مواد بن و محسب جلال بخت تغییر باید که  
 و گفته اند مالی حرام باشد که محید برست او و نشسته دین بکار براند که  
 بود و خوردن که شش مال زن توائل باشد **تدوین** بنا و بدین ضمیمه عین بود  
 یا حاکم عادل یا حکم عدل و گفته اند ترا و دلیل وسیع مد شخص بر نفس هر روز  
 بیند تا وین ان بقصایا باید طلسم که بر وی رفع کنند و سنگ ترا و ادب علم فاضل  
 و عدل حاکم بود و زیادت و نقصان آن از بجا میا من باید که و کینه بود ترا و لغی

این امر زنان در این میان باشند بنا و این نفس فاضلی بود و مساران و لایه او زنده  
 و رسته این و کلاه و عوان او و خفته آن نایتین او و کلیه که بروی و شوق و اعتنا را باسه  
 باشد و بنا نه او زبان او و گفته او گوش او و اگر دیده که گفته این جنسوس بود رسته  
 سنان و اگر دیده که زبان تراود او بطرف راست یا چپ یا وسط یا هر طرف  
 و اگر دیده که بطرف چپ یا راست یا بالا یا پایین یا هر یک از اینها باشد و اگر دیده که  
 و اگر دیده که سنگ بر تراود بود تا نسبت شود فاضلی بعد از آنکه روحی فسخ کند و اگر دیده  
 فلو سنی زنی می او به دستخام نهاده زور کند و تراود عاقله نوا تعبیر به بیت طالعانه  
 و تراود که گفته آن از نسبت در گوش بود بنا و این بخار و اصل از آن باشد که در حاکم دید  
 عداله سبب نه و **تراود و کسر** و رتب این بنا و این متوسط منصف باشد که قضا یا  
 بر میان توسط او فضا **که شد و تراود قیامه** دلاله تراوی

این موضع کند یا خد او نه آن تراود لغو و تعالی و انزلنا مع الکتاب و اطیبات  
 لیسوا الناس بالقسط و اکثر **تراود طیار** بعد اعتبار آنکه که گفته که تراود و این  
 منسوب است از فاضلی و حاکم و حکم از عایه استمار باشند چنانچه ممکن است او را نشانند و در اند  
 و در اینجا که در این زنان شود حیا و بدیدار شدن گفته طاعه از آن که در معصومین سال و کام  
 و **حکایت** گفته که شجیه محمد رساله آمد و گفت جنان دیدم که میراثی از اسما  
 و و که استخ بود و تراود ابوبکر وزن گفته و توراچ آمدی و بعد از آن ابوبکر را نامزد  
 و ابوبکر را چ نامده بعد از آن چیرا بود کشید نه و در حدیث آمده عید و سلم که حاکم بود یونی  
 مجلس مرتبانه و امام شافعی و حجه الله علیه و سلم که در حال صبی محراب دیدم که امام مجتهد  
 حاکم میراثی از استین بیرون گفته و حاکم و گفت این تراود و معصوم با معبر گفت

باشد

لیست

که نه

له



وگفت چون بالغ شود امام آیه کدهی؟ مسجد حرام افضل مساجد است و منزلت  
 امام انجا افضل آیه بود و منزلت افضل آلات و احوال که خوب بینند و حال او  
 بد انجا رسد حتی قریب به الشافعی امام الناس کلمه ما بعلم افضل والعلیاء است  
 له الامامة فی الدنیا وعلیه کمال الخلافة و اولاد عباس نزد **ترب** بنا و بیل  
 بود و خوردنش بیزاد دیرت و گویند دیدم موهی بدوی باشد و گفته اند ده سرخ کشته  
 با برقی حلال و گویند اگر دید که تنی صفت از کار بی خیر بادم شود و بطریق لولی  
 انک خود بخیر رغبه نمایند؟ مثل باشد که لیت العجل بضم نفسه **ترب** بنا و بیل  
 غنی با سر یاز بانی مالی **ترخوم** بنا و بیل این مدین موهی بی اصل بدند و حال  
 بود؟ اصل از سفید است که برکات بیانا لاند و مدنی ز حالش با طمع و طبع او بکف و بصره از آن  
 بکارند و ترخوم بر آید و اگر دید که شایخ ترخوم صفت بوجه چنین سحر جمل شود و  
 اگر ملائق بیند که **ترسام** شد یا با تدرسانی صوبه صفت دید بدین ترسام  
 خصوص قدره و گویند از حال کمالات یا بد و زبانی احکام مجرودی و یکسخت  
 و اگر دید که جانیق شد یعنی کاشفند بصاری ملاک شود یا عرف کرده و گویند  
 بشرف ملاک رسد و نعتش زایل شود و بضالی گویند اگر دید که راتب با قیس  
 شد که همچنین بزرگ این است از مردم نشا شوند اما ممکن که مضیق افتد و ب  
 رباصتی که معهود این طایفه را می باشد لغو و تعالی و رهبانیه ابتدایها الایره  
**و حقایق** گفته که یکی از ضالی دید که قسیمی شد و با قسیمان در قلم بود  
 و میان ایشان خطبه کرد و ما بهر گفت و گفت این سه روز او تشییع معهم بر حذر  
 و دوم روز او را با غلامی صمیم گفته از آن شایعه عظیم بافت **ترسمیدن**

دلا بد او را کند چنانچه در نکته خوابها معلوم است بدان رفته لغو اولیید نام  
 من بعد و فهم احنا خصوص چون ترسیده را بینید و اگر او را ملوم بینید صد  
 و اگر دید که از صورتی ترسیده که واقع شود او را محاربه بدین کینه اموال را و احاطه  
 الخوف یعنی القتل و اگر چنان فهم کند که دشمن از وی می ترسید بروی ظفر بابت  
 لغو اعلیه الم نصرت بالرعبه و اگر بیند که دشمن او را می ترساید بابتی که در ممر حکم دانسته  
 نعیم اقال یعنی بر دشمن مظنون شود و گویند خوف دلا بد بود که در طریقه  
 یاب و اگر بعد که از چند یا گزند می ترسید از آنکه که بوی منسوبست مضرب  
**ترسیدها** ساویل غم بود الا که در مقام خوف گفته شود **ترسید** دلا بد  
 بر عی کند از جمعه و ام باشد بجمعه ترسی و گفته اند دیدنش مالی اندک بود اما بزرگ  
 داشته باشد بحسب آنکه اصل او شیر است **ترسیدها** ساویل  
 نیز که کشاد روی بود **ترسید** ساویل دایمال با وجود آنکه در دست حکم و  
 خوش و طعم لذیذ شخه صاحب عمل بسیار مالی باشند و گفته اند مردی موس بود در کلب  
 بیک نارنج نعمة استناب گویند طنیل بوی در خواب توبه ازال بکسی کشد که ظاهر  
 و باطن و فعل و قول بینند باشد و از نعمة لغو انبصادق انوجا و طاب معامه  
 حلا و نور او طاب العود و الوزن و اگر دید که بوی داشت او را چنین شخه صحبه  
 افتد با او از این نوع ببری آید و گویند بوی سبز با ویل به ارا از ده باشد  
 ؟ دلا بد سال و بترجمه کند که میهم در آن صحیح چنانچه باشند فرزند بی سال فراخ  
 و نعمة بود اما از مرض خالی نباشد و اگر با ویل آن نوزد کند ببری مراض باشد  
 و گویند بوی دلا بد بوی عجب بود که زان متمول کند و اگر دید که ارا نه و نیم کرده



بسیار است نظر را در تقدیم یافته **تث** فروش تاویل منجبه باشند ذکر  
که خاص و عام بعد اما خسیه کلام بود و گفته اند الهی که فروتنی کرد  
دلیل خیر بود و بقای که تاویل ان تقدیم یافته بحسب اظهار است نه بحسب  
**تث** دفع تاویل غم باشد بقدر لغز خورده **تث** خوردن از نه  
مداوای خوردن دفع باشد از غم و اگر بخلاف این بود و خسانه و حکایت  
تقدیم یافته و این بر بنی بلفظ به چون یا سرفته **تث** کسب کردن تاویل  
فج باشد و از اینجا گفته اند مست کسب کردن از تعبیه دفع آن غصه ها قلیل کثیر  
ای کسب کردن غم بود و گفته اند من به لست کسب جوهر از تعبیه  
باید که در کانی و نیاخت و حیوانی و اگر دید که کسب را فراموش کرده بود محسوس  
و معوم شود و قولی که آن من کسب کسب **تث** تاویل باشد  
یا فصل دین و اگر دید که آب یافت از آن نجات یابد و اگر دید که نشسته بود و بلب جوی  
رسید و از آن آب بخورد و خرم شود و قولی که تعالی و عز را بطریق فانی  
از طاعت و سحر گوید اگر دید که نشسته بود و آب نیافت یا نیوانست خود سوخته  
نشسته نشود از دست و آب خوردن نرسد حصول مراد **تث** بر قاعد کسب  
لایه بر تو بر کن و غیر آن حکم با پای فاشته باشد **تث** با هم با پای تعالی فتح  
جد از نه باشد چنانچه در تلویل هر تاویل فسون گفته شد و اگر دید که تعویذ می نوشت  
می خواند و دید که حیران دین و دنیا باشد **تث** تعالی فاعلیت **تث** کسب  
**تث** تاویل برین نام مصلح بود از آثار مبتدیان کثیرین صفت زود کشف  
باطنه شده که **تث** دین با کمال صحت و تکلیب سبب اسباب در میان است

دلیل آخری بود که در افتاد که چه از اذیت الارض زخرفها  
 زلایه **تکبیر** است و او را تکبیر شنیدند دلاله بر اوج و مدار که و گویند  
 دلیل حصول معرفه باشد که منقولست که اعرابی از مرتبه رضی الله عنه پرسید که الله لیر  
 ما و فرمود که آن میزان بهیض بالا غاص او بدست مال جواسی **تکرار** اند که گویند  
 با او تا وید فراخی نوبت اهل وضع بود بسیار این دلیل است که باطل با چشم و ان  
 ما در معرفه باشد که احوال است و این در خالص او و در میان قریب از  
 بعد و جیب به پیش از وقت است که بسیار دلاله بر غایت کند و وقت  
 وی وقت لغو نفعی انا از سیدنا عبدالمجید جاسا الا ال لوطه نجینا هم به بحر  
 یعنی بر کاغذها و اگر دید که اندک مگر کی یافت آن چند لو لویا و گویند اگر کند که  
 تکرار بی وقت بروی بارین اندک عارضه او را طاری شود و زود بهیضه آنجا مد  
 و اگر دید که ترک بر تن او می بارد یا بی مالی بوی می رسد **تکرار** تا وید حدیث  
 یا مجید و اگر دید که مثل لغت در تکرار افتاد مجید بر زل را صنعت مسخر کند و اگر دید که  
 ایف ما کان جانورال و بگرفت اندک که بان جانور منسوبست بحمل بدست او رفت  
 و اگر دید که اگر دید که در او چینه بهیضه از زنده مگر یکی افتد و اگر دید که  
 زنده در معد او چینه بود که بی بدین عدد یک که که در راه او نهند و گویند یا بنگار  
 و خایان را می بد تعب و شد و بار و دیگران را ان تا وید که لغت در میان او قرار  
 فتح عقلت بود بحسب اعتقاد که درین متضمن باشد و اگر دید که **تکرار**  
 بود و علمه که آنست که زبان با آنکه دلاله بر آن که حاشی و را شوق علم **تکرار**  
 و احاطه عقده من لسا به یفهموه و می و در شغل شود و یا به **تکرار**

که بر استیلا کار باشد و اگر دیده که از تنگی نایبی بین و ن رفت از در و غیره از مصیبت  
خلاص شود و تنگم بالعکس و تنگی که در خود دلیل بر باشد و تنگی همان است  
پانی دلاله بر احکام قضا یا اگر و گویند دلاله بر حرمت یا کذب یا سب یا خرم و خرام  
**تنور** بنا و بدیع که در خدای خانه یا شده یا اگر با نو و اگر دید که تنور در راکم کرده  
سردی مای یا بد یا فیه به بی بوی عاید که هدف لغو له عبد الله لم یورین بطول الی  
و تنور که تنوری ساخت بحسب حال مرتبه باشد و اعدا مطهر شود لغو له  
**تغلیق و غار التور** علی احد فیها من کل زو جین اثنتین و اگر دید که در خانه یا خانه  
تنور بود ملک را مصیبت پیش آید در مشورتی که و و صلاح بر وی مکتوف  
و اگر تنور با خاک استن بیند زنی خواص که در روی جبری چند ان نبوغ و الرینه که  
در تنوری بان بحث بقدر ان روی حلال یا بد و کارش تنظیم بد پیر و  
والدیده که ان تنور را استن سفلی نوری زدن زیارت بیت المقدس و روح یاج  
لذ الله لغوی علی علی الودی الایمن به البقر المبارک و فایده یینه و اگر صاحب  
زویا غنای با تمیزش حاصل شود تا و بد تنور و طهر صاحب شعب بن لوف اند و گویند  
**تنور فروش** خادم عورت باشد **تنور** استیلا دلاله بر ولایت  
فرجی ضابط که که صاحب بحویل مال حلال باشد و ضرورتی بود اعتدال کنند  
و اگر در **تنورها** بیند دلیل فقر و فقر باشد و **تواضع** بنا و بد طفر و  
قیمت و طولی که و سایر مراد است **توبی** بنا و بد یک خیر و صلاح باشد  
مالی که از حسن حلال حاصل شده **توبی** در خواب و بیداری یک حکم صوفی و  
**توبی** یا کان دلاله بر ان که که از باطن سخن را جعفر که و گویند دلاله بر لایه

شریف بود بحسب حال عینه **توتیا** ساوید مل بود یا دین و اگر دید که در حین کشیده  
 از بهر مدد و شنایین صلاح دین جوید و اگر دید که مرادش از بخش بود دلاله بود  
 بود و آنک طامع را از مسئله مده یا مردم معتقد او شوند و اگر دید که توتیا فرجی مالید از  
 به دفع بوی ماهوشه کاری کند که منعی نداشت و اگر دید که او را توتیا ماذند و هدیه کنند  
 خاصه چون عینه که باندازد در حین کشید **توتیا فروش** تا اوید مصلحت دین بود  
**تویش** ساوید روزی حلال با سر واران سیاه و توش یعنی خروث کم و البته  
 و خوردنش عذراعت از قدرین بی خروث شیرین بی بارنج باشد و اگر دید که خروث  
 از درخت جمع می که از تخم این است آن بوسیله کسب خویش مایه است آورد و صلح  
 و فال آن بهر سود تعبیه باید کرد و گویند تویش سفید مریه در اسم باشد و اذان  
 سیاه بخند که دمانیت و گویند اگر تویش سفید بود درخت عینه دلاله بود و اگر نه  
 بنا برین اگر عینه که بچید یا حیدر بود و آن را با قات حنک کرد تا اوید بهر بار  
 تا اگر خرد حنک نشانه بدین مایه اندک بود که درخت تویش تا اوید سخته کریم  
 باشد **توتیا** از کتاب خواندن و بدین روش که از قدم آن قوم با صدق مسلم  
 ما و نشان قدم قف و حنق میاید و اگر دید که بطا مرفواند با مبطلا معارضه کنند  
 و بروی طفل یاید و کاوشی انتظار دهد و اگر دید که یکی او را تعلیم توتیا کرد  
 او معلم بود و کاشی رسد و بالغان و حکم **توتیا** خرا و بدین کتاب که تا اوید  
**توتیا** در تعبیر درویش باید طلبید و حاصل آنک که جوابها معلوم  
**توتیا** تا اوید سخن راست بگوید و اگر دید که اینی در دست مرغ خری  
 خبرش بوی رسد یا اوید و گویند این بوی راست دلاله بر ملکوت که او آن





قبول سخن او نسبت به اجمال باشد و اگر دید که بعد بینی در میان چهار بایان انداخته  
باختیار میان ایشان متوسط شود و سخن خود نسبت به این چهار ضایع بود و اگر  
وین خدنگ سخن در دست بود و از آن سخن بر بسته راسته بود و اگر آن اوید  
و دیگر ضایعها بینه اعتبار سخن بحسب قیمت آن خوب باشد و اگر دید که بین بسیار  
بینی او نهال بود بقدر آن مال یابد و اگر آن بیروما در وجهه یا ترکش بیند مال بر عیار  
نفعه کند و اگر دید که تیرش بسکت سخنش مردود شود و اگر دید که تیرش یک  
می انداخت و در سینه وی نشست محبه او در دل وی نشیند و متعلق بالعلم و  
گویند تاویل گمان بر بود و از آن تیر بسر تیر **ک** دلاله بر رسولی کند  
که در میان آنجا بر مشهور باشد و لمصالح ایشان قیام نماید و **حکایت**  
کنند که شخصی بخوبی دید که وصف تیر میلدی می انداختند و از آن یک طرف  
راست می افتاد و این سیر گفت میان ایشان مناظر افتد و از آن لفظ  
که تیر ایشان راست می افتاد مجع باشند و حکم تیر باران بر بالیه در اوایل است  
تقدیم یافته تیر **دان** بنا و باین شهر می باشند و اگر دید که از بزرگی تیر و احوال  
بایت بقدر قیمت آن لزوم و لایقی یابد یا خیر و گویند تیر مان بنا و باین تیر حافظ  
بالکین کی معنی باشد و حکم پیشه مناسبت که در تاویل تیر گفته شد و گویند  
تیشته **رود کرکی** دلاله بر زن سلیقه کند و اگر دید که جوی بی پایان توانست  
اصلاح مراجع منافعی کند و عمل بعد دلیل صلاح باشد و **تیشته**  
دلیل منافعی قنای بود که خود را در میان و حشمتا انداخته و تیمم می و خوف  
علم را بود عز می باشد و دوام دار را ادا و دوام و محبوس را حله می و اوردن را

اگر نیم دین آن خود کف ایض وضو و غسل را تمام بجای نیاورد و صادق  
رجع الله عنه فرماید که نیم دین حج باشد و بنا برین اقوال و لغت نه گزینم که بخواب اند  
مال و عیش است یا خلاصی سفر تا **الشیخ**

حکم ثانیاً موجود در بعضی از اقوال بلفظ بروین قدیم یافته اما شروع  
اختتام او نیست و اولاً برعه صاحب دایک کامل خرم کند و احتیاط او در اند

مسبغین شد؟ زیرا باید که طلوع کند اوائی تابستان بود و چون راست بر سر هم  
نیم تابستان باشد و چنانچه در حقیقت کا. طلوع کند اول زمستان بود و چنانچه راست  
نرسد بر سر هم افول میان زمین و ماسد و چون پشت ظاهر شود مسکترین اوقات  
حساب بود و گفته اند چون تاویل سرد باشد و درین روزه مری با سر در کار دین محتاط  
و چون تاویل آن بعد از دین روزه مری فال گیر بود و چون تاویل آن نیوار روزه  
تا جرحش مختصر باشد و چون تاویل آن بدهیه روزه مری بیدار بود و چون  
تاویل آن بمرور روزه مری محکم العمل باشد و گفته اند که بپند که تاویل بر زمین افلاک است

بہار رسد اما وقت وفاء یابد و حکایت کنند کہ پی بالین سید  
جان دیدم کہ تو یا بخت پسیدی و موقعم در آن عجب اندہ بود مہل و این سید  
جنہ کہ صلابت استماع نمود استبحاح فرمود کہ گفت اللہ در کل ہذا وفاء این سید  
اور در جہ تو یا بیشنی ملحق شدہ و در آن نزدیک بخوار ریختہ من تعالی بیوست

الحسنه وجمه و حکم جاثیق در وین سا  
تقدیم یافته - **حل** و تاوید سترت بود بی الزر نی هینک کجاری

شهرت بسیار او را طلاق دهد و اگر مردی بیند که **چار** شود دلیل چیز  
و سزاو بود اما کاری که از آن مردم از وی مکره دارند و اگر زنی بدین کاری چا  
بکوه رفت با مردی منکر قیام نماید **فعل** از او اجل نکند و سزاوارست که  
هر من علی بن مرجم اینهم ای **حفظ** **چار** شب ساوید مردی است بود و

زن را مرده باشد و صاحب وفات آن را ازین طور بعین باید که **جادو**  
ساوید باطل کو بی مزه کار باشد مادیه فان فریبند بود و اگر دید که از نزد  
دیکری جادویی میداند یا آنکه چنین معامله در میان آنهاست باشد و گویند که  
را جادویی از بهر او کنند و رفتن او و گویند از بهر مصلحت او و روی گویند یا بشیر  
بر روی نشاند از جمله او اگر دیکه بجادویی متغول بود میان مرد و زنی مفارقت

افتد **فعل** و بطلون منها یا فرعون به بین الزور و **چار** و **سب**  
ساوید خد متکا ر بود و گویند خادم خدام باشد و لغت اینه ساید که او قبل مخوف  
محسب ملک کند و جادوب دیکر آن بناوید متقاضی بود و اگر دید که خانه را جادوب  
می کرد مالش ضایع شود لغت خالی که رفت باشد فکیم که بیند که از خایم بیرون  
و اگر دید که خانه دیکری می رفت از مال او سزاواید باید لغت آن حال خاصه  
چون بیند که خانه خود او را **جاسوس** بناوید شیخی باشد که محقق را

بر باطل معاونت کند و اگر در خانه خود جاسوسان را جاسوس پیدا شد پس از  
او را بنجاء از تمام عیال و ملائمه و بناوید جاسوس یا فریب عیال **جاسوس** بناوید  
نیزت بنده انبیا و اگر دید که جاسوس بود که از زنی خواست یا که از مرد

در آن جنس قندهار یا کینه آید و اگر دیکه از آن جام شراب بوفد آن فرود مفسد با  
 اگر دیکه از آن جامها در دیوانه نشاند بسیار مدت یا در دیوار خانه او نشاند  
 بود بعد از آن و نیز آن بسیار در خانه او جمع شوند و اگر آن جامها را سفید نماندند  
 آن زمان و این کالی با رسا و دین دار باشند و اگر رسخ بپند معاشن مطر نیست  
 و اگر سیاه یا آلوده بپند معیبت نه و نمیکشند و حکم **جامه**  
 من چند از آن برخی مجرب حروف بیان رفته بجهت بعضی از آن میانه کانا و بلیات  
 خصوصاً در آن خود آمدن رفت اما حد حکم که مسینه با سایر احکام شامل انواع  
 جامه ناجی بپایان بود بطریق ضوابط در مقدمه اساس می رود که بعد از آن  
 در مقصود خویش آمده است که اولی صابنه اول است در غالبان جامه از آن  
 جنس معمول است ابریشم و پشم و صوف و پنبه و کتان و پاره و کورک که تابع پشم  
 و پنبه است جامه را در آن زمان باشد چنانچه در مقام خود هر یک از اینها در آن رفته  
 یا خیره و تانیل پشم بود و از آن موی کم ابریشم باشند و از آن پنبه کم از پنبه و از آن کتان  
 کم ابریشم و ابریشم زانو آن از موهان بود و موهانهای اندک خوبی نباشد  
 و حکم و حروف نیز در حال جامه چنانچه در اوایل ابریشم گفته شد و ضابطه  
 دیگر آن جامه از پوست چماریان حکم عینه مال و قاپی دیو جامه بینی باشد  
 موی یا پنبه یا پشم بود و ضابطه دیگر آن زنگ را در جامهها در رفت و  
 مصون و جرمی و بود بپایان اغلب زنگنه بلکه حکم از حومر او رود و زنگ جامهها  
 سال معین است الاخر که در میان چو نکند و از آن اعتبار نیست بتخصیص زنگ سیاه  
 را و ضابطه دیگر آن زنگ زنگنه که جامه موه بپوشید بود در پنبه آن باشد

وضا بطه دیکو اند جامه بند الی را حاکم از کلمه و نو و جرن و نشسته و خمر و نو  
 درخته اند جناح رن و الا فشرع خواند شد و حاصل آنکه معروض جوهر و شکر  
 وضا بطه دید اند اگر بنید که جامه سفید مروز با طایفه معیر پوشید از صورت  
 یا بپوشانند یا بپوشانند و بناید که بحسب استخفاف منصفی سفید ایشان شود  
 واکو از اهل نواحی باشند بدان ناحیه نقل کنند یا فری ایشان آید بنابرین  
 اگر فرمی مدوم باشند باید از یک اثبات باشد ماسته اثبات معتدل نشود و  
 محل این احکام بعد ازین مفضل خواهد بود وضا بطه دیکو اند جامه مطلقا  
 بنا وین دانیال صلاح دین و دنیا باشد جامه سفید و لزم طایفه وین معهود  
 که جامه سفید اصل حر و زاده لاله بریکالان و کسان باشد و محروم از معهود  
 که در زمان کاد جامه سفید پوشند و بدین تقدیر من چند جامه سفید تربید بطایفه ای  
 باشد و اینچنانکه به بر رعبه سفید باشد غم لیک حاکم سه هزاران خرم و کلمه ای جامه سفید  
 از ملائی خالی ماند و جامه سبز با تقای معبران زند و معهود بهترین رنگهاست  
 لغوی ایلیسون یا با خضر از سبندس و استبرق و لکها گویند جامه سبز  
 داشتن در خواب و بوند و معهود راست غر و ثواب و کلمه ای زندکار و انسان طریقت  
 بود و معهود کازایان شهدا و علی الجملین و دین جامه سبز پوشید و دران منصفه  
 توفیق تو به یافت و عی منجمل صفت که در آتش دروی مخصوصه و عا ویت و فاسه  
 یافت و اولادش حار و شد و جامه سبز زنا و ازین و رتبه باشد تا بر قصه افادون  
 که در نصیه آیه نوحی حلی قوم فری زینت و رویت کار کو که او سفت مرار  
 کنیز کی شمع نوزد بن کار با نهارا شهب سوار می بود نه بی معهود را مکر و بود

اول در حدیث صحیح جام خواب و پیجامه و دیگر جامها که اگر مردان بوشند ششبع نماید  
 و این را دلیل بر صحت باشد اما از اندک و بیشی ظلم و تعدی حالی نماند و اگر تمام  
 مردان را در حدیث صحیح یثیب نفس در جنک افتد بی چون خود را در آن حاله  
 و عمارتی خیر بدین باشد آنرا گفته شد ممکن باشد و درین تسبیح که نوع او از هر کس که  
 خیر است و اویند اگر بیدار جامه سرخ بوشید بود که مردان عقل از جامه بادم  
 که سرخ باشد بوشند هم بر این سرخ و طلیسان و ردا و افعال از در نایافتند  
 به جامه و بوشید اگر دید که جامه سرخ بوشید مای نام یابد که حوالی حالی در آن وقت  
 نایافته باشد و موصی که نماند و لویند اگر بالاسامی بیدار جامه سرخ بوشید بپوشد  
 و طرب مقول شود یا و منی در سیات او مدخل یابد و دشنی طبع در مکر او کرده و  
 گفته اند جامه از غوا فی دلیل نعت بوده و عید را دلیل عقی شود بی فقراراشا  
 فقر و مضرب باشد و مرضی را علامه موت بوده و لویند و قی دلاله موت کرد  
 اگر از ابا حلیات بیند و لویند جامه سرخ و نانه مردان را دلیل زن موافق بود  
 و منوع جنک انسان طفر نماند بی آنکه را که در عید ما و محمدات عقل از جامه بوشند  
 بفع و ضری از آن عاید شود مگویند غیر ایشان را دلیل عقی بود یا مرضی و لویند  
 و اگر بیند که در عید یا در جمعی بوشیدند از این سهل باشد و سیاه دلیل  
 غم بود مگویند و باله و فایحه و خطیب را که دلاله بر عزید پیغمبر کند که السلام  
 و سیاه بوشند از خوف تفاوتی بپوشد و زبان و سحر بی باری بی صفات و براتی  
 در کس سیاه ایشان را دلیل رونق کار و عزید اعتبار بود و معبران یونان در باب  
 بحرات او کردند

که جامه سیاه اسپیران و محبوسان را دیدل موت باشد و جامه کهنه و آلوده و خود  
 با نفاق و دلائی بر مصیبت کند و ازان نزد پیران و حکم آنچه از احکام متعلق  
 تقدیم یافته و اگر دیگد جامه و نیک را نه پوشیده بود دشمنان او بسیار شوند و گویند  
 باید که بر حذر باشد و شاید بود که از دشواری مکر و پیوسته و اگر فقیری باشد  
 که جامه ابریشمی پوشیده بود طالب دنیا شود و مردم را بدین عیب تحقیر کند و لو  
 جامه منقش زینهار نکند باقی کار او و عجبی را که در ترکیب ادویه و اسهال شریع کنند و دیر  
 خیب باشد اما سایر مردم را دیدل اضطراب و ظاهر اسرار باشد و مریضی را علامه افتد از  
 مرض شود از کیموس نیز وصفی محض و احتیاطان آزارنا را بغایت یک بود خصوص  
 چون رعنا و عطرم باشد و گویند مریض را دیدل موت بود و جامه بخت منج و شیخ  
 و زردا در زرد و احتیاطان آن را بزر درخت یا زرد کشیده یا جفته و لمان در آن بکاشند  
 برده دلیل زنی خردمند بود یا کینین بی حقیقت و گویند جامه که بر بایقن یافته باشد  
 متضمن صلاح دین و دنیا باشد هم مرده از او و هم زنا بر او گویند اگر زنی دید که جامه  
 معقور بصورت مرغان پوشیده بود دشمنان او را فتنه با سحر و جادو بد زند  
 و لشاکه تعبیه کنند لغوی علی اطیب نایل و ملین معانی و ازان معنی ملین  
 حکم داشته باشند و اگر بصورت آدمی یا حیوانات بیند زنا او و مرده را حکم جامه  
 زنا شده بود که چون این خواص آمدن و جامه محظوظ دلیل خبی و عسقم بود  
 و نیک بر عی و اوقف شود و مرده خبی بخواند چنان که ازان هم کند و جامه ملین  
 باشد و گویند دلائی بر جنگ کند و حکم لبث قاف مله و مله که عبارتست از زین

وجامعه حق قصص صالح را دلیل اخلاص بود و طایفه را اتفاق افق علیه السلام  
 و اهل بیت علی السجده کلمات الطیبه النفس و جامعه انکاسه مثل الحجه  
 و لاذ و جامعه جریحه مثل محرمات دلاله بر زخم تازیانه کند یا عی سخت  
 که موجب حیره شود و گویند اگر کسی بیند که اعیاناً ان جامعه پوشد و استعاده  
 و لهیز فاسته باشد و الی اهل ضراعه شود و در آن سال فراخ نعمه و خوش عیش  
 که از آن بل شوب از جامه ها جریحه مبتلناست و در چند نقشی جریحه  
 اما جوی این که عباد به از کتان باریک است جریحه میکند و حکم کتان دانه  
 و جامه مغلم دلاله بر سفر ناحیه عیب کند از جریحه و غیره و جامه در روی دیوان  
 ان سوله با اهل دین و دنیا در مقام مداراة شود و اگر دید که جامه خود را بخورد  
 یا خود را صرف کند و اگر دید که تو جامه بر سر نم پوشید سفری با توفیق کند  
 و اگر لب خواب در سفری بیند او را از بر مصلحه اینجا توفیق کند و اگر دید  
 که جامه غیر هنکفت در زیر جامه بپوشید همای با عهد و ذخیره ساله یا  
 باطن او به از ظامی باشد و اگر دید که ان جامه بر بالا ان جامه بپوشید او را  
 خطائی در دین واقع شود مثل اهل معصیت اشکارا الله و جامه هنکفت  
 از تمام جنبه های ارغین ان باشد به جامه هنکفت اگر زن بیند دلاله بر ان کند  
 که در کسب رخ نبرد و غیر این دیدن ضرر باشد و اگر دید که جامه او صانع شد  
 یا سته نه یا خونی و نه که عامل را عزل بود و دیگر انرا اهانته یا طلوع و نه  
 یا انکه که جامه بونی منسوبست از روی عفا و نه مایل و اگر دید که در آن جامه  
 او بر بود نه فساد نی در حیان زن ان او افتد و اگر دید که بعضی از جامه ها خود را صانع



وعید و محبوبانند ابد بود فکلف آیدند که تمام آن ضایع گشتند و محض درونی  
 کار ایشان را سال بود و حاصل آنکه اگر غنی بینند که اگر غنی بینند که تمام جامه را  
 تلف شد بعضی از فروع مالیات او در معرض تلف افتد و از اصول اموال او  
 نقصان پذیرد و اگر فقیر این خوب بیند از ات الید او هیچ باقی نماند و از  
 جامه عیال آید باز کرده او را غایب شد یا خود بسفر رفت و در انعکس بالعکس  
 و اگر دید که جامه از پدر خود برید بدست فیه جامه منصفی یابد و اگر دید که بحسب  
 معهود فصل جامه پوشید دلیل صحت بدست باشد و آنکه آن سال از مرض او بود  
 و اگر دید که جامه با سالی در رختخانه پوشید هیچ علم داشته باشد از مرده و زنده  
 می گذارم که جامه بینند به از آنکه مریدان بپوشند کارشان بحسب لزاج منیک شود  
 و انعکس بالعکس و جامه سوخته ریائی باشد از حجه دیوان لغت سوخته و حاکم  
 جامه سوختن در اوید انشایان رفته و جامه نویند با و دیگر ریائی رفته و حاکم  
 بر و آنچه کند مناسب نماید جامه درید و ادالاه بر خلس دین و اعتقاد کند  
 و عایش منعش و گویند و دلیل شکادی شدن و از داشته و جامه نو که بنوی درید  
 بیند که دریدال متد آن صلاح پذیرد و تواند بود و دلیل لغت شود که بیند و منیع فرزند  
 نباشد و اگر صلاح پذیر شود یعنی باز توان لغت و ادالاه بران که در وی  
 کرده باشند و اگر دید که جامه او بعرض درید بود از شر بدان ممکن شود و از آن طولی  
 فوج کرده و حکم فرجی گیرد و اگر دید که صوفی جامه او بدید آن فرج یا آن تیغ  
 سنجی که گفته شد بعینه از آن کسی که شامه نماید و شاید که بود و مصالحه یا محاله  
 باشد و اگر آنکه را بستند مدد خدای یابد که بدان مثل که کرده و در قسم بخواند و در دانه

برید از آن تلف سوخته یا بی عوض را ایشان  
 برید از آن تلف سوخته یا بی عوض را ایشان



از مرندین مصالحت و جامه محنت دلیل بر خواستین و جامه بشکون و محنت  
 زمان گذر بخلاف طریق شیع و اگر عالمی بیند که بپوشیده باشد زاهد شود و مردم  
 را بزمین دعوت کند و اگر کسی بیند که جامه سالی پوشیده بود قبل از شمع که بپوشد  
 شخصی هم می است اما مال مردم تعلل نماید و اگر دید که کسی جامه از بنده بازار  
 پوشیده بود دلیل بر عالمی ظالم را می باشد و علی بن ابی طالب علم ساین  
 سباع و حیوانات باید که در جناح سبب انواع آن در مقام خوف لنگه آید و گویند جامه  
 نرم گران قیمت را غنی را مزید مال باشد و فقر را رساله حال و بار ما جامه نفیس  
 دلاله بر زرخیز کند و آن بندگان خود اعتباری و او بی نیاز باشد و در  
**حکایت** آمد که شخصی بخواب دید که جامه از سر او در کشیدند و جناح هار  
 او را پوست از سر کشیدند و بنور روز و فایافت و حکما بر آنند که نفس در زمان مفارقه  
 از بدن خود بیایان بیند و عظام برنج از من میروم و در آن بود و در شمع  
 مطلع فرموده باشند که در حق او گفته اند نفس عظام میروم عظام ما میروم  
 و عظمی و الک و الاقد مائه بحال دید که برهنه بود و جامه از آسمان فرود آمد  
 و روی پوشیدند و با موجب گفت و تعبیر کرد که صاحب لبرق یا را اشارت بال  
 لا فقیر را غناست و عکبر را اسلا و بنده و بندگی را ازادی و فاشی تا اند  
 و مومن را خلاص و طالب را حصول مطالب بقوله تعالی یا نبی اهدم و انزلنا  
 علیکم ثیابا و انا فاران عده عسرة و غلابی بغا  
 عسایه از وی استغفر اضی تموه و او را و غنا چند او را عطا کرد و بعد از آن  
 و فاشی اعتبار او شد تا بر بنده حیدر آمد که را نسب کترم باهست میظنم جمع آید

# دستور زندگی و نسبه عصای و حب عصای جا خواب

تا و بصریون باشند بالیکل نیل و بد آن باین دو حجت تعلق لیه و گفتند  
این دست خواب بغیر و شده در حاله ن زنی بکوه و تو لو بند جا خواب  
دلالة ترفقه و لایه کند بنا بره سب حال بیند تعبیر باید کرد و لو بند از ششم  
و عربی بنده دلاله بودن و این مقول کند و از آن ابرویشم زن محوی باشند و ابرویشم  
یوه زن صدیق باشند و اگر عصفول بیند دلیل عمل شود بخلاف رضا و بالال و  
و از آن سبب برعد و لیج باشد و اگر دید که تغییر موضع جا خواب کردن را  
طلب و مدد یا کنیر کل را فرو شد و اگر دید که بر جا خواب نمی توانست کردند  
دلیل ضعف قوه باشد و اگر دید که کسی جا خواب او برین در خانه بیند خیانت  
اندیشد و اگر جا خواب خود را بر خانه باشد بیند و لایین عظیم معین یابد و  
اگر جا خوابی بجهول بیند قطعه زمین بقدر قیمتش جا خواب بوی رسد و اگر دید  
بلد بر خانه در جا خواب خفت زن خواند و اگر دید که جامه خوابش مرتع بود  
آن زن حافظ کلام باشد و گفته اگر دید که در شب بر جا خواب خفت دلیل  
لستاده و استقامت و راحت بود و بدین **جان** بنا و تیل فرزند کن  
با هم سر موافق باشند و اگر بیند که جان از تن او جدا شد یا از ایشان بخیزد  
یا خول این و عبادت کند و اگر او را زن و فرزند نباشد دلاله بر بدیاں مان  
و اگر ~~بوی~~ بود ممکن که تعبیرش بر نفس او عایم شود باید که توبه کند و اگر دید  
جان او بصورتی خوب متکامل شدن فرزندش را بداند او را با منحه باشد و اگر  
موند و از مال و جاه یابد و اگر آنرا بصورتی مکره بیند تعبیرش **و لایه**

است از شجره که در رساله آمده و گفت چنان دیدم که جان از تن من بیرون رفت که مرا  
 وداع کرد و باستان رفت و محمد صلی الله علیه و سلم وصیت کن که جان تو کجا این رسید و چنان  
 و اگر دیدی که جان بر کف دست من در مرض کمالی حطی می شود و اگر دیدی که جان  
 جان از تن و بی حفا که سبز بود در بهار بهار یابد و از آن سفید نم نیکی با بر و از آن سرخ  
 بر عکس لایق و اگر زرد بیند در مرضی صعب و فانی یابد و اگر سیاه بیند منسوب غدا  
 باشد و اگر دیدی که مرده در زنج بود آفتاب از مرده غم و درد و اگر دیدی که خود در زنج  
 در حق دیگر عدلی اندیشد و اگر دیدی که در آن زنج خوشبختان اومی گریستند غمی یابد

**حاله** ثوابی بود از غم روی باشد وزن را حیدر خوش خوی و ملائم احوال  
 و زنی آیند از حاشی فرعی بودند بیایند سازند و اگر بیند که دیکری مساعدت نشان  
 می دهد یا خود آنکس از بهر ایشان جای کند در ضاکم متوسط باشد و خود را بخند  
 آن عقد در هم بندد به آب جا مال برین بود و حکم طعم آن از تلخ و شور و طبع از سردی  
 و گرمی مناسب است که در او آب کف شود و دانیال گوید اگر دیدی که در جای موفج حاشی  
 می کند یا کسان او حیدر کنند و بعلک بالعکس و اگر دیدی که جا او منهدم گشت ز نشی  
 و اگر دیدی که حاشی فرومی برود و بیش از آنکه تصور صفت آب رسید ز نشی بیمار شود  
 و اگر دیدی که لب سیاه بر آمد میلش یابد و اگر دیدی که آب جا به غرضین فورفت  
 یا جا به فورفت مال ز نشی تلف شود بکمال ز نشی مد که کرده و گویند اگر بیند که جا  
 فرومی برود بقدر خالی که بیرون آید باشد مال یابد و اگر خالی بام بر آید آن مال باقی بود  
 محاسب نمی که در آن باشد و آن مال از مکاری خالی نباشد و اگر دیدی که آب از جا بیرون  
 زیاده از حد منهدم چنانچه در خانه ای افتاد مال یابد که بر مردم وبال شود و اگر بیند که آب

از خانه او بیرون رفت

کتب  
 و  
 نسخ

انهم از وی حریف شوند و اگر دید در جامی افتاد کباب آن مکتب بود و بفرستد یکی از ملازمان  
 بآب و متبیل شود و اگر آن آب صافی باشد از بهر صافی کالین سفید کند و اگر  
 که بر آب جاده نشد به در صافا کالین افتد یکی از حکمران و خدایان یا بد و لغت آنرا دید  
 در جام افتاد یا او را در آن بویختند سفری کند بحسب طول آن جاده بدلیل قصه یوسف  
 علیه السلام و گویند اگر ناکامی در موضعی محول چای من خوش آب بید فراخ نفع خوش  
 و در از عمر و مجمع خاطر که هر دو اگر دید در نیای در جام او بجهت بود تمام مال خود  
 بکار کند و اگر دید یکی یا بی او بجهت بود یک نیمه مال خود مکن اندیشه و اگر دید  
 و آبی در جام افتاد آن و آبی در بند افتد در حق او مکن اندیشه هم به لیل قصه یوسف علیه السلام  
 و گویند مرا بیند اگر چای من افتاد از موی در افتد نظر بر حکم افتاد آن چای که گفته  
 و گویند بدلیل مکرل صفا جاده باشد و این خواب در باب محرمات اوله نام است  
 اگر بیند که بجای آب نرسید افتاد در حید افتد و جامی داخل آن پارچای که گفته  
 در لاله بومالی مجمع اند و اگر دید که در جامی فرو داشت تالاب بر کشند و رست  
 گسسته شد و در جام افتاد او را فرزندان نام تمام آید و در **حکایت** آمد  
 که شخصی با این عباس گفت رضی الله عنه که جان دیدم که در جامی فرو رستم تالاب  
 بر کشتم و در جام نشد بوضع چهار مانگ و دو مانگ و چهار مانگ بر آوردم و دو مانگ  
 در جام افتاد و عبده الله فرمود از غوغایب بود و تو از فرزندی بشنوم مامه اند و نام  
 و او را در فرزند گفت و او را در مستحب شد و گفت از لحاظ دانی فرمود که تا اولین جاده نیست  
 و از آن دو فرزند و غالب عادت است که فرزند بنده ما آید جز تر گفتی که چهار مانگ  
 بر آوردم و دو مانگ باز ماند عبارت در آن منحصر است که به فرزند نام منطوق گفته

و سقوط علامه بلفظ شفها **سحق** عید الله بخوبت دید که آبی عذرا بود  
و بر زمین غورفت و در عوض آن آبی شور برآمد و او را اسدی تعبیر رخا طر کرد  
لا فحی باز دید آید و چنان شد **و نی** خواب دیدم او را در جامی افکند  
و از معینان پرسید و گفت عجب بارش را که قید عودیت یافتند و اتفاقا جندول  
و او بتاریخ بر دند و بفرختند و ظاهر امام بدین قصه یوسف علیه السلام را تقریر کرد  
و گفته اند که در این آب از چاه می کشیدند تا که بحد جمع آید خاصه همین که در آن  
خود فرو برد بود و اگر دیگری فرو برد یا شد از آن کس فایده یابد و اگر از چاه  
می کشید و اگر در یک آب بر می کشید و مبطوط می شد تا که بدست آید ضبط کنند  
و اگر دید که می ریختند ذخیره که ما رفته باشند بحد مصرف و اگر در دید که باغ را  
از چاه آب میدادند بخری تمام زنی خواستند یا بعضی تمام سوختند خود و اگر دیدند از آن  
باغ حیوة حاصل شد از آن زن فرزندان آورد و بعضی ازین احکام در تاویل باغ  
تفہیم یافته و او بینند از آن **چاه زحم** آب می خوردند لم شد باز با دید  
و گویند می آید که ما شسته بارش به حصول پیوندد لغو له علیه السلام ما که زخم من شوی و گفته اند  
چاه زخم تاویل مال بارش یا حوض عالم یا فوند آوردن و اگر جامی می کشیدند که مردم  
از آن بهره وریسمان آب بر کشیدند و دلا به بر مبدی یا زنی صاحب خیمه فی النفع باشد  
که منفعه ایشان عام بود و سبب ذکر حمیل شود دنیا بر لیسان لغو له تعالی و لغو له  
محمدا لغو له عیفا **جبه** تاویل صمد راض بود یا سریر و زنی صمد بود و حکم  
رنگها در تاویل جامه تفہیم یافته و گویند تاویل تو به از آنکه بود و گویند جبه تاویل  
ز آن عجمی یا پسر و از آن رنگ کوه زن و دود و لود و لود فی بیند که جامه از بقیه پوشید

و بوسه‌های نمودن زده در حق شوم خیار نه آید بشد و باطایع و طغیان گشتن روی

**چتر باب** در فرید عظمه و معینه باشد چنانچه دشمنان دور از روی بیخاف باشند

و دبلوان را جمعیه بود و فست مجال بحسب حال **جدول کتاب**

فداله بر حلقه و نقص کنند و آنرا در حلقه نفا عده رود که بر خاطر با خوش آید **جدول کتاب**

ترا و بر ضایع شدن محل باره بکفر و لله و گویند آنرا که از آن احبابی

در کادی رشت افتند و از آن نداده کشد بیل از آن تمام اندام تو آنرا یی بود و یکه

از آن که در ناویل آگاهی گفته شد و گویند در ویش را با آنکه یی **جدول کتاب** و تواند از

باز آستانه در آن عمل و اگر بیند که انکه شما او از جزام بیفتد شاید که نما فرض ازو

قوت شود و مکر فرزند آن و برادران او را دلیاروت بود و گویند جزام تاویل

جامه باشد و اندک رسد چنانچه در یستی گفته شد و اگر دید که با وجود جدام در باز

فدای فراموشی که در **حکایت** آمد که که شیخ با این سیرت گفت

بخیواب دیدم که مجزوم بودم گفت ترا بهمنی منم که گفته از آن بری باشی

و چنان شد و **جراحی** افوالست که اگر بیند دهن او مجروح بودی اگر

خون آمد **فصیله** یابد و گویند از جراحی کند سخن رشت با مکره شود

چنانکه جواب نتواند **ملک** اگر دید که خون آمد بر زنده طغی باید و نفعی

بودی رسد و گویند جراح او را عیبی که در **معصیت** افتد و مجروح از گناه

بیرون آید و گویند مال یابد که اثران بر روی ظاهر نشود و گویند جراح آنم شود

و مجروح با جور که در **جراحی** به آن خون آلود شود نقد آلودگی و اگر اثر

خون و عصاره بیند از آنکس درونی یا محالی شود و اگر دید که از جراحی چشم آید



مال باید و اگر بماند می بکشد مال حرام خود و مخلص آنکه بیم مالی حرام است  
 اگر دید که بیم در راه او جمع آمد بفرد آن مال حرام جمع آید و اگر بدین خود عراجی  
 بسیار بیند از بهای بحسب آن منافع آید و صحیح بین باشد و اگر در وطن  
 غایب شد سه ساله مرا حجت نماید و اگر بماند اندام را عروج و در مال بیند بحسب  
 در بیم کشد و اگر اندر در نیاید تفاوی نکند و اگر بدین خود عراجی بماند  
 عا قریب مالی باید یا نوبه کند و لویند اگر بیند که خون اندرون سر محمد مالی با سیم  
 ملا بی باید بل در آن قضیه ضابط کرده و لویند اگر بیند که خون اجراه روان سر  
 با و خود آنکه دین بوی ثابت شد مالی بوی مستفقه نقد کند و لویند عراجی تا و بزر  
 اطهار مساوی عروج باشد و لویند و اگر عراجی بر سر بیند مال او محفوظ مانده  
 و اگر والی سرحد را عروج بیند عراجی را باید چنانکه تمام اقدار بیند او روند و از آن دل  
 اعضا والی و زیاده آن حمد باشد که آن عضو بوی منسوبست و عراجی سینه  
 و دل جوانان را غنق باشد و بین داغ و چکی ازین احکام در او بدین تعلیم یافته  
 و اگر دیکه دست راست او عروج بود فایده از رجال اقارب بوی رسد و از آن  
 دست جب فایده باشد از نساء اقارب و از آن پائی مال بود که از راعه حاصل  
 و از آن ماسته نفعی باشد که از فرزند عاید کرده و از آن عیال و جملنا کله یا قیمة  
 عقبه و لویند اگر بیند کسی که اندام او را باران بار کرده و مرد باران بجائی فرستاده خارج  
 بد عروج بخی زبان درازی کند و نسل او در اطراف متفرق شود و اگر دیکه کافر بر  
 عروج بر مانید و خون از آن روان شود بدین ظاهر العداوت قسط باید و بیاوی که ظلمتی  
 و بقدر هر مال جلال بوی رسد؟ مال و کفر بوی رسد؟ **جواب** اگر دیکه

اول آن تا این پیرایه بود. **جراح** بناوید خادم خانه بود و گویند که  
باجه و گفته اند که جراحی فرو نهادند و لب ماه سودیدند و بسی احباب  
و از در صیغ جراح بسیار بیند دلیل نمود عدل و طاعه سوره و شاید  
جمعی اتفاق افتد که از آن مسرت بخاطر عجم رسد و گویند جراح افراخته عالم  
را من بد علم بود و عابد را احسان بد طاعه و بی دین را توفیق و مسلمانان و اگر مرد  
جراحی بیند دلیل صلاح و وجهانی باشد و اگر دید جراحی داشت که او را  
نوسود را بود و مریحوی سوخت او را یک شکم و فرزند سا بیسته آینه و قبیله  
جراح چون افروخته باشد دلالت بر مخدوم کند و نا افر و خسته بخادم و  
صلاح و فلان بایشان عاید کف و اگر دید که شرار از قبیله افرو افلا  
و جایی بسوخت از منسوب الیه خطایی نازل می شود و اگر دید که قبیله  
تمام بسوخت اند که نسبت قبیله بوی بارش نمیده و اگر جراح از سفال بند خادی  
حلیان زاد باشد و اگر از یکی از فلز یا ت بیند حکم آن تعبیر بلسک یا با  
طلید و بوطرین تمیز گفته اند جراح بطوبه بدن است و روغن طبع که  
خون و قبیله غثاته و طوبه و چون و در طوبه در بدن مانده و مایه به  
از قضا اللهیم سلال باشد و اگر دید که جراحی را بهم بار نشاند حق محقق را  
بعضی باطل کند و اگر دید که خواست که باز نشاند و نتوانست نشاید در منزل  
آن گفته شد سخن کنند و نتواند و بعد از آن کاران مستحق قوه گیره لقول الله  
بود و نالطعوا لور الله با قواهم و الله هم نواله و اگر دید که بنور جراح می رفت  
دلیل بر آن بود که الله تعالی و محض الهم نواله استخوان به و یغفر لهم

ما آنکه را که گویا آمد که سرین مخفی فایده باشد و خزان شود و  
وینده اگر جراخ در دست دیدی بپزند او را بد باشد چنانچه که آنکه بر سر او افت  
سود و اگر مریض بپزند که جراحی افروخته رخانه او بود صحت یابد و اگر بپزند  
و آن جراخ نافر و غصه بودیم موت باشد و از غریب با ویلات آنست که اگر مریض  
بپزند که جراخ او باز نشست صحت یابد و علت آن گفته اند که چون جراخ خود فرو نشیند  
باز افروخته و گفته جراخ مطلقا دلاله بر ظهور و سر از کند جراخ برهین

تا ویلی کسی باشد که محافظه حال آنکه کند که جراخ بوقت منسوبست  
**جراح یاک** از مندرجین دلاله بر خال و خاد و مکرر و

که سران مذمت بودی و معتبت گفت عجب اگر امیر لشکر او فوت نشود و بان نزدی  
او را بقتل او بردند و علت لعین گفت که دمب دلاله بر دماب دارد و چون سر  
بند کرده بودند گفتیم سر لشکرش را بجهتت خادم خاص او باشد بود

**جیح** جاه تا ویلی دینی یا منفعت باشد که مردم را در دین و دنیا  
و معاونت نماید و گویند چید و نفاق جیری از معیان معصیان

صرف کنه و **جیح زان** تا ویلی دینی باشد که  
و نفاق نباشد و گویند که پیغمبر که جیح یافت شود که نفاق

ضایع شدن از وی جدا شود یا دخترش را طلاق دهد **جیح**  
شیخ باشد که بجهله حذر اهل نفاق کند و در چندین باب مسائل  
از این معنی دارند و **جیح اسباب** در بیعت

و بسم عصا خاص و عالم کمال انعام نماید و لله اعلم و جرح شاول و این  
 تیف طبع مستوی باشد و قلم آن بیا و نزدیک است جناح جرح تا و این باز  
 لغت شد و لو بد جرح نااموخته دله بود و زدن کند بحد نبوغ کار سپرد و گشت  
 مان و دریا بود و اگر دیکه جرحی یافت و در آن سه و اگر که بفرست باید خود استیلا  
 و اگر دیکه جرحی بیل بار و بار در خانه او مال که زیانی ما باید و سه بار دیکه  
 شود **جرح** بوانه ام و موی دله بر محسبه باشد جناح جرح تا و این  
 به و او ازین حال گفته اند و جرح بیا مفرودین بارش و در بنویضه این نشانه  
**جرح** بیا و این زت بنده زاد بود و اگر سفیدی و روشن بر روی غالب آید و دیکه بیا و این  
 تفسیر العسل و اگر زردی غلبه مانند باشد بیمار شود یا بیمار خیز بود و قول اصح  
 خاصه با بولته الشری دله و بومال کند لغت عابیه الله تخموا العقیق و الخ  
 سار کان یفیان الفقر **جرح** لنگامی بجای نهادن نقلی

کلاه حسی در کلاه حسی و دیکه کلاه حسی و دیکه کلاه حسی  
 و دیکه کلاه حسی و دیکه کلاه حسی و دیکه کلاه حسی

پس بود و عسل  
 در اما نه و جرحی و جرحی  
 بین و مجوس و مجوس و مجوس و مجوس  
 بود و دیکه و اورا عونه نماید و از  
 در دهن و بیا نه دله و دیکه و بیا نه دله

دلالة بر مريد نفع و فوارة کند و اگر ديد که از باغي نياي چيست همان حکم مذهب که  
بر مريدان گفته شد و اگر ديد که محتوای قبله با او چيست بر مريد مطلقا دلاله بر سفر ندارد  
موجب بر چشیدن و اگر ديد که بر چيست و ميان آسمان و زمين باز ماند دليل بر چيست  
و آنکه چنانچه او بر مازنه و اگر ديد که باز گشته چيست حالتش متقلب شود و حکم

**چستن ايند اچها** ما ناست که در پيدايش بيند و حکم چستن بلفظ  
بول رفتني **چستن** دلاله بر دين کرده و از ان سبب بر دنيا مخالفت

اسلام و از ان لذت آهي و **چستن** سبب بود دليل بر چيست با شد و گفته اند  
**چستن** سبب دين بود و از ان آرد و بدعت و از ان شده نقصان دين **تو که چستن**  
و **چستن** للمجرمين يو حيد رسقا و گفته اند چستن شهادت دليل بر فرزند بود و گفته اند

من و **چستن** دين بود و يك چستن فرزند و بعيان نايست و سوره بايد که و گویند  
اگر ديد که يك چستن مرتکب اگر چنين باشد که اچها بر است دست و اگر فاسق بود  
يك نيمه دين او ناقص شود بآلنايي عظيم اقدم نماید يا مرتبه محفوف يا عظم

ضعف بوي رسد يا يك بسنه يا يك اب يا زنت يا پوز يا سز بکل و اچها يا بعضا  
يا بيا يا يك همه و متکاوه او نماند شود به لب ايه الم تحمله غيب چستن يك  
چستن او بر و ديك همه ماکت بر و در مرض تلف افند و اگر ديد که در سفر يا بيا است

در عرب و فاة يا نه و اگر ديد که من و چستن از اهن بود بچي سخت که رسد  
و از ان فضايل پديد و اگر ديد که يك چستن او چنان بود بود او در شوق و الو  
دند که الوي نايست بود اسرار بکل اخبار و ماکت بوي پوشيده لقول الله تعالی و عيت عليهم

الا نبيما بر حيد فهم لا نيسا کو و اگر ديد که نايست بود چستن چستن چستن  
۱

و معاصی را فرزند و نامرلده را مرلده و اگر دید که در میان روی او بل چشم است  
 در کار دین و دیربان او ناسه این بود و اگر دید که سید صفت و او را محال بود  
 در عالم نصیحتی یابد و موجب صحت اعتقاد او شود و اگر دید که در دل یا بوالهوس  
 گشته باشد و همه چیز صای دیدن در علم و عمل در جهل یابد و مرتبه حال رسد  
 و اگر دید که چه چشم او بکند چیزی که روشنایی چشمش به از باشد و فرست  
 یا عیب کوه و اگر دید که چشم کیسه را بکند فعل به او را عیافه کند قوله  
العين بالعين الآية و از غریب احکام است که اگر بیننده را نبینا شد از مبدل  
 نصیب یابد ؟ می گویند که در جامه لبی سیم از مبدل بخوبی نبینا می ماند که و گویند  
 نبینا می دلیل توانایی باشد ؟ چون از زو او کم بود خرج او کم بود چنانچه حد  
 نه شده و جو چشم او نه بیند دل نخواهد و اگر سولندان یاد کند حالت شود قوله  
ليس على العمى حج چنانچه از حجتی که در او بل با کف و گویند قوله الوجاه في الجنة  
 را نبینا شد و از او امر او شد قوله انما رأت لم حشرني ایچ ؟ نقیب ان بسیار  
 لفظ معنی قرآن کند قوله في بعض این نقیب نبینا قوله بنا بر قصه اسحق  
 و یعقوب علیهما السلام و اگر دید که چشمها روشن صفت و مودم بنداشند سبب  
 باطن به از ظاهر باشد و بنعکس بالعکس و نیز چشم بغایت بید بود و عکس  
 آن دلیل اعتیاج باشد یا مرض قوله ذو و اگر بیند که ناگاه مرد و چشمش روشن  
 فرزند آنی بود که حفا جاده نعوذ بالله برونه اما نقیب و محبوس و مغلوب را عیب و  
 و نجاه باشد ج قاعده است که اگر کسی مغلوب بود دیگر او را عیب نماید و از  
 دید که چشم قوله شكرا از آن کسی غیب یابند و از آن مرد معاصی برشته کند

جناح دیگر که مدایه لو کند و اگر معروف بود در حتمی بخواند و از وی فایده  
 بپذیرد و اگر دید که جنی جسم او افتاد در حق اهل دروغی گویند و بعد از این  
 بر آه ساختن ظهور یابد و خدش بدست جسم دلا بر عم کند؟ عکس جسم در وی ظهور  
 و بالعکس العکس و اگر دید که احسبما بسیر را و العهد بالله اب آب نیاید فرو آمد  
 و اگر سوالی حیاً شود و در سبب جسم خود بیند و اندوه و بخت خود بیند  
 و اگر بیند که باز نیاید سؤالم راه شود و بار هدایت یابد و گفته اند عکس شیء هو بارئ الیه  
 و قد ارجح لقوله تعالی و ابیضت عیناه من الخون و المور و جسم او نیاید شد  
 جناح هیچ سببی نه داشت عودا بالله معنی شوق و عمل الجمله لوری و لیکه و گری  
 خدش دنیا است در عین باب و خاصه لوری که از همه ندرست ندرین دنیا لور در خطرت  
 و اگر بیند که مسلمان بر جسم او زدند و دلیلش شود که نظر جنایا و زو و سیج یا صدق یقین  
 کرده باشد و اگر دید که نظر در جسم عکس و او را خوش می آمد کمالی که ذکر دین  
 بروی و بال باشد و لویند اگر بیند که او را ناخوش می آمد این تا وید یکد که و  
 اگر دید که در کس می ندرست بران کس لیغ و ر شود و اگر دید که خون بر جسم او  
 می روت از حمة فرزند بلیغقصان مال عکس شود و اگر بیند که جسم او کوش کشتن  
 یا بر عکس باریقه خود تعلیم سالها حاشا قیاده اصل خود کند و اگر جسم خود را با اران  
 و بکری را با اران حیوانی در کف خود بیند مال یابد و چک ازین در ناوید و زو خواص  
**و حمایت کنند که میخیزد** یا دایال گفت جنان دیدم که جسم راست من  
 مراقبه جسم جب می کرد و تعبیر قوم که بنده را توبه واجبست باز آن بیایه حیات  
 می کند و بی الواف جنان بود و نایب شد و **عزیز** در حمة خولب دیار

در آن فراخ چشم دانسته و بابرهن گفت و تعبیر کرد که صاحب لایق یاز بی سینه  
 خواهد آمد این که بی ادب خرد یا چها پای بی یابد و اتفاقا بی باین صفت خواست  
 و هم لایق که چنان خرد و او را چهار پای می نداشت رسید و بلکه چشم را نسبت به وزند  
 و اما و علم گفته اند و **حاج** بحولت دیده که مر و چشم در کنار افتاد  
 و چنانچه غایب برادر شده و **نقص** لایق محمد همان مردی بود سائیده اند  
 و **نقص** رسی الله عنه گفت چنان دیدم که مر و چشم را من سفید گشته  
 و تعبیر فرمود که این شخص بیا رشود و چنان شد و **حشم او بر دل**  
 بر صورتی کند که محل تقو خطا طو کرده و برقع آن اختیاج افتد و بعد از آن و حصول  
 بودی مکشوف شود و گفته اند چشم او بر تپا و این **نقص** بود که حایه رعایه حدیث کن  
 که چشم بوی مشربست **چشمه** با وید نزدی که گرم باشد و گفته اند که دانه بر عرو  
 بیند که دانه از بین حده نیز گفته اند که چشم عریانی دان کم پیش زیالت و نقصات  
 و بر عهد آب ساکن و ناریک اجلس ظاهر از دیک و حکم طعم و طبع آتش مما نیست که در او  
 آب گفته شد بیلو که گویند که بدلت مسج که در فوج یابد و اگر بیند که جانی نامعلومه چشمه  
 بیدار شدیغ با امدل موضع رسد بقدر آب آن چشمه و گفته اند که دانه چشمه مطلقا بر آن باز  
 و اگر دیده که به آن غسل کرد توبه کند و حج کز اهل و با بی احکام مما نیست که در غسل خواهد  
 و گفته اند که باین آب چشمه این سال زیالت از روان باشد بخلاف کجه در نا وید که گفته شد  
 و در **روایت** آمده که زنی بحولت دیده که عمن بن مطعون را رسی الله عنه چشمه  
 عیال بود و صورتی لایق محضرت مساله عو حیه بنیاست و تعبیر فرمود صلی الله علیه و آله  
 که دانه بر عیال که در چشمه یابد که عیالیه **جفا** که دانه بر عیال عیالیه



**حما وک** تاویل فرزند یا غلام کو جل بود چنانکه فرایین پندار گفته شد  
 و گویند عربی شیرین زبان آن زنم کلمه ازار بود و لکن اندک مایه سالمه دل بود  
 سین بهر و اگر بیند که حقا و کی یافت بصحبه چنین کیست **سند حاکم**  
 تا و پندار نهایی بود و اگر دید که زجر بسیار زشت یافت نجات اخام باز  
 باید بقدرش و شاید از آن حجت فورند باشد و گفته اند علمها غریب امور و خاص  
 خون بیند که پی خورده و گویند موضع رحمة از عصب نیک نین **کند و رضا**  
 و سخطش عظیم بموقع باشد و بی دراز یابد و جل و بزرگ دلاله بر شجاعت گویند  
 یا طول می؟ جوان شنی موضع روحیت هر آینه قوه آن دلیل طولانی بود  
 و گویند شیخ تاویل هر شخص باشد با غضب او و اگر بیند که نظر بر جلوی کوفه  
 و روی خود در آن می گردیم منکال باشد و اگر دید که بجود نکوی را بخورد  
 دخیل آنکه بخورد و گفته اند تاویل جگر بفورند است لقوله علیه السلام اولادنا الالباب  
 یا عزیز بی بوی فرزند **جلاب** تاویل صاحب غنیمه باشد **الغنی**  
 غنیمه و درخت **حلقون** دلاله بر همه کامل با صلا که کرد و مکر  
 آن مال بود چنانچه گفته اند شریک باشد مبارک اندر خوب است **حلقون** است  
**جام** تاویل منفعه و حاجت روایی بود خاصه چون بی انزال بیند نه انزال با نزال  
 چه در خوب با نزال در اظهار اقبال لذت فیل اصغاث احلام مکمل اند و صادق  
 خود مطلقا نیست را اعتباری و بی یق و اگر دید که با جلال خود جمع آمد از روی نیکی  
 و نفع مالی نیست ممکن باشد بل از رشتی صفت علم است **شود و اگر دید که** **عجز بود** و **دین**  
 بل اگر دید که عنة از فیلی خطیب شد و نیاید **شود و اگر دید که**

سد

یابد

اندیشه

و بواسطه رفته با اوج جمع ثلوثه آمد و تبار بے بن داس امان کنه و لادن و ایدین  
و اگر دیدار با سیکانه جمع شده امیدش و فای کوه و شایده که از خانه این او تو انگری  
و کار در شموله و اواسان شود با در دین اولین که ضعیف باشد و اولین حیاتی  
حیات با اوایل خیانه باشد و بالعکس چنانچه در مقام حد گفته اید و زانیه محوله  
به لادن معروفه و حاصل آنکه خلق باز اینده اهل دنیا را اینک اند و گویند که  
دیدار ناگه جم کز الله لقوله تعالی فلا خوف ولا حسره و لا جدال به ایچ و  
پس این دوم گویند زنا دلاله بر شرف و فتنه کنه و سنجیده بحالت دیدار در موضع زنا  
و بدون نتوانست آمد و در آن نزدیکه وفات یافت و اگر دیدار در حال مجامعت  
زن بلا بودنی زنی خود و از آن مرده یابد و گویند که اگر دیدار با دوستی جم (امری)  
بعد از وفات حضرت کنند و اگر دیدار با محرمی جم (امری) کند که زنده باشد شفقت (ایمان)  
بخشید و اگر مرده باشد خویشان او را غم و مصاب و گفته اند که اگر زنده باشد  
از و خبری یابد و بجز آن جم کز الله و اگر مرده باشد خویشان او را اشک کرمانه  
و گویند با غیر محرم تبیع حلم و صحت پیدا با ایشان و صله کنند و اگر دیدار  
با والدین جم آمد مطیع ایشان شده و اگر دیدار با حواریه دیکو جم آمد و از آن  
پدر و مادران که مرده و اگر دیدار با ترال بود بکنایه مثل عقوق و الهی احترام نمایند  
و باز ثابت و مطیع که مرده و جوان محمول تا اوایل دشمن بود و بین سخت جناحه  
در اوایل پیری اشارت بحکم نمر و فتنه و اگر بیند که با جوانی جم آمد بر دشمن  
ظنم یابین و با دیکوئی او معاوین نمایند و از آن پیر دلیر کسی باشد که بخسار  
شده و گویند که اگر در میان طایفه فایک یابد و اگر دیدار با پیری جم آمد

نمود

شاکه که کیسه شود و بسبب دشمنی راس المال از دست او برود و گویند غی در آن  
 و اگر بزرگد با طفل جمع آمد مصیبت بوی رسد و گویند که اگر بزرگد با طفل خرد است  
 پنج سالگی برسد بود جمع شدن طفل وفات یابد و اگر از پنج گد شده باشد  
 و بدو نوبت طفل را در لیس مرض بود و بیند با عطر و اگر دیکه با بر خواند  
 جمع آمد و اگر با طفل سبب ادا یا تعلی کند و اگر بیند توانک بود و اگر اسطانی را مریض  
 و شاید که جمیع یا یغیر مرض او اقرار کرد و اگر بیند که یا سر خطی بالغ جمع آمد و اگر  
 باشد سلامت مراجعت نماید حکم اسم جماع و اگر حاضر نفع بیان ایشان معارضت  
 اضطرابی افتد و اگر بر عی بیند بر و برادر هر دو مرض صد یا بیند عداوتی  
 واقع شود و بر حلال و طین کرد و اگر دیکه با دختر طفل جمع آمد حکم او با نسک در نزد  
 طفل گفته شد و از آن بالغ آن باشد که او را بشوهر دهند و او را بجهان تمام کردنی  
 اگر از آن بالغ یا شوهر بدهند و می بحد است و بان خانه پدر آید و اگر از آن پدر بود  
 و آن دختر منع نفع بسیار از دختر پدر رسد و اگر میان فاعل و مفعول معارضت باشد  
 فاعل بر مفعول ظفر یابد و اگر دیکه پس بی ضعیف منقطع المهر و فاعل با  
 و امتضا که سهوی که صاحب لیس یا فوی حال سرور؟ فو کار کرد خاص  
 پس از او اگر حیرانی را بیند که فو نه که مشد دشمنی ضعیف شده و اگر دیکه  
 و اگر دیکه که در فوی با مادر خرد جمع آمد و فواتش نزد دیک بود بقوله تعالی مها حاکم  
 و فیما بعد کم و اگر از آن رسد با شوهر او را شوهر بود از پدر یا غیره غیرت  
 و عداوتی میان ایشان پیدا آید و اگر پدرش مریض باشد وفات یابد و بیند  
 بحال مادر قیام نماید و این صلاح و ابغایت کند بچه خرد را در می خوانند

و اگر بینه در ملامت مادی که بصره قیام و اهتمام نماید و شریک را نیز بیکار  
 لان الادام و اگر این خواب را بیهوشی بیند که عیان او را در حد او نباشد و بجهت  
 لان المجتبه موجب للاجتماع و اگر عیانی بیند موطن را حجت نماید چنانچه گفته اند که  
 بلد را با هم می خوانند لعمري آتم القدر و اگر این صاحب رویا در وقت باشد  
 و مادر تو آنکه از وی فایده مالی یابد و شاید به طریق میل باشد و اگر این بصره  
 این خواب بیند او را بفعلی قبیح از آنجا اخراج کنند و یوئیان گویند که اگر این خواب  
 مریض بیند شفا یابد و طبیعت ام است بل اگر مریض بیند که با مادر جمع آمد  
 او را معکوس شود و دلاله بر صحت می کند از هر آنکه زمین را بیند ام میگوید  
 فاما الکس را که در حنا عنی یا طلب زینب باشد دلیل ظفر شود و اگر دید که بی نمونه  
 با وی جمع آمد و بعد از آن تا دم شد از شهر خود بگریزد و اگر بینه انداخته نداشت  
 با هم بین و ن روه و اگر دید که در حال مجامعت بخت مادر روی بود و مسوالت  
 از آن روی که ان شوق و غرض آنکس بخت بد بود و اگر شد که در حال قیام  
 در هر دو حال کند و اگر دید که در میان ران او بود دلیل فقر شود و اگر دید که مادر  
 با نفع بقول آنکس تا وی را در مریض کند و دلیل موت باشد و بقیه جزئی مریض بیند  
 و این خواب در باب مجرب است آورد دانسته و اگر دید که با خود جماعت کرده زن  
 معارف نماید و گفته اند عیانی را زیان و اگر وفیق را مرض باشد یا آنکه  
 او را گناهان پیش آید و چنانچه گفته اند که من که بیند که با کسی جمع آمد  
 برادر او بوجنی از وجود ضریب می بیند که اگر دید که با عیانی جمع آمد  
 اهل و عیال را بضرر و آفات و اگر دید که با عیانی جمع شد و بلا  
 جان کند

که فیجی نام بوی نماید شود و اگر دید که کسی با وی جمع آمد حاجتش از آن کسی روا شود  
 بحسب حال و علی از اینجا گفته اند نباید از جنت نفع و اسبابش را برجا عیش و کثرت  
 و اگر دید که از آن بکار بی گزینی خواهد یا کنین کی خود یا از آن سال ضرری یابد  
 و اگر دید که بطریق نامشروع رفت سعی بی حاصل کند و اگر دید که با آنها را بیست  
 معروف است اندکی استحقاق نفع یابد و اگر آن چهار را بی محمول بود نبرد شنب  
 ظافره شود و اگر این خواب نسبت باد دی بیند بعد از آنکه طعن یابد حاجتی  
 روا شود و کارش بالا گیرد و گفته اند از وادی خوبی بوی رسد و اگر دید که چهار  
 پائی با او جمع شد یک قول فایده زیاده از حد خود یابد و قوی دیکر بطریق حاکمیت  
 خواهد آمد و اگر دید که بجز این را بخواست و با وی جمع شد از عذر و تیرا  
 و اگر دید که با جمیع جمع آمد همانکس را با بن مرغ منسوب است ظفر یابد و  
 اگر دید که با یکی از اهل ادیان جمع آمد کار دینوی گمانی نظم یابد و  
 اگر دید که با یکی از جمعی که حاجت بیند از آن روا شود و گویند بر او  
 اطلاع یابد و گویند منع از شوهر جدا ماند و **حکایت کنند**  
 بودیه بخواب دید که لاله دایره را بگریه و استعجال کرده و بایک از اعیان گفت  
 و تعبیه کرده باید بپوشند و صیبه کنه او را و آن دایره را بر بختل آوردند  
 چنان در نوریت آمد و آیه امراة من الی یمنه نفع علیها قد حل دما و بها  
 و بعینه واقع شد و **چهارمین** بخواب دید که خواهر خود را بخواست و  
 حب گفت دلیل قتل باشند و از توبه بگوید که او ای برادر ضایع احسن فرست  
 و ...

و ایچہ عربی باوی جمع آمد و جامه از تن وی برکشید و در آراء آن جامعہ بنزد وی  
 بر نشید و بعد از آن با اتفاق در میان آسمان و زمین می بریدند تا بنزد ارباب د  
 اسلام نزول کردند و این خوب با سیر گفت و حکم آنک معبر بود بکارت و گفت  
 میان ما معارفه خواهد افتاد و از دین ما بزرگی و بزرگی از اعراب الی است  
 و بعد از آن نزد یکی از پادشاهان از ملوک در محاربه افتاد و مقتل آمد و آن  
 را با عادت بردند و بفروختند و اعرابی او را بخوید و به اسلام ببرد و او را  
 مسلمان گھانید و بخواست و مراجعت نمود و آن شهر را بدو فروخت و وای انجام شد و  
**ملوک** خواب دید که با خواج جمع آمد چون بیدار شد آن خواب و وفاء  
 و آن غلام بظاہر اولاد او مغول شد و خواب دید که بر طغر خواج بود و  
**غلام** دیگر عکس آن خواب دید و روز دیگر خواج او را بر درخت بست  
 و بسیار بند غرض آنکه از خواج خواند کشید و **دیگری** که با حضرت  
 خود جمع آمد و بعد دیگر عمرش ماند و درختی بصلب طعناح خانه مغول شد  
**چاق** بنا و بار بار بر بارش با خادم مشفق با صاحب و ذریعہ و این سبب  
 آنرا میر تقی میر تعبیر کرده است مخصوص چون از آتش بود و اگر دید که دیگری  
 بدان بنده بدو خیزی رساند و حکم **چنان** در تا ویدان بخت رفته و گویند  
 اگر دید که چنان بر موافقت نزدیک صوری با عتق از آن موضع در سفر وفاء یا بدو  
 رسید چنانکه بنا وین منافع باشد که قومی از آنرا بر دست او ملک ستود و اگر خوف  
**حب** بیند و لاله و حبه کند و نایب که در امری حرام یا شرع گفته اند متغیر است  
 مگر که از خواندن این کتب چون خود دانند و در **حق** باشند

مکن از خود این را بگویند و چون عود و ایندور در حیات بنشیند

و سنجیده باشد الله صبیح گفت چنان دیدم که در جنابه نماز میکرده گفت فرط اعت بالاله یحی  
 سفری کنی لقول الله عز وجل ولا جنبا الا عابری سبیل گفت بل در خاطر دارم که بینه طلب  
 علم ما فرشوم و بان مجرم روانه شد و اگر خود را در **جنبی** بیند بجا پس متعلق  
 خاطر شود و اگر جنبا از حجب باشد متعلق با او تعلق ساقط و اگر در این بین بود عاشق ز کثرت  
 و کثیف کان جنب دلالت بر تعلق صوری یا معنوی کند نباید محاسب حال پیشتر  
 باید که هر و اگر دیگر از جنبی بیرون است از آن تعلق حلال من شود **جنبی**  
 محتمل منفعی باشد از دنیا بقدر آنچه بیند یا خور و از آن خام دلالت بر تم کذا هم باید  
 نسبت و گویند جنبی دلالت بر حیرت کند و از آن حیرت که محرک طبیعه است و دافع فصول  
 اخلاط **جنبی** دلالت بر مصیقت کند و اگر دید که در بر جنبی بود مرضی  
 حسانی کشد یا عذایی روحانی یا بد و اگر دید که جامه بر جنبی نهاده بیرون او رفت  
 که حوسل جامه بوی منسوبت فری بعد از شده باید و کار او درونی بدیده و اگر دید که  
 ناخن او چون **جنمال** مرغان بود محسب قوه ان مرغ کسب عاشق کرد و اگر دید  
 که جنمال مرغی یافت بعد از آن فایده یابد و **جنمال** مکلول تاویل  
 در حق حلال ندرید باشد لقول الله عز وجل علم علیکم بالبرکس و الم یسی **جنمال**  
 تاویل باشد با جاه و جمال و اگر دید که می نهد رنی یا شی صفت خوانند و بانی المعظام  
 او انست که در بوط گفته شد **جنک** که تاویل طبع باشد و خصوص **جنک**  
 محسب غلبه بود و گفته اند جنک دلالت بر صله کند و اگر بیند که با دیگر در جنک بود میان  
 ایشان مصافحه و یکی از انصار بخوبی دید که با غیر نسبت در خصوص بود و احد  
 تعیین کرده اند دلالت بر سرور استظهار است **جنک** و عظیم یافت

و ملک مستطرد شد و از طاعت و سحر او بی حد مطلقا دلیل اخطراب  
 جمود باشد الاصله و قال و صلیح اصلحه این بود و از آن مانع مانع  
 و جانی مبتدعه و اگر دید که از آن با صلاح بکنک می رفتند و الی موضع کار رفت  
 صغیرانه آغاز اند و از آن و هجی باید و جنگ از آب شود و دلباز فتنه و باو  
 و اگر دید که میان پلشاه و رعیت جنگ بود و غلبه افغان شود و اگر از جنگ میان  
 رعایا بیند غلزالان بشود و اگر دید که دو حیوان بایکدیگر جنگ میکردند و کس  
 از میان سیر از دو حیوان را با ایشان تا و یک یا یکدیگر متا و غمته نماید و حکم  
 جنگ عام در باب خوابها مخلوب گفته شد و اگر دید که آنها با دشمنان در جنگ بود  
 او را از طاعت بیهم بعد و جنگ نیز مجزیه گفت و لوی باشد **جوهری**  
 ساویل عالی عابد بود و خرید و فروخت جوهر مستقال و افان علوم و  
 الر بطور دلالی فرو شد دلاله بر عقیده عالمی می کند و ناوید من زندان  
 و علامان بالکینین کرد اند و تحین من جوهری بحسب حروف در مقام خود میاید  
 و انسیالسه **جمودی** دلاله بر بدعت اند و یا تقویه سخن جوهر میاید  
 خاطر بعضی ایشان و جوهری می تواند دید و سخن نهاده قصد سلال اندیشد و اگر دید  
 که جوهر شد از غم میراث یابد و اگر دید که او را جوهر می خوانند و آن کو اهی  
 رفت و در جامه رسید و حسن صورت بود و مضطرب افتد و از آن خلاص شود و  
 بر غم با نالی نالی او را می باید لقوله تعالی انا هدنا الیک قال عزرائی اصیبت به  
 من الی ساء و در جوهر و جوهری و اصله لسله تم ناوید بهود راه هدایت کو امان  
**جو** غم غم **جو** و از آن نخته مال اتمل بحسب آنکس بنشیند



و اگر بداند جو یافت او را فرزندش آید که عالم شود اما کوتاه عمر باشد  
 و چون در دلش برای بود و جو فروش بنا وید هیچ باشد و بنا وید  
 اختیار کف و عذاب رنده را توان کندم جو بوسیده بوشی **جوال**  
 همان حلم داد که در توبه گفته شد این قدر مست که تا ندین پیش بود محسب  
 ملکی و کیفیت **جوال فروش** بنا وید را شنیدی بود که تعلیم مردم  
 دهد باغبان اگر جوال طرف جناح باره و در عرب و اعجاز است که اگر کسی را  
 بکمال تعریف کنند و گویند و جده نه لید العالم و **جوال**  
 بنا وید هیچ بود که بهیات مردم قیام تا این مخصوص فصاحت جوی و حکم سوز  
 در مقام خود ایستاده از سالن و حکم **جوال** در احصای  
 پیش تقدیم یافته و در **حکایت** آمده که شخصی در چمن خواب دید که جوی  
 خوش شکل و آراسته بجا مهار منطف قیاح و سوار پیش او آمد و منطف  
 و بسته لپه من بخت توانم من و موافق میل کار و بالا فرامد گرفت و آن بود  
 که لکری او را و زار و فاد بعد از ملکی شیخ پر که در کنار او نهاده بود و بخوابید  
 و بذر چمن را نفاست شعله طلالی شد و خشم بر هم نهاد و جواب دید که بخت  
 منجی ضعیف خیف با جامها آکنه و عصای شکسته ملا می او شد و گفت  
 من بخت تو ام و از تو شکسته و بوز چمن را در حاکم خدا آمد و لکری با و از آن  
 بیدار شد و گفت تا ایست از حشامد که یک صوب خنده کشت که کلاه  
 و من چند کسری الحاح کرد بند و چمن خلاص و مرغ ندخت تا لکری چشم گرفت  
 و او را بچس فرستاد و گویند بقتل او که **جواب** وید بنا وید

و دین و دنیا و کفایت محسوب بود بدین و لیس ما کان بر نفاقست جوب خنک  
 دلیل نیست خیر درین گفتار بل اگر بیند که جوی چنگ در خانه  
 او بر زمین فرو برد بود و سبب شد از آنجا فروزند و مقصد شود و  
 اگر بیند که جوی در دست صفت منافق بود و اگر بیند که انسانی جوی بوکت  
 آنرا با وی نفاق و رند و اگر دید که بیچاره را با وی نفاق بود و  
 اگر دید که محبوب یا محبوب دین با کسی چنگ میگردانند نفاق با او نذر کانی کند  
 و جوب راست با وی دانیان هر آنکه بود و جوب شج جناح تا به سوسن باشد  
 هم حلم نفاق صفت چنانکه با آنکه تعالی در قصه منافقان میفرماید که انهم خست سجد  
 و سلیمان علیه السلام تا ویل جوب تو بصیایان فرموده و **حکایت** کند که  
 بحواب دید که جوی در دست جب منب و عصائی در دست راست و در دست  
 راست میگرد و جوب راست نمی شد و یا معبر گفت و تعبیر گوید که ترا در پیش  
 یکی از حق و یکی از سریم و نادیت و نصیحه در حق از اصل تاثیر داشته باشد و  
 تصدیق نمود و **دیکری** جان زید که جامه از جوب پوشیده بود  
 و در فریاد می کرد و معبر گفت لاله بر سفره را کند و جامه جویندگان که دلیل سفینه  
 روشن شد دریا و عاقبت بر سفره یارفت **جوب تراش** بناوید و  
 باشد که ما با هال نفاق که و فریب چیزی از ایشان بود و حکم **جوب**  
 بلفظی بیان رفته و گفته اند **جوب سستی** حکم جاف داله و اگر بد که  
 بدان چنگ میگردانند و با ویل جوب قدیم یافته و ایداعلم و **جوب**  
 و کون حاد بان **جوب** با ویل و مسکن باشد یکی سخت دل و یکی منافق

مع ذلک باتفاق حق از باطل تمیز کنند **جوشن** تاویل از سر  
 حوله سر باشند و از آن ابرو تمیز بر حمله یا لنگر خوب و از آن سرخ خادی کسناج  
 بود بل از آن سیاه معصوم را صلاح باشد و عفو و افا و الو و بد که گفته با جگر  
 با کوه تا بود خاد مسه تا شایسته ختم شود و گویند خوب چون با پوشید بود لاله  
 بد و قایم مال کند و اگر دید که پوشید علما را از هد باشد و دیگر از فقر  
 و مر که مادر خانه با سر از وی عجا حرة نماید یا از فرزند فرزند و گفته اند  
 اگر دید که خوب پوشید بود مال یابد و اگر نو و سفید بیند و خوس بوی بیند مال  
 نکره حال بود یا نایبی که در از آن احسا بی شود و بتکس بالعاس فی الحاکم و گفته اند  
 اگر گفته بیند دلا به بران کند که زلوه مال نداده اما صده و مادی و علی مال حال و  
 بر تنه و ملال باشد **جوشن** دیر تا و بار زن محبت بر دل بود  
 با قدر بیند باشد با بزرگی و استظها و قدر خورشید و تانی پوشیدن بیند  
 و انود بد که با جوشن دیگر سلاهما پوشید از کل منافقان امر شود و تعیین جوشن  
 بصیانه دین بین کرده اند و جوشن مساعده دلا به بران کند که بی از خوبان  
 مساعده او شود یا بصحبه و جز دل رسد یا خواهرش دختر معا و نه و نماید  
 و جوشن نام دست دید از سر شود که او را فرزند آن آید **جوشن**  
 تاویل از سر خجی بود که وسیله حصول و کمال سود **جوکان** در دستا کار  
 دین صلاح باشد و از آن احماس و الو اگر دید که گوی بر بود عمره رسید  
 و بالعاس و گویند نایب جوکان را غرض نیست و بعضی گفته اند که اصل غرض  
 گفته اند تاویل جوکان زماست و از آن گوی دل حردم **جوکان** گوی

درم و مکان آورد و بهر نوع که خواهد بود بداند از خود سخن بگوید و همان قدر است  
جذب کند و هر تصرف که خواهد کرد در آن نماید بنا برین در اول فیه و رفتن  
از مکان آنجا که شد و مفید آنرا بدو و اولی تا حق حضور آید اند  
و طفول حسب کون به من به و گویند جوگان تا اول فرزند باشد یا برادر یا مرده  
صاف و خراج و حکم جوله **حوا** در تا و بافته و پیشه قدیم یافتند  
**جوی** بنا و این باشد بوقت لقول بطلان الله مبتدئ جسم به و تا و این آب  
نیست از آن بداند رفتن یا و گویا باشد یا کار منظم و یک و به آن مایه و حبه غاید شود  
و گویند جوی فراخ دین عین مشهور و جوی باریک دین در آن عمر اگر یک اجائی  
نشده به و جویها آب روان در زمین که است حال دین و دنیا و نیک شود  
و در هر درسد لقول تعالی جری من مجملها التار لم فیها ما یطاون و لغزاه  
جوی آب بنا و این بزرگی با منفع بود و منفع واجب صفا و بسیار آب باشد  
و رکیه شد خواب اندر جوی است به من کار و فیله و من و و فیله و حصار و تا و  
نیک به طریق حکایت اندم یافته و نور خواب از و رای جوی مجست و به کان از من خواب و شد  
**جیوه** بنا و این مایه باشد از زمان حاصل شود یا تا و اگر دید که جوی صفت  
می تواند بود یکپس و مد و گویند در دین مذمت باشد و اگر دید که جوی از من است  
عسری با و این مگر کند و اگر دید که می خواهد غلبه شود و گویند مگر کند و اگر دید که اگر  
که در جسم جیوه غرق شد و بی بروی سخن کند و بر بدن سراسیمه شود  
**جیوه** بنا و این مایه باشد از زمان حاصل شود یا تا و اگر دید که جوی صفت  
می تواند بود یکپس و مد و گویند در دین مذمت باشد و اگر دید که جوی از من است  
عسری با و این مگر کند و اگر دید که می خواهد غلبه شود و گویند مگر کند و اگر دید که اگر  
که در جسم جیوه غرق شد و بی بروی سخن کند و بر بدن سراسیمه شود

دلالة بر آن که در خدمت او اقامت او در و بعلن العین **حجام**  
که از مردم او را ناول کنند تا وین آن محبت بفع و مشرب و اگر دید که از آن  
صحة یافت راحت یابد و بعلن العین و اگر دید که چه خورد و کتر عین بکند طالع  
صلحی باشد و امام نشود یا شروع در اصله می کند و با نام نرسد **حجام**  
تا وین کاتب غراخ باشد یا محاسب یا مصلح و گفته اند عموماً بود که کار مردم  
لغو گشتن نشود و گفته اند حکم حجام پیرا بند بخت و ورجو است دعی در بخت  
و اگر کاتب بیند که حجامی میکند و شیشه می نهاند و خون بر می گرفت مستوف  
دیوان شود و الرضه مستوفی باشد و مرتبه عالی تر از آن یا بد و اگر عین کاتب بود  
فرض بسیار بود که جمع شود بر وی حجتها نویسند و اگر دید **حجامه**  
وینچه کرد اما نه بونا سباله و اگر آنس محمول بود کثرتی از هر خوف **حجامه**  
چون آن در اجماعه که نند مملو یک باشد و دلاله بر ظفر و حصول مراد کند  
و گفته اند هر کس را که حجامه کنند بر وی ظفر یابند و اگر دید که در حجامه  
از وی بیرون آمدن آن سال از مرض این شرف و اگر بیند که بجای خون  
سنگ بیرون آمدن آنش از دیگر فی قوتها او و او الحاق نماید و  
قبول کند و اگر دید که خود خون نیامد جای و دیعیه بنهد و باز نیاید  
و یا و دیعیه یکسب سباله و عکس شود و اگر دید که شیشه شکست زشت بپوشد  
یا او را طلق دمد یا سر بر او بشوید و صادق رجه کسره عذوق بد **حجامه**  
تا وین ادا امانه باشد یا مناعه پسته یا لثام سروط خوانند  
یا حجه بروی بنشین یا ولایه مافتن یا بناسند یا صحره و **حجامه** مران حجامه

بر او است و روح دهنده و میم فدا باشد و گویند حمامه عجم را فقیر بد  
 و عجم را غول و حمامه است گویند که اینند که حمامه که از بخار شش مزاج  
 و در **حکایت** آمده که بعضی بنده ای که در دست بخواب و بدو حاج اورا  
 حمامه که در روز دیگر اورا احلاص کرد و از بیجا گفتند که حمامه را اصل  
 نند و یا نه افروغ زد و سخوار **حج** که از آن بخواب تا وای تو بین ادا حج باشد  
 و حج بعد از شسته به وضو را **حج** سفا باشد و وای دارد اوقضا دین و خانها  
 طاعت و در پیش با تو ای ی و ما فدا و ارجع با مسلامه و ارجع بیک قول و بیک  
 صلاح دین به و مسروغ حکم فریاد علی حد تقدیم افتاده و هر چند از مسائل  
 فایده و اگر بیند حج از فوت شد و عین کرد الله عرش از زلزله و کاشت  
 بیک نظام یابد و گویند تا وای که عین عکس این باشند و گویند که کار اما می شود  
 و اگر در کار طواف بود از اما می بدو فایده رسد و کارش نیکو شود و شلو و گویند  
 بند و فاما بید تقوا اتقوا و لیوفوا و ندوتم و لیطوفوا بالیت الخیر و قول  
 است ما که در بود و طواف که بخواب و آن بزرگی رسد و محراب که لوله لوری  
 در او آمده و دین بالین بیک و آمده و اگر دید که در عزم بیک می نه امن که آمده  
 و اگر دید که در این و بی نه یابد و اگر دید که حج بروی واجب بود و حج  
 محکمه که در و شد نه بجای نیاید و اگر دید که بوقت خود عتوبه شد و بعضی  
 از تا و نکات توجه حج در نکته ادا ب معبر تقدیم یافته و اصل آنکه هر از حوائش  
 حجت خدای شد و مانند فدا و اگر دید که در عزم است تا بیک صلح کند چنانکه  
 نه و بدو در این صفت و گفته ما حج که از آن دلا به بنزدن خواستن کند

یابد

نگرد

نکته

که

یا نبی کی خریدن یا پند علم یا مال اور یا شہادت یا در کاری حجتی کند  
**حجرات** بناوید یا بی باشد از حجاز و اگر دید که روی بروی  
 می مالید بوی اغند آکند و اگر دید که از جای برکنزد در بدن عله افتد و  
 اگر دید که باز جای نهال باز هدایم یابد و اگر دید که شایع بود و او بدید  
 و بار جای خود نهال ظن برده او برحق است و دیگران باطل و اگر بدید  
 اندا بوسه مالده بر قوه دین او کند و گفته اند مدتی نصیحت علما باشد  
 و اگر بدید که بالان مصاحف کفر حج کزاده لقول علیه السلام لا یستقیم الله  
 فی الارض من صافحه صاحب الله **حجرات** بناوید عره طبعیه باشد  
 یا مودی خوشی کوی کزیده خوشی **حک** زدن دلاله بر فرام آوردن  
 کار هان بیان کند و اگر بدید که او را حذر دید بهتر آن کار زیانی  
 بگذارد و اگر بدید که ایستاده در دنا و یلش بخلاف باشد و اگر بدید که او  
 شایع حد زدن در مصالح بود بدینا مشغول شود و آخرت به کند و لوید  
 عالم را مزید علم بود و عامل اخلاص و تواضع و اگر عفسد باشد گنیم  
 شد و **حجرات** بناوید سحبه بود که شبان و وری ملازمه باشد نماید و  
 ازین طور تعبیر باید کرد **حجرات** که عبارتست ازین کونا بناوید  
 عناصر را افزونند باشد و غریب را مرتبه بحسب حال خصوص چون بیند که  
 دو شوکتی بوی ملا و صادق رقیه الله عنه فرمایند عرب بناوید حجت بود تا  
 یا عدد ران با ظفر بر دشمن یا مشق **حجرات** بناوید امر یا مشق  
 دله کان احنا و اگر خود را در حرم یا در حرم و لطف **حجرات** قدیر

چهار آید و اگر صاحب قدر عاقل بود چنانچه با شک نماند و بالعکس  
**حریب** یا ویدرینه دینری بود خاصه زنان او و فایده آنست

از این ایشان بود و اگر میدیدند که حریب بر بلا سلاح بوسیدند آنی بود  
و ممکن است که بد آن سبب از حریب در افتد و لو بیدار آن معده را از معده ورن

د این دمه بود بقوله تعالی و لیا ستم فیها حریب و بعضی این احکام در اوایل  
حاشیه تقدم افتاد و حکم اطلاق یافته خوف علی حد رفقه و اگر دیدن با کسی

**حساب** میدهد با آنکه در مناظر افتد و اگر دیدن غالب آمد  
غالب باید و بالعکس و حکم حساب قیامه آنست که در استنکاف دلایل و مستطال

و اعلی و لو بیدار کرد بد که قیامه حساب او اسان بود دلالت بر آن کشد  
او را در سرخی غفیفه مستحق باشند و اگر دیدن اوزان حساب بی وقوف

دلایل قرب اجل بود بقوله تعالی اقرب للناس فی حسابهم و لم یمن عفا مقربین  
و گفته اند برون اندر حساب در اوایل همه بر عقل تمام دلیل

در حساب این اجناسست نه بیند اینجاریان مستحق لذت **حسن**  
یا ویدر فساد حال حساب باشد چنانچه در مثل سایرست که الحاشیه فاسد

راکل شدن در **حصاری** اند دشمن پنهان و پاه لشت این  
خصوص چون بیند که دشمن از دست و افران حصار باه خیره بیند معاش و

بانچه و حقیقت باشد لا سبب است که خود بنا کند و لو بیدار از آن کرد و نه فاسد  
در دین مآل و در حالت ثابت و مستحکم باشد و اگر دیدن از آن بیرون آمدن

و در بیان **حصاری** در کار دین و عیال باشد و گفته اند او بخت اخصار  
علی



باز حصار  
نیز و کجی  
نیز و کجی  
نیز و کجی

دلیل بی مانی باشند خواه از داخل و خواه از خارج و اگر دید که تیر  
باین و بی آمدن کار دین متروک و مذذب باشند و غایتی از آن  
اشاره بد از رفته و در مزید بیان گویند که لغوی غایتی از آن  
خیر و منفی لکن جنات تیر که مرخصها الا نهار و محل لکن تصور او اگر دید  
که به کفر حصار استسته به از بر یا استمداد استفادتی کند که سبب نجات  
و گفته اند حصار بنا و پیل مهندی محکم باشد که هیچ کس درون تصرفی نتواند کرد  
و اگر دید که از دور و دوری دید که گرش بحیر منتهی شود و در حصار  
و حصار حیه گویند و گفته اند هر که بیند که بحصار لکن حصن شود و منتهی  
اما قوی و جوی نماید و در **حکایت** آمده که شخصی خواب دید که حصار را  
بنالره و معرکت در آن موضع بومید او اما می نرویل کند که خودم هدیه  
کند و جهان شد و حلم **ص** لفظ طرحی که بیان خود آمد رفت  
**حصی** بنا و پیل است از استنه یا منتهی باشد تیر یا این کی حصی  
و اگر دید که بی جفت عاشق شود و اگر دید که می فروخت و کس که دهد و اگر دید  
که بیلیه بخیزد آن کس خیری رساند و گفته اند حصی بنا و پیل دونه باشد  
خصوص چون بیند که در خانه انداخته است و این غولب نسبت به بنده درگاه  
لن جلا محراب است **حقی** بنا و پیل حتمی باشد که صعبه لغت می شود  
یا اهل روزی بروی نند شود یا اهل از کار و بیک باز که دهد و گویند که اگر دید  
که او را حقنه که ندونافخ بود و لای بر صلاح کار کند و اهل رنجیست و اهل  
تویی رسد و گفته اند اگر دید که اهل حصار بی حصار بود و عدت  
و قانامه

داند بداجب ردی حقه که در امری است مضیع صلاح دینیا باشند  
و جمع کنند و از وی استداد نمایند **حقه** بنا بر این بود  
با کمال و صلاح و فادان با ایشان متعلق شود و تعبیر از یکو شک نیست که همان

و گفته اند حقه بر لای کوشک باشد باحوال **حلاج** ما وید موی  
فوی بود که کار ما عدم بدست او کشاله شود و اویند موی رنج  
بر بود و او دید که حلاج میگفت خود چنین شخصی باشد و حلم جویم و کوچ  
که بدان بنده میکنند در حرف چیم بنقدیم رسید و **حلیت** بلفظ

آنگاه بیان رفت **حلقه** فقه و کمال اخلاص بود و حلم حلقه در  
با و طلبید و **حکایت** کنند که سیم مهندس که شخصی بود بضعف  
اعتقاد و شکم بخواب و بد که مجله اعتصام نمودی و با عرض گفت و تعبیر

که صاحب این رویا الرضعیف اعتقاد باشد روی دین شود و بجزای طای  
اورا از زانی توقف فرمود و مقام اخلاص یافت و سبب آن بود که قطعه  
بر سر راجه دبد و او را برضه سید و تعهد و تربیت کرد و آن قریه یافت

**حلو** اما وید دینی خالص و طلال حلال و سخن لطیف باشد و قلیف  
عین از مغز بادام مدان وید لقمه از آن بوسه بود که از شفقه یا از محبه دیند  
و احکام انواع حلو و محسب حروف بیاید دید و طری حلو بنا وید کنیز

طرح باشد و طرایبی دلاله بر شخصی لطیف طبع شیرین **حله**  
البره من خیت اللغه عبارت از آن است و بدی بانی اما بحسب  
اصطلاح بر **حله** از طلا می کنند و از روی تعبیر میباشند و در انبیا

و حاصل آنرا حلقه همیشه و غیر آن از روی تعبیر من علم صاف و نایب **عالم علی**  
بر احصای آن گفته شد و از آن **حکایت غریبی** که گفته شد حتما  
با ویدینه باشد بپوشد اگر بپوشد که حجاب دست و بای نهالها قارب خفته را  
که دست و بای را با ایشان نسبت میکنند بتواند و کس در دین او از آن  
مایه لراهیته بود و گفته اند حلال ایشان را پوشیده صاف و گفته مالی که دست  
او رفته باشد باز یا بد و اگر بیند که او را در حجاب بستند و عکسش بای نهالها  
فرج یا بد و گویند اگر دید که دست راست او محضوب بود شخصی را افتد  
و اگر دید که در دست او محضوب بود من ؟ در دست او باشد از حیر  
و شوا و ال و بین و بد حرف طامس شده و اگر دید که مژگانی او در حجاب  
و با آن نشسته از حجة زن **خصیبه** یا بد و بالعکس و اگر دید که کف دست  
بجنا خضاب کرده و در کسب معاش رنج برده و اگر دید که تمام انگشت را  
خضاب کرده تسبیح بسیار کند و اگر لیز خواب زنجیر بیند که شوهر را  
مزین کرد و اگر دید که ریش را را خضاب کرده متابعت سنت کند و اگر دید  
که سر را خضاب کرده راز ریزی خود را پوشیده صاف و اگر دید که سر و ریش را  
خضاب کرده در ویسته بنهان صاف و طلب جا کند و اگر دید که خضاب  
کرده و رنگ نرقت حال خود را پوشیده تواند صفت و اگر این خولب  
زن بیند شوهرش محبة او با ظواهر و سنان و هر که بیند که خضاب در چیزی  
با معهود میکند مثل خن یا کج یا کمال و صوفی مثل صورت بودند مثل  
بوجهی مناسب صرف کند و اگر بیند که من خود خضاب نکند و اگر

میبرد و بعد از آن میزند در کار حق با کسب خود یا احوالش کند و باشد  
 در عجب تمامه اعدا کرده و اگر آن کار از زن بیند که دست او بر خضاب  
 منسوب به جبهه کند و اگر آن نفسی از زن بیند از جبهه و طریق ادب  
 اندیشد و از شوهر فرج یا بد و اگر از مک بیند بنسب منغول شود  
 و او نه از حیا باشد در حق شوهر احسان کند و باطنش و گفته اند  
 قول صحیح است که اگر زن بیند که مال خود ایشار شوهر کرد و از وی فرم شود  
 و اگر حیا محضوب بیند بعد در حق زن احسان کند و هر که نفسی دست او  
 بهم در آمده بودنی ~~خوبی~~ از غنمه کوئی وفاء یا بد یا خود از میان برود  
 و اگر می بیند که دست و پای وی چون زبان خضاب کرده بود در بیعت  
 عظیم افتد و شاید که از اها نیت خالی نباشد و اگر این خوب زنی بیند  
 حرم شود **حنوط** که در لغت یونیس است که بر احوات مالک و بنا و بد  
 نکین را فوج باشت نمودن دین را توبه و گفته اند مضدانرا حنوط توبه شمارند  
 مسلمانان را که اگر کرد و اگر دید که بلیه گفت تا از حنوط خرد و بد بکشد  
 شمع بانه نماید تا او را از غم نجات دهد و اگر دید که گفت یا از هر صیغه خضاب  
 ز قیل و دینه منع شود یا کجه او را نصیحه کند یا انک از کیه خیرش  
 بگوید یا بد آن دفع فقر اندیشد یا انک سحر باطل کند و حکم دین  
**حق** را تا ناوید ادم و ساید انبیا علیهم السلام یقیم بافته و از آن  
**خوب** را تا وید بهشت محبت خناسیم گفته شد و گفته اند  
 که بد زنی ~~که از روی غایب باشند و نیکوید~~ ان یا نشان  
 عادی شود

والله دیکہ جو زمین را بخواست کلمہ در دین لستماع لند که بدان نجوم شود یا بعد  
پیام نماید و اگر از ان مسرتہ یابد یا در عربی جہم شروع کند کہ منضم فیج او  
و شاید کہ تعبیر در بدین دستور کنند کہ در حکایت **حکایت** آمد کہ  
حجاج یوسف بحواب دید کہ دو چور از آسمان فرو آمدند و بپای حجاج را  
بگرفت و یکی با آسمان صعود کرد و دیگری بپای لبر سیر رفت و فرمود کہ وقتی کہ آسمان  
نازل شوند و یکی را حجاج در یابد و چنان شد کہ در از نزدیکی منہ این شمع  
او دریافت و بعد از وفات او قلم بر زمین المہلب واقع شد **حوص**  
بنام و این عالم باشد و اگر دید کہ بران جامعہ شست و آبش متغیر شد دلیل  
ان شود کہ عالم بعلم خود عمل نکند یا این علم او از تصور مردم بود چنانچہ بطریق  
مثال گویند کہ فلان منہ الطینت است و اگر آب خوش کواری بیند دلاہ بر علم دارد  
و بعلن بالکن و اگر دید کہ کنار حوض سبز بود علی بابا بے بحسب ان سبزی  
و تا وید حوض مالدار سیخ شریف نیر کرد کہ دران موضع مبارک الیہ بود و شاید  
تعبیر حوض بعلم نبی بگوید بحسب آب و اگر دید کہ قیامت بود و مردم نزد  
**حوص کوثر** رفتند و طلب آب کردند بآنجا ہے اران نا امید  
خروج کند یا بوجہ آید کہ مردم و احسان او میدار شوند و اسایش یابد  
و اگر آب کوثر خود ریاسته و ظفر باشد لقولہ تعالی انا اعطیناکم **الکوثر**  
بجای بہشت را این تاویل باشند و اگر دید کہ لب حوض کوثر باوی کی حال  
نمود باشد دلیل عداوتہ صحابہ باشد رضی اللہ عنہم خصوص امیر المؤمنین علی  
رضی اللہ عنہ و اگر دید کہ اوراک مال نہ از نفاعتہ **بیت** نصیب یا

و اگر دید که نا مشن بر حوض کوثر نبشته بود و ابا علی بزرگ صبح افتد  
 در روی منجیه یابد و اگر آب کوثر تیره بیند دلیل بر تقاضی او باشد **حیض**  
 زن را تا ویل زیادتی مال باشد و گفته اند مال حرام بود با جلیط و اگر مردی  
 بیند که حیض شد بفکد که اید و شاید با محرمی باشد و گویند در رفع گویند  
 لقول علیه السلام **الحیض** الرجال و گویند غی سخت بوی رسد اگر بیند که  
 زن حیض شد و الر صالح باشد در امور دینی محض شود و اگر غیر صالح بود  
 کار دینش بیرون فرودند و اگر دید که زنی پاک شد و غسل کرد کارش کشاید  
 و حاجت ر و اگر بعد از دید که باز بی حیض جمع شد در تعبیر این گفته است  
 بعضی گفته اند که اگر زن کشاد شود و بعضی گویند فرودند و گفته اند حکام فاعل  
 النساء فی الحیض بروی حرام شود و اگر آئینه بیند که حیض شد فرودند و اگر  
 گناه در فضیله ابرامیم و اسحق علیهما السلام آمد و غیر آئینه گناه باشد و اگر بیند که  
 غیر پاک که توفیق بخوبی یابد و اگر حیض بیند که آئینه شد و لاله فرودند کند  
 اگر در بی بیند که مستحقا ضمه شد خواستد توبه کند و نوانه و گویند مرد را بعد از غسل و در **حجاب**  
 در این جموعه مخواب دید که شوهش در حیض با او چهره آمد و حجب عیب بود که انسان را  
 شد اخراج کنند چنانچه تودیه آمد که وای رجل ضایع امراته حایضا فکشف  
 زنها و ینبوعها و من یکشف ینبوع دها یند ان ملائمتین شعبینا  
**اخات** بنا وید و ام بود با غ  
 حجت نسایان با غش یا عشق و گویند که لاله بر دشمن کند **خاشاک**  
 اگر مال باشد ~~بسیار~~ و اگر دید که تسوخت از دوان مصاه باشد

خارج نشین دلا به بر خیمه رشت روی کند و بدو  
پیر رحیم **خارج نشین** اندام بناوید نفقده حال خوششان باشد  
و محمد و تعب ایشان و لویند اگر دید که از خاریدن لیست را یافت  
و بالعکس **خارج** میان حاکم و در جامه بنده گفته شد و گویند  
**خارج** چشم نهاده مال عین باشد و از آن در عرب کشتن معینه  
خواستند **خاک** از نهد باشد بان قدر که بیند و ناوید حال غصب  
و عیب که اندک دید که بر روی نهفته بود فایده بحسب آن بوی رسد  
و شاید که از جفا باشد لقول تعالی قاتلین به نفع و اگر دید که بر سر خاک میرفت  
طلب مال کند و اگر دید که خال از زمین دیگر جمع کرده مال از هر دیگری جمع کرده  
و مرقد از آن بر کف بر سر آن فایده بوی رسد و از اینجا گفته اند جمع  
خاکست کردن مال خال خود در دین و دین خود در مال بود و اگر دید که خانه را  
چاروب نه و خاک جمع که مال زینت باشد و بوی رسد از کمال و بوی رسد  
چاروب بیان رفته و اگر بیند که خال از دکان جمع که مال از کسب بدست آورده  
و اگر دید که خال با برنجت در بدن عده باشد لقول تعالی قبضت قبضه من از  
الرسول فسیبها و اگر دید که خال از سقف خانه فرو رفته و بوی رسد  
مال زینت کند و اگر دید که خالی می باشد بحسب اعتدال بین بود چنانچه  
در یاقوت آسمان گفته اند و اگر دید که خال از کمال و بوی رسد از کمال و بوی رسد  
سید میانی یا بدن و اگر دید که خال خود را با ناوین خواهد و اگر دید  
بر سر نهادن با تشییع باید و ملح مدنا از این بوی رسد و اگر دید که  
چال بوی می افشان

آن کسی که بگوید آن خال بر صاحب دویا نفقه کند و بالعکس طایفه اعیان  
 نصیب خال نمی گزیند و از توریه و لیل آوردن که یا ادم آنکه حاکم منجاب  
 و ضامن منجاب و مصیر کالی تو است و رفود شد بچکان جو قارون بعد از آن  
 آنکه از وین و ن زود کف شکسته و بیار: لیکن سالم شوی در آخر کار **خالستر**  
 بناویب مال و پیران باشند چنانکه در کتبه قانون بعضی از این رفته و  
 گفته اند کلام باطل بود و گفته اند علم اصابع باشد لغو و تعالی مثل الذین کفروا  
 بهیم آجا لهم که الا یہ **خال** به جمده و پیران مال و جاه باشد **خان**  
 بناویب موضع باشد که پیران از آنجا مرتفع شود و عالم و جامد در آن مجتمع باشد  
 و گویند خان دلاله بر وزن عتاکند که با هم کسی تعلق گیرد **خان بان**  
 بناویب شریف باشد که بد و نیک و خیر و شر در نظر او یک نمایان و همه در حال  
 و احوال بود و بدان وسیله حدس مال حرام باشد **خانه** مفرد که عبارت  
 از ششستان است بناویب عدد رازن بود و وزن را مده باشد و نیک و بد آن بیان  
 همه تعلق گیرد و گویند هر که در خواب از حیانه خلق خانه بیدار جدا از خانه خلق  
 فارز و بی باه خواهد شد: عاجز و بی پناه خواهد شد: و اگر دید که بسیاریان  
 از غم فرج یابند و بالعکس و حلم آستانه در حرف الف تقدیم رفته و در سیز  
 خانه چون از کل پنهان دلاله بر خاتم صلاح کنند و از آن کج برخاد (م)  
 خائین و آلوده که در خانه کینه رفت بر وی غلب شود لغو و تعالی فانه آ  
 مخلوقه فالتی غالیون و اگر دید که چشم آقا خانه بیرون آمد می بوس شود  
 و اگر تعالی در آن **خانه** غلبت مغضبا لایه و اگر دید که در خانه تسلیام رفت

شد

صفت



بر سر او واقف شود و بعلو بالعم و اگر بیند فامست به در خانه بمسافر  
 بهانه نماید یا در معیشت او تنقیص یا تغییع آورد و اگر بیند که در خانه  
 اند و در جوف خانه و دانت که از آن گشت خوف رجعت بوجه و اگر در خانه  
 در خانه نامعهود رفت و انجامزد که از او دید یا مرد یا بخار شد همین اول  
 داشتند باشند و اگر دید که از آنجا بیرون آمد عرض مخوف گشتند و صحه  
 یا بدید و اگر دید که در خانه کلین رفت رفق جلال یا بدید و از آن کج و آخر  
 بر عین آن باشد و این بجهت گفته اند که اگر رخت چخته دید یا توین بدید آمدند  
 بر این مدقول بیند خانه کلین نیز در زج صاحب بوجه و خانه از آنجا کج دلاله  
 بوزن سلیقه منافق کند و اگر از بدید او یا در خانه که باشد را می بیند  
 دلیل صحت عقاید شود و خانه آئین دلاله بر طول می گشت کند و خانه را یک  
 بیا و یک زن بد خلق بوجه و اگر زن بیند که شوهرش بد صفت باشد و اگر بد  
 که خانه بدوش گرفت نه بی حواصیل او را و تن تنها باشد و اگر بدید که او را  
 او را بد گرفت و روانه شد و بی محمل فوت او شود و شاید که با هم سفر روند  
 و حکم خانه آب زد و در ناوینت قدیم اقبال و اگر بدید که بر بام خانه بوفت و خواب  
 بفرزیده آن خانه اگر مضاهیل بود کارش بالا گیرد و خانه بدگل بیاوان و اگر  
 و سایر توابع دلاله بر درجات اخروی و سعادت و بیوکی کند و اگر بدید که  
 از آن منهدم شد ملایم بحسب آنکه انهدام بامکس خانه رسد و اگر بدید که در آن  
 انهدام چیزی از خارج در داخل خانه افتاد اگر او را عاین بود و اگر  
 اگر حدی یا خواصی یا لیف ما کان مرئی و الباقی من غیره

سبب بر بام خانه  
 رفت و بیا

میکند

در آید دیدار خانه نور را میکند طریق خیر بر روی بسته شود و اگر در دیوار خوب  
غیر آتش بود رسد اما از آن گمان عکس این باشد و اگر دیدار خانه گفته  
از دیوار بپایند و کوی پدید خورشید از آن روی مملکت شود و خود  
در ویش شود و اگر دیدار خانه از بال رفت بحسب آن رفیع و نفعی یابد  
و اگر مستحق منصب باشد مستعدی منصب رفیع شود و اگر این خراب روی  
سورن بدین صفت یابد و آنرا بیند که جمع بیگانه آمدن از مسجد در خانه مست  
تسلیست و عصبه و غم خوف بیایان زیان و الم و اگر دیدار خانه را کامل اند  
دلیل صلاح او باشد و گویند مریض و غلب شود و خانه امام عادل و دلاله  
بهر حد مملکت اسلام کند و صلاح و فلاح آن با اسلام و اسلام میان آن  
و اگر از دور خانه را بیند مرادی که از گمانات بعید باشد بوی رسد و نصارت  
ببیند و اگر بیند خانه را احداث کرده قورقهای یا خورشید از آن و وفات یابد  
و اگر دیدار خانه او بپایند شد دلیل مملکت شود و اگر دیدار خانه او  
از دیوار آتش در خانه او افتد و سقف خانه دلیل بزرگی خانه حلق  
و اگر بیند که خانه بر روی اقبال نیم مملکت شود لقوله تعالی فحق علیهم السیف  
و اگر دیدار از خوب بود دلاله بر شرف موقوفه که در دیگر از افریب دمد  
و اگر بیند که جوی آن سقف شکست منافع لذت خانه وفات یا بپایند و اگر  
دیدار خانه وفات یافت خوب سقف خانه او بشکند و لب حواله از خانه  
منزل با نیست و اگر بیند که بالی در آمدن و نفعی از خانه او خراب که آن  
از صحن بوی منسوب باشد در موقوفه خطاب با شاه افتد و شاید که

بین

که

کدام

میخیزد بلف نفس او شده و اگر دید که از سقف خانه از او باران بازید بفرست  
تعمیر و منیر که از آن و اگر دید که از آن حال فر و من که بعد از خوف مای بی ری  
و اگر دید که از آن چیزی مکره بارید مکره بی ری و اگر دید که سقف  
خانه را و منقش بود در پند آرایش دینوی باشد و اگر دید که در خانه بی سقف  
چنانچه آفتاب و مانتاب در آن تابد انسان مقام زنی خواهد و صفت از طرف  
دست دولت دلاله بود پس کند و از طرف دست چپ بر مافروعیان برای  
دلایل خواص و دختر بود و نیک و بدان بایشان باز که در خانه بی سقف بود  
خدای دلهره مضایع میباشی و اگر لیس که در خانه بی سقف بود  
و آن خانه بخانه را دیگر پیوسته از غم و معصیت و مصلحت یابد از مای و غلت  
الالبات و اگر بیمار باشد به شود و اگر دید که در خانه متوسط اجرا بسند بود  
خبری با عافیه بوی رسد و اگر دید که در خانه خود را بشکست مال صرف کند و اگر  
که در خانه دیگری بشکست از آنکس فایده یابد و اگر در خانه بی سقف باشد و اگر شود  
و اگر از تیره بیند نقش زید شود و گفته اند که اگر بیند بحول فردا نه  
که بد و شد فراخ تر خانه و در کف خال راه بر که در عین بود و اگر در کف  
و بتوکل بالعلو بلای اگر بیند که عظیم فراخ شد چنانچه آن آن سعه در مثل  
عمارت نامعهود باشد و عیبه اختیار او بودم نه نیست یا تغیر آن بقعه  
حاضر شوند و در **حکایت** که صفحه از امدان تن مجرب  
دید که خانه کند بروی منهدم شد و معرفت میراثی یانجی و در آن نزدیک  
خوبی از آن وی نمایان و من نشان دیدم **حکایت**



و اگر دیکه بپوشد خایه بی خورده مال مرد خورده و اگر دیکه بخالد نخه بی خورده  
 مالی بیخ حاکم کند و ببیند احوال بیضه خام باشد بخورده در ملال مال حرام  
 و گویند زنا کند و اگر دیکه بیا شا مید مال زن با براف خورده و گویند  
 بیضه دلالت دهنده طلب امر مخفی کند و اگر دیکه بخورده خایه نهاده تعبیر  
 زن خواصه و مباشرت حرام شود و اگر دیکه اجناسی مع بر خایه شست  
 اختلط با طایفه زنا نماند و اگر دیکه از آن بجه بر او رها و لا دان  
 عورات فواید بیند و اگر دیکه بپوشد بجای بجه خایه نهاده فتندگی او را  
 کافر شود و خروج المیت بی الحن و اگر دیکه از آن بیضه شکست لقمه زند نماید  
 و اگر مردی بیند که صبری بر بیضه زده و زنی حامله باشد او را با سفاط  
 موندند فرمایند و اگر دیکه لا وطنی استین کرده و خایه از آن بیرون آید  
 وطنی کین کش کند و دختری آورد و در نهاده خایه زید و مرغ خواب و او را  
 بجه مرغ از آن بشاب کرده شش روزه کافرخانه کار مرده بر و شود زنده و  
 گویند او را عاف زندان موی آید و شاید بپوشد او را بقلعه مرغ و سن که بر مرغ  
 کرامت شود و اگر دیکه معلم بود دلیل آن شود که اطفال را تعلیم کند و اگر دیکه  
 بخایه را بشکست یا سودا خر گرفته از آله بفارخی کند و اگر دیکه قصد کرده  
 و نتوانست از جهان معامه عاجز ماند و اگر دیکه دیکه بگری سودا خر کرده و  
 بوی مال شایه که بگری را بخورده و پیش از ملاقات میان ایشان غدار  
 و دیکه بگری او را استطاع کند که بعد از د خول او را طلاق دهد و بپوشد  
 بار او را زن کند و محکم که دخترین را بشود ~~در حسن و چون بست~~ شود  
 باز خانه وی آید

و اگر دیکه

و اگر دیکه

بیاد  
 و بعضی جاه به اختلافت بیعت لقمه اند و لیلی مال بود با مال حرام چنانچه لقمه اند  
 خایم بسیار پیش خود دین نه هست مال حرام و درین ایام خود بپندارند  
 بپندارند خود ندان از فساد حاصل آید و از طاعت و سگرید خایم بسیار  
 آنرا را طیب باشند با آنرا و او معاش از آن حمله باشند منع بود و  
 غیر اینها انداخته و بنا برین تعبیر بحسب حال بینند یا بد کرده و تعبیر  
 هر معنی در تعبیر آن معنی باید طلبید و گفته اند خایم مرغها سر اسردان  
 در عبادت دلیلی خود ندان و اهل روم بر آنکه مکره بیند او را خایم مال ندان  
 خود افروزند کی شریف آید و محققان اهل تعبیر و گویند خایم عرب را از روم  
 و حاصل فواید و خایم بر سر دل لاله بود بر سر کند و آنرا لوجل بر دهن و آنکه علم  
 و در **حکایت** آمد که شیخ با معیت گفت چنان دیدم که از خایمها اخته  
 نیست باز میگفت از مال خودی فایده یابی بپند از بخت و چنان  
 شد **دیگر** گفت چنان دیدم که اسپینه خایم بر معنی گرفته و  
 روزی که داشتم و با این سبب گفت و فرمود گفت از سره با سبب گفتی و  
 سره را میگردان و چنان بود و توبه کرد **مملوک** بجا بدید  
 که از خانو بیضه بیعت یافت و آن خانو بر سر او و خود نمائند  
 و آن مملوک او را بر و **خایم** سره دلا و بر قوه او کنند  
 و با وید از بیعتند و امانه نیز گرفته و بعضی گویند مالی باشد و بزرگی و بزرگی  
 و بلوغ و فساد آن باین جهان تعلق گیرد بر تقدیر بحسب حال بینند  
 تعبیر باید کرده و آنکه خایم خود را بلیس بخشید و فرزندش بدیکر منسوب

و اگر دید که میان ایشان موافقت و خایه خود را میابد بگویند بختشیدند و خود را  
بالله بگویند و بگویند که نشد و اما کسی خایه را دید که مالی باشد که از خوف  
دشمن خالی نماند و اگر دید که کسی خایه را در افتاد خبر و فایه و برکت  
بوی رسد و صعود بر آن واقع گردد فستردن باشد و گویند نقصان مالی  
در حساب باید گرفت طبعه کم شود در مزاجه افزاید و گویند فروز در شایه  
ویند بعد از آنکه فروزند نباشد و لکن تواند شود و گویند دلاله بر مولد  
گند و آنرا در معارضه مغلوب شود و اگر دیگری اور خایه کرده در محرم  
و اگر دید که مجهول را خایه کرده بیکانه را نصیحه عقید کند و بالعکس  
و اگر دید که مروتی را خایه کرده این بعیب خود با و باز کرده و خادم خایه  
تا و بی فریفتند مبشر شود جناح در تاویل یا شاه بر طریق استطراد  
لفظ شد و اگر دید که خایه خود را بیند یا کسی آنرا قطع کرده نقصان حال او  
یا آنکه میان بریدن و کشیدن خایه از روی تعبیر در تاویل فرست  
لفظ شد و در **حکایت** است که با این سیرت گفت بخانه دیم  
که در د کرد استی به مرا خایه بودی گفت ترا د بر این وسیع دخت نباشد  
و چنین شد **حبه** که در عبارتی از حکمتی است تا و بی نام  
یا غزل یا نیکه حال و عیش منغن حلا **حبیب** از بد عتیز  
شوند و اگر دید که در آن حال خوبی چند از آن جدا شد از کناه تو  
و علی احمد حنه که در مبارک که بخواب بالی از من لانا و خیر صواب  
کیک نی حنه دین تن خود به د بیا نیک و به به به و گفته اند

و آمدند آنرا دید که با وجود آن سنه که نه بود او را خنده کرده اند  
پس از دو او را خنده کند و گفته اند از آن منار و کمان و در حقایق  
**حکایت** آمده که من فلک مدح مجرب بخواب دید که شخصی خنده کرده بود

بود

آمده

ظاهر شد آن و او را از آن قضیه خوئی عظیم که در و اصحاب خود درین  
لیدار منتهیان عزیزی را می کشید یا بار کا در آورد و گفت این مرد از  
احمد است و گو سفند است و تقریر میکند که شخصی از طرف ایشان بیرون  
و دعوی بیرون داده و آن عرب اتفاقا ابوسفیان بود هر قدر گفت این

تعبیر خواب منست **خانی** مکن و باو ای و جای که لب تاویل

عم و زیان جاء و مال با سترملیف که بیند که این معجزه خراب شد چنانچه  
در تاویل خانه گفته آمد و بتعکس بالعکس و لهذا گفته اند چون خوابی کند خواب آنکه

عالمی نبی و کرده شد و اگر دید که تمامت دنیا خراب شده بود و از

عالم حرام گمانه و او پدید می آید و لباسی مناسب و لباسی معاخره میان آن خرابیست

دلالة بر آن کند که ضلالت است و اگر دید که در خانه خود خست و بدان و با

شهادت شد زنی و فاته یا بدن و اما قف برانند که می آیند که در حرام رفت

حسب حال نیمی یا بدن و اگر دید که در خانه دوی و پراستیست و سبب این

فلک مخلوق بوده ملائک بخاطر وی رسد چنانچه در تاویل خوابی خانه

شده آمد و گفته که بر زنی که منسوبست و حکم آن چیست و اگر دید که بار

مال عالی بوده دلالت بر آن کند که ایجاد فتنه باشد تقیاس آنکه شلج

و بر آن باغ و درختی فروغ شود و خرابی غارت و خرابی باشد



ملان موی دین و از ان سایر عمارات نقصانی بود از راه دنیا چنانچه از او بد  
 آبا و اجدادی که تقدیم یافته مستند است **خواجه** در اوایل مال با بد  
 طلبید **خراشیدن** تا وید طعن زد و با بد و اگر دید که  
 جنی خراشید در چینه که بان جین منسوب بود طعن کند و اگر دید که ایستاد  
 بخراشید شبهه با مال بدیده مضروب و اگر دید که خون یا تم از ان می آمد نسبت  
 با بدیده سخنی خراشید که بد و بعد از ان صاحب رویا از ان فایده مای یا بدیده  
 خراشید با او دید که بدینانی او را بخراشید ندانیم هلال بود **خراشیدن**  
 بلفظ جمع که تقدیم یافته و تا وید **خراشیدن** نیز از ان مستند است ۵۵  
**خراشیدن** دلاله بر عیب و دلاله کند اما طرف دیت  
 در ان معنی تر باشد لقول تعالی و اقصد به حسیب **خراشیدن**  
 صبر شیرین تا وید منفعت و مسرت باشد خصوص چون بوقت بدید و گویند  
 زن با نفع بود و گویند خربزه بوقت خرد است بخواب به لیل بوقت و نشسته  
 و تا بطل آن بخلام نیز که نه و از ان زردی لا بر بیالال کند و بدین که بخت نا خوش  
 و سبز غیر شیرین به از زرد شیرین باشد و گویند مطلقا دلیل من بعضی اغلیع شود  
 بانی محبوبی را خلاص بود لقول تعالی فابعدوا حدکم بهر قلم هدای الی الهدیه الا  
 به منفعت است که ان کسی که بوقت خربزه بخرد و گویند که در آسمان گرفت و خربزه  
 بستند و لایقی طلبند و زود بر آید یا بحسب خود عود می کند و گویند خربزه در  
 دلاله بر صحت نیز مانده باشد و اگر طاعت مید و کسی که بدین خربزه کسی را  
 طالب محبت را بخیار میخواستند **خراشیدن** و در لغت معانی  
 تعبیر کنند

# خرین فروش شیخ مرانی باشد و در حکایت

آمد که شیخ بخواست دید که چند عده خرین در خانه او انداختند و بهر عده یک

شیخ از آن خانه وفات یافت و حکم **خرین** در اوین نوشت گفته شد

## خر حاکم

تا وید مدد مکار بد خوین بن کار باشد و لویند کوشی

ساند کار بود که او توقع احسان دارند و لوست خر حاکم تا وید فایده باشد

که اجابتی دور رسد یا از شیخه خون یا از کسبه فرومایه و لویند عرام به خر

تا وید بخت و جاه بیند بهر خواه فروم و حواد لاغر و لویند فروم به از لاغر بود

و علی الحمله که بود بر ستور یا بر خر کارش آراسته شود جزین که و لوید دلیل فرخ

که طلب بود و گوشت خر نعمتی بود بجان حاصل آید و اگر دید که بران نیست و

بسیار کسیند که عده فتنه میسبیه یا ملائجه بونی رسد و سکنه بالکس و خرابستن

دلیل بر حصول امان باشد و اگر دید که خرا و استی شد عیسه او را سوزاند

و اگر دید که اسپه شد معاش او از باله باشد و اگر دید که کوسفند است

مند از کجایی بیستاید باشد و اگر دید که صحنی نه فایده از آن حمله یا بد

که صرخ بدان مشوبست و اگر دید که لریم شد از زدن منفعت باید و اگر دید که

نخج که شد نفعی باشد یا بد باشد و لویند طالع او از حمله حاکم مسعود شود و

کویند که دید که غوغی نه حرم شود و اگر دید که خرا و از زدن بر ذرت تقصیر

خبر از وجهه اش و لفقه آن خرماد دلا بر زن کند یا کین کل و خر بر تا وید

به از آن مادر باشد از آن ماله نفعی با محول باشد و از آن تر و لاتی باشد

و لفقه آن اگر دید که غوغی نه حرم شود و اگر دید که خرا و از زدن بر ذرت تقصیر

بنا و برب رفیع و بی بی و ازان سیاه مرده و بی بی و ازان سبز و لی و بی  
 و درجه شهادت و خیزن دلاله بر فردندان عزیز کند و در ازان دم خردیل  
 ثبات جینی بارش خردا بدان تعبیت کنند و خردیل و خردیل و لی و لی و لی  
 منیع باشد و اگر دینه از بسیار صحت بصحه طایفه جهال مبتله شود  
 افوا تعالی کا مسمی مستحق و اگر دینه از خردا ضرب می راند و معاش را  
 بدعا حاصل کاند و اگر دینه از خردا برده خداوند شریف و عزیز از خود  
 و اگر دینه از خردا می رفت بیمار کرده و اگر دینه از خردا با در خایا او آمد  
 خیری یابد بحسب جوهر لایق و اگر دینه از خردا با در خایا او آمد  
 نشت چندان مال یابد که از حساب آن عاجز شود و اگر دینه از خردا با در خایا او آمد  
 بدین و بی طایفه باشد و اگر دینه از خردا با در خایا او آمد  
 وفا یا بند و اگر دینه از خردا با در خایا او آمد  
 و حاصل آن مرض باشد از و بصحة انجامد **خرید**  
 تا و بی حد و نه لایه و نه بی باشد و **خرید**  
 عم و خصوصه و مرض باشد تا مصیبه و خوردن و نه بی باشد  
 بنقصان مال نیز کند و لو بید دلاله بر من دانسته باشد تا بصورتی نماند  
 کو بید تا و بی خود مال بود که بهیچ حاصل شود اما نقی و شریف باشد **خرید**  
 تا و بی صمدی بود که کار مردم سازد و این فو و شر بحسب لایق و بی بود  
**خرید** تا و بی دین و بی دوزن الحق راه زن فو و بی باشد و  
 از بی گفته اند خردا بارش بخواب در و شریف لایق و بی بود و بی و بی

و بیست و اسی جوان و موی او مال دشمن بود و شیر او نم باشد و خود و نس بدست

از زمین و کویند غرس شودی بد بخت دیوانه بود و کویند دلاله بد محبت  
و غرس ماله ناولی بد آن صفت باشد که گفته شد یا اگر بیدار که غرس ماله گرفت

و ازین نوع زینے خواهد نیلے اگر دید که بد بختی نیست بحسب حال و البته

که از هم فی خالی نماند اما اگر غریب سلامه بود و اهل بیعتان برانند او را

انصاف سفرین افتد حلم خرقه در ناوید جامه ندیم یافته خرگاه

با وید فضاخ باشد نارت و اگر دید که در حرکاتیه رفت زنی خواهد

خاصه چون بیند که در دست یا نکل ماکلر استاسد بحسب رنگ خواب

حاکم باید که و کویند سبز سفید دلاله بد خیر و شهادت کند و منفعة باشد و شمع

دلیل نمود و طرب کند و البته قضیه و میانه منفعه اندل بود و اگر ماکلر موی

دلیل آن شود نه دین کار و بار سا بود و حاصل اند هر عمل بد به در خزانة

یا اگر از کف نایب او حرکاتیه دلاله بد شود که کند و کویند و شو کن میب

منعم باشد خرگوش بنادنی باشد یا لنینی علی و بوسی خرگوش

مختلف مه لب ما اعتبار خرگوش دلاله بد بخت شوم کند و باعتبار بعثت مال

چنانکه گفته و بوسه و منی و اسخوان که اما از العین منافع دیوین کوهانه

به خرگوش مال با سبب نایب و کوفته انه خرگوش زنی با سا خاصه بود و کویند

نستد دختن خوب خرگوش نایب بر نور در برابر کوش و حاصل الکر تا وید

و کوش محل اختلاف است و اگر دید خرگوش را اگر رفت زنی خواهد یا لنینی

خره و اگر دید که در بخت یا لنینی که از موی چند است و اگر دید که از موی

از قناری دید ما به نیکو چنانک جنبه شنه بخلاف شمع باوین جمع آید و حکما  
که یکل لئرا اهل هند خواب دید که سه خرگوش باد و هفت و دو پای او دایمی  
و با عصبانیت و تعبیر کرده که اگر صاحب رویا این بجهل است که اعمالش صوم  
ناید و اب الای می داند و او شود **خروما** تا وید علم باشد یا مال و ادره  
که جرم خورده و استخوان انداخت عالم بر دل شبیه باره و یا حر را اختراع  
لن تنایم و کلویند اگر دید که خرمایی را استخفاف و استخوانی بیرون انداخت  
او را فرزند آن آید لقول تعالی فالن للبت والنوی تخنج الحی می لیت و دین  
استخوان خرمای تا وید لیس شدیست دلیل نیت سفی باشد و رطب دله بر و لای  
شمری معمور کند و کلویند در غیر وقت دلیل مرض باشد و من علیہ السلام در آن حاله  
که رطب خورده بسبب طلق بیمار بود و در غیر وقت اتفاق افتاد و کلویند  
رزقی بامر که جگر صاحب رویا به آن روشی شود بدلیل و قوی عینا  
و گفته رطب دله به نیت دیوکی و رحمة اخروی گفته لقول علیه السلام  
رأیت الله که کانی فی دار بن تافع فانتار طرب فاولت ان الرفع لثانی فی  
الدنیا و العاقبه فی لغه و ان دنیا مادی طایب بند هرگاه درین رویا باو  
تجربه می دهد و تا وید خرمایی است نیز گفته اند و باین اعتقاد رو گویند و ما  
بر جنای معهود است تا وید قاسم میراث باشد مینه برین بحال شسته  
تعبی باید کرد و گفته اند دیدن باران باره و خوردنش حلاوه ایست  
یا رزق حلال نیست که یا تعلم قرآن و اگر دید که خواب وقت خود چیده  
و بی حیل مبارک ختم خواهد یافت یا بازا که **خروما** یا علی استغفار

بگویند تا رسیدن این اویل باشد جو فاروق رفی الله عندهان دید  
 در عین خدای خود و حضرت رساله صل الله علیه وسلم تعبیر فرموده قد کانت  
 الايات و قبل منظومه اینست که لید بوقت خود خواها که در تمام بداند  
 منعه باشد از میرانشی، تدبیرت باشد از وریدانش، و اگر بدید بوقت جمیع  
 مساعی شود و بهای آورد و اگر بیند که خواها به سبب خود میراث فرزند خود  
 و نوادگان مال حلال یابد و اگر دید که خود در دست او خجسته شده از فرزند منعم باشد  
 و اگر دید که خواها باقی تمام ملک او را به غایب و غایب کند و از فایده  
 و اگر دید که خنک شد میان این نفع و افق و اگر دید که اخلاص او  
 ضررهای خنک بوده و سبب شد بهای آن را نجا شنا یابد و الا حالش روئی بدید  
 و اگر دید که آن ضررهای خنک بیند و بجهت نجا و بعضی من مصلحت باشد  
 سلام شود و الا بخداوند خانه سرایم که او را دید که بالی در آمد و کلمات از حق  
 که لید در آن موضع و باین طریقی شود لغو تمام کلمات از حجاز نحل حاویه یا عذابی  
 انسانی یا ظلمی دیوانی حادث شود و النخل استغاثت لها طلع نصید در فای  
 للعباد و اگر دید که استخوان خردا بخلی نه در آن مکانی فرزند یا بوجه ایداعا لم  
 یا وضعی و بزرگ رفیع صدی که در فایده عالم تعبیر بکلی است که اگر بیند که  
 از نخل انور سیاه چید از کین کی منند و خود بداند آورد و لید زلفش را  
 از غلای سیاه کین کی اید و اگر دید که از کین خنک رطب چید یا برون یابد  
 از منافعی لطیفه شریف یا از حایله فایده معنوی یابد و اگر خواها حال اینست  
 بزرگ آورد لعل الله یخرج الیک من الخلد تسلیاً علیک رطباً حیناً

باید

شود

[illegible]

وفا دهند را این در می فرستادند و خروس ضامن او شد تا بعد از استخار  
مراجعه نماید و برفت و معاودة نفقه و خروس بدان سبب بیندگی مخصوص شد  
و لویند لب عنبر که بر باوی کرده غرض که او را بضاعتی باز داشتند و از پیش  
وین لیکنه و در آن مدتی این حکم بود که ضامن را از جسد معلوم عنده خدمت می نمودند

تا زمان مراجعت او و بدین تقدیر که گویند خروس بجه غلام زاد بود و غلام خدمت  
و در حکایت آمد که فاروق رضی الله عنه بخوب دین از خروسی پل شد

منظار بنویسند و اسامی حدیث صدیق رضی الله عنه را تعبیر کرده که شیخ از عجم قصه  
نقل او کنند و در آن مفسر بولولو او را شهید کرده و شخص از بصر

بیش این عوف صراف آمد و گفت بخوب دیدم که خروس بزرگ بود و خانم  
توبه آواز بلند لب پیش می گویانده و در خان من رب هذا البیت طحانان

هتوا لصاحبه یا قوم الکفانا عوف پیش این سینه آمد و تعبیر از بصر سید  
و فرمود که گویند می گویند ناسی و چهار روز دیگر زبان رحله می نماید و او را

باطایفه که مادر معاشه می بود ناسی روز چهارم و بعد از آن توبه کرد و پس  
از چهار روز وفات یافت و عوف عده روز تعبیر از لب سید رسیدند گفت

دین بحساب جمل سی چهار روز با شنید خبر کجیل تا ویران لذل  
حکم این روغن بازو جدا شد خرید و فروخت

تو بوطریق معارضه و معاضه بیند هر که ام را مال و مشی که جبر می بستاند  
وین لزان جنس باید کرده و اگر دید که جبر می باشد فروخت و دین

نیز باشد خرید و فروخت و اگر دید که بطلا فروخت بد با شنید



چنانچه در مقام خود شروع شود و بعضی ازین اصطلاح حکم مناسبه از باوید  
 مناسب مطالبه باید که و گویند خرید و فروخت دلاله بر احتظار از لفظ چنانکه  
 که مضطر نشود در موضع مبیاعه نیامید و گویند که مرا بید که بوی سیخ و تیرت  
 و زلفه در سر به و تیرنی **خز** میان باوید ما را که در هر یک گفته شد و اگر دیده  
 که با هر چه بود باید بود دلاله بر حج گزند نیز طاعتی خبر سیخ و زرد باسد و گفته اند  
 با و چه خز رنگ را عینک نیست بر آنکه علم از جود لنگزند چنانچه در باوید  
 اشارت بدان گفته که خفه فقیماست **خزانه** بنا وید بنویسد  
 و اگر دیده از خانه او خنهد شد عودش و فاء یایه **خزانه دار**  
 بنا وید ضایعی باشد که مال حرام پیش او جمع شود و مضبوط باشد و مردم  
 مدعی او **خسب** بنا وید هم و عسره و فرض باشد و خوردنی  
 بتوار و بدین و گویند مالی باشد که بظلم حاصل شود مالی بحب آن بنا نیست  
 و ظلم بحسب سرخ و گویند دلاله بر ساز و آله و صاحب حرفه که بنا پیشند  
 به عمل داشته باشد **خشت** بنا وید مالی چنانچه باشد  
**خشت** بنا وید مالی مجموع باشد چنانچه هر چه را بهر از هم تعبیر  
 و ازینجا گفته اند **خشت بخشت** غان عوارث و ربو قاطع مال  
 بسیارست و آنرا نیز خشت بخشت که بنا دینم بنوع الی و بسیار  
 و ردیده خشت زده مالی بحسب کنند یا بقدر که انتاج لوزیله شوند  
 و جا مناسب گویند خشت زدن بیم هکله باشد بنا بر نقصی که بهر از هم  
 بیدار بیند که خشت زده و خشت شد و جمع او وقت **خشت** مال جمع آورده و

دوہ

والو بیند کہ در حال تنہی ہو سر آن رفت یا جمع آورد در پنج اقتد و زبان زد  
والو دیند کہ خستہ از دیوانہائی بد کنند مال مدد لیں دیوان تصرف کنند و اگر دید  
کہ خستہ را بان و بر کنند کہ مال خود بخرین صرف کنند و لغتہ آنہ خستہ دلا  
چہ قدم لہ یا اگر بیند کہ خستہ چند ہر علم چید طابوہ خدام بحسب لز جمع آورہ  
و اگر دید کہ خستہ را از ملایین در انداخت و سر لختہ خادموں ندیدہ  
و کچہ ازین احکام در او ویں سوراخ بحسب مناسبتہ منبت می شود و لغتہ آنہ  
خستہ در بنا منایہ اقامت شخص نفہ یا اہل و عیال او **خستہ**

ما ویں جمع کنند مال با **خشم** از ہر قضیہ کہ در دیوانہ شاید دلیل  
فردین و صلاح دنیا باشند و الاولاد بر خج و عور و کولیہا کو دیند کہ بر کئی خشم  
مال و جاہ بینند بانس عایہ شود و بالحق بقولہ عالی ورد اللہ اولین کفر و  
بغیظہم لن ینالوا خیرا و حکم یحییٰ ازین تا ویلات در نکہ خرابہا مقلوبست علم  
و تا ویں **خصومہ** در تعقیب جنگ بیان رفتہ و علم **خصیہ**  
**فخصہ** در احکام خایہ لغتہ کند و از آن **خضاب** در خان  
لغتہ آمد **خطبہ** کہون بہ منبت اہل خطبہ را فرید دفعہ بابت  
مغیر این نہا قضیہ و اگر این خواب در سفر بیند خوبی بان مضائق شد  
و لغتہ آنہ اگر نہ اہل خطبہ باشد کہ خطبہ می کہ یک از اقامت لو بحسب  
الستعد لہ خطیب شود و اگر خطیب بیند کہ خطبہ کہہ و فروامہ منفر سرف  
والو دید کہ بالائی می خطبہ کہہ دلا بر عدل و توبہ ان مالک باشد و اگر  
دید کہ از فی خطبہ **خطبہ** باشد کہ شوہر او را بلغات قضیہ کنند

و اگر دیند خود را یا دیگران مرهم خطبه نکاح که میان لزوج و مصلحت باشد  
 و در آن گوشت **خطه** بوقت عهد اندک منقضی بوده بی وقت  
 غم باشد و اگر دیند که منقضی شکست نوبه کند و طهارت باطن باید **خفتان**  
 تا قریب از خواب مشغول باشد و از بین قریب تغییر باید که **خفتان**  
 با خواب مریض را سفا باشد و خائف را امن لقوله تعالی اِذَا يُخَشِّدُ النَّاسَ  
 اَمْنًا و محبوس را خلاص و مریض را دلیر و سبکسالان بوفه و اگر دیند که  
 بقفا باز خفته بوفه کارش قرار گیرد و اگر دیند که در میان مرهم خفته بوفه  
 و او را بیدار کند بکمالی شهنش که بعد از آن بخت کنند و اگر بیدار باشد  
 در فراموشی خفته بوفه عرش در از باره و اگر دیند که از خواب بیدار شد چنانکه  
 لا ظمان شود بلی اگر بیدار از موت بیدار شد که روح بوی و اگر دیند که بیدار  
 خفته بوفه غیبه یا غم باشد و قریب را آسایش و گوشت خواب دلاله بر غفلت کند  
 و ارتباط میدود که گوشت خواب کسی را نیک باشد که بوفه و اگر دیند که بیدار شد  
 و اگر مریض بیدار که در مغیر یا در میان خفته بوفه دلاله بر موت کند و **خفتان**  
 کنند که شخصی با صدق و رضی الله عنه گفت بخواب دیدم کافران و اضطراب  
 بد من غلبه کرده بوفه و در خواب نمی توانستم رفت فرمود که بر کسی از اهل آفتاب  
 و اجباب که نسبت به با تو احب باشد خطه نمهند و جهان ستم و گفته اند  
 که بخواب اندرون بوفه خفته در روح و زنده اوست بنفست **خفتان**  
 دلاله بر آن کند که بینند چیزی نو که کیه از سفر یا ترقی یا خصوصیت یا افتاد  
 این صوری که در آن باب تکلیفی باشد یا بشیر **خفتان** یا بول شخص

به از خویشان جنب و جگر کند و اگر دید که چیزی بپایان نرسد از بیخ دندان مروی  
 از خویشان چنین که بحسب آن مطالبه نماید و اگر دندان که با شنبه با شنبه  
 حاصل شده و بعد از آن حکم **خلخال** بلفظ با و چون تقدیم یا فقه  
 و گویند حکم خلخال مرده زنده است و دیگر زنده احوال است **خلج**  
 ضد آنست و روح گفته شد و اگر دید که استخوانی از بدن او متخلع شده اند  
 یا به آن استخوان منسوب باشند از تمام خود منقطع شوی و بنوعی با او کس و  
 اگر بیند که **خلج** کرده تواند که یا به لغو که طایه و آن بیفرقا یعنی شتر ملامت  
 سخته و گویند مطلق طلاق را این تعبیر است نه احکام طلاق و مقام خود  
 گفته شده آن سالقه **خلعت** با بحسب حال دهنده تعبیر است اگر چه  
 و حکم آن جوهر زن و او را جامه تقدیم افته و علی النجاة دلاله بد نعمت و جلالت است  
 یا تیری و تاویل **خلیفه** یا دشا و در بخت و همان احکام را در نظر باید  
 او به نیل اگر غیر حق بیند که خلیفه شد بطلان حسب مسئله میزند و اگر بیند که  
 خلیفه شده و نه شده بپوش او را خیابان بپوشد یا نمیکند از قیاس مسئله فریاد **حشر**  
 آب چون بزرگ باشد تاویل نمی با فایده بود و از آن کوکل حادث  
 اینقدر با لایق معتمد یا محالای امین و نقل ضایع مردم از هر بستر کردن  
 بپوشیدن با مانه و تاویل هم بیند که بپوشد که اند فلیت خون بندن بیند **حشر**  
 اگر و اگر دید که آب از جا می کشید و در غمی رخت مال بخیلج او زده  
 و نه بی سبب و هم سر که دلاله بر مرده بپوشد که از غم عمل و روغن  
 و مکه زاید بی مال و گفته اند غم مکه تاویل مرده منع بود و هم که در آن مکه نیز

دلائل بر منتهی لذت که فاروق میان حلال و حرام باشد و اگر دید که اندر آن کشید  
تصیحت کنی منتهی قبول کنی و غم ایگامه مرده بیمار بود و خم بدست و فقط صرف  
فد و مایه جرکت و تنجیه که هم را محافظت نماید بنا و بدین که یکی باشد در غایت  
درجات بر رگی و در **حکایه** آمده که شخصی با این سیرت گشت چنان دیدیم  
که آن مرد خانه داشتیم و بسکست گشت رفت را طلاق دیم و چنان شد **خبر**  
بر آمد بنا و دید ضعیف باشد بحسب ازان در آنکه گفته شد **یا ایها الذین آمنوا**  
و بر نیامده ملا که بود و غیر سرشت دلائل بر بند پیر امین کرد که ازان فایده  
و اگر دید که غیر ترش بود دلایل خدان باشد و اگر دید که سبوس را  
غیر میگرد از جمله معاش در صعوبه ماند و اگر دید که آن غیر را اثنای گرفت  
فقیه شود و اگر دید که غیر را اثنای سخت از وجه معاش ضعیف مانبات یابد  
و اگر دید که بتجلیل منی سخت تا به سر رسید و آنرا عاجله رسد و هفت  
تا بی که از آن نور پیر من آید مال باشد **خبر پایه کوشتن** دلائل بر  
مالی کند که متاع به منیف کاست باشد و اگر دید که **یا ایها الذین آمنوا**  
**خناق** کوتا امانی بالذام بوی سباندند یا او را بتعدد ولایت  
یا امانی تکلیف کند و اگر دید که آن خناق سخت شد اجراء آن عمل از وقت  
استدلا و نمایند و اگر بیند که در آن مرض و فاء یافت بفرقه شود و اگر  
دید که باز داند شد حدای تعالی عوض کنج از وی فو شده بود بار بوی  
ارزانی قضا بد و همه کیسه که بعد از ظلم و عدلان کرده باشند طغر و نصر آید  
و اگر دید که محتوی بنید و در موامعت بود دلیل خفیه باشد و انلی در مقام خفیه  
ساکت بر نتواند بود

و اگر دید که **خنیثه** شد دین را این بود چنانکه در احکام خایه گفته آمد  
و اگر دید که **خجری** شد با کیسه مزاج کند و اگر دید که بسکوت یا ضایع  
ان محال که موافقه انجام دهد و گویند خجری را دلایل بر مال کند و اگر دید که خجری  
در کیمیت دلیلی ظاهر شود **خند** با و از راه او بیاید که به گفته اند

لقله تعالی میضحا و اقلید و لیسا و البیضا حنائی در خوا به مقادیر گفته افد هوش  
بر او ناله و خند آن دید بعد از آن روی عین نوازند و دید و اگر دید که کیسه  
مخند باشد اخت ملکی بر کیسه مسخه از دو جبین ماضی است این را می دانند  
بلی بسم دلالت بر بسا ده کند لقله تعالی قیسیم ضاحک از قولها و باین اعتبار  
گفته اند چون بسم از جواب درون از طرب روی او شود **کلک**

و در **حکایت** آمده که نخجی بالن سیرت گفت جان دیدم که در ناز می خندیدم  
گفتم بسیار مال و نفی با تو دوستی کن **خندان** بود و صادق و لایعنه  
فرمایم که بسم دلایل فورند **خند** لقله تعالی ضحک نیست باها تا سحر

**خند** است با و این شیخه خسیه در از طبع به هم **خول** است  
در اوید خفنی یا نه رفت **خوار** است و این نصرت باشد  
و اگر بیند که خوالان بودی رفت خنصور شود و بگویند و لب نیر از او

منقول است **خوان** که در لغت سنراست بلند است و مر جیت **الاصطلاح**  
عبادت او را نما طیبست مثل بر الزان اطو و باین اعتبار منقول است

و باطل رسول الله صلی الله علیه و سلم الخوان بنیاد و یک غنیه قدر و صقیه نی استقام  
و گویند بهیچ مانده و در فرد ندان از دوسه گونه خواند بهیچ **خوان**

شد

باشد

خو

باشد

الر د بید که هیچ با او برخوان بودند قومی قومی در مقام حواسه آید و بعد  
 از آن میباید ایشان بسبب امر حاشی را بی و آفرینند و گفته اند خواب و آلا  
 بود و پت لند و اگر د بید که با لیه موا با بود و خود سبب خود و او را که رسم  
 غلبه شود و انکس سالم مانند و گویند الوان اطعمه دلیل بر بی باشند که اسلاف  
 و اخلاف از آن محفوظ شوند لهذا تعالی دنیا انزل علی ما یهدی و السلام  
 نتون لنا عبید الله ولنا و آخرنا و گویند ما یهدی که عبارت نیست از خوان ادا شده  
 بنا و بپس مشورت باشد و با و صفه آن از اعوان میباید نتوان بود و **وایت**  
 کرده اند که صحابی با حضرت رساله گفت بحواب دیدم که مر عزیزی سبب بود  
 و ما یهدی اسلام و عنبی معیت بایه نهان و شما را بایه منعم دیدم که اندامی و موهبت  
 فرموده صلوات علیه و سلم که مر عزیزی که با یهدی اسلام و عنبی معیت بایه موهبت  
 که که مر عزیزی که با یهدی اسلام و عنبی معیت بایه موهبت  
 نیست و اگر د بید که با لیه موا با بود و خود سبب خود و او را که رسم  
 برخوان بهت و شمع داشت چون مانند اباطفت آن بود ابله  
 لعین بجه از او میخواست و چون تناول کرده ان عدایه الحمار را بنید و گفته  
 خوان بی خورده که اگر بید عزمینده همه به چینه و قنایه و این خوان شخص  
 مزین نیکو که از زبان برخوان بر حنا به وینا که شریف نفس نهاده  
 و گفته این خوان را اسم دلالیت بر نیت شایسته کند و مرا حق این جفت  
**حکایت** گفتند که یکی از این سبب گفت بخوب دیدم که از ما به طعام  
 میخورد و تم و سکی زرد و دست از زیند ما یهدی بیرون می که با یهدی معیت  
 میخورد و تم و سکی زرد و دست از زیند ما یهدی بیرون می که با یهدی معیت

انذا حل صنلاب در خانه تو شرکت طلبیست و آنچه معلوم و فی الواقع خوان بود  
 و بدفع مسغول شد و اگر بیند که طعام بسیار خورده دلیلی بر دراز شدن و اگر دید  
 که بیش از اثناس طعام خورده اند حوان بر داشتند این تعبیر معلوم کرده و  
**خواهر تلویذ** انبار برده بار دم ساز بود بقوله تعالی الذکر من خطب  
 الاثین و هر **خوردن** که بطعم لذیذ و بیوی خوش بود دلاله بفتح  
 توصیف کرد و بکس نکست و ازین جمله لفته اند هر چه بیند خوردنش و خوار  
 همتا و میست اندوه پیاده و اگر دید که کجه او را بیست است خوردن خوانند  
 بیغیر و و اگر دید که بظهور حق ردن خواند استراحت یا باین و اگر دید که  
 لجه او را بنام خوردن خواند شجیه باو کی مکر کند و او بخد بعه بروی مسافران  
**خود** بنا و باین عز و قوت بقدر روشنائی آن بود و اگر دید که بدست نهاده اند  
 نقصان مال این شود و اگر دید که بر سر کد است و او را فرزند نباشد و  
 را ندیده اندی آید و اگر عرب بود نیمی جمیده به نفعه خواند و الا نحس است  
 متنبه یا بد تعبیر برین مقدم است بحسب شخص تعبیر باید کرد و لفته اند  
 عهد که حیث باشد و اگر دید که خود بدست نهاده و کی ز مکر حمایت کند یا جبری  
 بر لغت عظمی **این خوش** جمله نهی بنا و باین قدرند بود با مال و لویند  
 از آن خنک **این قدر** باشد یا فحط حکم **خوف** بلفظ برسد  
 برین رفته **این** تعبیر قوی مال بد عهد و خون عهد بی خیر بود  
 اگر دید که عو کا نه انکاء بی بدست و بی کد است که بر آکند شنفه مال تمام  
 از عهد و حلم **این** عاود بد لکن کدر را از جایی بجایی می برد



دنیار ایک نیک و دین را بد بد و اگر دید که با خوکان پی لشت از مال که  
 بنظم حساب کند حرم شود و دیدن خوک بچه دلالت بر غم زند و اگر دید که  
 بر خوک نشاند بر دهنه غالب شود و مالی یا بدن و اگر دید که خوک  
 از بوابه او در آمدن را بیلید که اصل مواد یا بد و اگر دید که خوک را بظریف  
 شبانی پی جو ایند بر قومی بد فعل بد دین را یا بد و کوبند میل و غم  
 ستان باشد و اگر دید که با خوکی جنس میلند یا ستان کی خصوصه کنند  
 و طهر بحسب غلبه باشد و اگر دید که لنت خوک بجام خود بجاشنی مال حرام و ریف  
 ان مال از نجاست بدست آورد یا باشد و از ان بویان می کشد باشند و اگر دید  
 م خون خوک بر زمین می رفت بر فور بر چی جسم روشن شود و با وی خوک  
 بقولی بدن کند آنه و طاهر از ان نمرده بود و از ان مال نش و مانین خوک بر پی  
 بیشتر و بیشتر از ان بحری باشد و از ان بری قبول شود و بک نرینه و حکایت  
 آمد که کسی چنان دید که بجای زردین شراب میخورد و خوکی با او غم  
 کاس بود و آن خواب با بود و بر چهره نقره کرد و گفت حرم خاص را از خواب  
 سرایان و غلامان طفل خالی باید فرستاد و این خوابی که آمدن آوردند  
 و چشم بسته پیش پای رفت و بپای کرد و بر چهره را چشم بسته و بپای  
 نحو است و می گفت و با کنیز که گفت یکبار با بر منده می باید و در حق  
 آوردن و چنان فرمود تا بر بیکر قص بیکی میباید و سر من است و گفت  
 ای مگر این کنیز که سر من است او را در حق من فرماید فرمود که او را بپای  
 دیگران می باید کرد چنان او را بر منده کردند آن مودل فریاد بر چهره نشست

این ان حر است که در جام شراب که بی تعلق و انکس باشد یا در آن نالیسی سیاسه فرود  
**خون** بنا وید مال حرام باشد یا کنایه که در شخص صادر شود و اگر دید که  
 خون از روی بی جلید مثلاً که در دهان یا چنانچه گفته شد آنم شود و اگر دید که در  
 خونین افتاده باشد یا حق یا سبب مال حرام اقدام نماید و اگر در این امر خود  
 بجهت آنکه یا بدن تمیزی بروی نمند لغو له تعالی و جا او علی و یقین بر سفیان بن  
 عیینه بعینه دستمال و رسول صلی الله علیه و سلم حل است مشعل فرموده و اگر در آن  
 خون که بیند در زدن که حق او در مع اند و الوضوء دی بیند و ای ظالم بروی  
 افزاین کند و از آن عوج دروغی از بندگی رفیع قدر باشد که بعد از آن مال حرام باید  
 بخت آن خون و اگر دید که او را عایی بود نبلا مآ و د نماید و اگر دید که خون  
 کسی خود بعد از آن مال باید از تمام شد آید خلاص باید و او جاما سبک لود  
 اگر لئام نین بجا باید و گویند اگر در محله خود و در خانه خمن بیند خمن او رنجیه شود  
 و اگر دید که بی جراحه خون اندی روان شد دلاله بدان کند که رسو ستاند  
 و اگر نه اهل آن باشد او را زبانی افتد و گویند خمنی روی رسد و اگر دید  
 که از معدهش خون می آمد بعد از آن مال حرام یا بدن و اگر دید که از این دندان  
 خمن می آمد از جمد خویشان غلبه شود و اگر دید که خون می بارید یا از ناودانها  
 خون می آمد یا در کوهها خون می رفت حکم این در ناودان بعدیم یافته و  
 بعینه از احکام خمن در بعین من گفته اند و **حکایت** که گفته که یکی از اهل الله  
 بایک در کبابی خنده گفت نماز خفتن بکزار دم و بنیایه و بجانم رفت  
 و با بدله که در میان بود و سبب بر رسیدم و تقدیر کرد که حنان دهم که مرا

و حضرت رسالو صل الله علیه و سلم بدو آمدی و فرمود که ای یاقدم عیسیٰ شریک بودی گفت  
کفایت می و طشتی بر چون در حضرتش برادر بودی و انگشت سبابه و وسطی را بر  
و یان خنجر و برده و پنجم من را لید و چون بید از شدت جنین بود و  
**بشخصه** با این منت گفت بر دست خفه فطر خون دیدم معجزه را پس  
که نه بابت میبند گفت نفی فرمود خود می گویی از خدا آن عالی ترس و الحاق  
بکس که از من نه نیست و جهان بود و حیایان کرد در **عین خویشان**  
از شدت نیست بعضی لویند اعوان شخص باشند بدلیل قطعه لوح علیهم  
و لولا ان هطل و اولوا الارحام بعضهم اولا بعضی کتاب الله و قصه ذکر  
علیه السلام مصدق این معنی می نماید حیت قال الله تعالی و انی عفت الموائی من  
و رای و گفته است که کس دست او بخوبی خود ندانم بخوش زده پیوندهد و  
**خیار سبب** بدقت خفه من خوش بود یا تعالی از قبل خویشان  
و دوستان بازی و بعضی رغبت نماید **خیار** از یک تن با یاران  
و کرد بد که خفه منی ندانم گشته و گویند خیار بدقت خود رزق باشد  
و ای وقت مرض و اگر بار بیند بدلیل آن که می بخورن بنوع و اگر دید  
خفه و تن جاما بود و ختری او را و گویند خوردنی و ملاک بدو را می  
و جاما سبب گویند اگر در بدن زنی آب است شود و اگر دید که او را  
**خیار جنب** در این منقعه بدن بدن و بعضی را می خیار  
تیا و بد نه نا باشد لغزله تعالی ان الله لا یهدی القوم الضالین  
**خیر** در این معنی فقیر باشد که عرفه و علم را می خیار

**خیش باد** همان تاویب و عه که در باب بر لغت است

الهامی کنی بهت بود بحسب قوه **خجک شیر** و من جاشیر

سازند تاویب مد صاحب نظر باشد و حجت مد و روزی

مکانی که از آن نوع چای یافت بصورتی از ایشان بود اغنیتی

و حجت فقط بدلیل مال حرام بود و حجت آب دالای بر در است

تاویب کنی نیست سفر کنند بی حجت و سفری بی تاویب اند و یک

دوید سفری با خساره و حجت نمی مرد و دو نفره و اگر دین که با

نشان دهد و با بری آید چنانکه در اوایل همان اشارت باشد

**خیر یک** بوقت خوف دلاله بر رفع و عجبه کند و عکس بالعکس

فکر پیدا آن روح باشد و از آن زرد مرض و الله اعلم و احکم **خیمه**

تاویل آنرا دلب مالی و جایی بود بقدر قبه خیمه و عید او را غم باشد

حوا، تو خواه نمکند و اگر خیمه را در خیمه سفید بیند امر معروف

در من شد کرد و اگر در خیمه خیمه ما بیند بطلان یا این کی از خانه و اخت

عاشق شود و اگر خیمه نامزدان خود بیند و بیاید باشد سوار شود

**خجک** انداختن کسی در تاویل حق می باشد غیر چار و نظر بر طرز

حواصص می کند که در مسجد انداخت که غیرش که نا شروع بود

که در کاد کوبی بی آنکه بهی که خیمه را بیچاره انداخته مال بحیر با چاره

و اگر بد که و فخر لغت می خیمه که در یک که در دست انداخت

مدت شکسته یا سکه کنند بدو کند و گویند چنانکه در این وقت

یابد

دقت

صرف کنند

شخص بعد

و نظر بر این مای گفته اند: سنت جبرائیل علیه السلام در وقت خواب بود و او را بگویند  
 و میگویند: من افکند خوابت از محمد طبعه برای صلیب و میگویند  
 بر درخت بلند که کج کرد محمد و بستند سوگند و گویند: خیر که دم زدند  
 بر آن باشد و بجای باغی و از آن سیاه نم و از آن نزدیال و گویند  
 خیر و دمان جوشیدن دیدار ویتی باشد و جبرائیل علیه السلام  
 پید و ن آمدنی اند جامع بدان آورد مسله علی تقریر کند و الواسع اکثر  
 سیخه معیه بود و اگر بجای کتب جبرائیل علیه السلام بیند آن علم باطل است  
 سخن با موجه بود و اگر دید که بر روی انداختند در اصل خاندی طبعی

## باب دانه الارض دیز و دجال

و حکم منک بطلان دار و ناید او سخن برده و حاصل آنکه ۵

مگر که بیند که بود بر ماری: خود مشی در نظاره بسیاران: و بگویند که مگر که باند  
 در میان سران سری یا بد **دار الشفا** تا و یک مجلس علم وسط بود  
 یا مدد سه تا و یک طبیب بخواه خط لنت یا فیه جناحه علی حدیث من کفر جبرائیل  
 و اگر بیند که دیوانه بود و او را انان جنت آسمان بدند حکم از دیوانگی باید طبعی  
 و همچنین آن شاکله **دار القضا** تا و یک مجلس علم و فیه جناحه بود  
 جناح عصا را تا و یک دار القضا باشد: و اگر جده خوا بیا قتل و ستم  
 و اگر خوردن نایب معیت چون باشد و باطنی و کتب  
 و اگر دید که از هر دو گران دار و ساخت انسان که در دانه اطمینان  
 احسن بجای باشد از هم و عاقبت خوف و اگر دید که دار و من خودی

مبنی تاویل داشته باشد چنانکه در تاویل بنی موسی گفته آمد و حاصل  
آنکه حکم دایره میاست که در حکمها گفته شد و دایره که در مبنی انگشتند و  
در لفظ انداخته و خوانند و دایره که در میان انگشتند و از انشعوت  
مستحب صرف از مقام خود باید طلبیده و دایره مبارک بحسب انکشاف

کلیع داشته باشد بنسبت به از دایره مبارک سه باشد **دایره جبر**  
تاویل غم و تفکر بود و تاویل غم و تفکر پیش از دایره مبارک انگشتند  
که از هر دو او را خیره نافع بود و گفته اند دایره جبر تاویل ملی باشد  
مختلط با اموال مضمون **دایره** تاویل از جمع مال بود و گویند  
دلالة بر نفی و کفر است آنچه باشد که در تزیین اصحاب کوشید  
و در وی ابتداء محال نباشد و اگر دید که گشت می شود مالی بر وجه عجب او

و اگر فاسد در وی یا سوسین بیند مال حرام حاصل کند **دایره**  
جمع و تاویل کلی باشد و اگر دید که بروی دایره بود قدر از مال  
مهره صرف کند و اگر دید که از نشان دایره غم و غم می آید ملازم شود  
و مراد باید و گویند دایره دلاله بر بخل بیند کند و گفته اند دایره دلیل  
بر خنثی معلوم باشد و فاع کنند میاست بود که در حضور و غیبت از ارمهم  
انقضای مال و انا بزه بالاثبات و اگر داعش مستند بر بقیان فاسق  
منصب و لایع ظالم باشد که محال کند بحسب استبداد دایره و گویند  
اگر دید که در آن کما خود دایره که یا دایره به دایره خود به دایره  
لایع و خنثی که دایره میاست فاع مدیان نظریه بیند او افتد



[illegible]

باشند  
بدان



**شخص** بحواب دینکه دختری دوستی بخوبی و اتفاق خان افتاد  
کلیه فقرات را با نیت بدند و بعد از سه سال صبر و ایستادگی و خردی  
**در** بنا ویل زن ضرب میا و جستم لود کیم بهر باشند و بانو حور  
و بجه درایع دالاله معروفند لکن اما درایع بسیار دلیله کیم کان خوب بود  
و کثرت درایع بنا ویل زن باشند و درایع ایصقام حکم می دهد و اینجا  
منبرع خواستد شد **در** ایصقام پاک تمام قد بنا ویل زن و صفا می شد  
یا زن موافق یا فرج و نه لیصقام درایع جامع تقدیم یا قده **در**  
بنا ویل شخصی مودنی بن سجب بهر اید قبل دیوان و کلمه نکا علی حد  
خواستد آمد **در** بنا ویل زن باشند و بیک و بد کیم می ی باز کهم  
در خانه میان بنا ویل و همکار در ریشستان کیم تا نیر لیس می ی و گفته اند  
در خانه بنا ویل قیم عام باشد و مصالح و مساله کیم می ی باز کهم و در سب  
نیشستان عباد لاله بر زبان اهل خانه گفته و اگر اند ایند بود دختران کیم  
و الا بنا ویل زن نیشات باید که و اگر در میان خانه خوشی کیم جل بید نشی بر آن کیم  
خانه کشند و آنچه مفهوم و اگر بد که در خانه رای طلیعه و نبات در این  
همین معنی منبرع شریف و اگر بد که در خانه او از وضع معروف کشته بود خلوت  
او را با اهل خانه منبرع شریف و اگر بد که در خانه او در ریشستان در صلب اهل خانه  
کوشید و در خاکشال از مواضع معروف و غیر کیم تر لید حصول معلوم شود مدام  
که از اول معروف نخواهد نکند و الا دلیل تعلیمات بهر کیم یا و حور می از حور  
حاصل یا انکه قوی می ی از آن او بان خانه در آید چنانچه در بنا ویل زن شده گفته شد

در مجلس بالعمان و گفته اند در کشان بود غم رستن یک زن که نه فرستاد  
 در در خانه کشان بخوابد یا بداند که کار مع الباب که بود جلیل بود بعد عالم  
 شود اندر ولایتی حاکم و اگر دید که ضرورتی ملائم بر خانه او نداشتند بود  
 خدی بی با اهل خانه شد و مجلس بالعمان و اگر دید که در خانه بود و دولت شریف  
 در عایش مستجاب شوی و بالعمان و اگر دید که در بی تو بر خانه نهاد استغاثی  
 یا سر به یخه و حلقه در سرائی بنا و بیل صاحب بود یار رسول یا غنیمت و اگر دید که  
 و حلقه در سرائی منت زن او را در هستان باشند و اگر دید او را در فرض خواه  
 بر در خانه میوه میوه و اگر دید که حلقه در سرائی قطع کرد در بدنه افتد  
 و اگر دید که آئینه در آمد و در خانه او را بسوخت عمرش و فایه بایان با آنکه  
 فاش شود که معاش او با مقبول است **در باب** دلاله بر دله و در فقه کنند  
 و احوال را فایده تجار کنند و محترم را دلیل روین حرفه بود و گفته اند تا و بیل  
 در سرائی در نزد یکست این قدر مستند که تا نیز در سرائی بود **در باب**  
 با ساجنا و بیل مرد بزرگوار بود که از کار ممالک این و تا نیز در سرائی  
 زودتر از دیگر خواها ظاهر یابد و اگر دید که **در باب** میگوید  
 حاجت او از بزرگی روا شود و اگر دید که در بیان بود اما در هیچ در ملازمه  
 نمی شود کار او از عمری ساخته شود و شاید که امین از او شود **در باب**  
 یا جوهر بنا و بیل نشان بود و گویند در حکم همه **در باب**  
 با و در بنا و بیل مرد بود و بالعمان جناحه در نکته مانع تعیین کتاب است  
 من کلامی که شریف بود تا و بیل شخصی عزیز تر باید که و از در همه محمول

درخت باساق مد عالی منت باشند و سلس العکس و درخت چ او در مال  
نکو نه دانه باشند و بالعکس و درخت با حیره مرده توانگر باشند و بالعکس  
از ان خشک مرده مفسد و بالعکس و گفته اند هر که بیند درخت را درخت است  
تاف و بکسیده و سیرک است دین پاکست یا زین نیکو که بود هر دو را از آهسته  
و درخت ناحیه عرب دلاله بر اهل عرب کردن و بالعکس و این نیز در بعضی  
من گویند و عرب تاویل اشجار را تمام کنند و درخت اگر در باغ بیند دلیل مالک  
و جاه خداوند باغ باشد اگر بیند درختی را از بیج نکرده منسوب کن درخت  
لن من به بیفکند و گویند آن کسی بیمار شود یا از ان مقام کینه گیرد و شایسته  
مستوش باشد و گویند نقض عدلی کند لقوله تعالی لقد رضی الله عنکم و من  
اذا ایضا چونک تحت الشبهه و اگر لبر خول صاحب شریک بیند کسی را بعد از او  
یا بعد از او که کسی را بکشند لقوله تعالی ما قطعتم من لبتی او و کلمه ما فایده علی  
اصول ما فایده ان الله و اگر دید که در درختی را بنده سخن بر ریه حدیث کائنات  
که ایسانرا ایم استملال باشند و اگر دید که بر شیشه قطع کرد ایسانرا تعظیم  
بلاطای کند و اگر دید که آب از درخت می گزشت از منسوب کن درخت  
فایده پاید بقدر گز آب و اگر دید که در درختی حقه بود در پناه منسوب  
آبی درخت دهد و درخت بلبل تاویل صحیح بد فعل باشند و از ان بد مخالف  
حمد را می نی منفعة بود و از ان صنوبر توانگری با صنعت و سزایی کن  
فاضل صییب ضم کنند لقوله تعالی عند سره الممتن و در لوزن تاویل مد  
برین بوف و خرم ببناء او تاویل باشند در تاویل درخت باغی بعضی

[illegible]

از اطراف درخت باشند در آن موضع مصیبتی افتد که مودون و مودون  
اجامه منور و اگر دید که درختی در سوائی خود می نشاند فراخورد  
این درخت دامادی بخانه او آید یا درختی را بپسرد من و گفته ۱ تا ۱  
که نشاند کسی بخواب درخت را باید اعیان ها و حویلی از تحت و اگر دید که  
درخت در باغ خودی نشاند او را اولاد آیند که بر ایشان بحسب نیاز  
کس درخت باشند و اگر دید که در باغی درخت بپسرد من و یا عین نشسته بود  
در آن موضع مصیبتی واقع شود و اگر دید که درختها بر کرمی محیط بود نسل البقاء  
آن ملک یا اتباع او بسیار شوند و اگر بشد که بر درختی درخت کارشن بحسب  
آن بالا گرفته و اگر دید که درخت با او سخن گفت کارش کند که مردم را از آن  
تعجب آید و گویند رفیع دین و دنیا باشد حکم قصه موعظ علیهم السلام و استعجاب را  
و اگر دید که درخت یا شاخ درخت او شکافه شد یکی از اهل بیت او در آن  
و اگر اهل و فرزند ندانند باشند پس حکم یا اتباع یا املاک او بعلن گیر و جان  
در حکم ناضی چیز مشروح خواهد شد و با وید و یولر عین است و حکم درختها  
همیشه در اثنا هست بیان دند و در **حکایت** فی من آمد که تحت النصر  
در غیبه بحکایت دید عظیم که طبع بر شاخها و او بعد نال و و خوش و مبالغ  
و علیه آن جرم بدست و نا کار و فرشته با نریخت در آمدی که از او قطع کند و کت  
دیگر از بالا درخت بر رسیدی که حکم بالی تعالی در درخت حیرت و ملک  
تب و تنب حوالت گفت که قطع خواهم کفون و آن ملک گفت درخت است بیصال  
خجسته و او قطع کن و بایستی را بکند و او شاخها را از این و در غیبه بالی حکم است

و بمختصره ان حزلب بیدار شدن و بارانیاک کیم کانت و تعبیر که اکثر دست  
و جمعه تست و شاخها فروردان و اتباع و طبرستان و مغال و و حوش و علما  
و سباع لشکری و تمامه نعم از توجدها خواهند شد که تو خدا مانده و در عین  
سفت سال جهان شده و **مک** خلب دید از صلحا پستان در زان  
که یعقوب لبت خروغ میگرداند ارغام جد یعقوب عبد الوجعه صفا سر  
بلده قوی که صفا اصلها نایب و فرغانه فی التکا دست سر بر آورده و از اوراق  
آن در و نقره باریدنی و از ان جیانه کیلی از قرا خواندند که وقال لهم بیهم ان الله  
قد بعثکم طالوت ملکا آتیه و مع بعثت از ان خانه صاحب شوکتی بحسب شایخ  
و ج کس دست بر خیزد و بدیدن ذریب و فضا که از ان منعطری شده که کوز  
عالم پیش او جمع آید و با آن بز دیکن یعقوب خوج که و حال و با نجا برید  
از پید جیانه گفته اند مکنت خراسانا و اطراف فارس و ماکنت عکبر العرف  
بکس و **دیکری** از نصارتی خلب دیه که در ضعیف  
منه را بیدیدنی و در آتش انداختن و استغفرت گفتی تو رسم که صاحب لیر با  
مقصیه بینک لفظ و عذای عظیم بوی رسد و در انجیل آمده که کل شجره لا یوی  
مرا صلا یقطع و یلی فی النار و اگر دید که ایدام او **د** میگرد مالی از دست  
وی بروید یا از خویشان سخنی مکرده شنید و از ان پیشانی دلاله بر نقصان  
جاء کند و از این جسم خلب دین باشند یا غم فرزند و از ان پییه دلاله بر ان  
که معطلان بروی خلب نماید و از ان همان دین کن سوه که غم بسیار خرد  
و انان دلاله که با شمشیر همه خویشان ناکدام دندانی بوقط و او  
دیده از این دید

که بحسب این بجهت کنند و گویند ملاقات که سند از خویشان سوزنی باشد از ایشان  
 و از آن زبان و دیدن سعی بود که بوی و مال باشد و از آن زنجیر دلائل بر تقصیر محسب  
 که و از آن که در حق دین جمع شدن و رضی باشد از صدق مسخیر با تقصیر حیث که  
 در قبول و صیبتی یا امانتی یا و کالقی واقع شود یا امانی که در احاطه آن بود و از آن قوت  
 نقصان باشد که شرب الکرش عاید شود و از آن دست دلیل حفا کردن بود و شرب الکرش  
 مدار و عذر شدن از حجت ایشان و از آن ساعد دلیل عرن بود و باطل شدن  
 اعمال که موقوفه شد و ساعد باشد و از آن ملکست دلیل تقصیر بی بود که در کار خود  
 و از آن سینه دلائل و حسن و دینه اند و کم اند در سینه دلیل امر افسانه خوبی که در و  
 از آنضا منست و از آن حکم دلیل شفقته باشد در باره فرزند و دوست و از آن سیر علی  
 افتاد و بفرقه خوف ملال نفس و دیدن و از آن دل داله بر غریب و معصیه که و گویند  
 دلیل بر محرم باغذ مسی بلین بصیر بحسب حال شخص باید کند و از آن بدو داله بر دل  
 که آن باشد از بعد جوان یا معرو و از آن بنیت طیب را را محروم بود یا بشنوا یا نه در و  
 بست در خوات هست ملک برد و اجابت و وجهی ازین وجه در اوید بست بعد  
 و از آن حکم داله بر حرام خوردن که با انا را واد و اقارب و از آن متعدد بر عداوة  
 و از آن عورة زنی میل بنسب و انا الة شاسا بر یک طرف در حق مظالم و گرفتار  
 شدن بر علیایان و از آن با ف نفی و امل و عیال و عقوبه آن حاشا که مسخر دیدن  
 و بعد در دنا ف حوی بدست که و لوک بنایعیا و امل خود دست و از آن با لالة تنقه  
 بود در میان بود و بنان و کم اند سعی در مسائن اعمال باشد و نود و عقوبه آن  
 و بعد از آن فی حق بخلاف شرع و از آن سابق دلائل بر صیغ و که در امانت از بعد

اندیشه تکلیف معاصی و حکمی ازین اقسام دریا و پیل بانی ندیم یافته  
و تاویل در دسار و عضاب و عیون باید گفت بحسب عروف احتیاط  
که آن عضو که تعلق میداد و عیون بآن مال که اندک جو صفت  
که بعد در خانه لس و دان و دایمانی گئی یک حروف من دان و حیل

## در بیان درفش

تاویل شصت باشد که ترتیب مصالح اکابر و مسافران یا زان کنند  
با اعتبار آنکه آنها که بجهت درفش تمام می شرف مسووست بندر کاپ

یا مسافران یا زانان چنانچه میل در مقام خود مشرف باشد **درم**  
درم خالص منقول تاویل صحت دین باشد یا فایده مالی یا غیره  
همه ادا انتمالت یا نسخ و خشن چنانچه در نکته ادا اب اشارت بدین رفت  
و از آن سیاه دلاله بر خصوصه کند علی الخصوص که در آن صورتی پیدا درم

شکسته دلالان دروغ باشد و از آن مغشوش سخن بگردد و حقیقت و کفایت  
اگر بیل درم باشد او را فرزندان آید و نعلن باعکس یا نماندن فرض از وفور شود  
و اگر دید که کم کرد و باز یافت و زنده شدن مرضی مخوف باشد و صحت انجام  
و گفته اند اگر کم کرد و باز یافت نصیحت جامه کند و بواسطه علم م قبول  
صالح ماند و اگر دید که درم بر اندام و بی بوی بدست آن او را درم باشد

و گویند اگر دید که بر بار و وی بود دلالی بسته کند و اگر دید که  
بر کعبه شهادتی از آن او بود که باشد که مستحبه باشد و باید  
و ممکن باعکس و اگر دید که درم بر دید و بصدقه عالم بفرماند و بیانی  
کند



و اگر طایفه و سبب بودی که سبب یافته باشند از زری و نفعی ملائمی نباشند و گویند  
درم بسیار صالح را نفعی بود لقوله علیه السلام نعم المال الصالح للرجل الصالح  
بن مفسد انرا دلیل صحت اعتقاد شوق لقوله تعالی جمع ماله و سبب محسوب  
ان ماله اخلاصه و او را درم و دینار حاضر بنا و یلی سخن بکار بند و تامل کن

**در حقه بنا و یلی** هم بود و خودش هم نباشد یازبان مالی **دروان**  
بنا و یلی صاحب بالمشاء باشد و اگر دید که دروان باز تو بجا بنشیند  
در مصالح و نساک در دروان و دروان بیند باین دروغ بپایان رسد

**در دیک** بنا و یلی علم و ادیب اطفا باشد و اگر دید که دروغ کرد  
میگردد با صلاح مزاج منافقان مغرور شود و بنا و یلی خوب با ممل نظام  
**دروغ** بنا و یلی فساد دین باشد خصوص هم که این باشد  
و علی **در خوب و بد** باین فوج چندان ندانند اگر دید که

عواقب الله بر خدای افراد کرده بوانه شود لقوله عز وجل و یفترقون علی الله  
الاذاب و الذریم لا یفعلون **در شنی** بنا و یلی به از توانک باشند  
خاصه چون احبب الله باشند لقوله علیه السلام الفخری و اگر دید که دروغی کار نما  
چندان مال دشنی معاونه نمایند و بدرویش مستحق عید الله کرده از این  
مهر غن از لطف و اگر دید که از دروغانان بی متد بقدر این خوب و بد

و گویند دروغی بنا و یلی مستغنا باشد و استغنا مانع بود از **حاجت**

کنند که شیخی بالسن سبب است جهان دیدم که درویش و مجرم بفرم گفت از دروغ  
بهر سبب که گوی باشند و جهان شدن و علت آن که به کجاست شخص را و جرم عاقل باشند

بنا و یلی

هر آینه موت را عقب بود و بعضی نامتصور لقوله عليه السلام من الرزق الخافض والرزق واللاجل ولو نبد در پیش عرب بنا ویدای فریاد شد لقوله عليه السلام كاد الفقر ان يكون كفرا وحكم الله في تأويل حدی بیان رفقه وازان **دلالة** بنا ویدای خلیفه باشد یا بدیله یا عالمی متبحر و معصی یا عتاب و اعراض ایشان و گفته اند مع دریا دلیل عذاب بحق لقوله تعالى وحال بينهم الموج و كان للغفرین و گفته اند لا بر حواشی كذا لقوله تعالى وذا عظیمهم صبح كذا الطلب دعوا لله الیه و گویند **دوریا**؟ بنا ویدای قضاء و حکام بقوله للحکام ایسانی جی و ستم باشد بدلیل آنکه آب دریا صبی قافله رفقه و گویند مافوا نراد بدین دریا چه دلیل توفیق باشد؟ غالباً آب دریا چه ساله است اگر ان دریا چه با قارور بیند یا آنکه در غایه کوچکی باشد **دلالة** بر دینی تو انرا کنی که مباحثه است باشند دریا چه کوچک من در جزایر افتد از خود دفع نتواند کف و ضما و شیرینی آب دریا دلیل عدل خلیفه و بالنهاه و بقدر یا منفعة علم عالم و ینعکس العکس و انرا در غایه سهوئی میتد **دلالة** بر خصوصه جمود کند و اگر در سایه گرمی بیند دلیل صید عام شوق و در همه آب حله دریا بالشماتی کند بعد از انکه و گفته اند بالشماتی کامکار و یا عالمی نامدار را احوال کنند و اگر دید که بعضی از ان که نشیند یا بر گرفت بقدر که خواه یا مال یا علم یا ایند یا نبیند هر یک باشد و گفته اند اگر شریکی متبه باشد از وی مفارقه نماید لقوله وادق فیکلم البع و اگر دید که در دریا شایق بخطای خطرات ال اتمام نماید و گردید که دریا **دلالة** بر رفت علامت باشد یا مباحثه عالمی معوه شوق و اگر دید که بر روی دریا **دلالة** بر باخه بود باید در عالمی باشد که از عتاب بادش این شوق بود یکی در انست

یا خفتن از غرق مامنت نتواند بود و کردید که غرق شدن در مرض خشم بالست از غرق  
 و بیم مملکت باشند باید لیل کثافتی عظیم بود لقول تعالی ما عظمیائکم ان غرقوا فادعواکم  
 ناید و ازین حمده در خبر کثمت که مرگ از آن غرق نمونی انرا و کردید که از آن  
 غرق خلاص نشو و بیرون آمدن دلیل که مرگ شود که دینش بر دنیا را حج آید و بیرون  
 و بیرون که از دریا خود مطلقا دلاله بر فرج بعد از شدن از آن و اگر کافری بیند  
 که غرق شد سلمان شوق لقول حنیف اذ ادرك الغرق کل امنت ان لا اله الا الله  
 امنت بنوا سر ایل و انان المومنین و کردید که فرو و میرفت و برقی آمد خستونی  
 کاسو بار دنیا شوق و کردید که چیز از مالیات او مثل حیولن یا غیره غرق شد  
 بقدر کثمت زیان مل بوی رسد و شاید که از قبل دیوان باشند و غرق شد  
 در آب صافی خوش کوار در غیر دریا حصول دل بود و گفته که غرق شد مطلقا  
 دلیل موت باشند و لو بیند دلاله بر صیحه مرهم بد منبک کند و کردید که  
 بقدر ریاضت و بکل آلوده کشت از حمده بالست و غلبه شود و کردید که خود را  
 از آن مملکت است از آن غم فرج یابد و اگر آب دریا ایستاده بیند دلاله بر بطالت  
 و اگر اضطرب بیند دلیل اضطراب باشد و کردید که اسکار دریا میگرد  
 حلال یابد لقول تعالی احل لکم صید البحر و طعامه مما عاکم و اگر بیند که از دریا بگذرد  
 بود شمن طغریابد و اگر بالست بیند که آب دریا بالست شده شکوشت بحسب  
 زیاده شود و بالکشتی و اگر دید که در ریاضت میگرد بالست او را مجوس کافران  
 و گفته اند به دنیا جریس شوق و کردید که ایشان از دریا بیرون کشند بدین از غرق  
 خلاص یابد و بیعکس بالکشتی و اگر بالست من بیند که ایشان از دریا بگذرد دریا مضطرب

منبک  
 منبک

و موج عظیم می نه و بکشدشت با معارضی جنگ کند و غالب آید و گفته اند  
شنا در یاد لاله بر استنباط مسایل علمی ازین و اگر دید که باشد بیض آید بطلب  
علم متغولی شود و باز تر کل گیرد و حکم شنا علی حده خواهد آمد آن استلزام و رد  
که اند که دریا میدین امیدش بر آید و گفته اند در فتنه مولنا لافند یا نوعید شوق  
و اگر دید که بر روی دریا میرفت کار دین و دنیا بود درت او اسان شوق و اگر دید که  
جانا و ران دریا با او سخن گفتند صحفان بالک با او اسرار گویند و اگر دید که  
لب چشمها و رعد ما تمام در دریا ریخت تمامه احوال اکابر بحران بالک رعد  
و اگر دید که لب دریا خوش گوید و رها کند و آبی ناخوش طعم خود را خلال  
بحرام کر آید و اگر دید که لب دریا بجله با خانه در آید و کدر مضربه نرسا بند  
بالک می در لغز موضع غمزه دل کند و مردم را مضرب نباشد و سکنی ناکش و اگر دید  
که غوص میکند و کومر بر او زلف از بالک فایده بیند و شاید که کین به باشد  
و گویند سخنی شنود یا از عالم استغلت نماید بقدر کجه بر او نه باشد  
و عالم بود خفا استنباط مسایل کند و اگر عالم بیند که صدف بر او عالمی موهب  
که مثل کتر مدالسته باشند و اگر غریب عالم بیند در روزی که شوق و اگر دید  
که غوص کند و در قعر دریا بمیوهی رسید از بالک غنی بوی رسد و ارباب میدوی  
اگر بیند که در فتنی عظیم غوص کند و قدرت بیخیز آمدن غنای غنای غنای  
که در حادث شوق متحول و صابر نتواند بقه و گویند عواض سخنی بود  
که در خواض اهر غوص کند و موهب و مصدرش معان باشد که بخواب بیند  
از بخارا و ملاک و سنی منکوب یا ضایع و اگر دید که از دریا بمیوهی رسد

که دستمال دوروی می بیدید با اهل دین و دنیا را راه کند چنانچه در توحید  
 اشاده آن بدین مذهب و در **حکایت** آمده که ابو مسلم معتز الله علیه  
 که رسول صلی الله علیه و آله غایت نبی و موعود بود او پیغمبر و با معرفت و جبر کفر  
 که بیست و نه سال وانی با شیخ و جهان شد و عامه در زیر تربت باغ گشت در بحر لغو و بیهوده  
 محمد الا ف من الله لیک مسیومین ان معتمدين و انحق بیعت علی الامم الخوارج دید عام  
 در سر او بکفر فتنان و بیدار شد و و پیدا شد از زین بوی رسید و باز بولید  
 که عامه او با او ماند و عا قریب زین بوی معا و نه غرق و برین بعد بر تعبیر  
 دستمال سر برین توان کفر **دستمال عام** بنا و بد خادم بوق و نیک  
 بد کن بوی عابد سوف **دستمال خان** بنا و بد خادم بوق  
 باشا **دستمال حجه** از من؟ شروع بوق دلاله بر صحتی یا منفعه کند  
 و از ان غیر شروع حجه خروا بر رسم تحفه بوق از مرثا بار سایی رسد و گفته اند  
 دلاله بر دختر کند یا کنیک **دست** بنا و بد بوق یا بولید یا سیر یا مفا  
 اقا بریل رفیق یا حجت یا شکیل یا شجیه مزید این و گویند زین را شومر بود  
 و **دست** جسد دلاله بر صدم کند یا خواهر یا دختر یا کنیک یا زنی منال  
 ایشان و صلاح و فال انرا باین دست تعبیر یابد کفر و اگر دید که یک در از دراز  
 مزبوح کار انکس که دست بستی منسوب بوق بدست شد لغو و بیهوده الم اطول  
 بد استرک و الحوقالی یعنی اعلایر بیدمان و گویند درازی دلاله بر سخاوت است  
 لغو و بیهوده و لا یستطیع کل البسط و اگر دید که دست می صفت اعمال بر این کنیک  
 و اگر بیند که حجت جبار با می بدست و باین معرفت نکر باز گوید بوق کفر یا سیر

جانی  
 بوی

حاجتی بعد طلبد و بد سخواری بر تواند آمد و اگر دید دست دالت سند  
 رخام نهد و ای را عین دراز با غمی باشد و اگر دید که آب از دست او می چکد  
 مل یامز و اگر دید که دست بر سینه نهاده بجهت خویشان نکین شود و حکم پیر دست  
 بر سینه نهادن باین دست باید که در پیرین دست و قولست مکی در  
 طریق قاس که اگر دید که دست او بپیریند آنکس که دست بوی منسوب با  
 ندوی مناره کند به اگر دید که دستش از بازو بپیریند دلالت بدان کند که اگر در  
 داشته باشد وفاته یا بد قوله تعالی سنش عضدک باخیر و قول دیگر آنکه اگر دید  
 که هر دو دست وی بپیریند از کسب و یار و کار و بار بازماند و ارتعاش  
 معین چه داشته باشد تاویل دست باینها گیره اند و از یغمت گویند اگر حاکمی بیند  
 که دست و پای رعایا می پیرید مال ایشانرا بستاند و بدان واسطه از کسب  
 و کار بازماند و اگر دید که حاکم دست راست او بپیرید پیش از حاکم سوله  
 بدو رخ یا دلالت و اگر دید که دست او بر خانه حاکم بپیرید از ملک الیمن مناره  
 نامه و اگر دید که دست رکنش پیرید بودی سوله بسیار خرد و کوفه اگر دید  
 که دست رکنش پیرید دلیل کذب و خیانه باشد و اگر پیرید که دست  
 راست و پای جب او بپیرید فساد و عظیم اقدام نماید بر سلطان خوج  
 لقوله تعالی جزا الذین یاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا  
 ان یقتلوا ویصلبوا او یقطع ایدیم وارجلهم من خلاف و اگر دید که  
 دست او کج بود کنا من عظیم از وی صادر شود که بدان میخیزد و معا  
 اگر دید که دست رکنش خود بپیرید مندر حقی شود که بدوی منوچهر

شد

د

که

قب کفو  
شد

وزن و مرد را این حکم است لقوله تعالى فاقطعوا ايديهما والذريعتين  
که دست او خشک شد در خروج ناعنه و مع اسراف الله و از مردم استقرض نمايد  
و در اصل و در نه و عمقه بنه آن بوی رسد و از طایفه و رس گوید و گوید  
که دست راست او خشک شد مظلومی را بزند و اگر پند که دست چپ او خشک  
شد تا وی از برادر یا خواهرش عاید شود و اگر دیده انگشت بزرگ او  
خشک شد دلیل مصیبتی بود از قبل پدر و از آنست که مصیبه خواهر و از آن  
میانه مصیبه برادر و از آن چهارم مصیبه مادر و از آن کوچک مصیبه پدر  
والد که دست او خشک شد بکنایه بزرگ اقدام نماید و اگر دیده بر دست  
است پوست از دست او ساقی دیگر باز عاید بر منسوب از دست ظلم که و اگر دید  
که زیادت از دو دست داشت یا آنکه دستش بدست دیگری پوست شد  
و دلش زیادت شود یا برادر یا فرزندش چو دایه یا غایبش را حجة  
نماید و اگر این خواب با فساد پندش او زیاده شود و اگر دیده که دست  
خود را می بیند و از آن المی نمی یافت بهوایی مشغول شود و اگر دید  
که کف دست بر می می بود صله رحم الله و اگر دیده که پشت دست بر می می بود  
میان ایشان مفارقه افزد و اگر دید که میان قومی آنها بر می می نهادند  
عروسی شود یا نشاطی باشد یکی یکی الی الی که تنهایی نه عکس شود و اگر  
که کف دستش کشاد و قوی بود دلیل فراخ دستی باشد و بالعکس نادر  
کف دستش بپایسته بر لرزه اند یا تنگ حرام و شاید که زیاده و نقصانی  
دست در اقسام حمل کند و گویند که دیده که یکبار در شش می بود و

در تهرین هر دو دست بی یکدیگر دایره دار کنند و ای آن شهر مغرول شود و دیده  
بر جای او نشیند و این خواب از بعد مجرای است چه در احکام او بیشتر بیان رفت  
و اگر دید که دستها و خود بسوزن نشاند، بود و هفتش بر تعلم علم و بزرگی مقصود  
باشد و اگر دید که دست او بین صالحي نقل کرده قومی بدست او نوبه کنند و بالعکس  
و اگر دید که دست راست پاوی منفر خوش گفت و لیل خیر باشد و بالعکس عکس  
و اگر دید که دست چپ او بالو منفر خوش گفت و مفسوبان آن دست از شد  
لونی و بالعکس عکس و لونی و اگر دید که هر دو دست با یکی بطریق تویر سخن  
نشد و لیل سیئات اعمال باشد و لقوله تعالی الیوم نختم علی افواههم  
و کلمنا ایدهم و اگر دید که هر دو دست جواهر بسته بود قرآن بظا هر خواند  
و اگر دید که دست راست او زین شده و لیس بود و قبح از وی ظاهر شده  
و اگر دید که دست چپ چنبره بود زن یا شریک او بدیده و کوتهی دست  
و بنا بر دلالت بر جور و سرفرازی و بی عکس بالعکس و اگر دید که دست بصاب  
و آشنای بشیر و نو مید شود و اگر دید که جانوری که با وی یک بود از دست  
راست او درآمد و چپ بیرون رفت و فرج یا بد و والد چنان و دین پند  
که با وی بد بود و تعینش معکوس شود و اگر دید که دست در گردن مشرکی که  
بر دست اعمالان شود و گفته الله ساعد و کانه بخاصه و ستان و پادار  
و فرزندان و سایر خویشانی که در مرتبه ایشان باشند و لعل کی و برای الی  
عند السلام لیلة الحراج امرأه خاسرة الینیر و الاعین فقال یا جریک مر هذه  
فقال هی الدنیا و کوید که بد و ساعد و دین پند و بسبب و لم اندکشان



که دست و پایشان منسوب باشد عکس شود یا قضی در لفظ او افتد یا زبانی  
 بوی که صدق و آلودید که آن بوی است در فرج یا بد و آلودید که صوت بکفر او برآمد زبانی  
 مایه و غی مایه بوی که صدق و آلودید که بوی است در ست او بد و این تعبیر معکوس شود  
 و آلودید که بد است چیزهای دید بجا نجه بحکم باشد از اخلاط پنجگانه که آلودید  
 که دست در بغل که در جوف بیرون آورده نوی داشت بمقصود رسد و نیک مشهور  
 شود بجا نجه در قصه موسی علیه السلام مذکور است و ارمایه و رس که در جوف هر دو  
 معی پیروز و لاله بر صحنه اعمال که مخصوص با کتاب و ملاحان و رقاصان و هر کس  
 که عمل او بد است همیشه بازینه یا بد و گویند مقلم نیز از این قبیل باید گرفت و مقلم  
 در حالت تفریح و تفریح دست محتاج میشود تا مدتی فهم شود و این طایفه اگر پیشند  
 که دست ندارند از عمل بازمانده و از کسب عام شوند و گویند که هر دو دست  
 نداشتن و کسی عاقل شود که دست تدبیر او بد است و صد آنکس نرسد  
**حکایت** آنکه قرقوس حکیم از فاضل حکما معاصرا طامع و در سن بود شخصی  
 بخواب دید که دست او دست آن حکیم شد و با ارمایه و رس گفت و  
 تعبیر کرد که زود باشد که مملکت کامل مثل قرقوس شود باید که از صحنه او باشد  
 بر حذر باشی و جان که در و چنان شد و علی الحمله هر که بدید که دست او دست  
 دیگر شود یا بالعکس حال او چنانکه حال آنکس شود و این تعبیر مقتضای علمیه  
 است و نفی از دست مطلقا مایه انتعاش باشد و آنکه کسب و معاش شخص باشد

**و از اینجا** روایت کرده که در بعضی فرشته را خواب دید و گفت اگر مرا مملکت باشد  
 بدست راست اشارت کند و الا بدست چپ و او بدست راست اشارت کرد

اما بید بود و دیگر روز وفات یافت و هندوستان

خواب دید که دستی چپ از آسمان صلت شد و برهنه تغییر کرد که اگر

پیش از این از آسمان ملک بود از خاتون فایده مند و اندک صیبا داشت و او را صید بسیار

اتفاق افتد و سایر مردم را فتنی باشد و فایده ی

شکر و لوچک بود و معبر گفت بدل و ضعیف نفس باشد و از پیدار این

تغییر نیک منتحب شد و چون از طفل سرحد بلوغ رسید سمحان بود و

خواب دید که معروفی دست او بیداری و معبر گفت اگر صاحب

نویا صالح است از آنکس فایده بقدر پوچها درم یا بد و الا بد است و

انامری حقه توبه کند و موم فایده یافت و موم توبه واقع شد و چای

خواب دید که صلفی دست او بیداری و معبر گفت از بخاری بصره که رسد و جان

شد و خواب دید که دست راست او در از تر از

دست چپ بود و معبر گفت که این خواب کیست که بحدیث صلح و قطع

حل شد و فی الواقع جان بود که خوشان از آن شخص تقاعد می نمودند

و او بنا عده مراعات ایشان می کرد است او را بجز با وید زب

شوک بود و خود را زن و کوسه دل دستی باشد و کذا هر سه دلیل بود

و ظفر باشد و از دلالت برع کند و معاد از آن سیم غمی بود که از آن زن و کوسه

دلیل مرده او می باشد و قوله تعالی و حاتم اساور مرفعه و از آن مرغ

و مفتن جوشن دلاله برسل دستی کند و از مرغ حاتم نام و کلمه اند دست

اولی از این مال بود که از مرثا حاصل شود و کلمه اند که از سیم در هر

۶۸

اچیز باد مالی باشا سه پونج جا صل کند و تخم زن او بچن مجید پیشتر بود  
 اگر دید که پنهانی دست او بچن بود و لا محاله خود قریه یا بدو یا ورا  
 برادر بی یا فرزندان آید و اگر لیخولب <sup>در صورت</sup> بی پیدا شود معنی شایسته یا بدو  
 والا او را دختر بی مبارک آید و اگر پادشاه بیند که در او کفر در فرزند  
 او رافع ولایتی دست دند که بدست خودی شود و در رایت آمده کار ملک  
 صلوات علیہ وسلم فرمود که پنهانی رایت بی بی در دست من است  
 و آنکه شایسته و اخبار بی تمام از شما فتنه ما قضا  
 فاقوا فیما کذا ایش <sup>چون</sup> حورن العت صا <sup>ب</sup> معنا و مسلم  
 صا <sup>ب</sup> الیامه **دست بویکت** سببنا و یل فرزند باشا و کشته  
 یا غلام یا مال یا سخن خوش بود محصل بیند و از آن مرد بیال و اگر  
 دید که از عیب بر مجید بیمار شود اما از آن حجت فایده مالی یابد و  
**حیوانی** بدو به تعبیر کرده اند بعضی گویند دلاله بر حال کند  
 محب جوهر آید بویست باشد و بعضی گویند دلیل شخص بود که حایه  
 لظایر کند که بویست محب علی که از دستوانه مفضول  
 و اگر دید که **دست** اولی خجده مصیبه بی رسد و گویند دشمن  
 بنا و یل شخص باشد لغوا تعالی ان عسی لک ان تجعل بینکم و بین الله علی عادیتم  
 منهم حقه و گفته اند اگر دید که دشمن محرم او در کد میان ایشان حارقه  
 البین علی اللغه چو سوسه آید علی الله کرده و حواله علیها الله جعل منل صارفه  
 و اگر ولایت بیند که دشمن بولایت او در آمد از انجا معنی معصوم بول

قصه آدم علیه السلام و ابلیس را که بر سرست لقوله تعالی هل اذکر علی شجر الخلد و من  
ابلیس که او را بر شجره قنار داله که او را که دید که دشمن خبر مرگ کیس بوی برانید آورد

ظفر یابو باغ این احکام در یابو یار چند تقدیم یافتند و اگر کسی را **دشنام**  
دله انکس بروی ظفر یابو باغ و از اینجا گفته اند که در نزدیکی و رادشنام

منجبره که هر بروی یابو کام و **چکایتی** که که زنی من این حتی یهود و مسرفین  
و لغت جنان دیدم که مرا از شهر بیرون بردند و بنکسار من کردند گفت از دشنام داد

بر چند باش و الا نرا از اخراج و قتل خط باشد خدا تعالی در توبه یابو باغ و علی السلام و

که افرج الشام عن العار و توبه نکرد و عقاب من کرد **چهارمین** جواب دید که والدین

و دشنام دله و یکی از اجار بعد که که صاحب این رو با باقتل آورد و در توبه آورده  
که مرخص ایا و امة فقد حل و من جان شد **دعا** که در توبه حاکم حاجه رواست که هر

از هر خاص و عام چنانچه دیده باشد و اگر دید که از هر خود دعا دهد و از هر توبه آید  
و اگر دید که دعا بفرستد بوقطع و از هر توبه باشد و طالع را توبه لقوله تعالی سترید

الْحَسَنَ و اگر دید که صالح را دعا کند و نفعی بوی رساند دنیا و دنیا و اندر دید که طالح را

دعا کرد و مفسد را دعا کرد و اگر دید که کسی را میخواند از خوف پناه بوی بود و دعوات

مانور را مانتر پیشتر و پیشتر بود و گویند دعا مشهور را دعا مانتر یا شد و اگر دید که دعا

کرد که اسم باس تعالی در آن نبوده و مانتر یا کرد و اگر دید که در مانتر یکی نماز کرده

نمازه یا بولقوله تعالی فنادی فی الظلمات اَلَا هُوَ و اگر دید که قومی در دعا

بهر آنکه ایشانرا شناسد و در نذران یابند و لاخیر و بیکه میان اهل آن موضع  
عام شود و اگر دید که از دعا اجتناب می نمودند و در محرم مانده و اگر دید که

و اگر دید که از چیزی محروم شد دلالت بر آن گذاردن و تا فلست و گویند  
دعا دلیل عمل است چه غالب است که عکس دعا و نفع کند و اگر دید  
که دعا به مخلوق میگردد محتاج آنست **دلیل** غیبه تاویل

تفصیل باشد و اگر دید که دعای کسی میداند او را از حرفه خود منع کند  
یا حال بد و بی منفعت گرداند **دلیل** از نفع تاویل او معروف بود و او را  
آن نشاط خصوص خبثت کسی که زنده و اگر چه بدد دلالت بر صحت می کند  
و اگر دعوی زنده دلالت بر بستانه کند و اگر جوابی زنده علامت ظاهری و شکی نیست

و اگر دید باز بینه دلیل گذاردن و اگر دید از مصیبت یا غیبت حکم  
**دلیل** کتاب بیان خواص آمدن اظمار اعم می نماید **دلیل** کار

ما و بیل معینه شخص بود یا گذاردن خواص و اگر دید که در خانه دکالی بپزند  
یا خود بسته بود بر آن بسته بحسب بایه فرق و رفع و دکان فرجه باید و کارش  
بالا گیرد و گفته اند دکان بر در خانه دلالت بر شخصی که که دوست دارد اهل خانه بود  
و اگر دکالی در بازار حشمت می رفت بدیدنی منتقل شود و اگر دید که در دکانها  
بسته بود کساری در آن باز دید آید و اگر دید که در کسری کانهها محکم بود  
دلیل مثال اینجا باشند و معکس بالعکس و بعضی از این اقسام در نا و نیک باران ندیم

**دلیل** تاویل اصلاح ذات البین بود **دلیل** دلالت بر شخص که در قضایا

موسط باشد و اگر دید که از آن خبر بود دلیل خبر بود و معکس بالعکس و در مثال  
خبر آوردن آن مثل اطعام مسکین باشد لقوله الم من اشبع جایا فاما ما  
مینا و اگر در امری دینی بود نتیجه را از آن خلاص دهن و از آن شکر

هر چند ظاهر است اما تعبیر آن تبادله گفته اند **چون** بنا بر حال نفس و در  
موضع بود و صلاح و فساد آن باین چند باز گفته و گفته اند دلیل عقل و شعاع بود  
و سمع یا فرید اما تاویل آن بفعل اولست لقوله تعالی ان فی ذلک لآیة لکم ان  
لعلب ای عقل و گفته اند دل متاثر بادشاه جسد است و باین دستور تعبیر باید کرد و اگر دید  
که دل از اندرون او بیرون آمد دلیل علاقه دین و دنیا او بود و اگر دید که دل بر او من  
نهد به پیکار شود و اگر دید که دل را بهر دو دست گرفته بود کار او بر آید و اگر دید که  
دل او بار بار به خود مینفرد اسفا باشد و غیر او را از هر دو نفس متعرق خاطر شود و اگر  
و اگر دید که دل او چهار وجه علاقه فخر بود لقوله تعالی الذین فی قلبه مرض ای غرور یا ضا  
مناق یا نه که فی قلبهم مرض ای نفاق و حکم در دل علی حد تفهیم با فرد و بغیر  
العین و اگر دید که دلش خشم داشت هر کار را میشت و اگر دید که حنای بدلی از سینه از غم  
دل او خلاص یابد و بالعکس و اگر دید که توهری از دل بدین آویخته و بیرون آید  
بطله رفته و میزد شود و اگر دید که بار آنرا از او بهر اعتلا شده که و اگر دید که توهری با او  
جمله مروری از دل بر او بود و مروری بدین گونه شده اخف و توهر را فرد و حاصل اما از آنکه  
داده اما در نار فرض مصیبت و اگر دید که دلش ترسید و ملائمه هدایت داشته باشد  
لقوله تعالی حتی اخافوا و کونوا لایه و حکم ترسیدن علی حد تقدم یا نه و اخبار  
تاویل دل برین گفته اند و فعل لنقول آیه که آن نسالم صد و یکم و هدی فلوکم  
و اسطاحید و سن نبی باین تاویل فایلت و عله ان لساند جانو دل در طاف  
**چون** در حال شخص است زن در حجاب عین و معانی **چون** تاویل میوه  
باشد که تالی حیل حاصل که و در آنست که بهر که حیل ماحول حاصل شود

و اگر دید که از دوا معوی خوب در آرزو کنی باشد فادرا معوی کند و دانی

الحکام دلوں میں داخل ہو کر بیان فرمودہ **روایت** کہ قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بسم الله الرحمن الرحيم

1945

و از اینها هم بعضی فاسد میماند و بعضی را به بیرون میفرستند.

فہرست و کتاب  
دُکُلَابِ بَابِ مَعْمُورِ شَدِّدِ حِفْظِ اَعْوَالِ

فہمہ ولومید و لالہ برہودان تھانی و انتقال احوال و احوال داسنہ شاد ویدیں دستور

که از این دوستان سازند تا وی در آن ظاهر فعال و موافق

بغيره یا درود که نه از آن کوسه بیاید و نه ساقش در روی حاکم قرار نمواند

بوع وحلم ان سمور بر دمس و حلم  
 بوع وحلم ان سمور بر دمس و حلم

المهركه مند دماغ در جواب: كافي ليه د از اولو الا باي

ماویل نفعی بود بحسب حال شخص بود بلی آید از خواب جدا و بدین فنطوس توید و

مادامکه ماوید سندان پادشاه لقمه ماوید دم بود و باشد **دقت** ماوید زیاد

مال بوجله اید میند و از محاکمه اند دمل و آید نعیم بود خون و پیش بر و سیم بود و

داده که خون و بیم از دیتی می گیرد مانی نیلوی بخورد و سعالش بکشد

حیوانات دلاله برشته اتباع کده و بسیاری مال و اگر ماکول بود مال حلال باشد و بعضی قتل

و حکمی لدر معنی در ماوید اسبب تعلیم یافته

کساند شاید بوقتیکه از میل غریب بود و ذنبه بخت و از آن خام مل سبته و الدویدر

حزق کو سفند و نیک داشت اور از نیک صاحب دل آید و شام که عالم باشند

که عیار سازان در اجماع است که التنا یا چهار و دوازده

۷.

اینست دمان هزار با او دان نیز الشیخی الرابعیه صمدان که از پس ثابا بود و از  
بالا و از زیر الیاب صمدان پیش و از بالا و از زیر الضوا احد صمدان  
در پس پیش فلان بالا و از زیر الطواخر هار و صمدان که از پس صوا احد الطواحد یکی الزوا  
صمدان هار و از یکی خمدان دلاله بر تعبیه که و از آن بالا حلیل بر صمدان  
از قبل پدر و از آن زیر دلیل زبان بود از حجه ماح و صمدان پس از طرف  
رست بنا و دلیل پدر بود و از طرف عجم و از آن زیر از طرف رست بنا و از آن  
و از طرف عجم و اگر او را بر روم نباشد دلاله بر برادران و فرزندان کنند  
یا بر دوستانی که در مرتبه ایشان باشند و یا عجم بالا عصای تاویل عجم شخص بود  
یا دوستی قایم مقام او از آن زیر ابته عجم یا زیله بر مرتبه ایشان و پیش بالا بدلت  
قیله بود و از آن زیر زنی که مدار عجم بر و بود و ضوا احد بالا احوال باشند  
یا حجه در عدله ایشان و از آن زیر دلاله بر خاله که زن و بنات او یا عورت ص  
غیر بد ایشان باشند دیگر داند از زیر و بالا خویشا قریب شدند از اطفال و غیرهم  
و از طرفی که لایم که بدند که پیش نزدیک تر باشند قریب ایشان از بود  
و تعلق ایشان مستحکم تر باشند و وجه و عدم صلاح و فساد داند و نمایان  
قاعد تا وایل باید که تا اگر کی پیوند که داند آن او می جنبه یک از حوائج  
پیدا شود و منزلت حال که بدند و اگر دید که استعداد بر گذر قطع رجم کنند  
از آنکی که داند بوی منسوب نشود و گویند مالی بگرایی صمدان یا او را  
تعدیتی واقع شود و اگر خود بقبال آنکی را بد و نسبت بود مثلا شوق یا غیبه  
و جمیع الخب که بود و اگر دید که بسبب در عید که مالی یا بد و اگر دید که



و اگر دید آن دندان را بخت ر لبت بگرفت فحش باشد از سیف و حرم باد  
هزار حرم و اگر دید که ببرد و دست گرفت بی قیاس و بر لب و اگر دید که  
بشکست بلا بینی صعب بر کنس رفت از فواید با مرض و اگر دید که مسیاه  
غلبه شود و اگر دید که زرد شد بیمار کوفه و اگر دید که گداز شد یا زرد رفت  
بیخه ناخوش از آفتاب شوق چنانچه در اوایل درو اینها ریه بدلتی رفته  
و اگر دید که دندان بالا او در رفت او افتاد مالی با و باز کوفه و اگر دید که  
در کنار او افتاد او را ببری آید لقول عالم حکم الناس فی المهد یعنی در حجر  
و اگر دید که بر زمین افتاد دلیل مصیبه شده لقول عالم منها خلفا کم و منها  
نعمید کم و اگر دید که دندان زیر او بیفتاد دردی یا غن بوی رسد و گویند اگر دید  
که دندانها او بیفتاد و آتش از او شعله گرفته در خصوص او و در طلب کوفه  
چون دندان نماند آتش باشد دندان این تواند بود و گویند اگر دید که دندان  
او بیفتاد او بدست یا برین می گرفت یا در کنار او بی افتاد او قطع شوند  
و بعد از آن او را فرزند نیاید و اگر دید که زبان دندانها بی انداخت بزبان حال  
امس خانه خود را بفصل او ده و چهارم است که دید افتادن دندان و دلیل مضرت و شکست  
و اگر دید که دندان او بیفتاد و در کوباسی پا را بسته عرش در آتش جانانه  
آفتاب پیش از او رفته کنند و برین نود بر افتادن دندان در حساب نیست  
خصوصا که در حقایق آمده که شعله بخواب دید که نام دندانها او خود  
افتاد و از آن عظیم و غمناک شد و با معیبه گفت و تعبیه که که نام دندان انگشت  
و چنان شد و در یک کوب که دندانها پیش او شکافتند

و بسترش و فاته یافت و **سپید** جان دیده لاشه دندان از دمیان  
خود بر کف گرفت و آنست بر آن نهاد و جمیع ارشدن درم و نیم یافت  
**دیکری** بخواب دید که خود را از دمان و لی فرار  
وینست او از جمله مریدان صاحب بود و کار او بالا گرفت و از طاعت و محبت گویند  
خبر است من است و دندان بر توبه سگان منزل و دندانهایش دلیل اطفال است  
و از آن طوطا حین دلاله بر مردم حسن لذت و اگر دید که دندانها او پند میخورد  
بیتها اعمال او باطل شود و بنده را دلیل از ادنی بجهت افلان دهد علی هر چه  
و گویند که رسم است که اهل کار خود از له کنند بدین و گفته اند اگر دید که او را  
در کار افعال و کارها یا بدین بختی که دندانها او فروریند یا خونیان او  
بسیار که دندان خصوص فرزند از عبارت منظومه اینست که اگر دندان او در  
معد و لیل نریند دندان او در دندان بر زمین میخورد و باز خونیان او بر آید که  
و گویند اگر دید که بر زمین افتاد و باید بدین تمام که جمیع ملکی شوند  
و اگر دید که در زمین افتاد و باز جانی نهاد آنکس که دندان او خونیان  
تفتد و دندان او دندان او بیست و نوا و بیست و نوا که دندان او از آن تفتد  
از کند به و اگر عالمی دندان او از دندان او از دندان او از دندان او از  
دلاله بر مرض بر فانی کند یا خرق و اگر از سیم پینه لبی خود یا بیانی کنند  
و اگر از آگینه پینه یا صوب اجلس نرید که باشد و اگر دید که دندان او  
او خونیان افتاد و گرفت و دندان او از دندان او از دندان او از دندان او

حواسی با قوتی از روی مفارقة کنند و نگارند و اگر دید که دندان بر دندان  
 در پاره نشسته اند این جماعت که همه له رفت زیاد شوند و اگر دید که انسان جمعه  
 زحمتی می یافت از آن شخص نیز زحمتی نیاید و الا برعکس باشد **دلیل گرفت**  
 رفتن از روی محبت دلاله بر آن کند که آنکس دندان بروی گرفته باشند از آدمی یا جلور  
 پیش پند عظیم می یوب باشد بچه اگر بیند که احتیاجی را بدندان گرفت از صورتی عامل  
 غلبه و اگر بیند که شخصی را بدندان گرفت چنانچه ضمت از آن بیرون کند که محبه  
 متغیبه بمانی باشند و گویند دندان از روی محبت گرفت دلیل بر وصال باشد  
 در استرسه کن در کعبه بر دل و در جستم انجامد و دندان که از سر غصه گیرند  
 باتفاق معبرند دلاله بر حسد و کینه کندن لقوله تعال عتوا علیکم الا نامل و القبط  
**دوات بانی** بنا و یل خصوصه باشد با اقا سبب و اصحاب خصوصه  
 حبیب و از آن زین دلاله بر نفرت کنند و از آن سبب بیست یا ثانی که از آن  
 برنجیم منفعتی بود با ملا که محبت رنگ و از آن آسینه قوی باشد و از آن سبب  
 خیر اندک و اگر دید که دوات چیزی می نوشت کینه کل خصم و شاید که سر بر او  
 و علی کلا التقدر بدین او یا بقای دندان نباشد یا آنکه سری از روی خدفع که خوف  
 گفته تا و این دوات مطلقا زین باشد و گند او گویند اگر دید که دواتی بطلبست  
 یا ضایع شد زین نیرده یا او را طلاق دهنده و گویند زین دیگر بکر امیت خواهر  
 و گویند دوات بنا و یل منفعتی باشد که از قبل بر او فرزند رسد یا آنکه از اقا رب  
 استنکاح نماید و اگر بیند که بقلم سیاهی در دوات حک کرده او را فرزندان آید و لایقه

او  
 بر

از این نوع دلالت کند بجهت آنکه تاویل (برسم بدن) است و سیاقی بند رخ از آن

را صد ظاهر است و اما از این جهت و از آن ششم صوفی بخیل بوجه تاویل بسم برهه صول است  
و بعد بخیل میمانست که گفته شد **دلیل** تاویل منفعه بوده تاویل و تعبیر

نویسند باین بوجه و بعد آنکه دلال این نیست که از سیاقه باشند و از آن ماکولیم  
میکند بوجه و باین **دلیل** دلاله بر نظم کار و تدبیر است و این است که

از آن

دلیل باین و از آن احکام خیاطه پیش ازین و چنان دیگر در تاویل میمانست  
و سیاقه دلاله بر سیاقه است که بطریق اصلاح میان مردم میمانست و سیاقه

از آن

مغفیل شود و اگر دیده اجاره میسر خود لغت ملای توبی است و **دلیل**  
تاویل و این است که بوجه و اگر دیده که از میان دو آینه زبانه لغت میمانست

حادث شود و گویند بوجه و این است که دلیل عذلب باشد بقوله تعالی فارغ بوم باین  
السماء بدخان من یغیبه الناس عذاب الیم و گویند و دانست و این در کتب است

دلاله بر توجع بعد از شده که در جمل خود در من میمانست و مکان بوجه میمانست که میمانست  
و دلیل غم بود و بوجه و بوجه و این تاویل تاویل باشد دلاله بر امری که در مولا

که بعد از آن موجب ستایش شود چنانچه در کتب گفته شد و اگر بوجه را  
دلیل یا انکی با حیا را بخار و دلاله بر آن که در مولا

از آن

و این است که بوجه و این در مولا تاویل بر کلام گفته شد دلیل و اگر بوجه  
در مولا باین و نداند که بجهت سبب آنجا رفت که در مولا بوجه که معلوم

در مولا باشد و گویند علامه حلی بدان بوجه که اگر زودیت بلا بوجه که بوجه  
در مولا باین و بوجه که اگر نداند که اگر باین با آنجا است در دنیا فقیه

از آن

و محقق بوجه

و نه روزه مهر و نه نماز از او و گویند اگر بیند که در فرج رفت اگر توبه یا خیر کند  
بسیار ندامتی نصیحت یا بد و نکستی با عاقل و اگر دید که با ششیر کشید در فرج نکستی  
بسیار زان بد و نفع و آنکه در دوزخش بر نه بختی بختی بختی مستعد و بد  
و اگر دید که عرونی او را انجام دهد باید که از عاقل با آنکه یا عاقل او به عاقل باشد  
و اگر دید که در فرج بود و فریاد می توانست که نفع و عاقله عاقله که فریادش بقوله حال  
احسوا قیما و لا تکلوا و اگر بیند که در فرج سال بود نفع و عاقله و دلیل که نفع و عاقله  
مسرور بود و نعيم ديني ضرور باشد و اگر دید که نفع و عاقله از فرج دید که عاقله  
آنجا رفت با اسلحه حصیه صعبه و عاقله و باید که از آن بی همتی و قال بعضی لاسانه  
من دلی جهنم عیاناً فیله و من فی السطان او من ضرب الرمح و اگر دید که  
در جهنم و فرج ساکن شد همان بروی بنا عرونی کرد و اگر دید که بر آتش دوزخ  
بگذشت بر مجلس منامن بگذرد و گویند در مسجد بود و عاقله رقاب بر وجه کتبی  
و حکم حدیث در فتنه اجل افتد که کل رویا برخی فهمانار فانه بلیون فهمان فتنه  
و یقتضی آیه منوجب عذاب اجل شوقه و قوا فتنکم منذ الذی یستحقون  
و اگر دید که طعام و شراب و زخیان می خورد بول فتنیان مشغول باشند  
یا تعلم علی نماید که بروی و بال شوق و اگر مالک سال بیند از جلادی خرم  
و افند که مالک را ناز کنی خوش بیند که عاقله و توبه بیند و نعيم و رقوم عاقله  
عل و علم او بود که سراسر مولا بیند و بیند و فرج مکمل و عاقله بدست باشند  
چنانچه در ناولی بهشت گفته شده که نصیحت نفع فرج است و الله اعلم  
نما و بدین دل نکل بود اگر سفید باشد دلاله بر فرزند نجیب که در دوزخ

ناید و تار و زینه و اعتبار و امانه شخص بدهد و اگر دید که من بسیار توان  
یست بود اما به بسیار در کدن او باشد و گفته است که بحسب ما به مال است  
و بی سده و در بعضی از احوال دوشن حکم با تو مدهد و خارج در تاویل کن فرمودم یافت  
بگفته اند اگر بحسب بر میانه دوشن کوه بی بسیار و قوه تمام بیند در جبرین

ماند

**حکایت کنند که هیچ کجواب دید که میجوهرت که نظر بریل نوشته**

باشند

خود اند اند و بی توانست و در اثناء منفته امور شدند **دفع** بر سر  
با وایل من باشند بحسب ترشی و غیر این زری می من بنا بر آن مکه از آن گرفتند  
دفع میوش تیغه باشند شریف سخی **دول** ساولت بود یا دختر و گویند  
و گویند صعدا علم باشد و زن اشالی یا دختر او جاما باشد و الا او را حاکم می

آید

بشد

باید

و گویند که اگر دید که توکل ناوقت زنی خواهد که سفر بسیار کرده باشد و اگر دید که مستتر  
می رشت سفر آن بار نج باشند و اگر دید که بنده می رشت در حق شوهر بانه اند یا اند  
و اگر دید که بنده می رشت در سفر کاردن نیک کند اما مثل کنز کار  
او مردان خندان بشدند نیاید و گویند که اگر دید که بنده می رشت خوالان  
و از بنده گفته است بنم رشتن اگر سفر باشد زن رسید آن ضرب باشد و اگر دید که  
بار یک می رشت کاردی بصرفه کند و اگر دید که بنم می رشت اندک فعل کند  
و اولن حرمی امسال مال باشد در سفر گفتوگو عالی و آن شود با لای فقطت غلها  
در بعضی از کائنات و القیز گویند دولت رشتن بنا وایل عمل شخصی باشد اگر دید  
در بعضی از کائنات و از آن فارغ شد دلیل مت باشد و گفته اند که  
بسیار در بعضی از کائنات دلاله بر یافتن مال تمام کند خلدی و اگر رشت

در بعضی از کائنات

که اگر بپوشد و غیر از این در یک می رشت اگر غایب باشد یا شده یا نشده معجزه نماید  
و اگر بپوشد که بپوشد می رشت این نام نیکو است باشد یعنی اگر بپوشد که بپوشد  
می رشت او را شوهر می سپرد و اگر در نیکو انجام می رشت منع طع شد معجزه  
را توقف آمد و عازم را فستق عرته بوف و اگر دید که من اگر که می رشت صدق  
بر شوهر و ماکند و با طلب دهی و اگر دید که ابر می رشت در محال تعلیم من هر سو

**دو کد ان** بنا و بل خانه دار باشد با صاحب معصی برین  
بحسب مزبیه بپوشد تعبیر باید که **دو کد ان** که در راه انوار الحین  
گویند در ناویل بدول زبان نزد یک لبت لیس می باشد که اگر موهبید از احاطه  
و عیب با محزون ماند **دو کد ان** بسیار بنا و بل و کید رخ خانه باشد و حکم

**دو لای** در ناویل دلو گفته شد **دو لای** بنا و بل  
عرض باشد و اگر دید که در خانه خود دوید که عویش خویش سوف و اگر دید  
که در کوچه های دوید که در محض حاض نماید و اگر دید که می دونه حص او  
در محاملات باشد و اگر دید که از خویش باز ایستاد در قناعت کوشد و گفته اند  
دوید در شتر یا در دیم دلی ظفر باشد بدش و نه لیس احکام در ناویل احکام

رفته **دو هان** بنا و بل معنای صلاح و خانه نجات شخصی باشد که انرا  
بر وضع مجبیه سخن اراتی بوف و در میان بسته بیند از نا و بل  
ست بیند را بکفر دلیل شو اگر دید که فروغ نواز معجزه بوف لغز کن معجزه  
و محسن بالعکس و اگر دید که بسته شده چنانچه محال تعلیم و نفس نداشته معجزه  
و اگر دید که گوشت در میان او بفتال زبانی مالی بوی شد و اگر دید که  
از دما و وی و ن لای

[illegible]



چنان داشت باشد یا کثیرا و زنا نداشت و کثیرا را خیره و صلا ح  
 و فسال لغو این دیش می بخیر باید کرد و گویند چیک بنا وید ختم خانه باشد  
 اعم از آنکه شوهر بوی یا غیر او مثل مرضی و وکیل غنی و وکیل بخت دلاله برزنی  
 بد و اخت کند و حکم اطو در مقام مرطعانی حسب عرف باید طلبید و اگر دید که  
 بیک بخت از کار باشد منفعی باید حسب دلیل و گفته بران سبب دران  
 خلق افتد و اگر دید که دیکر بالوت در آن نهد شخصه را بر طلب چینه تحریک کند  
 و اگر دید بخت شده آن منفعه حلال بوی و الاحرام باشد و اگر دیکر نمی آتش  
 کاری مکروهی فایده کند یا در وسیع را با مال غیر معوجه مطاوب نماید و گفته اند  
 بزور بنا وید پیشوائی موضع بود از آن کو چکل خادم خانه یا صاحب جمع جمع وید  
 قیال کسی باشد که اظهار نعمه بر مسایگان کند و حکم دیکر خواهر از آن چیک  
 سازند و بنا وید آتش دان تقدیم یافته **دیکر تراش** بنا وید خیمه  
 معنی بوی لقول تعالی و تدور راسبات و **دیکر باب** بنا وید شیشه  
 شخص که در بنا وید و در یک حکم احکم دیکر است که اگر از لغو بدلا  
 خوانند و بنا وید خیمه باشد که در نظر عقیده نماید و تاثیر طعنه و اسل آن بسیار  
**دیکر پنا** ز به بنا وید خانه کو چکل باشد خاصه چهل و بیست و بیست  
 و پنج هزار دلاله پنج هزار دله و صد و پنجاه ز بایه دلیل بجهت معلوم باشد  
 بشرط آنکه عدد زوج بود و گفته اند دینار زنی شمار دلاله بویله بسیار کند  
 و گفته اند در بسیار تا حد کج دلیل علم بوی یا وایم یار از شما ده و اگر دید که  
 دینار چند در حایتی مضبوط صورت امانه معلوم نیک نگاه بوی و اگر دید که  
 دینار صفت که بیک کوشی نام خود بوی گوید و صورت بیت معلوم باشد



و اگر دید که از دیوان او غلبه به منتقص شود و گفته اند که دیوان را وایل  
 صاحب و جود می نمک باشد بنا برین اگر بیند که دیوان را بقوی بنیاد می آید  
 لغو نهائی جز از این دیدن ان بنقص فاعاده افاده ان دیوان را در آخرت گرداند  
 و از این بر آن برداشتن و اگر دید که دیوان را غلبت نامرعه که با اعلای نه  
 دلایله علم آن معار کند چنانچه نشان تنیل از تعصیب حضرت موسی علیهما السلام بنا  
 می فرماید و اگر بیند که با جود باشد در میان فوج حال شود و اگر دید که در دیوان  
 میگرداند غلبه آید و صولت خود را در آن می دیدیم صوبت باشد و اگر دید که دیوان را  
 شکافته شدن حکم در تاویل در خصم تقدیم یافته و دیوان را در کل دلیل صلاح دین  
 و از آن سج یا آخر دلیل غرور دینوی و تاثیر دیوان که خوف بر او و زایل از آن شد  
 که بدین یکی فرطید **کلیتاً وایل** در حق فوج بوی که قصد دین و دنیا کند  
 و اینجاست اندیشه چند یاد یو که در از تاویل در هرستی دین شمار دلیل  
 شکی سخن در بدست نیست دین سبب در از تاویل نیست و این در هرستی دین  
 مست مشغول کاری بسیار ضحیه دیو دیدن از تاویل و اگر دید که دیوان را او را  
 از تن بر کنشید عامل تاویل بعد و دیگر از تاویل و گفته اند از تنی جامع در گفته  
 تلف جام باشد و اسباب و اگر دید که دیوان را شکم او رفت جیل فساد کند و اگر  
 دید که پیر و ن لکن تا و یکس معلوم شود و گفته اند پیر و ن و جیل و ن  
 قصد دشمنی و جود که در و گویند دیوان را وایل نفس آدمی بوی یا وایل علم  
 یا هر شخص و اگر دید که شما بن قیاف موضوعی بر و ل که آنجا مقام زینتی  
 و اگر دید که دیوان در دنیا او میروند دلیل بر این بوی لغو نهائی فاعاده لفظان

در حق خداوندی را بر افراز دیوانه یا بنیاد  
 یا هر چه و بنیاد بالکلی و اگر دید که دیوان را بنیاد

وكان من الغاوين والردية له ديون بروتي مازل مشددا منكم معصيتي شوق  
عافترابي كنند لغواه تعالى بنقل على كل اقال ايشم **ديوان** با  
مضمر لا باشد والردية له درسي بستد بون ابولب بله يا مغلق شوق ولله اعلم  
**ديوان** شاميد مل شد يا قورند يا انك در نفعه اسرار كنند وكن دليلان و با

خمر مذی بود لغو و خالی جایبطله الشیطان المرئوس و گفته اند جامع باشد که میراث  
و اگر بعضی و لایه بود و الی شوی مو اگر در خصوص اند نقدی بر وی برده؟ غلب

۹. مجنون نیکو و لوید، حق را خواهد کرد و عمل شروع کند و بدین جنس او را بغایت نیک و مجنون بی شجاعتی جفا مشر اعال کرده و گفته اند: «بومیت و دل گشت جنس»

لیکن بافتن و رنج کو نالہ و حکم دیو جاہ دریاویدل جاہ کہتہ شد  
وآوردیدل کہ دریا چلی بولہ نام آن نہ نمی دانستہ دلیدل جو سلاہ

والانسان شئ وملا منه لقوله تعالى ربنا اخرنا من هذه القرية العالم اهلبا  
ودخول وخروج انرايد بن عباس يغير ياي كوي وكونيه كوي ديد كوي ديد  
اعم انا انك نام آن مي دانست ياي نه ولايتي ياي نه وبعمل صالح مستغول است و...

از دینی بشهرتی رفت کار او بحسب آن نقل بالا آید و با کمالی مثل این مصی  
دریا وید حسبت گفتن که مرا که از شهر خلب بدین معبود رفت که تا وید نیک باشد  
و اگر دید که در دین کم شده بود آن نیز دیدن عزیز باشد و گویند اگر دید که در دین  
محکم رفت چنانچه حسابی نمود و در محراب ازین لغوه تعالی لایق المونکم

عبداللہ قرنی محمد بن عبد اللہ

شایدین سخن برآورد باشد یا سعی ضایع لغویان و علما. هـ



[illegible]

باشد.

...

و بناوید اجلل پیر و مادر و اولاد بی کف اند و در **حکایت آمدن**  
 بخواب دید که موتی چند بر فکرید او بر آمد و با بقر اطیلس عظیم گفت  
 و تعبیه که که ما را در این باخ آمده و عاقوب و فاه بیاخت و **حکایت**  
 بخواب دید که موتی بسیار زاجلیان او بر آمد و با بقر اطیلس عظیم گفت  
 که دلاله بیغنی و اکر بفصل صبح باشد که لی خواب دلیل کزیت شمع و شمع  
 و جنان بود که **نقص** خواب دید که طعام در سوراخ ذکر می کف  
 و عجب گفت دلاله بر صوت موتی بجای طعام و مانست و جوی دید که طعام در میان  
 می نهد دلیل کزیت شمع که طریق دمان منشد است و بیان رفت که اندک  
 دمان دلاله بر صوت کند و **بختگان** خواب دید که ماه از اجلل  
 او بیخ از نام بعد از آن بود و بعد از او بود و **السر**  
**لایان** بوقت بی وقت دلیل غم بوقت و عجب ن تبارز دهر و  
 اگر دید که در فصل است دلیل قنایان باشد چنانچه دهر  
 قف ایمن دلاله بر راست گفتن کند و لی آن جمله مقلوبات **السر**  
 بناوید در فوج یا سببی ظالمی رحم و در اصل بیخ بیز صقمه بود که او رخ کرده اند  
 و کزیت او را سوینند او را با دختی ملاقات افکند و کزیت کلا اسو در خانه او  
 آمد بایه که از عید صبح کار احسن بایه و گفته اند که او دید که او بکوزید و منت  
 در ز کزیت و عاقبت سفا بایه **افود** بناوید که و لایه کند بقدر لغه بیند  
 و حکم **ان** در بناوید بای دفته تبیین **السر** بسبب باو و ولایت  
 به باشد و بسبب باو بجای راج و بسبب باو جز و حرفت ترین یا عشت **السر**

بناوید اصل و دهر

و اما در اصلاح دین و دموئی شخص به دو سارع دلیل و مجامع صوری و معنوی  
 و از این جهت گفته اند که مرا بر راه راست بود بخوبی به دست و پنج ضلع و صولبت  
 و اگر راه مستقیم نیند و راه بر راه راست نبوده دلالت بر وجه و باب موافق با بدیه  
 و خیر و توبه لازم دانند و اگر دید که بهیچا می رفت در بدعت یا تقلید باشد حق  
 خود با سائق از کس استغفار نماید و بشکلی بالعکس و اگر دید که تباریک می رفت  
 و کائنات آن بود که بر راه راست می گشت در دین و دنیا بر هیچ قوم و صراط  
 مستقیم باشد و اگر دید که از راهی باز گشت توبه کند و از عم نجات یابد  
 لقوله تعالی فانقلبوا بر حمة من الله و فضل لم یحسم سوء و اگر دید که از راه  
 راست مقصد رفت با دشمنی جدا کند و اگر دید که برای تعظیم کسی از راه  
 بکوشیده از بهر مصلحت دیگر نمی معنی دینی فرود آمد و اگر دید که از بهر دنیا  
 برین می رفت دنیا او را فریفته باشد و اگر در راه سببه و کتب روان یا در میان

بیند

دلیل از شیوه که بر راه راست می بود و بشکلی بالعکس **راه راست**  
 چند چنان یا کوپن باشد و حکم لیس در تاویل در تفسیر یافته **راست**  
 دلالت بر موعود می شفقت کند و در دین و دنیا او بخت بود و گویند شخصی  
 باشد که در امور مردم مداحان نماید و فضل کند و در **حقانیت**  
 آنکه از او معنی استعرازی بخوبی دید که در حوائی طرق متعده یا فنی حسا نجه  
 و غضب حیرة شلال که بر کدام راه رفته و ادیکل راه از آن اظهار کرده است  
 و بیست و هفتان سندان و اسرار سول علمای با صدیق رضی الله عنه بهر یک دیدن  
 و توفیق یافت و پنج صولبت بهیچا اشتکار اگر **راست**



در تاویل بر ما تقدیم یافته و گویند اگر دید که در میان میگوید در بدو عاقل  
 اقول تعالی فذهبت ابته عتقا **ن** لعل لا یطمع من یفید تاویل  
 منفعه باشد و بگویند **باب** مان حکم ماله که در وجه ماله شد گویند  
 اگر حیض بیند که باب نمی دهد او را خطر بود و گویند باب داله بر شخصه اند  
 که بطریق مزین خواطر او را د اشرف را جذب کنند تا وایل دم باتباع کفای  
 ما و لا دینر لکن فی سبیل نمی تواند بود و از خودی ترفیع می سازند **فخشا**  
 تا وایل شرف و عزت مردم بود و اگر دید که رخا رخود را خوب و خیانت  
 می او لغت بیان و جامه و نشان بنا هت شود خصوص حنف آنها سینه بیند بکمالی سینه  
 و سفید باشد آن شرف با فوج باشد و آنرا در این جهان بیند حکم کنز صحر تا وایل  
 ای که تقدیم یافته و گفته اند که و بی نیکو دلیل بخیال مان مشهور بود شرف بدو عاقل  
 و اگر بر روی خود نقطه ها سفید و سیاه بیند داله بر آن زند که بوجه عمل صالح  
 متکیب مصیبه شود یا اهل از حجه بوقع مالی بیش فاسقان مرفه باشند و اگر بر روی  
 خرد بیند غیر موهوم بیند قرصه چند بروی جمع آید چنانکه تا وایل نیستی  
 لغزش و اگر دید که آن صحنی را بسته د آن فرض را بگذارد و گویند اگر دید که  
 بخلاف پیدای روی کویل منت که صحن بسیار بر آید بود عنی شده  
 و اگر صحن بایستد و دید که قطع رحم کند یا اهل کنز مال بخلاف شیخ مصیبت  
 و اگر دید که روی بر گشته بود از باب دولت از او ارض کنند و اگر دید که روی  
 کج شد دینش نپا شود و اگر بیند که روی سینه گشته که چشم فرو خورده بود  
 نزد سید اهل یافست دلیل بر به شود و کج خنک لا عیلا فتنی که کج بر

در بدو عاقل

در این شکسته دلاله برعه میته لاله و از آن خراشیده بر ملاه و زیان  
 در کمال زمان و اگر خور را دوری بیند تا و یک نفر شاق باشد و اگر دوری  
 از محبوب بیند میان مردم اصلاح کند و گویند او را فوز باشد و دور  
 است و مشهوره است و علی مدنی القیاس تعین باید که باین قسم پیش آید  
 در دو حالت و برعکس و یکی حولت و یکی زنت و اگر یکی را زیان از حد محمد  
 سفید و نورانی بیند نشانه باشد برعه گفته تعالی و اما الفی ایضا  
 و وجه هم فنی رجه الله و برعکس بالعکس لکایه و باین قیاس گفته اند که باسخ  
 روحانی دان بهر نوش رجه خدایتی منزه شد سبیلان بیارخ در کار  
 زردی آمد نشان دین مالان و در سیاهت و نیک کرد احوال  
 مکه اوخت ز فو خواهد بود **حکایت** گفتند که بهلوانی مشهور  
 جهان دید که روی او سیاه گشته بود و معتزله که در مصافی شلخته یا کث  
 و جهان شده و **الکی** بخواب دید که روی او سفید گشته بود  
 و چون گفت از کسی خالی نباشد و عا قریب و هنی یافت و اگر روی  
 سیاه با جامه سفید بیند او را دختی آید گفته تعالی و اذا نشر احدکم  
 بالانثی طلق بهم سوخته او بر کظیم و در **حکایت** آمد که محمدی خلیفه  
 بخواب دید که روی او سیاه گشته بود و چون بیدار گشت لیر آید را اند  
 که و اما الفی اسودت و جو هم اکفرتم بیند ایمانکم و عظیم بهر اسبده صوره  
 ان و با محبت لازم تقریر کرده و بیع کد ام تعینی دل بد بر توانند  
 و این هم که بانی که تسال صناعته است اتفاقا در هر طرف و او را استحضار

دانان خدایا بر سپید و گفت ظالمی امیر المومنین را بجایه القیاس از عالم میبرد  
 دنیا الهی که متعجب خواهد شد و چون دلیل بر حقانیت بآیه مستشده است  
 و خلیفه را در همان شب دعوتی بجهت آمد و او را در راه خود عطا جلال **فیک**  
 بخواب دید که از یک راه صلیحا ملک ظالم را بخواب دند که بخلاف زمان بیند این  
 شکل کریمه صفت و آیت الم تر کیف فعل بهیال بجلال ارم ذات العالی خوانند  
 و معنی گفت چنانکه قوم عالم ملال سق و بیستم دور جهان شد و در مظهر مظهر افلاک  
 که شمع آن آمد و با این سیرت گفت که نیل شده کوبت با و جنت با و بهر آن طبع لیل کسب  
 حمدش تین و امتش کونا و با این سیرت جود عالم در ده که از این فیهب که خسته کرده  
 که ان سیاهی حال او شب دید که عرا و کست قاصد از او تا وایل **بافیه**  
 تانه بس و بهر مخان شده که در ده که زشت مرده و مرده یافت یسار و حکم با او کرد  
**ک استغید** تا ویداه شخص بوق و رقه که در لیل ضعیف بین شوق و الودیه  
 در دوستان بردایی میدانی بود با و چه فقر در صدمه بیکه آید و لو بند رد ادالاه  
 بهر آن که و اگر زنی بیند که زانی بروی به سوهی در حق او لسان کند و الودیه  
 در جایی که نموده منت از وی ضایع شد از فقر آمد شوق و بیخه از این لصقام در وایل  
 بند چسب امتضا مقام نندیم یافته و **حکایت** کنند که شخص با این سیرت  
 جهان دیدم که در این نواز بهر یغیانی داشتم و کنار ها این دریده بود که گفت بعضی  
 انقر آن بالا گرفته و فراموشی کرده و جهان بود **سین** تا وایل عین  
 لقوله فعل واعصوا بحمل الله حیفا و اگر حید که بطریقه به در میان می افتد  
 مثل آنکه بر میسان نشسته بود یا نوری دیگر از انواع لعب بر دین مستهل کند

و اگر آن درسی

اگر آن رسن از ابریشم بیند دلیل عشق با دل با مجسّمه کند و لفظاً در رسن  
 عهد باشد هم با خالق و هم با خلقی و اگر دید که رسنی در کوفت منتهی عدل در عهد  
 آن باشد و اگر دید که در کوفت کسی انداخته میان ایشان وصلی رفته و اگر دید که  
 بر فوی پیید و آن را ولایت باشد و آجر را نجات و اگر رسن بر هم پیچیده باشد دانه  
 بر صفت کند و اگر دید که رسن را بر سر بسته بود و او را در ها که رسن را  
 طلاق دمه و اگر دید که خود را بر سر از جوی او کج بود ترک حاجتی عالمی  
 مثنایه کند و حکم رسن تا فتن سفر باشد چنانکه در نیاویان با رسن در میان  
 اندر رخ یافته بنی اگر بیند که رسنی خود را بر کوه و از آن رسنی یافت آن بهر  
 کوهی در رفع رسنی ستانده و اگر بیند که رسنی از بست شکل نموده دانه در آن  
 کند که خونی چند بر کوفت او باشد و اگر آن رسن از لایف بیند دلیل عشق  
 و اگر از ابریشم بیند اسلام او را رخ باشد و **حکایت** که شخصی  
 بخواب دید که بر خود را بر سر سیاه بسته بود و او بکشی و با آن سیر می  
 و تصویر کند که اگر خونی ندید در حق او احوالی کنی؟ کمتر رسن سیاه با بست و ترا  
 بروی است و گفت بی من صدق ما در بروی است و اگر که گفت این حرف را دید  
**دیگری** چنان دید که رسنی بی بافت و بکشیست و معجز است  
 اگر بیند بر سر عهد بست نقص کند و اگر بر عزم سفر است ترک کند والا  
 عقلم شمرده و با شیخی در معامده بود و ملاک کند و از آن جماله غیبی نموده  
 و در راه بشکل آمد و **هر حرف** نای از مشامین جو رسنی چنان دید که رسنی  
 از آسمان او پیچیده بود و آن را اعتصام نموده و در حالت پیدایش شده و با ذالون  
 مصری گفت و تصویر کند

لوسوه

که در اسلام یا حی و بآن چند روز زامدی را اندسته فایده خالص  
وینکه خبر توفیق اسلام یافت و بعضی از احکام پس در تاویل بانی بودید  
استطاعت بتم آمده و **حکم رشتن** در تاویل قول باین دید که **رشتن**

تافت و در لودن کسی انداخت و او را بکشیید محاشا فایده بی کرد و اگر دید که  
کوشن را بکشیید هم حکم فاشد باشد و گویند رشتن دلاله بر تنه کند و اگر دید که

رشته تافته از جانی یافت بگویند محتاج سه کلمه تعالی حتی یسین لم الخیط  
الا یسین الخیط الاسود و تنه حکم رشتن در تاویل سوزن خواند که آن سالک

و حکم **رشتن** ماکول که اندر لغت رسیدی می خوانند همانست که در تاویل  
آردینه گفته شد **مکمل** تاویل عرض باشد که گویند که چنینی شکل بود

به آن چنین عرض باشد و حکم **رطب** در تاویل خوانند هم یافته

و دیدن **رضوان** تاویل دارین باشد و این بجای آنند

هر که بیند بکوب در رضوان به کام دل یابد و سلامه جان بل اگر در دست

یا آنکه از چیزها که همیشه خیر می رسد در ده رحله کند و اگر دید که هر چه

بوی که او را فرزند آید که دانا شود و گفته اند رضوان در تاویل از سلطان

**عدل** تاویل خوف غدا باشد با سایر خدایان یاد بایند

چنانچه در تعبیر ابر گفته بی چنین در خستگان باریدن بیدار و دل خیر و که

و فراخی نوبه و گویند بخوبی و بهیچ مدیون را ادا دین باشد و بعضی

را شفا و محبوس را احلال من و گفته اند در حق و حق با و آن مستقر و آخر

بفد و مقیم بر طاعت تعالی موالی به یکبار از حق و طاعت حق و حق

و طاعت حق

اطعام المذموم وکونید بعد بناوید سخنه باشد و انصاف و کونید تحفه بالاسد و  
دلاله بر حیل نمائید یا نقشه که حیان مردم واقع شده با حضور من و کونید دلیل  
نشان حال خیران مال یسند باشند پس بعضی مواضع را اولینده که لاله بر سمایه مکرر  
کذب کنه و لکن بی نیل بود و کونید اگر بیند که بغایت سخت غریب دلاله بر هیئت انشاء آن  
**رقن** بناوید طلب شرایع اسلام باشند و لزان خیر یابند لقول اهل فامشرا

مناکبها و کلوم و رزقه و اگر دیده که در از ان میرفت و صیتی یابند و الا حلیه  
مویه بنی رسته لقول تعالی ما لهذا الرسول یا اهل الطعام و تلبی فی الاسواق و

**حکایت** کنند که مندی وین بخوبی دید که بخلاف بیند ان کاغذها  
مراج ندان و با بر بعضی گفت و عیب که داد لید سخاوة لیس و بارش و قول  
و عاقبت وفاء یافت کس و کس بران رسید و زامه شد و تا منصرف  
**و یکریک** که بران عناحق صفت جهان دیده که نامضی  
رفتی و معتبر گفت دلاله بران میگذرد که ان بر فحاش و خشمه باشد و جز  
بالع شد و باصهم اختلط که جهان بود و حلم راه حال حد تقدم باقیه **رفو**

که من بناوید حضوره بقایانیه بر خداوند جامع ندان و بعد از این غرض است  
و اگر دیدی که جامع خود را در فو میگذرد با خویشی نزل کند یا بالشی صیده

خودن خیرتی نباشد و اگر بیند از اهل و عیالی بی عم بیوف و در منظومه اوله اند که  
مدیر مزمار فو کردن افکند بند و نام در کردن **و فو** کونید دلیل حیل عین  
که با یکدیگر منافق میگویند و حواسد که بجهل نهفت کاغذها با صله و اوله و از حیل باز  
**رقص** بناوید غم باشد از جمله معیبه و خصوص غم با دق و حیل

باشد  
دهند

وزن یا فسیحه بود و مرین را طول فرض بی محسوس یا خلاص باشد خاصه  
عین عید بود و گفته اند اگر بیند که در منزل خود رقص میکند و اهل منزل خود را  
در حوالی او بودند و هیچ غریب حاضر در ایشان نیست و اگر دید که زن یا کتیرا  
یا حتی ارا قارب او در رقص بودند دلالت بر فحش و زنی عام کند و فرض طفل  
و یا بچه که در منزل کنان و اگر گفته و اگر چنین خواهد بود در منزل است  
و اگر کسی میکند او را بسیار زنند و اگر دید که در منزل **گرم** کند و یا در دست  
در اواز که مقرر باشد و یا به ایستادگی در اواز و یا در اواز که حکم بود  
و این همه گفته اند که بگوید و اگر کسی که در اواز است در منزل است  
**و اگر کسی که در اواز است** که در اواز است که در اواز است که در اواز است  
بیت شخص باشند و اگر دید که در اواز است که در اواز است که در اواز است  
که آن اندام بکدام یکی از خویشان منسوب است و بدان در اواز است که در اواز است  
آنرا که با سوختن با با کا بر قیله تاویل کنند و از آن جهت و یا با خواندن  
و اولاد و شوکا و اعدا و از آن شکم بخوبی نشان مازنی و از آن بشت محو نشان  
بر روی و علی هذا اقصی یکی در اواز است که در اواز است که در اواز است  
بیند و اگر دید که او را در اواز است که در اواز است که در اواز است  
و خشکی شد منسوب آن در اواز است که در اواز است که در اواز است  
که بگوید اندام و منسوب آن که در اواز است که در اواز است که در اواز است  
که در اواز است که در اواز است که در اواز است که در اواز است  
از منسوب آن که در اواز است که در اواز است که در اواز است  
از منسوب آن که در اواز است که در اواز است که در اواز است

و اگر کسی که در اواز است که در اواز است که در اواز است

و عکس که خود مدخل شود و اگر دینار قصد دیگری باشد چنانچه در متن ظاهر است  
و چنان اینها را عده افتد و اگر دینار که به زبان یا اگر سخن بیانی گوید و چنان مردم  
بها افتد و اگر دینار که اول او ببرد و چنان است زبان مالی کشد و عکس شود و اگر دینار  
که اول او قصد کردند و تمام خراج از او مستمع شد خط نفس باشد یا اگر در سفر  
بازماند و اگر دینار که قصد کرد و سخن نیامد و طالع حدس نیافت و بی نفس  
لازم جملتی بود سخن از مشروبات دست لستماع کند و بقدر امان که احسا  
کند باشد و اگر دینار که اول او قصد کرد و بی یافت خود را قصد کرد و همچنین  
منسوب به دست دینار شود و اگر دینار که در خاطر است که قصد کند و به توبه  
داشته باشد و اگر تصویر غلبه نفس در حق کند در مرد او به غالب افتد و اگر دینار  
موقوفی او را قصد کرد از بزرگی فایده یابد و اگر دینار که قصد نمود و حق کرده  
حاصل شود دختی او را و اگر مردی سخن جماع قصد بیند که او را قصد کردند شفا  
و گویند صحیح است و آن سال بصدقه دهد و دینش صحیح باشد و گویند  
اگر دینار که اول او بکشد و داند که الحی یا طاهر است و خصوص جمعی که خوشی نمایند  
و اگر بیند که بیست کی رکن بکشد به از جوابی باشد و قصد که بیست کی سخن  
ختم بود و گویند از آن جوان دلاله بر ریاسته کند از قبل سلطان یا مال قدر  
نیز سخن از دینار است و گویند اگر بیند که آن جوان قصد بیند که این عطایه  
از طرف سلطان باشد و اگر دینار که عالمی قصد او کرد و عجب ظریفی گرفت و عجب  
مردم از عرض صدقه کردند و اگر دینار که سخن در طشت گرفت و عجب از نفع به مال  
و اگر دینار که طبعی داشت از صدقه به اطباء کند و قصه از دست رشت



وایلی مرید خیمه به نواز دست جنب استقام بکار خیمه و نشان یا تضاعف محبت  
 که بهشت جنب منسوب باشند و گویند اگر صاحبی بیند که او را فتنه که فتنه فرج  
 و فرج یابد و اگر طایچی بیند ملاقه و غرامه کشد یا در خصوصین اندک و اگر دیده که رک  
 باسلین یا فیضال بستاند کار او پسند شود و رک الحکم حلا و لیر بستاند و اگر دیده که  
 رک سر نه از ریس خود استنادی و لفظ سایل را در آمدن و فرج خیمه  
 و اگر کتب تقدیم افتاد اعتبار یابد که در **کتاب** بنا و این شمع می باشد که طعن  
 در حدیث آمده که **کتاب** برین در کار ساد لیل راحه باشد و اگر دیده که در کار  
 بهج سه اسرار یابد **کتاب** را در کالات و ملوسات و غیر این برین  
 که اند و سینه و سبز صلاح دین و دنیا باشد شیخ زانرا شادی و عمر نو اگر آمده  
 و لایق و لایق مصیبت و زنده بیا آن خواجه در اوایل جعفر مد که است و بعد لیر صفت  
 بر سید استظلال در سیالان از طرف انوار دیده اما کثیر از درجی اول آمده و اذا  
 تکتز و تقدر و در خطوط و آه و دین چیزها را که از یک مکروستان شتاب  
 و نین نین و **کتاب** بنا و این نامند که صاحب خیمه است  
 که بر و بهشتی نموده **کتاب** صباغی که در و بر و کتب بنیان نهاند و  
 گویند خود بنیان گویند چنانچه در اوایل میهن در خطوط و بیان دیده و گویند به  
 اگر در صباغی نامتزل خوف آورده بود تا از بهر او طایفی که در لایق  
**کتاب** مان حکم می دهد در بیستم گفته شدن **کتاب** بنا و این **کتاب**  
 خدای کتاب غذا باشد از مردیانی که با کثیر پا خویش یا در بیستم مجرب  
 برین لایق داند و هم مکاتب که و اگر دیده که معانی را می خست یا می شود

با باونی جنک میکه از بری رسید بوق و اگر دید که باونی باری میکره ست  
 عدل او را دوست دهی و سایه از نی بوق و اگر دید که دیو با باونی جا بوق  
 وام دار او را بوق دروغ فرین دغده و درگزید زیش او را و با  
 وام دهنی که پزدش ناگاه بخور بکشد زنی کند بگو مده غیب روی طریف و بی  
 و بوق رویه دلاله بر مال کن که بحیل حاصل شده و اگر دید که گشت رویه  
 میخورده یا او را می طلبید با بکشد رحم نیند و بی رویه و بی وجه یابد و گویند  
 و اگر دید رویه و بوق دخیج باشد از قبل دیوان و اگر دید که رویه و بوق  
 فرض خوانی یا جیع بین شد و اگر دید که از بکشد در آن محامل یا در اخص  
 میان ایشان مصالحه دهد و گفته اند اگر دید که او را بکشد زنی عزیز  
 شریف خواهد و گویند اگر رویه را بیند دلاله بر ملاقاتش روی شریف  
 یازنی استریا یا آنکه یا معشای غنی نماید و اخذ یعنی باشد و اهل روم گویند درین  
 رویه دلاله نقصان مال و جاه و بوق و شیر رویه خوردن غلبه بر اشراف و بوق  
 و مریض را صحت و محبوب را خلاص و گویند دلاله بر خرب کردن و با و بیل و بوق  
 و طبیب نیکو اند و **حکایت** که شجعه با صدیق روی لسه عتبه گفت  
 چنان دیدم که بار رویه با آن میکره فرمود که ما نامی در روز زنگی  
 بخور رویه باری در حلق و بیداری فری چندان ندانده و چنان بود و بوق  
**مخالف** بخوب دید که از مشرق تا مغرب بر از رویه و بوق و بوق  
 گفتند در آن تو میجوید بسیار و انا و آن با ظماد سف و چنان شد **و**  
 بیل و بوق و بوق چنان گفت که دریا با لاله باشد و باینه نصیب باید که گفت

و اگر بپند که رود درخت کشته بود و قبل بسیار در این واقع شود و اگر بپند  
 که شیت کشته بود و قبل و قال به بیت علماء در میان مردم لغت و لغت اند و حال  
 بنا و بیل خلیفه باشد و شیخون بالنا. مندی و جیون بالنا خراسان و فرست بالنا  
 تمام یا روم و بیل بالنا. مصر و دگر بالنا. ارمنیه و دوق آل بالنا.  
 خوان زم و اگر تا و بیل کوه بود و بیکند لیر و زما و زرا این مالک بشند و اگر  
 دید که یک این رود و ما خورده یا بالنا. شرق یا و بر کوه یا و به باید بحسب حال خف  
 و اگر دید که در من ازین جمله شکل شد تکلیفی بنسب الیه ان رود رس و مکن  
 که میلان شود که تکلیف کلت و اگر دید که از سر و من از ان رود ما باز چیست  
 از شت اناس که رود بودی منسوب باشد از شرف لغت اصل فلما جا و ره موالدین  
 مع لایه و اگر دید که رودی ازین رود ما از راهی که می آید باز است و لک  
 این دیار مع و ل شوق و میله بنا و بیل و لای ظالم بود و یاد شرفی بحسب کس و صدم  
 و اگر بیند که میله ای او را بر بود و بشنا یی و لک در عوض خط جبال ظلمی  
 یا ما و منه جنای خصمی و بیند پیر خود را خلاص دهد و اگر دید که بر روی سیلاب  
 بکشد در ان قضیه غالب آید و گویند ادیتی یا مرضی باشد یا خونی چند  
 در این موضع واقع شود و اگر دید که سیلابی با کل مختلط می گاه او را و منی از قبل  
 بالنا. باز دیده آید و اگر دید که بتر یا بیل انرا منع کرد بشخصه انعامه یا پند و سیلاب  
 و اگر در شغل منع کرد اند و اگر دید که در منی را از خانه خود بکشد یا پند و سیلاب  
 که خورده من و کوه اند و اگر دید که از خانه یا ان محل را خراب کرد اهل امارا  
 نیم سالان باشند و اگر دید که سیلابی بشهری یا مرضی در آمدن و انرا خراب کرد

بسم الله الرحمن الرحيم  
وكان عذاب ما تشاء لغوا لعلنا نعلمهم الظوفان **روضة**

جاني بنوويل بنو حنة بسيار دمنه باشند وگویند اگر جنگ بینه دلیل حج  
لغوا لعلنا نعلمهم الظوفان وگویند دلاله بر فکر ما خال

کین کله لغوا لعلنا نعلمهم الظوفان وگویند که رودخانه بر زمین  
بر و بنو حنا حه احداث میکنند و فاته یا بد یا فرزند یا خویشی از آن او ملال  
باصطلاح بنفوس یا مال او رست و اگر دید که رودخانه بگذشت سبب امر

و اگر دید که رودخانه افتاد و از آن رجعت نیافت از بابت سبب یا بد یا بد  
بالبی محروم خود فایده بیند **روضة**

و اگر دید که رودخانه او پیدا شد یا دختی را بشوهر دهنه و اگر دید که  
بچه از آن پیدا شد اگر وضعی کنی باشد دخت او را بشوهر دهند یا فرزند از وی

و بی وفایه و شری یا بد یکی اگر بیند که از دستان او بریزد که دلیل خوف و ترس  
او باشد و گویند رودخانه دلاله بر مال حرام کند و اگر دید که رودخانه او بریزد

و بعد از آن شک را بشت و باز جانی نداند دلیل وفاته و غفوه او باشد و گویند که  
دید که شک را بشت و رودخانه بر جانی خویش یافت آنرا که فرزند نباشد

دلاله بر فرزند آن کله و فقیر را دلیل استغنا شود اما اغنیاء او را با خدایه  
بطریق استوار باشد و اگر او بد شک را بشت و رودخانه بر زمین بنشیند

آن بگفت بد بود و گویند را که عظیم عکین باشد که آنان فرج یابند و گویند که اگر  
دند که رودخانه بخورد دلاله بر فقر و صفا فتم باشد **روز جمعه**

دین بناویل سفری با فایده بود و آنکه کار بر زبان او جمع شود و اگر کسی  
لا اذینه است دوست یخود باشد و اگر در یکشنبه بیند دوست افسالان باشد و اگر  
در دوشنبه دوست اهل نغان باشد و در سه شنبه دوست اهل فسال باشد  
و در چهارشنبه دوست اهل بد غیب و در پنجشنبه دوست اهل افسال  
و اگر مثلا بیند که روز آینه یا دوشنبه یا پنجشنبه است و فی الواقع روزیست  
یا یکشنبه یا چهارشنبه باشد دلیل آنست که بقالان مغول شده که نصیب کنند  
که غیر است و فی نفس الامر قیاس عینی آن لحاظ اشیا باشد به سه روز اول  
شریفتر از چهار روز آخر است و گفته اند لیز بناویل بر وجه مخصوص شریفتر از چهار  
روز بناویل نماز معلوم شود و آنان روزه شب هم بدین درخت بناویل کنند  
و بنعکس هر فلک بالکس و اگر دید که در اول کنز بقی و لاله بر آن گذرد  
که در اول مطلوب است و علی بن ابی طالب نجیب اوسط و لغو باید کرد و اگر در  
تمام روز کار او در رشت و شب و در آن نیست و آفتاب خوب غروب نمی کند بدک  
میر او بجهتی بود که از نظر غایب می شد بالقاء آن مملکت را بنفیس خود  
ضبط کند و بدینگونه نگذارد و تمام خلق لشکر او شوند و مختلفه در میان  
و مجموع در غم گذارند؟ چرا که آفتاب را بزم بناویل کند و از اینجا بیاورند اگر  
بالشانی بیند که اگر آفتاب یافت از بالشانی بالا خود می باید و حکم روزها  
شمارد بحسب خوف مذکور است **روزهای هر بقید قیل** نیز می  
لزمه نامه بود دلیل **خبر مرون** بناویل ترک ناشایست و غیره می باشد  
و شاید که ملزم سکوت شود و در اینجا باید که السکوت در غیر این صورت

و اگر دید که بارون ناسزا گفت در دین بویا باشد و اگر دید که در ماه رمضان  
 دلبسته عسرت و غله بود و گویند که شدا بد خاصه عرض فرج یابد که لیست  
 در رمضان بیند و گفتند تو فقی حفظ قرآن یابد اقول تعالی شهر رمضان اگر  
 اندل فی القرآن و گویند که اورا السری آیت و اگر دید که سهر افطار کرده در روزه  
 حال یابد یا در سفر بیمار شود لقوله ان تحت کابن خلم مریضا او عمل سفر و عده  
 من ایام لغز و اگر بیند بقصد روزه که است دلیل غیبه بود یا اندل بر بعضی  
 از لفظام شروع عظم بالله استعفاف کند و این همه گفته اند

گویند که اگر روزی که بر خطارت بین اهل صواب و گویند دلیل  
 سفری شکی شقه لذایه المستمند بها و گویند بقتل نامشروع اقدام نماید جناح  
 اگر بیند که متوکل بر این که در رمضان بقصد افطار کند؟ لیست یابد بر عمل عقوبت  
 و روزه روزی که پیوسته توبه کرده از گناه و شده رسته و اگر دید که سالی  
 کند روزه بغداد توبه حج گزاره و گفتند اندر گویند یا فلا بحول درون

مومن باشد از مرض پیوسته لقوله علیه السلام صوموا تصحوا و اگر دید که احیاء الله  
 در حج حاضری محنت باشد و اگر صایم الله بیند که از فطار کرده غیبه است کند  
 یا در مرض صعب افتد و اگر بیند که روزی روزه و ندانست که فرض است  
 یا سته متعده ندری شوق لقوله تعالی ای نذرت لله عز و ما و گویند که اگر

عظم موت بروی روزه شکی خایف باشد لقوله علیه السلام الصوم جنبه  
 البیاض و ششایین از لفظام تار یک مستفاد است و اگر در ششایین طریقت  
 نمیداند بحسب تبار آن شروع صحیح کرد و بدل شمول یابد لقوله تعالی و احرام

آمدند از آنجا که بنام پیغمبر علیه السلام در سال فی بحال دید که فتنی از فریب فرزند جناحه  
 خصمی شام از آن روشن گشتی و مصطفی علیه السلام در آن سال بیاد کرد و او بافت  
 و **ک** از ملک مند بحال دید که نوال از طرف عرب ساطع گشت و با همان روز  
 شد آن و بلا که آن افاق را فرو گرفت و آسمان عربی زمین زد و ستارگان منورند  
 و فرزند آن ایشان خورشیدند و با بره کفت و تعبیر کرد که پیغمبری از آن و بر سر  
 و دین خود را اشکال کرد و فرزند آن را بید کی برد و عا قریب خبر یافت  
 و دعوی از آن پیغمبر علیه السلام بایشان رسید **خافان** بگوید که نوال از  
 تمامه سطح یافتی و با آسمان طلوع کردی و مکر بد آن بود نمودی با ملتفت شدی  
 و هر که از آن اعراض کردی او را بسوختی و کشته و سوخت آنرا از قید اعضا داشت  
 لعل هم می نهاند و حکم معبر در آن ناحیه بود بخواب با وی گفت ظالم ایندی که  
 زبان خواجه کرده است یا خواهد کرد و دین او جهانگیر شود که مکر مطاوعه نماید  
 خلاص یا بد و هر که مخالف او کند با نسل من بسوزد و بان بود یک خام علیه  
 السلام رسلی شد **شخصه** نازل العز ظالم الذکر بحال دید که اندام او فانی شد  
 کشته بودی و نور از وی سبخت و با جگر گشت تعبیر کرد که مالی و دگر می بانی و سوالی و بار بودی  
 و با جامه دان بزار رفت و لغادر آمدیم لطیف و غیبی تمام یافت **روشن**  
 بنا و بیل فرزند بود یا عالم یا مال جناحه در بکده حاکم تعبیر کرد که زنی و شاید که از میان  
 باشد و صادق رضی الله عنه تاویل روشن برون جید و کین ل خوب غرضه و کونین  
 روشن دلاله بر نتیجه شریف نفسی کند که با هر کس اضلاع نداشته باشد  
 یا الک مختلط شود ثبات غایب و در زبان و بیرون دلیل علم شود فقط و دیگر

فرزند آن  
 فرزند آن

بر بدن مداوخته گشته تا آنکه بناوید منافع باشد و علی الجمله روزی سه بار و هر بار  
 سه بار ماحه کبذ از مراب اما روع بنفشه و صلی نفعی بود که از دماغ بدن  
 و از آن بنفشه و سوسر عطا اکا بر بود و از آن یا سوسر عطا اکا بر بود و از آن عاقل  
 و گویند از آن رینون منیفه و خیری باشد که از رومیان حاصل آید و اگر دید که  
 روع بنفشه ام مالیده بود که دلاله بر آن که صایم و الدس باشند بی اگر دید که  
 سر یا بانی او بر روع منفرط الود بود یا رسیده و اگر دید که روع بنفشه از قدح حوض  
 بر مردم می آید یا مردم مدهنه کند علی الخصوص که بیند که بر یا دیگر می آید  
 لغو له عل و دوتد هر چه هون یا آنکه او رسیده در روع یا مای منفع لافان  
 الا روع بنفشه که صعب خیر باشد لغو له عل من سحر مبارکه و نیون و از اینجا  
 روع بنفشه فرج است بخوبی و روع بنفشه رنج و عذاب و اما اسامی  
 کوثر رینون دلیل سخن باشد یا مرض و گویند روع بنفشه دلاله بر وزن  
 کساح که یا مرده فاسق یا بفریب و بالعکس و اگر دید که دیگر روع بنفشه راجحه  
 بر بدن ام مالید و به و بد شوق و اگر دید که جامع اش بر روع الود شد علیل شود  
**روغن و روش** بناوید مدهنی منع باشد و اگر دید که در روع او بی نیست  
 در کین جنان پس خوش پیش شود **روغن** بناوید ظالم بود و گویند حاج  
 منافع دیون باشد که شرب او بر خیر احیا طالع و اگر دید که روعی که داشت  
 در خصوصه افتد و بدان شمره یا بدیله الر داعیه بر و رنجی داشت باشد زخم  
 خوش خرم خورده و گویند روع بناوید مای باشد که از قبل اتصال حاصل شود  
 و روعی جوهر ایست و گویند اگر روعی بیند سخی مکره و شوق یا بدیلات

لغوا

بر روی کینه



**کوک** بناوید بقوی حکم کوئی که اندک مدتی حیات باشد بدان  
و بقوی دیگر آنکه کثر منطوقه در بناوید پیشها منقول شد و حکایت  
کنند که خلاد بن عقیق که شریکی عام بود خراب دیده که دو ملک بیامدند ملک  
و بان کوئی در کوشی او که اختندی و چنین پیدا شد که بوف و با عرضی  
که ایند و حکم سید روی علی حد خواص آمد و بناوید **رو**  
بلنظر خسار رفته **رو** بناوید خادش باطن خاص توام انکار در خسار  
عام گفته شد و شاید که خدمت اهل حرم کند **فاس** حکم بقمه  
**فاس** شریف بناوید نفع باشد از قید خویشی یا دشمنی و از آن  
توشن دلاله بر ملا و نداده کند و خدمتش بر از دیدن **سکال**  
سبب بناوید جو وقت و برجای خود بیند دلاله بر فرزند آن شریف کند و انظام  
کار یالوست و فاداریا زلب و اگر دید که بوی آن بشام او رسیده او را ورنه  
هنرند آید چنانچه در بناوید بلخ گفته شد و اگر دید که ریحان از زمین کشید  
دلاله بر گوی که بتر آنکه بر کسینه باشد و گویند از فرزند یالوست خوار  
کند یا کارش بر ایشان سوف و اگر بوقت یزد غلج سوف و گوی که کند  
و اگر دید که ریحان بوقت خود می فروخت توفیق انوار خیریت یابد  
و مردم او را ستایش کنند و اگر بوقت یزد اندک ثانی باشد و گویند  
هر ریحان که آنرا پر بار بیند دلیل رخصت بود و نیکو باشد و ملامت  
اند و یا چنین کثرت در سروریش بود نتیجه کن در انوار و زیادت  
و گویند ریحان ثانی و یل زنت بود یا کثیر کل یا لوست یا سخن خوش یا اگر از نیک

نیزه

شوه

وینچ ریاحین را که بر محاسن علم کزده و مرا که در باغ یاخسیرانی صوفیه یاجان  
او را از نشانایی باشد و هر چند از نقصان که در آن بیند از نشاناقص

# نیکان فروش

در حاکمان آنکه که علی بن سعید گفت نه سفیان ممدان بودم و نیجه  
گفت بخواب دیدم که شایخی ریچان از ناحیه فریت با میان مرتفع شد است

چنانکه از نظر ما چندان سندان فرموده که اگر رفت می گویند او را می وفای یافت  
و چنین کردند و هم آن شب بجوار رحمت ایزه من پیوسته پیاده و شخصی است

بنی سعید بن المسیب آمد گفت چنان دیدم که شایخ ریچان در خانه عایشه بودی  
و مردم از حضرتش تعجب کردند و عبدالملک مروان بیامدان و از او پرسید

گفت اگر راست میگوی حجاج ایما که دختر جعفر طیار را اطلاق کوید و بانکه  
نیزه یا عبدالملک معارض حجاج شدن و او را اطلین که و تغییر سعید باعتبار  
لغز بود که ریچان را بواسطه شرف نسبه با شما که و خانه عایشه را بخت رسول

## صلی الله علیه وسلم و عبدالملک سبب قطع کنی وصله شد و آنه حوالا

تمام الملکوالدین بریدنی رحمة الله و لیست که بعد از وفاته بآل عازان  
نعم الله بغفرانه مدهو خاطر بعد که آیا بالان تعالی با او و معامه فو صلا باشد

چ او را حسب حال موده منی رحمة الله و لیست که بعد از وفاته بآل عازان  
نعم الله بغفرانه مدهو خاطر بعد که آیا بالان تعالی با او و معامه فو صلا باشد

باشیم او را بخراب دید که شایخی ریچان داشتی و پیویدی و روز دینا  
تا برانکاشه بهشت ما شده باشد که حال او فایع برده و لزم بحث و محاسن  
بعده از اکابر می رفت

و بنه در کاذب و ایل که که ظاهر بعد از خلعه مغفرت مقام قربت نیافته است  
 فاما ان کان من الخیرین ففیجرحان و دین **الشیان** بحجاب انزله  
 بست بر در از و غم سفر مخصوص ریشمان و تافن و ریشمان که در سفر کند  
 چنانکه در تاویل دل گفته شد یا منیجه بود بقدر ریشمان و بعضی ازین اعظام بلفظ  
 رسن قدیم یافته و اگر دید که ریشمان فروشی شد از حال بحالی منتقل شود  
 و اگر دید که ریشمان می فروخت سفر کند و اگر دید که ریشمان بخواره مال با از بر او  
 جامعه بافتد بر قضیه دینی اندیشد که حاصل آن خصوصه باشد **الشیان**

باندان تاویل حال از ایش حال شخص بقیه جناح در مصالح آمد همچنان **الشیان**  
 جامی که قیاس باید که تا حدی که گفته اند اگر بیند که ریشمان را بر زمین می کشید  
 دلیل موت شود و اگر دید که ریشمان بدندان می برد بقدر کس از اقا ریشمان  
 و اگر دید که ریشمان او مثل آینه شد کار او یک ارسته شوق و اگر دید که هر طرف  
 او دراز شد بود و میان او بحال خوفانده دلاله بر مالی اند که یکدیگر از آن منع  
 و گفته طول الحید و گفته سحر که دلیل طول حیوة باشد اما جمن شاف رسد دلاله  
 بر عیان کند و گفته اند خفیف بر حال بهتر از کثیف بود و اگر شخصی کوسه را  
 با خود خود بسبب حیاتی خوار عنی کند و حال بروی مشوش شود و از مقام مفارقة نما  
 ابلیس بصورت کوسه بر حوا اشتغال شد و او را از بدنه از عاج که و اگر دید که  
 ریشمان او را ریشمانان فرو و بخت از مرل عیاجا خط باشد و اگر دید که ریشمان  
 شد بود و بی تصرف و اندک اندک می رخت تا باز حال خود آید و امش که در  
 یا از شایسته فوج یابد و اگر دید که ریشمان خود را شایسته بستی میام نماید که  
 مشکوک شود

الشیان  
 و این  
 و این  
 و این

و این  
 و این  
 و این

حکم بر نداشتن ریش خایفان را و مجبور ساختن او را دلیل اونی صلاح باشد  
 حکم بر نداشتن دلاله بر نقصان مال و جاه و از آن یکی نه نقصان بل فایده  
 و بهر حکم نداشتن داشته باشد اما نانی بر کسی نیست بیشتر بود چه فح  
 آن زیاده باشد و گویند بریدن ریش با حدیثی قبضه است دلاله بر ادا زلزله اند  
 و کردید که ریش را بر کلاه و از آن ریشی یافت از جمله روز فایده یابد چنان  
 در باوایل ریش گفتند و گویند مالی یابد و اگر اندر غولت که کرد ریش خوش را  
 لیک اگر در ریش چنان ریش است محنت و بیخ کنی که آن بیند و گویند منی را اگر  
 در قیج و قیج را اگر استغرافی نماید و بقرض بیکری دهن و از آن وجهه  
 دل نکر ای داشته باشد و اگر دید که ریش او باندازه ریش برده و از میراث  
 و گویند اگر دید که ریش کسی را برمی کشند مال آنکس بسبب از اسباب بستاند  
 و شاید که بوج میراث باشد و بالعکس و ریش خود را میباید بپزند حاشی  
 بر وضع اعتدال باشد و اگر سیاه میل بسبزی بیند شوکتی عظیم یابد اما  
 از طعمیان خالی ماند و منقول است که ریش فرعون بر روی بود و اگر وایل بپزند  
 فایده فقر و عرض باشد و اگر وایل بپزند دلیل درخ باشد و اگر که ریش  
 بر ریش فرو آید مالش از دست برده و اگر دید که ریش را بکرفت و حقش  
 در دست او ماند و اگر بپزند ریش مال از دست او برده و با رجوع او  
 و اگر در چاک از دست او بر بخت مالش برده و باز نیاید و اگر دید که بپزند  
 ریش بنهانی نیست بذر لاجرم ل مضبوطه و اگر دید که بپزند ریش از میان  
 ریش بر میگردد و قضیان قضایا محال است که اند و اگر دید که ریش او ناکه

تشنه  
 فلسفی  
 یابد

سفید شد

باشد

جاه و بالش نافص شوه و رذنی حتی بر زخندان لید بر عیض فریض بر عیض  
 و کو بند بستنی آوند یا مل به ریش ریله شوه فدیله لجا باشد و کو بند خود مل لایله  
 یله اگر شوه و استند اردنی منارقه غایب و کو بند اگر شوه غایب باشد  
 مراجه که بعد از مومن هاشنه باشد او را عایله کامل بخوامد و کو بند اگر یکی **مصلحت**  
 مردانه بجهاب قیام نمایند و اگر مردی بیند که ریش ریش منبت اگر آن رخ اسیر بوفه  
 سید القوم شوه و الا عیقم که بعد و کو بند صاحب ثویا یا فزیدش مقول شوه  
 آن زن و بی باید و اگر طفل بیند که ریش منبت عکس شوه و از این عباسی ریش  
 عندها مقولست که تا وید لجه بکراعه شخص فرصه لغوه لعلی لکنه که ضایعی ادم  
 یعنی بالغیه و صادق رضی الله فواید ریش دلاله بر طبع مردم کند یا جاه یا زوجه  
 یا مرقه یا شکوه یا العشای یا تزیج و معنی برین معنی تا وید لکنه که **مصلحت**  
 باید کرد و تفه لعظام ریش در یاد لکنه که **مصلحت** بیان رفته و معنی نوح دلاله بر شخصه  
 که اهل قبیله بوجود و معاخره نمایند و در **حکایت** آمد که معنی خواب دید  
 که ریش او بناف رسیده بود و با این سبب گفت و غیر کرده که بینند صورتی باشد  
 که نظر در خانه نهان بماند و جان بود **سوال** نفی باشد که اگر کسی  
 و تعبیر کن ازین طویلیه کرده و کو بند دلاله بر شغل دین و دنیا کند و اگر دید که  
 بروی دیکر می رفت بنده بی مغل کلی مقول شوه و **حکم** در لعظام حراجه  
 گفته شده و **رم اه** و از آن نامه ملزایات تا وید عم بوفه بقیه **مصلحت**  
**لیون** بسیار تا وید عم بوفه بقیه **مصلحت** که از بهر احواله تا وید  
**سزا زادن** و نافع آمد ۱۵

چنانچه بنا بر این خلاص از مکاره بود و اگر بیند که بسری او ده بشمار بی پایا بد  
چنانچه که شده بحسب آنکه تاویل بسود شمس است و اگر دید که غفلت با او سخت گشت  
و لکن سلاک باشد و اگر دید که دخترش او را عزیز و محبتش شود و قد ما گفته اند  
و اگر بیند که ماسی فرزدان او که بچندان نماند و از طامید و سحر که بدست این اوایل  
که با ماسی در خشک زند و اگر مریدید که اسری زلف در کمال غیر و طبع خود شروع کند و از سر  
تکلیف موی و بعد از آن فرج و طفریابد و شاید که بر سید زنی بد فعلی شود و اوینه  
بچه مشکلی نماید و بدان مشهور شده و اگر لیست لب بکری بیند بینه تعجب داشته باشد  
و بار اگر مرید بیند که دخترش را از بر فرج بیاید و از سر زلفان این که بزرگ  
نماید شود و او را تا گویند بحکیم شمع و اگر دید که زلفش بر او ده دخترش او را  
و نمکس با کس جناحه در زلفه خود ایما مشکوبست گفته شد و گویند لیفایه مطر  
بی بحسب نجومه تراند او و اگر لیست خواب عریض خفته تانی و مشقه جمع او ده و اگر  
دید که محبتش دخترش او که نفعی بی نجامد و اگر زن عظیم یابید که فرزند او ده  
یا آب تن شد در لیس سال نفعه فرایع باشد و از طامید و سحر که بدست او دید که او را در زلفه  
اگر فقیه بود که او را دشمن بود بمصلحت او پیام نماید چنانچه طفل را بی اراده  
صبط کند و محترمه را دلاله بر کسالت باشد چنانچه طبیعت طفل است و اگر عی باشد  
محافظة مال نماید چنانچه در طریقه طفل بود و دیگری او را بالزام محفوظ دهد  
و اگر نش حاکم باشد بسری او که و اگر غریب باشد غنیم شود و طفل میل  
بدرن نکند و اگر مکتول بود مالکست دوست مده اما او را از آن نکند و اگر مضموم  
بند را از عیال و فتنه بداند و اگر مریض باشد و فایه یابد و طفل بجهت

و چیزی میباید که مسافر بود در سفر با زمانه طفل باقی نماند و اگر در حال غیبت  
مغلوب شود بطلان اقامه محض و اندک و اگر مرد یا زن مطلق زادن بیند چنان  
انگورند در میان باشند فقیر را بخت باشد و بی زانم و برین ازین و علو کمال از کمال  
و بختی قریح و با جرد از زبان و امین از فردی و بعد و مسافر بد و بر این نوبت یک  
و سفینه و دیگر از امرش و مرض و وفات و اگر معتبر تامل کند علی بن ابی طالب  
ظهور آن ماه بطریق ایجاد معوض شرح آن نتوانست شدن و **حکایت**  
کنند حامله شوهر از وی غایب بود با رسول علیه السلام گفت چنان دید که دختر یا  
اولهائی و تنه خانه من بشکسته فرمود که بر او لایق و مؤثر مرلعه نماید و چنان  
و دیگر بر این خوب دید و اتفاقا چله ممت و مؤثر من همچنان غایب شد  
و با حضرت رساله گفت و از ملاقات محروم ماند و با بختی از احوال گفت و بختی کرد  
که بستی او را و اما مؤثر نامه و بعد از آن تاویل صبره رؤیا با رسول علیه السلام  
گفت فرمود که با بختی کسی گفتی که تعبیر گفت بلی فرمود که همان باشد و بعینه و افریح  
و اگر طامید و بی گوید غریبی بخوبت دید که برادر و عاقبتی بوطن خود معاد  
و عمارش و وفات یافته بود و میراث بر دست خنده گفتند که فقیر را غنا باشد و  
**داور کما** که در عرض حق میبود غلبه بدید و بخله و علی تغلوب شد  
چون زادن علی را زینان با پند و دیکوی چنان دید که دختر بی زادن و بخت  
چند بروی جمع آمد و **شخصه** زاده و بخت و بختی حمده او فرو برد و بخت  
با دار ساینده **کینه** کینه بخت بدید که آبش بود و در خنجه آید  
و در رسالت میباید از من و خود او فرو آمد **زاج** تاویل مکرر میباید

و برین معیار دیگر رنگها و خوروشن را خیره سالک نهاله اند و اگر دید که جامه بپایان  
نیل میگردید چنانچه با خنک و گویید دیدنش خضوعه بود که از قبل عودت و امح شوه

**نلاج سفید** که از آنرا ج ترکی خوانند بحسب ضمیر پیشنده تعبیر باید کرد

اگر در نلاج که دیده تصور کرد دید خنک شده بنابر صفای سیدان رنگ و سبک بالعتن

و حکم زارن **ز لک** در ناویل بانگ ندیم یافته **ز لک** بناویل فایده گذار **باشد**

و اگر دید که آنرا بکرفت لصبه جتیر کسی مرفیفته شود و اگر دید که آنرا بسکار

یا بهام بکرفت از حرک منفعه یابد و اگر بند زراخ دلاله بر کینر کند و اگر دواغان

بسیار بناویل فاسقان باشد و اگر بسیار سنیاریند دلیل نگر شوی خصوص جتیرینند

که از هر ادرمی آمدند و تی رفتند و اگر دید که زراخ باونی سخن گفت از سنی اجهاد چنان

و اسرار نهان لکائی یابد و اگر دید که زراخ و تر و هر دو بر زیر جاعه او نشسته بودند

فرزند و نیاکنیز لک او خیا نه کن و اگر دید که زراخی را علاج میگرد دردی را نصیحه

**ز لک منقار** سخن بناویل دوسو کنی صاحب طرب یا بنزدیل بسیار

آن دلاله بر فقر الدوا و اضطرابی بی عصب که میان قوم افتد یا جی میل سوله

دانسته باشند **الو بناویل** دشمنی باشد طامع که همه قصد مال کند و اگر دید

که بر اندام او بود بیله غی میگرد دشمنش ترک عداوت گیرد و طمع از قطع کند و اگر دید که

ذالوین بابک یا کیفه کان بکوا و فروشد دشمنی بدرون او راه یابد و بقره زحمتی

که از آن یافته باشد از وی مضرت یابد و گویند ز الوالی نباشد که از مال دیگران بختد

**والله** مان حکم مدهد و ناویل باران گفته شد لیقیر بر دست که تا نیر است

و پیشتر بود و حکم **ز لک** در ناویل باکی ندیم یافته داشتن **ز لک**



بنام و باطل پسندید باشند از ادب و غیره که موجب ناشی و محبت حق صریح  
تا وید که شرف نیست و اگر دید که زیادت او را این نبود لسان در حق طایفه کند  
که حق ایشان نشناخته و غمته ندارد و اگر دید که این با خود شرف است  
مقدمه شود و اگر دید که زبان او بکلیت زیادت شدی تحفه محکم علیه کند و  
بالکلی عکس و اگر دید که کمی زیاده شد مثل آنکه زبان شرف یا زبان شرف  
و لا اله الا الله صاحب نظم و نثر باشد که او را و الا ساینه کند یا اگر از عقل  
و علم و ظرف حفظ وافر و نصیب اثر یابد یا علامه نشان بود؟ منافق یا نیر و زبان  
خوانند چنانچه در نظم که در هر کجای غنای و قلم باشد و در زبان و در کجای سخن  
مجموعه میانه که در این همه قلم که در این بیخ و بن و اگر دید که زیاده از حد از به  
در مناظره است و اگر دید که زیادت بیرونید یا سخن بگوید از نامزد و افحام  
توبه کند و گویند بیک حکیم شریف؟ منم عقل کل لسان بی گویند که یک طرف زبان او  
بیردند در خصوصه مغلوب شوی یا از جگر مرچیت لایحش خسانه کشند  
یا آنکه از سلم و استغاثت میاید و باید و اگر بیند که آنکه از دلیلی و دلایل باشد  
لغوه یا علم و اگر زبان بالمشاء را از و برل بیند طلاله را و الحام نام و برقی  
قواطع کند و آنکه بود میانه چنان منافع و او ان یابد و اگر که زبان در دمان  
را و که محبت مرتبه انکس قوه محرکه یابد و اگر دید که زبان که میگوید از ان  
که تعلم که و دانستن او و اگر دید که اصلا خود زبان نه است از و کمال  
نرم و مانده و علی الخصوص در مناظر مغلوب شوی و اگر دید که زبان سلطه را  
جبرتی و بی دمد و اگر لیر غلبت برکس نیزد سالی تحفه بروی عبد کند و اگر دید



[illegible]

**فصل اول** در بیان عزائم باستان لغوی علیه الامم الذهبی علی بن جابر  
بن خنیس که از انکه شد دلیل بر امانت و خلاصه عزائم و در بیان عزائم و

گویند که از اسایین باشد و زنانش را از این نه و گفته اند هر چه بنیده اند  
 است از خوابگاهانی که انت سوارش و لذت است و در بنیدن زنجیر است  
 هم هست از شکسته او که میگوید که بار ز شکسته یاد میارم چند در تنم  
 یا و است مجلس و لی و بحریه و حاجه غایت و اگر دید که ز بر مردم نفوذ میکند  
 منعم را قرض دهد و اگر دید که ز غنی که گفت از حجه صومنی بنفوذ در افواه  
 بیله اگر بیند که بخرد از نه خانه بیک نفر آنکه میداند مال یا بدین جناح در اوایل دیار  
 گفته شد و اگر دید که ز می خورد با آن مقدار مال حرام خود یا بر عیال نفقه کند  
 و اگر ز باسیم بیند دلیل آن جاه بود و اگر کان ز یا بدین بنایه سز و جاه زند و اگر کان  
 سیم را بیند دخت بدی را بخواند و اگر نکیر شوخ و گویند اگر دیکه جبرک  
 از نه بوسید نه گفتن محرم میله کند و گویند اگر دید که دستخیزه این است  
 بفر آن ولایت یا بدین جناح در اوایل دشت او را فخر است از بی بدای رفعت و اگر ز کرد  
 بیند که ز ریافت از آنش بیرون آید دلالت بر آن کند که گدایی میبرد و رفتن  
 اند اند و بعد از آن او را خلاص دهنده و حکم او را ز در اوایل در زمان  
 در یا الله بنا و یل شجیه بعد که مردم انکار او کنند و دیگر احکام در اوایل  
 درم و نه از حکم ما که تقدیم یافته و آنان **از کرب** در نصیحت بنمایان  
**از کرب** بنا و یل کذا می فتان باشند به سار ز کرد و نه **از کرب**  
**معین از کرب** بنا و یل مل بود که برنج حامل شود و دیدش بجز  
 از خوردن باشد و گویند مال بسیار بود اما آنان نفع اندک میبرد و بعد  
 حکم **از کرب** در باب الوکفته شده و مفصل است که از آن شیرین تر

افزون

مست

مست

مست

بوقت هریش بنده نبرد عدوی از مالان باشند یا میانان و از آن نرس غویان حاکمه  
 حقیقت وقت بنده واستخوانش تلخ باشند و اگر مغزش شیرین باشند از بی اصلی  
 حقیقت یابد و تاویل // دارا بکنین کل بین گفته اند و حقیقت // دارا کو تاویل  
 شریفی عراض بود و گویند کشته روی بود که او را بتجاعه بست میکنند و  
 با اصل خود از مالان بصدقه دهند و اگر بیمار باشد شفا یابد و اگر دید که اگر  
 در دهنده دینا لک در مرض خج کلند و اگر دید که شاهی از دهنده // دارا الی شکه  
 انکار مرض میخورد که یا ناز کل نماز یا روز شوه و اگر دید که از دهنده دیگر  
 بکنست تا انرا اعصابا انرا انکس فوج یابد و اگر دید که از مرض دیگر در دهنده  
 خود ما نمستی یا رفیق خاصه که و اگر دید که بجه اما نهمه زنی تا انکه خوانند  
 و او را میرانی رسیده باشند و قه لیس حکام از تاویل معی باید طلبید **صل**  
 که انرا از دهنه میخوانند تا وایل هم بودی خود نشی تیر از دهنه و اگر دید که از دهنه  
 حیه با بخیله در صومعه افند دیدن **البح** تا وایل میانان بود و خود نشی  
 هلاک بی اگر دید که زنج بسیار بخانه اوله مال بسیار بدست اوله و در میانان  
 صرف کند و اگر دید که زنج در جانی مجبول جمع میکرد در سفیر بار شوه **الک**  
 تا وایل امر بود از دهنه که لعل و عطا صفة لبوس لکم لخصکم من یاسم و  
 قال علیه السلام من رانی ان علیه در عمار حیدر من حصانه دید که دید که  
 منی سائب سدری حکم سافه و قال علیه السلام دایب کان علی در عمار حصانه و او که  
 للمدینه و پوشید و دلاله بر ولایتی بی عزل بود و تجاره دانی و تجاره از هم  
 جاماسب کرد و ولایتی بر مال بود و گویند و ادنی متسن یا فرغانه نشیده باشند

دارا الی شکه  
 دارا الی شکه  
 دارا الی شکه

در بیان

و اگر کسی از شما در این دنیا بخواهد که در آخرت با ما باشد باید که در دنیا با ما باشد و در آخرت با ما باشد

**کتاب**

**زعمران**

و این کتاب در بیان این است که هر کس در دنیا با ما باشد و در آخرت با ما باشد

چون این یابد یا بر جاده ایمان و شفا یابد و اگر نیند که زعمران با سوره موی دارند زنی

تواند خوارند و گفته اند اگر دید که بخورند زعمران در آن نفع بسیار یابد یا بد یا نه

نام و گفته اند بنظم و زعمران شده بلند عدالت و سوره نزل دلیل بلبلان **زغن**

که بسیار است از مرغ گشت زبانی بنا و یل چکن طام مواضع باشد و دید طمع نوز و خصل

و لکن مواضع آنکه در طبران چندان مو انکه به ملک بر زمین نزدیک بود و آنکه

بزرگ شکار میکرد از زمین حاکم عطا یابد و اگر چنان دید که در شکار مطا و عه

من غنچه در نهان یا غنچه باشد که پیش از بلوغ بچگونه میزد و اگر زنی حامله باشد

بسی آوای که حاکم شود و یا از حاکم من این یابد و اگر دید که آن از دهن او بیرون

فرزند از شکم مادر بار در زمان طفولیت بر روی و بجز زعمران و اولی بفرزند گفته اند و

ابطامید و س تعبیر زغن بفتح الطیرین یا صفت عیار ریشه غدار خفا گفته **زفت**

و دومی بنا و یل غم بود و غم نهش کوفتانی بسبب عیال کار دید که بر اجتناب و ضد شدن

از جای نامتوخ را عی یابد و اگر دید که جامه وی بدان الود گشت دلیل به نامی باشد

**زکوة**

و این کتاب در بیان این است که هر کس در دنیا با ما باشد و در آخرت با ما باشد

و این کتاب در بیان این است که هر کس در دنیا با ما باشد و در آخرت با ما باشد

و یقیناً که زبانت شوق محموظ باند لغوا علیکم حصنوا أموالکم بالزکوٰۃ  
فطره عین کلمه استعجاب شدن و گویند اگر دیدی که گوسفند فطره و گوسفند زکوٰۃ  
ایم باشد و بگوید که باید و تسبیح و تهلل بسیار شوق در کوفتند و تسبیح بسیار  
داده بر آن که لبان از خاطر بدیده و بغیر استحقاق دلیل خیار شده و در

**زکام**

حقن الله و حکم زکام بلفظ انکنت که مشهور است به شکر ریاضت  
زکام بناوید انقل حیث باشد که از لجه بخاطر رسد از روضه انجمن  
و از آن کس غمی و فایده بسیار یابد و گفته اند که مستویان صغیر زکام  
دلیل بهجت دراز دان برسان جنای حکم ای علی حد تقدیم بافته صورت  
لا به بناوید ای باشد بالو و مستر و دیدنش نجات بوی از حلا و ضرر

**زله**

دیدن زله بخوبی دیدن حب و الا شناس و خوف و خطر و انحصار  
بیند که اثر آن بطایفه مخصوص بوده بل از آن سام دلاله بر بلا احوالی که پاسبان  
باجط و اگر بیند که زمین از زلزل متقلب شده گفته عظیم و ارض شوق نمود بالسر  
جمع خالک و اگر دیدی که آهسته بخسبید چنانکه یک طرف فرو رفت یک طرف بل خوی  
ماید ظالمی خروج کند و بحسب کسب زمین که فرو رفته باشد خرابی در ملک بدید  
آورده و اگر دیدی که کوهی منزل شدن یا ببردید و بعد از آن قرار یافت و الح  
و با یکی از کابره کسب موضع تزلزل حادث شوق و بعد از آن کسب نفعه یابد  
و از اینجا گفته اند دیدن زله بخوبی از زمین و اربابان را شناس و خوف و خطر  
در بنا ما خرب که در آن قسم مردم غلب کرده از آن و گویند زلزل  
مسافر و من بوی را بدید محبوس را بدید بوی و من آن کالی را که بخاطر

ویدار  
ویدار

تخل در این بسند پیدا باشد ز نوله در آن مسجین بوقت زلف

تا پیش بمر مبارک باشند و مر دوبر دلاله بر دوبر گزند و صلاح و فساد آن

ن اعتبار تغییر پیدا کند و اگر دید که زلف کچه را بکنند مالی اوی سنند لغت

آن زلف **زهره** همان حکم صفت که در زیر حد گفته شد و گویند دلاله کلین

بجام نکل محض کند و حکم **زهره** در اثبات و بلحاظ رفته و حاصل اندک

آب زهره جویند اند دست باز بیاورد هر آنچه کلمه مستطاع و اگر دید که

صفت محبوس در حلقه ضاکی **زهره** می که در بدنه افتد و در و طفر

**زهره** بوقت دیدن تفاوت نکند اما اگر بی وقت باشد دلیل

بوط و ظلم و فقر شود و گویند سر با عظیم سخت اگر بی منکاف

بر ممالک کند و بر مثل خود سایر است که الحی بودی و الهه بقدر بی اثر

سر با محد معهود آن موضع بیند اصل ضراعه را نفع باشد و غیر ایشان را

صبر بفرموده که الوعاصه سر با بی وقت بیند منفرا تمام نرسد و اسرار

بوشید و امید آلوده و تقه لیر لغام از تا وید تا بسنان مستفاد است

**زهره** بنا وید زن باشد و طول و عرض کمتر دلاله بر قدرت او

ین دلیل من خلی او صوف و عولان و غیر نباتات آن نشان طلالی

کلی و بسیاران نه او صوف و آری بجا گفته اند زن به دیدن **زهره** عیال

که درون در و شا و نوبه و در زمین افراخ بیند باز سفر و در آن دراز

و از خود را در زمین می بیند سر کن کند یازنی خواست لغوا حل سالم

آب کیم و اگر هر خود مخرج ماکلا و سبز بیند ذنی بار سا خواست

عالم

کنند

کنند



خداوندی عز و جل را که او را که گویند و می بینند صلاح دین و دنیا را که در دنیا  
ها چه می بیند که ملک اوست قلیف که می بیند و قال سید المومنین  
بالارض فانما بكم بات و گویند زمین که احد اکثر بجز این خوان می گوشت دلائل  
و کج و غیر محدودی بود تا وید اینها باشد تخصیص همین است که انان که  
و گویند تا وید زن مطلقا بدینا که صلاح و فیلا انرا این است  
تعبیر باید کرد و گویند تا وید که لای تا وید یا و این نسبت بینند با سبب  
و اگر دید که همین او را فر و گرفت از عقل زن یا عقل در بلاد و نسبت  
و گویند دلیل عذاب باشد لقوله تعالی ان من الدین مکر و السیاق لم یست  
است و رض و اگر دید که بر زمین می رفت که مر که اینجا می رسد و  
انکه بوی منتقل شود میرای باید لقوله تعالی و اورا رضهم و دیار هم و الم  
و از خاتم بطوئا و اگر دید که از عرصه فسیح و ضیق و شایسته است  
و طیب عین او منقص کشف و صدق رضی الله عنک و در سوره و شافعی  
بالکسی و اگر دید که رفیق راوی سخن گفت احسان و اما اند و ذکر خیر  
باید ماند و اگر که گفت کسی بد خلیفه او و گویند امر دین و  
بر روی مستبته شود و اگر با او سخن شود که بدنام بدش باز ماند و اگر  
نه بد بای در افشت دلیل لغو برشته بی اگر دید بعضی در نوشت صاحب  
بدون نیک شود و انرا خداوندان معین بود تعبیر بوی تعالی بود  
کسی زمین را باشد در نوشت سلطه او شایع کشف لقوله تعالی و  
قاریت عشا و قبا و خدا و سید ملک امین و روی بی منها و اگر دید





